

دیوان

خاطر

برائے

نورنگا گلشن

بیچ

دکتر اکبر پرویز

دکتر شمس الدین



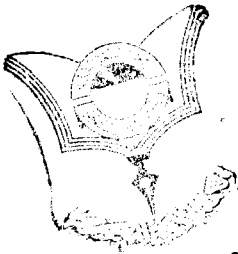
۳/۲۰

۳/۲۰

۱۵۸۰

دیوان

حافظ



بر اساس نسخه کامل کهن

مؤرخ به سالهای ۸۱۳ و ۸۲۲ و ۸۲۵، هجری قمری

تصحیح

دکتر اکبر بهروز - دکتر رشید عوضی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۶۳



حافظ شیرازی، مولانا شمس الدین محمد

دیوان حافظ

به تصحیح دکتر اکبر بیروز - دکتر رشید عبیوضی

چاپ اول : ۱۳۵۶ (تبریز)

چاپ دوم : ۱۳۶۳

صفحه بردازی : روح‌الله یزدانی

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

حق چاپ محفوظ است.

تعداد : ۱۱۰۰۰ نسخه



بسم الله الرحمن الرحيم

دیوان حافظ

دیوان حافظ مشهورترین دیوان غزل فارسی و کوشش برای تهیه نزدیکترین متن غزلیات به متن اصلی (یعنی صورت نخستین که حافظ غزلیات خود را بدان صورت سروده است) از لحاظ تعداد و ترتیب غزلها و ابیات و صورت اصلی ابیات و کلمات یکی از بایسته‌ترین کارها در زمینه تحقیقات ادبی ایران است . چون به پیدا شدن نسخه‌ای که حافظ شیرازی به خط خود نوشته باشد امیدی نیست ناگزیر ، برای تهیه « متن نزدیک به اصل » دیوان حافظ ، باید از « منابع » و « وسایل وضوابط تشخیص و تصحیح » و « روشهای علمی » زیر استفاده کرد .

منابع

☆ نسخه‌های قدیمی و معتبر دیوان یعنی نسخه‌هایی که تا حدود پایان ربع اول سده نهم هجری قمری استنساخ شده‌اند . می‌توان سال ۸۲۷ ه . ق . یعنی سال استنساخ نسخه خلخال را مرز پایان این دسته از نسخ به شمار آورد . اگر جنگ یا منبع دیگری نیز ازین زمان به دست آید که محتوی اشعاری از حافظ باشد همین ارزش و اهمیت را خواهد داشت و در ردیف منابع درجه اول محسوب خواهد شد .

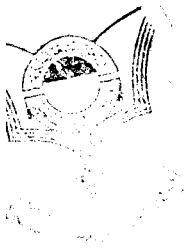
☆ منابع درجه دوم یا منابع قابل اعتنا یعنی نسخه‌هایی که تا پایان

سده نهم هجری استنساخ شده‌اند و نیز غزلها و ابیاتی که از جنگها و کتابهای تاریخ و تذکره‌ها تا پایان سده نهم هجری به دست می‌آیند .
همچنین هرگاه تصادفاً و اتفاقاً اعتبار و صحت و دقت نسخه متأخرتری بطور قطع و یقین ثابت بشود (مثلاً ثبوت استنساخ از روی نسخه‌ای بسیار کهن) در همین ردیف خواهد بود .

وسایل و ضوابط تشخیص و تصحیح

- ☆ منابع درجه اول باید اساس تصحیح و تهیه متن دیوان قرار بگیرد .
- ☆ در موارد خاص و نادر و با دقت و بصیرت تام شاید بتوان از منابع درجه دوم نیز برای تثبیت نهائی يك کلمه یا يك بیت استفاده کرد .
- ☆ استفاده دقیق و بی‌نهایت محتاطانه از قرائن داخلی دیوان برای ترجیح يك کلمه بر کلمه دیگر .
- ☆ قرائن خارجی و بخصوص تاریخی نیز ، با موشکافیهای علمی و احتیاط نامحدود ، ممکن است در مواردی بسیار معدود مفید باشد .
- ☆ اگر غزلی یا صورت خاصی از يك بیت حافظ در طول روزگاران زبانزد مردم و مقبول عامه بوده و سینه به سینه روایت شده باشد در ردیف قرائن خارجی و ضوابط تشخیص قابل اعتنا خواهد بود . آیا می‌توان ضبط يك نسخه را برهان قاطع محسوب داشت ولی به قبول خاطر نسلها و مهر تجلیل قرون کمترین اعتنایی نکرد ؟ اتفاق نسخه‌های متأخر دیوان و اشعار منقول از حافظ در جنگها و کتابهای مختلف از قرن دهم تا کنون می‌تواند به تشخیص صورت مقبول يك غزل یا يك بیت یا يك کلمه یا « منسوب به خواجه بودن يك غزل » کمک بکند .
- ☆ استفاده از این عوامل ، بخصوص قرائن داخلی و خارجی ، در صورتی مفید و مجاز می‌تواند باشد که با احاطه و بصیرت کافی و کف نفس کامل و حوصله و پشتکار نامحدود و « حصول توافق و اجماع صاحب نظران » صورت بگیرد و گرنه در حکم اعمال ذوق و سلیقه شخصی و مطلقاً مخل و مضر و غیر علمی و غیر مجاز خواهد بود .
- همچنین است استفاده از منابع درجه دوم یعنی نسخه‌های کامل و ناقص

دیوان یا جنگها و تواریخ و تذکره‌ها تا حدود پایان قرن نهم که هرگز نباید به عنوان منابع موازی منابع درجه اول تلقی بشود بلکه هرگاه با شرایط و ترتیبات مذکور مورد توجه قرار بگیرد در ردیف قرائن تشخیص در مواردی محدود فوایدی محدود خواهد داشت، و گر نه چنانکه گفته شد باعث گمراهی و سبب تباهی و فرو ریختن اساس کار علمی خواهد شد.



در واقع استفاده از عوامل تشخیص و قرائن داخلی و خارجی با شرایط مذکور به «حافظ شناسی» بیشتر مربوط است (اگر مجاز باشیم حافظ شناسی را در مفهوم خاص و محدود آن، یعنی تحقیق و تتبع درباره مسائل مختلف راجع به حافظ، به کار ببریم) تا به مسأله «تهیه متن منقح و نزدیک به اصل دیوان» که لامحاله باید تابع روش بی‌اغماض «اعتماد به نص نسخ» و دور از هرگونه دخالت ذوق و سلیقه و اجتهاد شخصی باشد.

چه باید کرد؟

☆ چون از میان وسایل و ضوابط تشخیص و تصحیح جز اعتماد به منابع درجه اول شرایط لازم برای امکان استفاده از منابع و وسایل دیگر فراهم نیست و علاوه در صورت حصول شرایط لازم نیز منطقاً استفاده از آنها باید مؤخر بر انجام فریضه «طبع و نشر نسخه‌های قدیمی و تهیه متن براساس آن نسخه‌ها» باشد مهمترین و تنها وظیفه‌ای که فعلاً داریم کشف و نشر نسخه‌های قدیمی دیوان حافظ است و اهتمام در این امر به هر صورت که باشد - اعم از طبع و نشر يك نسخه کامل یا منتخب یا تهیه متن دیوان براساس چند نسخه قدیمی یا نشر جامع نسخ - سودمند و ضروری خواهد بود.

☆ نباید فراموش کرد که معرفی و طبع و نشر و در دسترس قرار دادن نسخه‌های قدیمی کاری دیگر است و آرمان تهیه متن کامل یعنی نزدیکترین متن دیوان به متن اصلی (یا سفینه شخصی حافظ) کاری دیگر. کار دوم یعنی تحقق آرمان تهیه متن منقح و کامل دیوان منطقاً باید پس از کشف و معرفی اکثر قریب به تمام نسخه‌های قدیمی و احتمالاً اشعار پراکنده حافظ در جنگها و دیگر منابع کهن انجام پذیرد و فعلاً از این مرحله دوریم، و شاید پس از توفیق در این مرحله بتوان از «حافظ شناسی» به ترتیبی و با شروطی که اشاره کردیم (یعنی استفاده از قرائن داخلی و خارجی و مجموع عوامل تشخیص) برای تنقیح نهائی متن دیوان استفاده کرد. بنابراین می‌توان گفت ارزش کارهای اصیلی که

تا کنون انجام یافته ظاهراً بیشتر مربوط به وظیفه اول یعنی نشر نسخه های قدیمی بوده است .

☆ هرگونه تصحیح علمی و انتقادی که موجب بی نیازی کامل از مراجعه به اصل نسخه ها نشود کاری بیهوده و بی فایده بلکه گمراه کننده است (مقایسه نسخه خطی مورخ ۸۲۷ مرحوم خلخالی با دیوان طبع آن مرحوم براساس همان نسخه این نکته را به خوبی آشکار می سازد) . بدین جهت برای حصول اطمینان خاطر و احتراز از هرگونه شک و تردید در طریق تصحیح دیوان حافظ ، به موازات تهیه متن براساس نسخه های قدیمی ، نشر فاکسیمیل کلبه نسخ قدیم و اصیل دیوان حافظ بایسته می نماید و کاش یکی از مؤسسات و مراکز تحقیقاتی معتبر انجام این مهم را وجهه همت قرار دهد زیرا چه کاری دلپذیرتر و شایسته تر از نشر منابع دیوان بزرگترین غزلسرای ایران و تمهید اساسی در این مورد ؟

☆ با وجود اینکه قدمت نسخه بخصوص با فاصله زمانی چند سال لزوماً به معنی اصالت نیست تا کنون درباره نسخه های قدیمی دیوان حافظ بررسی و تشخیص « اصالت » به اندازه « قدمت » مورد توجه نبوده و ظاهراً غالباً « وجود اختلافات و تفاوت های بیشتر با ضبط و ترتیب متداول و مشهور » تنها معیار تشخیص اصالت نسخه تلقی شده است .

☆ باید توجه داشته باشیم که هرگز صورت نهائی دیوان حافظ به دست نخواهد آمد حتی اگر نسخه دیوان به خط خود شاعر پیدا بشود . البته پیدا شدن نسخه ای به خط حافظ از نظر قانون احتمالات تقریباً محال است و اگر هم این محال در عالم فرض و گمان ممکن گردد باز هم مشکل حل نخواهد شد زیرا امکان دارد حافظ بعداً (یعنی بعد از نوشتن آن نسخه و سفینه) تغییراتی در کلمات و ابیات داده یا غزل های دیگری سروده باشد . بنابراین در هر حال نسخه های معتبری که پس از مرگ حافظ نوشته شده اند ارزش خود را حفظ خواهند کرد و در هیچ شرایطی نمی توان قسم خورد که ضبط معنی داری از خود حافظ نیست .

روشهای تهیه متن از روی نسخه ها

☆ چنانکه پیشتر اشاره شد ممکن است از نسخه های معتبر به صورتهای

گوناگون استفاده بشود : نشر فاکسیمیله ، تهیه متن براساس يك يا چند نسخه با روشهای مناسب .

☆ درمورد تهیه متن براساس نسخ ، با هر شیوه‌ای و روشی ، حکومت باید با نسخه یا نسخه‌ها باشد و ذوق شخصی بیرون از چهار چوب و اقتضای روش تصحیح علمی کمترین دخالتی نکند یعنی فقط در مورد غلطهای محض و آشکار از نسخه یا نسخه‌ها عدول بشود (البته با قید صورت غلط و ضبط نا درست در حاشیه) نه در موارد ترجیح و استحسان و غیره .

☆ در صورت استفاده از چند نسخه خوب و معتبر برای تهیه متن غالباً قدیمترین یا بهترین نسخه (البته پس از اثبات قطعی رجحان آن نسخه) اساس کار قرار می‌گیرد و جز در مورد غلطهای فاحش و مسلم از آن نسخه پیروی می‌شود و اختلافات نسخه‌های دیگر با نسخه اساس به دقت در حاشیه قید می‌گردد . گاهی نیز از هر چند نسخه با تعهد انتخاب « صورت ارجح و مرجح در موارد اختلاف » استفاده می‌شود به شرط اینکه اولاً ضوابط و موازین ترجیح با اصول علمی دقیقاً تعیین و بدون استثنا رعایت بشود و ثانیاً کوچکترین و جزئی‌ترین اختلاف نسخه‌ها در پاورقی قید گردد .

☆ در هر حال شرط اساسی و غیرقابل عدول و اغماض ناپذیر در مورد تهیه متن از روی چند نسخه اینست که خواننده با در دست داشتن متن تهیه شده بتواند جزئیات ضبط و ترتیب و کم و کیف کلمات و ابیات و غزلیات را در هریک از نسخه‌های خطی بدون ابهام و بدون يك و او کم و زیاد تشخیص بدهد و مطلقاً از هر گونه مراجعه‌ای به اصل یا عکس نسخه‌ها بی‌نیاز باشد .



متن حاضر از دیوان حافظ از روی سه نسخه کامل ، که در سالهای ۸۱۳ و ۸۲۲ و ۸۲۵ هجری قمری استنساخ شده‌اند ، ترتیب یافته است . این سه نسخه باهم کهن‌ترین نسخه‌هایی هستند که تا این تاریخ با روش علمی اساس تهیه متن دیوان حافظ قرار می‌گیرند (رجوع شود به صفحه‌های يك ، دو ، یازده و دوازده مقدمه کتاب) . از میان نسخه‌های سه‌گانه قدیمترین آنها یعنی نسخه مورخ ۸۱۳ ه . ق . اساس قرار داده شده و در تدوین اشعار و ضبط متن و ترتیب ابیات از آن پیروی بعمل آمده و عدول از آن منحصر به موارد ناگزیر بوده است (رجوع شود به صفحه دوازده مقدمه) .

دوستان ارجمند - دکتر رشید عیوضی که پیش ازین با ارائه کار
برجسته‌ای مانند تصحیح دیوان همام تبریزی آشنایی کامل خود را با راه
و رسم منزلها نشان داده و دکتر اکبر بهروز که با همکاری مغنم خود در تهیه
متن حاضر سهمی بسزا داشته - از مشکلات عنان برنرفته و از نشیب و فراز
بیندیشیده و با به کار بستن شیوه‌ای دقیق و روشی استوار و با استمداد همت
از لسان الغیب دیوانی عرضه داشته‌اند که شاید از لحاظ اشتمال برمزایای سه
نسخه بسیار کهن و التزام شیوه علمی و انتقادی سختگیرانه و سعی در ضبط
جزئی‌ترین اختلاف هر سه نسخه معتبرترین چاپ دیوان حافظ تا این زمان باشد.
روان محمد قزوینی که این راه را به رهروان نشان داد شاد و همت
و خدمت مصححان فاضل دیوان حاضر و سعی همه زمره ارباب امانت که با
عشق و اخلاص و نیت پاک در این طریق گام برداشته‌اند مشکور باد.
شعر حافظ سخن عشق است و این مجموعه نیز صدایی است از آن سخن
بلند پایه و یادگاری پایدار.

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که درین گنبد دوار بماند



منوچهر مرتضوی

فهرست مطالب

هـ	دیوان حافظ
یا	فهرست مطالب
يك	به نام خدا
یازده	روش تدوین و تنظیم متن حاضر
پانزده	مشخصات نسخه های مورد استفاده
بیست و چهار	مشخصات اجمالی متن حاضر
بیست و پنج	نشانه های اختصاری
بیست و شش	ادای دین
بیست و شش	سپاسگزاری

متن دیوان

۱-۵۰۷

غزلیات

۱۲	ساقی به نور باده برافروز جام ما	۳	اگر آن ترك شیرازی به دست آرد دل ما را
۶	صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را	۱	الا یا ایها الساقی ادر کاساً وناولها
۲	صلاح کار کجا و من خراب کجا	۱۳	ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما
۸	صوفی بیا که آینه صافی ست جام را	۲	به ملازمان سلطان که رساند این دعا را
۱۱	ما برفتیم و تو دانی و دل غمخور ما	۱۰	تا جمالت عاشقان را زد به وصل خود صلا
۱۵	ز باغ وصل تو یابد ریاض رضوان آب	۵	دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را
۱۶	صبح دولت می دمد کو جام همچون آفتاب	۱۲	دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
۱۸	گفتم ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب	۹	رونق عهد شباب است دگر بستان را
۱۷	می دمد صبح و گل بهشت سحاب	۷	ساقیا برخیز و در ده جام را

یا

- آن ترك پری چهره که دوش از بر ما رفت ۸۸
 آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست ۶۰
 آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است ۳۰
 اگر به لطف بخوانی مزید الطاف است ۴۲
 اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیز است ۳۹
 اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی ست ۷۰
 المنة لله که در میکده باز است ۳۸
 ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت ۱۹
 ای غایب از نظر به خدا می سپارمت ۹۸
 این پیک خوش خبر که رسید از دیار دوست ۶۴
 ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست ۳۳
 ای هدهد صبا به سبا می فرستمت ۹۷
 باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است ۳۷
 برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است ۳۵
 بلبل بر گنگ گلی خوش رنگ در مقدار داشت ۸۵
 بنال بلبل اگر با منت سر یاری ست ۷۲
 به جان خواجه و حق قدیم و عهد درست ۲۳
 به دام زلف تو دل مبتلای خویشتن است ۴۸
 به کوی میکده هر سالکی که ره دانست ۵۶
 بیا که قصر امل سخت سخت بنیاد است ۳۶
 بی مهر رخت روز مرا نور نمانده ست ۶۹
 تا سر زلف تو در دست نسیم افتاده ست ۶۸
 جز آستان توام در جهان پناهی نیست ۸۲
 چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست ۲۸
 چه لطف بود که نازگاه رشحه قلمت ۹۵
 حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست ۸۰
 حال دل با تو گفتم هوس است ۴۰
 حسنت به اتفاق ملاحه جهان گرفت ۹۲
 خدا چو صورت ابروی دلگشای تو بست ۵۵
- خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است ۳۲
 خم زلف تو دام کفر و دین است ۵۳
 خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت ۲۰
 خواب آن نرگس فتان تو بی چیزی نیست ۸۱
 خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست ۷۱
 خیال روی تو در هر طریق همزه ماست ۴۶
 دارم امید عاطفتی از جناب دوست ۵۸
 در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست ۲۴
 درین زمانه رفیقی که خالی از خلل است ۴۴
 دل سراپرده محبت اوست ۶۱
 دل و دینم شد و دلبر به ملامت برخاست ۳۴
 دیدی که یار جز سر جور و شتم نداشت ۸۶
 راهی ست راه عشق که هیچش کناره نیست ۷۸
 رواق منظر چشم من آشیانه توست ۶۲
 روزگاری ست که سودای بتان دین من است ۵۰
 روزه یکسو شد و عید آمد و دلها برخاست ۲۹
 روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست ۷۹
 روضه خلد برین خلوت درویشان است ۴۷
 روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست ۶۶
 زان یار دلنوازم شکری ست با شکایت ۹۹
 زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست ۷۷
 زگریه مردم چشمم نشسته در خون است ۵۲
 زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست ۲۵
 زلفت هزار دل به یکی تاره مو بیست ۵۴
 ساقیا آمدن عید مبارک بادت ۲۲
 ساقی بیار باده که ماه صیام رفت ۹۳
 ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت ۹۱
 سر ارادت ما و آستان حضرت دوست ۵۹
 سینه ام ز آتش دل در غم جانانه بسوخت ۲۱

۲۰۹	آن را که جام باده صهباش می دهند	۸۹	شربتی از لب لعلش نجشیدیم و برفت
۱۲۲	آن کس که به دست جام دارد	۲۶	شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست
۱۲۸	آن که از سنبل او غایب تابی دارد	۹۴	شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
۱۱۵	آن که رخسار تو را رنگ گل و نسرین داد	۶۳	صبا اگر گذری افتد به کشور دوست
۱۹۸	آن کیست کز روی کرم با من وفاداری کند	۸۷	صبحدم مرغ چمن با گل نوحاسته گفت
۲۲۶	آن یار کزو خانه ما جای پری بود		صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران
۲۳۹	ابر آزاری بر آمد باد نوروزی وزید	۴۱	خوش است
۲۲۹	از دیده خون دل همه بر روی ما رود	۵۷	صوفی از پرتو می راز نهانی دانست
۲۳۱	از سر کوی تو هر کاو به ملالت برود	۸۳	عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
۲۴۷	اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید	۶۷	غمش تا در دلم مأوا گرفته ست
۲۴۱	اگر به باده مشکین کشد دلم شاید	۷۵	کس نیست که افتاده آن زلف دوتا نیست
۱۶۰	اگر روم ز پی اش فتنه ها برانگیزد	۴۳	کنون که بر کف گل جام باده صاف است
۱۳۳	اگر نه باده غم دل ز یاد ما بیرد	۸۴	کنون که می دمد از بوستان نسیم بهشت
۱۸۴	ای پسته تو خنده زده بر حدیث قند	۹۰	گر ز دست زلف مشکین خطایی رفت رفت
۲۱۰	باشد ای دل که در میکده ها بگشایند	۴۵	گل در بر و می در کف و معشوقه به کام است
۱۲۳	بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه بان دارد	۴۹	لعل سیراب به خون تشنه لب یار من است
۲۳۸	بخت از دهان دوست نشانم نمی دهد	۳۱	ما را ز خیال تو چه پروای شراب است
۲۴۲	بر سر آتم که گر ز دست بر آید		ماهیم این هفته شد از شهر و به چشم سالی ست
۱۵۲	برید باد صبا دوش آگهی آورد	۱۰۰	مدامم مست می دارد نسیم جعد گیسویت
۱۳۹	بلبلی خون جگر خورد و گلی حاصل کرد	۶۵	مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست
۱۱۶	بنفشه دوش به گل گفت و خوش نشانی داد	۷۶	مردم دیده ما جز به رخت ناظر نیست
۲۵۳	بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید	۲۷	مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست
۱۳۶	به آب روشن می عارفی طهارت کرد	۵۱	منم که گوشه میخانه خانقاه من است
۱۶۱	به حسن و خلق و وفا کس به یار ما نرسد	۷۳	یارب این شمع دل افروز ز کاشانه کیست
۱۴۹	به سر جام جم آن که نظر توانی کرد	۹۶	یارب سببی ساز که یارم به سلامت
۲۲۴	به کوی میکده یارب سحر چه مشغله بود		
۱۳۷	بیا که ترك فلك خوان روزه غارت کرد	۱۰۱	درد ما را نیست درمان الغیث
۲۵۲	بیا که رایت منصور پادشاه رسید	۱۰۲	دل من در هوای روی فرخ
۱۱۳	پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد		
۲۱۵	پیش ازینت بیش ازین اندیشه عشاق بود	۲۰۳	آنان که خالک را به نظر کیمیا کنند

- تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود ۲۱۴
- ترسم که اشک بر غم ما پرده در شود ۲۳۴
- تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد ۱۰۹
- جان بی جمال رویت میل جهان ندارد ۱۲۴
- جمالش آفتاب هر نظر باد ۱۰۷
- چو آفتاب می از مشرق پیاله بر آید ۲۴۵
- چو باد عزم سرکوی یار خواهم کرد ۱۴۰
- چو دست در سر زلفش زنم به تاب رود ۲۳۰
- چه مستی است ندانم که رو به ما آورد ۱۵۰
- حافظ خلوت نشین دوش به میخانه شد ۱۷۷
- حسب حالی ننوشتیم و شد ایامی چند ۱۸۹
- حسن تو همیشه در فزون باد ۱۱۰
- خستگان را چو طلب باشد و قوت نبود ۲۱۷
- خوش آمد گل و زان خوشتر نباشد ۱۶۷
- خوشا دلی که مدام از پی نظر نرود ۲۳۲
- خوش است خلوت اگر یار یار من باشد ۱۶۹
- دادگرا تو را فلک جرعه کش پیاله باد ۱۱۱
- دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند ۲۰۷
- در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد ۱۵۷
- در ازل هرکاو به فیض دولت ارزانی بود ۲۲۸
- درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد ۱۳۱
- در نظر بازی ما بی خبران حیرانند ۲۰۰
- در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد ۱۸۰
- در هر هوا که جز برق اندر طلب نباشد ۱۶۶
- دست از طلب ندارم تا کام من بر آید ۲۴۴
- دست در حلقه آن زلف دوتا نتوان کرد ۱۴۲
- دلا بسوز که سوز تو کلاها بکند ۱۹۴
- دل از ما برد و روی از ما نهان کرد ۱۴۱
- دلبر برفت و دلشدگان را خبر نکرد ۱۴۴
- دل ما به دور رویت ز چمن فراغ دارد ۱۲۰
- دلم جز مهر مه رویان رهی دیگر نمی گیرد ۱۵۴
- دلی که غیب نمای است و جام جم دارد ۱۲۱
- دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی اردد ۱۵۶
- دوستان دختر رز تو به زمستوری کرد ۱۴۷
- دوش آگهی ز یار سفر کرده داد باد ۱۰۵
- دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد ۱۷۸
- دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود ۲۲۰
- دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند ۱۹۱
- دوش می آمد و رخساره برافروخته بود ۲۲۱
- دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند ۱۹۰
- دی پیر می فروش که ذکرش به خیر باد ۱۰۳
- دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود ۲۲۵
- دیدم ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد ۱۴۶
- دیر است که دلدار پیامی نفرستاد ۱۱۲
- راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد ۱۵۹
- رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید ۲۴۰
- رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند ۱۸۷
- رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد ۱۴۵
- روز وصل دوستداران یاد باد ۱۰۶
- روز هجران و شب فرقت یار آخر شد ۱۷۳
- روشنی طلعت تو ماه ندارد ۱۲۵
- زاهدان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند ۲۰۶
- ز دل بر آمدم و کلام بر نمی آید ۲۴۸
- زهی خجسته زمانی که یار باز آید ۲۴۶
- ساقی ار باده ازین دست به جام اندازد ۱۵۵
- ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود ۲۳۳
- سالها دفتر ما در گرو صهبا بود ۲۱۲
- سالها دل طلب جام جم از ما می کرد ۱۴۸

- ستاره‌یی بدرخشید و ماه مجلس شد ۱۷۴
- سحر بلبلی حکایت با صبا کرد ۱۳۵
- سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد ۱۵۸
- سحرم دولت بیدار به بالین آمد ۱۸۳
- سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند ۱۹۹
- سمن بویان غبار غم چو بنشینند بنشانند ۲۰۱
- شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد ۱۲۹
- شاهدان گر دلبری زینسان کنند ۲۰۴
- شراب بیغش و ساقی خوش دودام دهند ۲۰۸
- شراب و بعیش نهان چیست کار بی‌بنیاد ۱۰۴
- صبا به تهنیت پیر می‌فروش آمد ۱۸۲
- صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می‌آورد ۱۵۱
- صورت خوبت نگارا خوش به آیین بسته‌اند ۱۸۸
- صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد ۱۰۸
- صوفی نهاد دام و سرحقه باز کرد ۱۳۸
- طایر دولت اگر باز گذاری بکند ۱۹۶
- عشقت نه سرسری‌ست که از سر به در شود ۲۳۵
- عشق تو نهال حیرت آمد ۱۷۹
- عکس روی تو چو بر آینه جام افتاد ۱۱۴
- غلام نرگس مست تو تاجدارانند ۲۰۲
- قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبود ۲۱۸
- کارم ز جور چرخ به سامان نمی‌رسد ۱۶۲
- کسی که حسن خط دوست در نظر دارد ۱۱۹
- کلك مشکین تو روزی که ز ما یاد کند ۱۹۷
- کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود ۲۱۱
- کی شعر خوش انگیزد خاطر که حزین باشد ۱۷۰
- گداخت جان که شود کار دل تمام و نشد ۱۷۵
- گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود ۲۳۶
- گر من از باغ تو يك میوه بچینم چه شود ۲۳۷
- گر می‌فروش حاجت رندان روا کند ۱۹۳
- گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید ۲۴۳
- گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود ۲۱۹
- گفتم کیم دهان و لبست کامران کنند ۲۰۵
- گل بی‌رخ یار خوش نباشد ۱۶۸
- گوهر مخزن اسرار همان است که بود ۲۲۳
- مرا به رندی و عشق آن فضول عیب‌کند ۱۹۵
- مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد ۱۷۲
- مرا می‌دگر باره از دست برد ۱۱۸
- مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد ۱۸۱
- مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید ۲۵۰
- مسلمانان مرا وقتی دلی بود ۲۲۷
- مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد ۱۳۰
- معاشران ز حریف شبانه یاد آرید ۲۵۱
- معاشران گره زلف یار باز کنید ۲۵۴
- من و انکار شراب این چه حکایت باشد ۱۶۴
- نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد ۱۷۱
- نفس برآمد و کام از تو بر نمی‌آید ۲۴۹
- نقد صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد ۱۶۵
- نقدها را بود آيا که عیاری گیرند ۱۹۲
- نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند ۱۸۵
- نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد ۱۳۴
- هر آنک او خاطری مجموع و یاری نازنین دارد ۱۲۶
- هر آن که جانب اهل وفا نگه دارد ۱۲۷
- هر که را با خط سبزت سر سودا باشد ۱۶۳
- هر که شد محرم دل در حرم یار بماند ۱۸۶
- همای برج سعادت به دام ما افتد ۱۱۷
- هوس باد بهارم به سر صحرا برد ۱۳۲
- یاد باد آن که ز ما وقت سفر یاد نکرد ۱۴۳

- ۲۷۶ گل عذاری ز گلستان جهان ما را بس
۲۸۰ دارم از زلف سیاهش گله چندان که مپرس
۲۷۹ درد عشقی کشیده ام که مپرس
۲۷۷ دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس
۲۸۱ اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش
۲۹۶ ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش
۲۸۲ باز آیی و دل تنگ مرا مونس جان باش
۲۸۵ باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش
۲۹۱ ببرد از من قرار و طاقت و هوش
۲۸۳ به دور لاله قدح گیر و بی ریا می باش
۲۹۰ چو بر شکست صبا زلف عنبر افشانش
۲۸۸ خوشا شیراز و وضع بی مثالش
۲۹۲ در عهد پادشاه خطا بخش جرم پوش
۲۹۹ دلم ریمده شد و غافلم من درویش
۲۹۳ دوش پنهان گفت بامن کاردانی نیزهوش
۲۹۴ سحر ز هانتف غییم رسید مزده به گوش
۲۸۷ شرابی مست می خواهم که مردافکن بود زورش
۲۸۴ صوفی گلی بچین و مرقع به خار بخش
۲۸۶ فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش
۲۹۷ کنار آب و پای بید و طبع شعرو یاری خوش
۳۰۱ ما آزموده ایم درین شهر بخت خویش
۲۹۸ مجمع خوبی و لطف است عذار چو مهش
۳۰۰ من خرابم ز غم یار خراباتی خویش
۲۹۵ هانتفی از گوشه میخانه دوش
۲۸۹ یارب آن نوگل خندان که سپردی به منش
۳۰۲ نیست کس را ز کمند سر زلف تو خلاص
۳۰۳ گرد عذار یار من تا ننوشت گرد خط
- ۲۱۶ یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود
۲۱۳ یاد باد آن که نهانت نظری با ما بود
۱۵۳ یارم چو قدح به دست گیرد
۱۷۶ یاری اندر کس نمی بینم یاران را چه شد
۲۲۲ یک دو جامم دی سحر که اتفاق افتاده بود
۲۵۵ الا ای طوطی گویای اسرار
۲۶۳ ای خرم از فروغ رخت لاله زار عمر
۲۵۹ ای صبا نکستی از خاک ره یار بیار
۲۵۸ ای صبا نکستی از کوی فلانی به من آر
۲۶۶ روی بنمای و مرا گو که ز جان دل برگیر
۲۶۰ روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر
۲۶۱ شب قدر است و طی شد نامه هجر
۲۵۷ صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار
۲۵۶ عید است و آخر گل و یاران در انتظار
۲۶۲ گر بود عمر و به میخانه رسم باز دگر
۲۶۵ نصیحتی کنت می خور و پیاله بگیر
۲۶۴ یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور
۲۶۷ ای سرو ناز حسن که خوش می روی به ناز
۲۷۳ بر نیامد از تمنای لبث کامم هنوز
۲۷۱ بیا و کشتی ما در شط شراب انداز
۲۷۰ حال خونین دلان که گوید باز
۲۷۲ خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز
۲۷۴ دلم ربهوده لولی وشی ست شورانگیز
۲۶۸ منم که دیده به دیدار دوست کردم باز
۲۶۹ هزار شکر که دیدم به کام خوشت باز
۲۷۵ ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس
۲۷۸ جانان تو را که گفت که احوال ما مپرس

- ۳۰۴ ز چشم بد رخ خوب تو را خدا حافظ
 ۳۰۵ بامدادان که ز خلوت‌نگه کاخ ابداع
 ۳۰۷ دروفای عشق تو مشهورخوبانم چو شمع
 ۳۰۶ قسم به حشمت جاه و جلال شاه شجاع
 ۳۰۸ طالع اگر مددکند دامنش آورم به کف
 ۳۰۹ زبان خامه ندارد سر بیان فراق
 ۳۱۰ مقام امن و می بیغش و رفیق شفیق
 ۳۱۲ اگر شراب خوری جرعه‌یی فشان بر خاک
 ۳۱۱ ای دل ریش مرا بر لب تو حق نمک
 ۲۱۳ هزار دشمن اگر می‌کنند قصد هلاک
 ۳۱۸ اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول
 ۳۱۷ به عهد گل شدم از توبه شراب خجل
 ۳۱۵ خوش‌خبر باشی ای نسیم شمال
 ۳۱۴ دارای جهان نصرت دین خسرو کامل
 ۳۱۹ ره روان را عشق بس باشد دلیل
 ۳۱۶ شمت روح و داد و شمت برق وصال
 ۳۲۰ هر نکته‌یی که گفتم در وصف آن شمایل
 ۳۷۳ آن‌که پامال جفا کرد چو خاک راهم
 ۳۶۶ اگر برخیزد از دستم که با دلدار بنشینم
 ۳۲۱ الم یأن للاحباب ان یترحموا
 ۳۹۱ بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم
 ۳۲۶ باز آ ساقیا که هواخواه خدمتم
 ۳۲۲ بشری اذا السلامة حلت بذی سلم
 ۳۸۲ بگذار تا ز شارع میخانه بگذریم
 ۳۴۳ به تیغم گر کشد دستش نگیرم
 ۳۶۲ به عزم توبه به سحر گفتم استخاره کنم
 به غیر از آن که بشد دین و دانش از دستم
 به مؤگان سیه کردی هزاران رخنه دددینم
 بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
 بی تو ای سرو روان باگل و گلشن چه کنم
 تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم
 چرا نه در پی عزم دیار خود باشم
 چل سال رفت و بیش که من لاف می‌زنم
 حاشاکه من به موسم گل ترك می‌کنم
 حالیا مصلحت وقت در آن می‌بینم
 حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم
 خرم آن روزکزین منزل ویران بروم
 خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم
 خیز تا خرقه صوفی به خرابات بریم
 خیال روی تو چون بگذرد به گلشن چشم
 خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم
 در خرابات مغان گر گذر افتد بازم
 در خرابات مغان نور خدا می‌بینم
 دردم از یار است و درمان نیز هم
 در نهانخانه عشرت صنمی خوش دارم
 دوستان وقت گل آن به که به عشرت کوشیم
 دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم
 دوش سودای رخس گفتم ز سر بیرون کنم
 دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
 دیده دریاکنم و صبر به صحرا فکنم
 دیشب به سبیل اشک ره خواب می‌زدم
 روزگاری شد که در میخانه خدمت می‌کنم
 ز دست کوته خود زیر بارم
 زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
 سالها پیروی مذهب زندان کردم

- ۳۹۲ سرم خوش است و به بانگ بلند می گویم
 ۳۸۲ صلاح از ما چه می جویی که مستان را صلا گفتیم
 ۳۵۸ صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم
 ۳۸۷ صوفی بیا که جامه سالوس بر کشیم
 ۳۲۵ عاشق روی جوانی خوش نخواستام
 ۳۲۳ عشق بازی و جوانی و شراب لعل فام
 ۳۵۶ عمری ست تا اندر طلب هر روز گامی می زنم
 ۳۷۰ غم زمانه که هیچش کران نمی بینم
 ۳۳۰ فاش می گویم و از گفته خود دلشادم
 ۳۷۶ فتوی پیر مغان دارم و قولی ست قدیم
 ۳۷۲ گر ازین منزل غربت به سوی خانه روم
 ۳۵۲ گرچه از آتش دل چون خم می می جوشم
 ۳۹۳ گرچه افتاد ز زلفش گرهی در کارم
 ۳۳۹ گرچه ما بندگان پادشهم
 ۳۴۰ گر دست دهد خاک کف پای نگارم
 ۳۴۶ گر دست دهد در خم زلفین تو تازم
 ۳۵۳ گر من از سرزنش مدعیان اندیشم
 ۳۷۹ ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
 ۳۸۹ ما بر آریم شبی دست و دعایی بکنیم
 ۳۷۷ ما بیغمان مست دل از دست داده ایم
 ۳۷۸ ما پیش خاک پای تو صد رو نهاده ایم
 ۳۸۳ ما حاصل خود در سر میخانه نهادیم
 ۳۸۱ ما ز یاران چشم یاری داشتیم
 ۳۹۰ ما نگوییم بد و میل به ناحق نکنیم
 ۳۴۲ مرا عهدی ست با جانان که تاجان در بدن دارم
 ۳۳۱ مرا می بینی و دردم زیادت می کنی دردم
 ۳۲۴ مرحبا طایر فرخ پی فرخنده پیام
 ۳۴۴ مزین بر دل ز نوك غمزه تیرم
 ۳۴۸ مژده وصل تو ده کز سر جان برخیزم
 ۳۶۵ من نرك عشق بازی و ساغر نمی کنم
 ۳۴۹ من دوستدار روی خوش و موی دلکشم
 ۳۳۷ من که باشم که در آن خاطر عاطر گذرم
 ۵۳۷ من نه آن رندم که ترك شاهد و ساغر کنم
 ۳۴۷ نماز شام غریبان چو گریه آغازم
 ۳۳۴ هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم
 ۴۰۶ ای روی ماه منظر تو نو بهار حسن
 ۴۱۱ ای نور چشم من سخنی هست و گوش کن
 ۴۱۲ بالا بلند عشوه گر نقش باز من
 ۳۹۸ چندان که گفتم غم با طبیان
 ۳۹۴ چو گل هر دم به بوی جامه در تن
 ۴۱۳ چون شوم خاک رهش دامن بیفشاند ز من
 ۴۰۱ خدا را کم نشین با خرقة پوشان
 ۴۰۳ خوشتر از فکر می و جام چه خواهد بودن
 ۴۰۴ دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن
 ۳۹۵ رایت سلطان گل پیدا شد از طرف چمن
 ۴۰۹ ز در آری و شبستان ما منور کن
 ۴۰۲ شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهان
 ۴۱۵ شراب لعل کش و روی مه جبینان بین
 ۴۰۷ صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن
 ۳۹۶ فاتحه پی چو آمدی بر سر کشته پی بخوان
 ۴۱۰ کرشمه پی کن و بازار ساحری بشکن
 ۴۰۸ گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن
 ۳۹۷ مرغ دلم طایری ست قدسی عرش آشیان
 ۴۰۵ منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن
 ۳۹۹ می سوزم از فراق روی از جفا بگردان
 ۴۱۶ می فکن بر صف رندان نظری بهتر ازین
 ۴۱۴ نکه پی دلکش بگویم خال آن مه رو بین
 ۴۰۰ یارب آن آهوی مشکین به ختن بازسان

۴۲۰	ای آفتاب آینه دار جمال تو	۵۰۱	ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
۴۲۷	ای پیک راستان خبر یار ما بگو	۴۷۱	ای دل آن دم که خراب می گلگون باشی
۴۲۱	ای خونبهای نافه چین خاک راه تو	۴۹۳	ای دل به کوی عشق گذاری نمی کنی
۴۲۲	ای قباي پادشاهی راست بر بالای تو	۵۰۵	ای دل گر از آن چاه زنخدان به درآیی
۴۱۹	به جان پیر خرابات و حق نعمت او	۴۴۹	ای قصه بهشت زکویت حکایتی
۴۲۳	تاب بنفشه می دهد طره مشک سای تو	۴۴۳	ای که با سلسله زلف دراز آمده ای
۴۲۵	خط عذار یار که بگرفت ماه ازو	۴۴۶	ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی
۴۱۷	گفتم برون شدی به تماشای ماه نو	۴۶۶	ای که دایم به خویش مغروری
۴۲۶	گلبن عیش می دمد ساقی گل عذار کو	۴۹۱	ای که در کشتن ما هیچ مدارا نکنی
۴۲۴	مرا چشمی ست خون افشان زدست آن کمان ابرو	۴۶۳	ای که در کوی خرابات مقامی داری
۴۱۸	مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو	۴۶۴	ای که مهجوری عشاق روا می داری
۴۳۷	از خون دل نبشتم نزدیک یار نامه	۴۷۹	این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی
۴۳۵	ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده	۴۷۲	این خوش رقم که بر گل رخسار می کشی
۴۳۸	چراغ روی تو را شمع گشت پروانه	۴۴۷	با مدعی مگو یید اسرار عشق و مستی
۴۲۸	خنک نسیم مغیر شمامه دلخواه	۵۰۲	به چشم کرده ام ابروی ماه سیمایی
۴۳۶	دامن کشان همی رفت در شرب زر کشیده	۴۹۲	بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی
۴۳۳	در سرای مغان رفته بود و آب زده	۴۷۶	بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی
۴۳۴	دوش رفتم به در می کده خواب آلوده	۴۹۷	بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی
۴۳۹	سحر گاهان که مخمور شبانه	۴۵۴	به جان او که گرم دسترس به جان بودی
۴۲۹	عیشم مدام است از لعل دلخواه	۴۴۰	به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی می
۴۳۰	گر تبخ بارد در کوی آن ماه	۵۰۶	به فراغ دل زمانی نظری به ماه رویی
۴۳۲	ناگهان پرده بر انداخته ای یعنی چه	۴۶۲	بیا با ما مورز این کینه داری
۴۳۱	وصال او ز عمر جاودان به	۴۶۰	تو را که هر چه مراد است در جهان داری
۴۴۸	آن غالیه خط گر بر ما نامه نوشتی	۴۹۵	تو مگر بر لب آبی به هوس بنشینی
۴۸۲	اتت روائع رند الحمی فزاد غرامی	۴۵۸	چو سرو اگر بخرامی دمی به گلزاری
۴۸۶	احمد الله علی معدلة السلطان	۴۵۵	چه بودی ار دل آن ماه مهربان بودی
۴۴۴	از من جدا مشو که توام نور دیده ای	۴۵۶	خوش کرد یآوری فلکت روز داوری
۴۹۹	ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی	۵۰۳	در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی
		۴۹۴	دو یار زیرک و از باده کهن دو منی

۴۶۱	صبا تو نکبت آن زلف مشک بو داری	۴۵۲	دیدم به خواب دوش که ماهی برآمدی
۴۵۷	طفیل هستی عشقند آدمی و پری	۴۷۵	رفتم به باغ صبحدمی تا چنم گلی
۴۶۸	عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی	۴۶۵	روزگاری ست که ما را نگران می‌داری
۴۷۴	کتبت قصه شوقی و مدمعی باک	۴۸۳	زان می عشق کزو پخته شود هر خامی
۴۸۴	که برد به بزم شاهان زمن گدا پیامی	۴۸۰	ز دلبرم که رساند نوازش قلمی
۴۸۷	گفتند خلایق که توئی یوسف ثانی	۴۶۷	ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی
۴۴۲	لبش می بوسم و در می کشم می	۴۹۸	ساقیا سایه ابر است و بهار و لب جوی
۴۴۵	مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی	۴۴۱	ساقی بیا که شد قدح لاله پر ز می
۵۰۷	می خواه و گل افشان کن ازدهر چه می جویی	۴۵۱	سبت سلمی بصدغیها فؤادی
۴۹۰	نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی	۴۵۳	سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی
۴۶۹	نوبهار است در آن کوش که خوش دل باشی	۴۹۶	سحر که ره روی در سرزمینی
۴۵۰	نور خدا نمایندت آینه مجردی	۵۰۰	سحرم هاتف میخانه به دولت خواهی
۴۸۵	نوش کن جام شراب يك منی	۴۷۷	سلام الله ما کر اللبالی
۴۸۸	وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی	۵۰۴	سلامی چو بوی خوش آشنایی
۴۷۰	هزار جهد بکردم که یار من باشی	۴۷۳	سلیمی منذ حلت بالعراق
۴۸۹	هواخواه توام جانا و می دانم که می دانی	۴۸۱	سینه مالامال درد است ای دریا محرمی
۴۷۸	یا مبسماً یحاکمی درجاً من اللالی	۴۵۹	شهری ست پرظریفان وز هر طرف نگاری

قصاید

۵۱۱ - ۵۱۶		۵۱۱	سپیده دم که هوا بوی لطف جان گیرد
۵۱۶	ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی	۵۱۴	جوza سحر نهاد حمایل برابرم

مثنویات

۵۱۹ - ۵۲۴		۵۱۹	الا ای آهوی وحشی کجایی
۵۲۴	چرا با بخت خود چندین ستیزم	۵۲۱	بیا ساقی آن می که حال آورد
۵۲۴	درین وادی به بانگ سیل بشنو		

۵۴۴ - ۵۳۱

مقطعات

۵۳۸	بسا کسا ... بستر	۵۳۱	تو نیک و بد خود ... محتسب
۵۳۹	بر تو خوانم ... بخشش	۵۳۱	سرای مدرسه ... نیست
۵۳۹	حسن ... دلیل	۵۳۱	قوة شاعره من ... می رفت
۵۳۹	صباح ... زایل	۵۳۳	خسروا ... باد
۵۴۰	ای معرا ... ریو	۵۳۲	دل منه ... خواهد گشاد
۵۴۰	به گوش ... لا اله الا الله	۵۳۲	روح القدس ... زبرجد
۵۴۱	ساقیا ... نگاه	۵۳۵	آن کیست ... پدید
۵۴۴	ایام بهار ... چرایی	۵۳۷	بر سر بازار ... بشنوید
۵۴۴	به من پیام ... بینایی	۵۳۴	بلبل ... می زند
۵۴۳	پادشاه ... ره می کنی	۵۳۳	بلبلی ... پریشان دل کرد
۵۴۲	خسروا ... ارزانی	۵۳۳	به سمع ... صبا باشد
۵۴۲	دریغا ... جاودانی	۵۳۶	تم ... بفرساید
۵۴۱	زمانه ... بایستی	۵۳۵	حسود ... ندهد
۵۴۳	ساقیا ... گردانی	۵۳۷	دل منه ... ندید
۵۴۳	شاه ... سلسبیل خوی	۵۳۴	شمه یی ... کرده اند

۵۵۰ - ۵۴۷

تاریخ اموات

۵۴۹	مجد دین ... نطق	۵۴۷	آصف عهد ... نکشت
۵۴۹	بلبل و سرو ... سنبل کاکل	۵۴۷	بهاء الحق والدین ... جماعت
۵۵۰	دلا دانی ... رنگین	۵۴۸	رحمن لایموت ... لایفوت
۵۵۰	سرور اهل عمایم ... قوام الدین حسن	۵۴۸	اعظم قوام ... سجود
۵۵۰	آن میوه ... بهشتی	۵۴۸	برادر خواهه ... حیاتش

رباعیات

۵۵۳ - ۵۵۹

۵۵۳	جز نقش تو در نظر نیامد ما را	۵۵۶	خوبان جهان صید توان کرد به زر
۵۵۴	امشب ز غمت میان خون خواهم خفت	۵۵۶	عشق رخ یار بر من زار مگیر
۵۵۴	باز آی که جانم به جمالت نگران است	۵۵۷	در سنبلس آویختم از روی نیاز
۵۵۴	تو بدری و شمس مر تو را بنده شده ست	۵۵۷	مردی زکننده در خیر پرس
۵۵۳	گفتم که لب گفت لبم آب حیات	۵۵۷	چون جامه ز تن بر کند آن مشکین خال
۵۵۵	ماه که رخس روشنی خور بگرفت	۵۵۷	مقبول دل خواص و مشهور عوام
۵۵۳	ماهی که قدش به سرو می ماند راست	۵۵۸	من حاصل عمر خود ندارم جز غم
۵۵۳	من با کمر تو در میان کردم دست	۵۵۸	چون باده زغم چه بایدت جوشیدن
۵۵۵	نه قصه آن شمع چگل بتوان گفت	۵۵۸	ای سایه سنبلیت سمن پرورده
۵۵۴	هر روز دلم به زیر باری دگر است	۵۵۸	گفتی که شوم تو را مدار اندیشه
۵۵۵	اول به وفا می وصالم در داد	۵۵۹	با شاهد شوخ و شنگ و با بربط و نی
۵۵۶	چون غنچه گل قرا به پرداز شود	۵۵۹	قسام بهشت و دوزخ آن عقده گشای
۵۵۶	شیرین دهان عهد به پایان نبرند	۵۵۹	گر همچو من افتاده این دام شوی
۵۵۶	ایام شباب است شراب اولیر		

فردیات و معنیات و هجا

۵۶۳ - ۵۶۴

۵۶۳	فراغت ... می فراید	۵۶۳	بردار دل ... در پیوند
۵۶۳	علم الله ... می پندارم	۵۶۴	ای مطرب ... بخوان
۵۶۳	هنوز ... طومارم	۵۶۴	دوش ... لعب انگیز
۵۶۳	نام بت ... مرتجل است		

فهرستها

۵۶۷ - ۵۷۱

۵۶۷	نام کسان	۵۷۱	نام کتابها
۵۷۰	نام جایها		

به نام خدا

کتاب حاضر دیوانی است از اشعار حافظ که از روی سه نسخه کامل کهن مورّخ پرداخته شده است. این سه نسخه به ترتیب در سالهای ۸۱۳، ۸۲۲ و ۸۲۵ ه. ق. استنساخ شده‌اند و تاکنون هیچ يك از آن سه اساس هیچ طبعی قرار نگرفته است!

□

هم اکنون در جهان دست کم پانزده نسخه مورّخ از دیوان حافظ، اعمّ از کامل و منتخب، شناخته و موجود است که در میانه سالهای ۸۰۵ تا ۸۲۷ ه. ق. (سال کتابت نسخه معروف خلخال) کتابت شده‌اند. نسخه عکسی یا خطی یازده نسخه نزد شادروان استاد مجتبی مینوی موجود بوده است^۲ که به اغلب احتمال نسخ مورد

۱. در مدتی که ما سرگرم تهیه و چاپ متن حاضر بودیم دو چاپ از دیوان حافظ انتشار یافت: یکی با عنوان «غزل‌های حافظ» به تدوین آقای دکتر سلیم نیساری (نشریه شماره ۴۳ مؤسسه فرهنگی منطقه‌یی، تهران، شهریور ۱۳۵۳) و دیگری با نام «دیوان مولانا شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی» به اهتمام آقای دکتر یحیی قریب (از انتشارات بنگاه مطبوعاتی صفی‌علی شاه، تهران، اسفند ۱۳۵۲). در نخستین از هر دو نسخه مورخ ۸۱۳ و ۸۲۲ ه. ق. به طور آزاد و در دومی فقط از نسخه ۸۱۳ ه. ق. به عنوان نسخه بدل استفاده شده است. البته هر دو مصحح از نام کاتب و تاریخ دقیق کتابت نسخه مورخ ۸۱۳ ه. ق. آگاهی نداشته‌اند.

۲. آقای ایرج افشار می‌نویسند: «آقای مجتبی مینوی بجز نسخه‌های معروف حافظ که در چاپ قزوینی معرفی شده است چند نسخه قدیمی دیگر را جمع کرده‌اند و در صددند که

استفاده ما در تهیه متن حاضر سه نسخه از آن یازده نسخه می باشد .

نسخه دوازدهم را باید نسخه‌یی دانست که به سال ۸۱۹ ه . ق . استنساخ شده و در کتابخانه موزه قونیه به شماره ۱۰۷/۴ نگاهداری می شود^۱ . با اشتیاق فراوانی که به تحصیل این نسخه داشتیم توفیق یاری نکرد و به صد افسوس از آن چشم پوشیدیم . اما سه نسخه دیگر از آن پانزده نسخه عبارتند از اینها که به چاپ رسیده اند :

۱. ۱۵۲ غزل در مجموعه ۲۶۱/۲۷ کتابهای خطی فارسی موزه بریتانیای لندن که به سالهای ۸۱۳ و ۸۱۴ ه . ق . استنساخ شده و در سال ۱۳۳۷ شمسی به تصحیح آقای دکتر پرویز ناتل خانلری از طرف بنگاه انتشارات سخن طبع و نشر شده است .

۲. دیوان کامل با مقدمه دیوان در مجموعه‌یی که به سال ۸۲۴ ه . ق . استنساخ شده و اکنون از آن آقای سید هاشم علی سبزویش یکی از فضلاء هند است . این نسخه نفیس به همت آقای دکتر احمد نذیر معرفی و در سال ۱۳۵۰ شمسی به تصحیح مشترك ایشان و آقای دکتر سید محمد رضا جلالی نایینی از طرف سازمان امور فرهنگی و کتابخانه‌های آستان قدس طبع و نشر شده است .

۳. نسخه خلخالی که به سال ۸۲۷ ه . ق . استنساخ شده است . این نسخه يك بار به سال ۱۳۰۶ شمسی به تصحیح خود مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی و بار دیگر به سال ۱۳۲۰ شمسی به تصحیح مرحومان محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی از

→
به اشتراك آقای دکتر پرویز ناتل خانلری چاپ منقح و انتقادی از دیوان نشر کنند . از نسخ قدیمی و معتبر که ایشان استفاده خواهند کرد نسخه‌های ۸۰۵ ، ۸۱۱ ، ۸۱۳ ، ۸۱۴ ، ۸۱۶ ، ۸۱۸ ، ۸۲۰ ، ۸۲۱ ، ۸۲۲ ، ۸۲۴ و ۸۲۵ قابل ذکر است » . (دیوان کهنه حافظ ، مقدمه ، ص ج ، ح ۱) .

۱. « نشریات ترکیه - چند کتاب خطی مهم فارسی در قونیه » ، احمد آتش ، ترجمه دکتر خیام پور ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، سال هفتم ، شماره ۲ .

طرف وزارت فرهنگ به چاپ رسیده است .

□

با وجود این همه نسخه‌های گوناگون چنانکه گفتیم دیوان حاضر را براساس سه نسخه مورّخ به سالهای ۸۱۳، ۸۲۲ و ۸۲۵ ه. ق. پرداخته‌ایم زیرا به دیگر نسخ خطی معلوم دسترسی نداشتیم و نسخ چاپی را نیز در دسترس همگان می‌دیدیم. اما یقین داریم که با در دست داشتن آن سه نسخه و با به کار بستن شیوه‌ها و رعایت روشهایی دقیق مراحل توفیق آمیز در تکمیل دیوان حافظ پیش رفته‌ایم .
با اعتذار فراوان و تحسین کار و کوشش ارزنده دیگران شاید بتوان گفت که دیوان حاضر نخستین دیوانی است از حافظ که با شیوه تصحیح انتقادی خاص انتشار می‌یابد و سعی بر آن بوده است که جزئی‌ترین اختلاف هر سه نسخه از نظر دور نماند ولو آن که غلط واضح هم بوده باشد^۱.

□

نکته‌ی بسیار مهم^۲ که در تصحیح دیوان حافظ به دید می‌آید وجود اختلافات فراوان و همه جانبه حتی در نسخه‌های کهن مورّخ این دیوان است .
پیش از انتشار نسخه مصحح شادروانان قزوینی و غنی برخی از محققان ادب فارسی به قدر توانایی و آگاهی از روشهای معمول زمان در تصحیح و تنقیح دیوان حافظ از بذل همّت دریغ نمی‌کردند ولی پس از انتشار آن نسخه و مقدمه هراس-انگیز مرحوم قزوینی در زمینه وجود اختلافات بیرون از حد شمار در نسخه‌های معتبر قدیمی و نسخ چاپی و اهمیت کهن ترین نسخه شناخته موجود که در آن زمان

۱. برخی از محققان را عقیده بر آن است که از ذکر ضبط‌های غلط باید خودداری شود زیرا کاری بیهوده است و سودی در بر ندارد؛ ولی به نظر ما چون اطلاع دقیق بر موارد صحت و سقم نسخه‌ی داوری درباره میزان اهمیت آن نسخه را امکان پذیر می‌سازد حتماً باید کلیه موارد ضبط غلط نیز در تصحیح انتقادی منعکس بشود و در واقع باید آنچنان باشد که خواننده با در دست داشتن نسخه چاپی هیچگونه نیازی به ملاحظه نسخ مربوط و مراجعه بدانها احساس نکند.

فقط نسخه خلخال بود محققان ادب فارسی سالها از دست بردن به تصحیح مجدد این دیوان تن می‌زدند و کسی را یارای آن نبود که بدون اتکا به نسخه‌بی‌کهن‌تر و معتبرتر از نسخه خلخال بر نسخه پرداخته شادروان قزوینی خرده‌بی بگیرد.

البته نباید فراموش کرد که تنی‌چند از دانشمندان از راههای مختلف به تصحیح نادرستی‌هایی که در آن نسخه راه یافته بود برخاستند و دین خود را به ادب فارسی ادا کردند. اجر همه آنان مشکور باد که نیتی جز تهیه نسخه‌بی بهتر و صحیح‌تر نداشته‌اند و هرچه گفته‌اند نوشته‌اند از باب ارادت به حافظ بوده است. ولی ناگفته نگذاریم که برداشتن نخستین گام در چنین راهی دشوار و امری خطیر کاری خرد نیست و شادروان محمد قزوینی نخستین کسی بود که مسأله ضرورت تهیه متنی درست و منقح از مشهورترین دیوان غزل فارسی را مطرح ساخت و با کار و کوشش بی‌نظیر خود امکان این کار و چهارچوب کلی آن را به آیندگان نشان داد. رحمة الله علیه.

□

اگر همه اختلافهای موجود در نسخ کهن دیوان حافظ را طبقه‌بندی بکنیم شاید بتوان به نتیجه‌بی رسید و روشی سنجیده برای تصحیح این دیوان برگزید. از مقایسه سه نسخه کهن که مورد استفاده ما در تهیه متن حاضر بوده اختلافات زیر به چشم می‌خورد:

- (۱) تعداد غزل‌های هر نسخه با تعداد غزل‌های نسخ دیگر اختلاف دارد.
- (۲) غزل‌ها از لحاظ ترتیب در نسخه‌ها توافق ندارند.
- (۳) تعداد ابیات بعضی از غزل‌ها در نسخه‌ها متفاوت است.
- (۴) ترتیب ابیات بعضی از غزل‌ها در نسخه‌ها اختلاف دارد.
- (۵) در بعضی از غزل‌ها قافیه تکرار شده است.
- (۶) بعضی از واژه‌ها و عبارات و گاهی مصراع‌ها و بیت‌ها در نسخه‌ها اختلاف کلی دارند و گاهی نیز غلط ضبط شده‌اند.

به نظر ما می‌توان گفت که اختلافات موجود در نسخ کهن دیوان حافظ بیرون ازین شش نیست و حالا باید دید که اینها چگونه و از چه راههایی پدید آمده‌اند و رفع آنها تا چه حد امکان‌پذیر است؟

۱. فعلاً تنها و کهن‌ترین مأخذی که در آن از کیفیت تدوین دیوان حافظ سخن رفته مقدمه دیوان است. اگرچه این مقدمه در هیچ کدام از سه نسخه ما نیامده است ولی خوشبختانه در نسخه مورخ ۸۲۴ ه. ق. که اساس طبع دیوان مصحح آقایان دکتر جلالی نایینی و دکتر احمد نذیر بوده موجود است و بنابراین قدمت آن حداقل تا تاریخ مزبور یعنی ۸۲۴ ه. ق. محرز است. بنا بر آنچه در این مقدمه آمده دیوان حافظ در زمان حیات خود او تدوین نگشته و پس از وفات وی یکی از ارادتمندان خواجه^۱ رعایت حقوق صحبت را اشعار پراکنده وی را جمع ساخته و مقدمه‌یی نیز بر آن پرداخته است. بدیهی‌ست اگر کار تدوین دیوان حافظ با این کار پایان یافته بود اکنون اختلافات ششگانه‌یی که بر شمردیم وجود نداشت و اگر اختلافی هم دیده می‌شد از قبیل سهو و نسیان یا طغیان قلم کاتبان بود که با در دست داشتن دو سه نسخه کهن رفع آنها چندان دشواری نداشت. ولی وجود اختلافات ششگانه یاد شده نماینده این واقعیت است که مسأله تدوین اشعار حافظ با نخستین تدوین آن پایان‌پذیرفته و مشتاقان اشعار خواجه تا مدتی به جمع آثار و تدوین دیوان کامل وی اشتغال داشته‌اند.

۲. بدون تردید حافظ نیز مانند هر شاعر دیگر با گذشت زمان تغییراتی در

۱. نام جامع در نسخه‌های کهن دیوان که مقدمه را نیز دارند دیده نمی‌شود. کهن‌ترین نسخه‌یی که شادروان قزوینی از مقدمه دیوان با نام جامع یعنی محمد گلندام (یا گل اندام) در اختیار داشته نسخه‌یی بوده مورخ به ۱۰۴۷ ه. ق. استاد محیط طباطبایی طی سخنرانی جالبی که در کنگره جهانی سعدی و حافظ (شیراز، اردیبهشت ۱۳۵۰ شمسی) ایراد نمودند به استناد مدارکی نام و نشان و شخصیت تاریخی محمد گلندام را اثبات و امکان آن را که گلندام خواجه را دیده باشد تأیید فرمودند.

اشعار خود می‌داده و از تنقیح و تحسین آنها خودداری نمی‌کرده است و این تغییر گاهی به واژه‌ها و عبارات محدود می‌شده و گاهی به تغییر مصراعها و بیتها و یا افزایش و کاهش ابیاتی می‌کشیده و گاهی نیز مقتضیات زمانی و اوضاع و احوال روزگار چنین تغییراتی را ایجاب می‌کرده است. در نسخه حاضر درمورد تغییرات یاد شده مثالهای فراوان موجود است و ما نمونه را به ذکر یکی دو مورد از هر قسم بسنده می‌کنیم:

الف - درمورد تغییر واژه‌ها و عبارات اگر چه دخالت نسخه برداران نیز محتمل است ولی تصور عدم امانت درباره کاتبی مادام که خلاف آن به اثبات نرسیده دور از انصاف به نظر می‌آید. ازین رو می‌توان گفت که بسیاری از تغییرات واژه‌یی و عبارتی نیز به دست خود شاعر صورت گرفته است. مثلاً بیت زیر مطابق ضبط نسخه مورخ ۸۱۳ ه. ق. است و اتفاقاً این غزل در این نسخه دوبار ضبط شده و هر دو ضبط نیز در این مورد برابر است:

تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او

زان سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند

اما در نسخه‌های مورخ ۸۲۲ و ۸۲۵ ه. ق. عبارت «زان سفر دراز خود عزم» به ترتیب به «از هوس سفر کنون یاد» و «خوش سفری گزید و زان» تغییر یافته است. ناگفته پیداست که نسبت دادن چنین تغییری به کاتبی آسان نمی‌نماید و به احتمال قوی از طرف خود شاعر به عمل آمده است.

ب - درمورد تغییر مصراع توجه به تغییرات دو بیت زیر کافی به نظر می‌رسد:

(۱) جلوه‌یی کرد رخت روز ازل زیر نقاب

این همه نقش در آینه اوهام افتاد

بیت مزبور مطابق ضبط نسخه مورخ ۸۱۳ ه. ق. است. مصراع اول این بیت در نسخه‌های مورخ ۸۲۲ و ۸۲۵ ه. ق. به ترتیب به «دل من آینه از بهر تماشا برداشت» و «حسن روی تو به يك جلوه که در آینه کرد» تغییر یافته است.

۲) فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی

بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز

مصراع اول بیت مزبور مطابق ضبط نسخه مورخ ۸۱۳ ه. ق. است. این مصراع در نسخه مورخ ۸۲۵ ه. ق. به صورت « به شکر آن که به حسن از ملک ربودی گوی » آمده است. بعید می نماید که چنین تغییری از طرف نسخه برداران صورت گرفته باشد.

ج - در مورد تغییر بیت، گذشته از روایت « مطلع السعدین » درباره تغییر مقطع غزل « سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی » که به اغلب احتمال صحت تاریخی دارد^۱، اختلاف بیت زیر در نسخه های سه گانه ما شاهد صدقی ست بر آنچه پیشتر گفتیم و برای آن که مسأله روشن تر شود بیت پیشین آن را نیز می آوریم :

برطرف گلشنم گذر افتاد وقت صبح

آن دم که کار مرغ چمن آه و ناله بود

گل برجریده گفته حافظ همی نوشت

شعری که نکته ییش به از صد رساله بود

بیت اخیر برابر ضبط نسخه مورخ ۸۲۲ ه. ق. است ولی همین بیت در نسخه های مورخ ۸۱۳ و ۸۲۵ ه. ق. به این صورت ضبط شده است :

دیدیم شعر دلکش حافظ به مدح شاه

يك بیت از آن سفینه به از صد رساله بود

بی گمان هر کس دو بیت مزبور را ملاحظه کند بی درنگ حکم خواهد کرد که سیاق طبیعی سخن همان است که در نسخه مورخ ۸۲۲ ه. ق. آمده است و ضبط نسخه های مورخ ۸۱۳ و ۸۲۵ ه. ق. حکایت از آن دارد که شاعر به ضرورتی به تغییر گفته پیشین خود دست زده است.

۱. دیوان حافظ، به تصحیح قزوینی و غنی، ص ۳۰۷، ح ۴.

۳. حافظ این توفیق را داشته که اشعارش در زمان حیات خود از مقبولیت کافی برخوردار گشته و گفتهٔ سخنش را دست به دست می‌برده‌اند. آشکار است که با چنین حسن استقبال، علاقه‌مندان شعر حافظ اشعار او را نه تنها از روی نسخه‌های خطی رونویس می‌کرده‌اند بلکه آنچه را از دهان کسی نیز می‌شنیده‌اند به دفتر خود می‌افزوده‌اند. ناگفته پیداست که چنین وضعی نیز خود موجب اختلافات فراوان می‌تواند باشد بدین معنی که گذشته از احتمال تقدیم و تأخیر ابیات غزلی یا حذف بعضی از آنها امکان تغییر بعضی از واژه‌ها نیز کاملاً پذیرفتنی است.

۴. کمال جویی یکی از خصایص طبیعی انسان است. یکی از اختلافات نیز از این راه پیدا آمده است بدین گونه که پس از وفات خواجه جامعان و نسخه نویسان برای کمال بخشیدن به نسخهٔ خود هر جا سراغ شعری از حافظ می‌گرفته‌اند بی‌درنگ آن را به دست آورده به نسخهٔ خود می‌افزوده‌اند و مسألهٔ تکرار قافیه در بعضی از غزلها از این راه پدید آمده است. این کمال جویی حتی در یکی دو مورد در نسخهٔ مورخ ۸۱۳ ه. ق. که نسخهٔ شاهانه‌یی است و به دست یکی از بهترین خوش نویسان استنساخ شده است نیز به چشم می‌خورد. مثلاً در غزل «بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است ...» این سه بیت را می‌بینیم:

نصیحتی کمنت یاد گیر و در عمل آر	که این حدیث ز پیر طریقم یاد است
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد	که این عجزه عروس هزار داماد است
غم جهان مخور و پند من مبر از یاد	که این لطیفهٔ عشقم ز رهروی یاد است

ملاحظه می‌فرمایند که بیت‌های اول و سوم گذشته از مضمون و محتوا از نظر قافیه نیز باهم برابرند و بسیار دور می‌نماید که شاعری توانا چون حافظ در يك غزل ده یا یازده بیتی چنین تکرار ناخوشایندی را روا داند. اگرچه هر دو بیت مزبور علاوه بر نسخهٔ ۸۱۳ ه. ق. در نسخهٔ مورخ ۸۲۵ ه. ق. نیز ضبط شده است

خوشبختانه در نسخه موزخ ۸۲۲ ه. ق. بیت « نصیحتی کنمت... » نیامده و در نسخه ۲۶۱/ ۲۷ موزه بریتانیا (که به سالهای ۸۱۳ و ۸۱۴ کتابت شده و چنانکه پیشتر گفتیم به تصحیح آقای دکتر خاغلری در سال ۱۳۳۷ شمسی از طرف بنگاه انتشارات سخن طبع و نشر شده است) نیز برعکس بیت « غم جهان مخور... » ضبط نشده است و این معلوم می دارد که یکی از آن دو بیت نسخه بدل دیگری ست .

گذشته از آنها مکرر ضبط شدن غزلی در نسخه های کهن آن هم با اختلاف در تعداد و ترتیب ابیات نمایانگر آن است که نسخه برداران از کوشش در کاملتر ساختن نسخه خود باز نمی ایستاده اند . برای مثال : غزل ۲۸۸ متن حاضر در کهن ترین نسخه های سه گانه ما دو بار ضبط شده است . بار اول در هشت بیت و بار دیگر در نه بیت آنها با اختلاف در ترتیب ابیات و در ضبط واژه ها .

۵. بی گمان دیوان حافظ نیز مانند دیگر نسخه های خطی فارسی از دستبرد و خطا کاری نساخ مصون نمانده و از این راه نیز اختلافات فراوان در نسخه های آن راه یافته است ، چه از لحاظ تعداد ابیات که به ذوق خود برخی از آنها را حذف می کرده اند و چه از لحاظ ضبط متن که گذشته از سهو و نسیان یا طغیان قلم در مواردی نیز خود را در تغییر دادن بعضی از واژه ها مجاز می دانسته اند .

البته با برگزیدن روشهایی سنجیده می توان از این تنگنا بیرون آمد و غالب غلطهایی را که در نسخه ها راه یافته است اصلاح کرد ولی باید اذعان نمود که در این مورد نیز گاهی دشواریهایی پیش می آید که مصحح با همه کوششها راه به جایی نمی برد . مثلاً همه صاحب نظرانی که پس از انتشار نسخه مصحح مرحوم قزوینی در زمینه تصحیح و تنقیح دیوان حافظ سخنی گفته یا نوشته اند به سبب آن که شادروان قزوینی در بیت :

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش

که به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود

به جای « سلیمان » که تناسب کامل با دیگر اجزای بیت دارد « مسلمان » ضبط کرده آن مرحوم را به بی‌ذوقی و عدم جسارت منسوب کرده‌اند و حال آن که واقعیت نه بی‌ذوقی بوده و نه عدم جسارت بلکه اصول و روش تصحیح انتقادی مانع از تغییر « مسلمان » به « سلیمان » بوده است زیرا از طرفی نسخه‌هایی که مورد اعتنا و اعتماد آن مرحوم بوده هیچکدام « سلیمان » نداشته و از طرف دیگر آن بیت فقط در نسخه‌ی منحصراً به فرد هم نبوده است که تصحیح آن به‌طور قیاسی مجوزی داشته باشد^۱ بنابراین شادروان قزوینی چاره‌ی جز پذیرفتن آن واژه (مسلمان) نداشته است و نسبت بی‌ذوقی یا عدم اطلاع به دریایی چون او به هیچ روی شایسته و روا نیست - و ربّ ملوم لا ذنب له .

وقتی که ما هم به این بیت رسیدیم دیدیم گذشته از نسخ مورد اعتنای آن مرحوم در نسخه‌های مقدم بر نسخ او نیز مانند سه نسخه مورخ ۸۱۳، ۸۲۲، ۸۲۵ (اساس نسخه حاضر)، نسخه مورخ ۸۲۴ (اساس طبع آقایان دکتر جلالی نایینی و دکتر نذیر)، نسخه اساس طبع « دیوان کهنه حافظ » آقای ایرج افشار که به اغلب احتمال پیش از نسخه خلخال کتابت شده است و همچنین نسخه‌های دیگر قرن نهم مانند نسخه مورخ ۸۶۲ (اساس طبع دیوان مصحح آقای دکتر یحیی قریب) و نسخی دیگر از قرن نهم که مورد استفاده استاد مسعود فرزاد در تدوین « جامع نسخ حافظ » بوده همه « مسلمان » دارند به جای « سلیمان » .

با آن که قراین و امارات موجود چه داخلی (تناسب و ارتباط « اسم اعظم » ، « تلبیس و حیل » و « دیو : صخر جنی » با « سلیمان ») و چه خارجی (به کار رفتن واژه « مسلمان » در محل کلمه قافیت در یکی دو بیت پیش از این بیت) همه مؤید رجحان

۱. شکی نیست که مرحوم قزوینی، با وجود آن که در نسخه چاپی خلخال ظاهراً از طریق تصحیح ذوقی و قیاسی « سلیمان » آمده، براساس نسخه خطی مورخ ۸۲۷ به پیروی از سلیقه علمی خود از آوردن « مسلمان » ناگزیر بوده است .

و صحت واژه «سلیمان» است بر واژه «مسلمان» در این بیت، ولی به همان دلایلی که مرحوم قزوینی نتوانسته بود به تغییر آن واژه دست بزند متأسفانه ما هم در این مورد چاره‌یی جز قبول ضبط نسخه‌های خود ندیدیم. بوکه در آینده نسخه‌یی قابل اعتنا از نسخ کهن به دست آید و این گره فرو بسته را بکشاید.

□

با در نظر گرفتن پنج نکته‌یی که بیان شد معلوم می‌گردد که اختلاف در تعداد و ترتیب غزلها ناشی از تدوین نیافتن دیوان خواجه به دست خود وی و اشتیاق علاقمندان به تکمیل آن بوده است. به عبارت دیگر چون به حکایت قراین و شواهد موجود خود شاعر به تدوین و تنظیم دیوان نپرداخته و پس از مرگ خواجه دیوانی به مهر و نشان وی در دست نبوده است تا مانع هرگونه تغییر و تبدیل در نظم دیوان و جای غزلیات و تعداد آنها باشد وجود اختلافات از لحاظ ترتیب و تعداد غزلها در نسخه‌های موجود طبیعی می‌نماید و شاید به همین علت در مفید و نتیجه بخش بودن کوششها در تنظیم نهایی دیوان از لحاظ ترتیب غزلیات (بدین امید که ترتیبی نزدیک به ترتیب نسخه موهوم نخستین به دست آید) نیز جای تردید باشد.

درباره اختلاف در تعداد ابیات نیز می‌دانیم که برخی ابیات را یا شاعر خود افزوده و کاسته است و یا دیگران دست به چنین کاری زده‌اند. در هر حال ما ناگزیریم کلیه ابیات را به ترتیبی که روش علمی ایجاب می‌کند وارد متن بکنیم.

اما اختلاف در ترتیب ابیات مسأله‌یی است در ردیف اختلاف در ضبط واژه‌ها و عبارات. در این مورد کوشش ما بر آن بوده است که ترتیب ابیات هرغزل و ضبط آنها را چنان که در نسخ سه‌گانه ما هست در اختیار علاقه‌مندان قرار دهیم.

بدین ترتیب هم تعداد و ترتیب دقیق ابیات هرغزل در هر یک از نسخه‌های سه‌گانه منعکس گردیده و هم کمال هرغزل از لحاظ تعداد ابیات البته بر اساس نسخه‌های مورد استفاده ما تأمین شده است.

با توجه به آنچه گفته شد روش مشروح زیر را برای تدوین و ترتیب و ضبط نسخه حاضر برگزیدیم :

روش تدوین و تنظیم متن حاضر

سه نسخه‌یی که عکس آنها در اختیار ماست به ترتیب در سالهای ۸۱۳، ۸۲۲ و ۸۲۵ ه. ق. کتابت شده‌اند و فاصله زمانی میان کتابت نسخه نخستین با استنساخ دو نسخه دیگر به ترتیب ۹ و ۱۲ سال می‌باشد. بنابراین اگر در نظر بیاوریم که حافظ در سال ۷۹۲ ه. ق. درگذشته است خواهیم دید که سه نسخه مزبور به ترتیب ۲۱، ۳۰ و ۳۳ سال پس از درگذشت خواجه کتابت شده‌اند و فعلاً این سه نسخه کهنترین نسخه‌هایی هستند که تا کنون اساس هیچ طبعی قرار نگرفته‌اند.

پس از مطابقت و مقایسه این سه نسخه با همدیگر مسلم گردید که هیچ کدام از آنها از روی دیگری رونویس نشده و هر کدام مأخذ و منبعی جداگانه داشته است و از سوی دیگر واقعاً نه یا دوازده سال زمان چندان درازی نیست که بتوان آن را ملاک قطعی اصالت و قدمت محسوب داشت و از نسخ متأخر بر نسخه مورخ ۸۱۳ ه. ق. که چون نه یا دوازده سال دیرتر از آن استنساخ شده‌اند چشم پوشید ازین رو چنان صلاح دیدیم که هر سه نسخه را در تهیه متن حاضر به کار گیریم و از لحاظ غزلیات و ابیات از هر سه نسخه یکسان استفاده بکنیم امّا برای آن که روش معین و قاطعی را در تدوین و تنظیم و تصحیح این متن رعایت کرده و از تحمیل ذوق خود بر دیگران نیز دوری جسته باشیم^۱ از میان نسخه‌های سه‌گانه قدیمترین آنها یعنی

۱. اگرچه برگزیدن بهترین ضبط از میان ضبطهای نسخ کهن کاری بایسته است ولی نباید این کار براساس نظر يك یا دو تن انجام گیرد بلکه شاید چنین کاری پس از تمشیت اساسی کار دیوان و تهیه متنی بسیار معتبر با ترتیباتی دقیق و با روش علمی سنجیده در آینده امکان پذیر باشد.

نسخه مورخ ۸۱۳ ه. ق. را که گذشته از قدمت تاریخ کتابت از لحاظ صحت ضبط نیز بر دو نسخه دیگر رجحان دارد اساس قرار دادیم و در تدوین اشعار و ضبط متن و ترتیب ابیات از آن پیروی کردیم و جز در موارد ناگزیر عدول از آن را روا ندانستیم چه در تنظیم کلی و چه از لحاظ ترتیب ابیات و چه از نظر ضبط متن؛ و در صورت عدول باز رعایت قدمت را در میان دو نسخه دیگر بر خود واجب داشتیم بدین شرح:

۱. اشعار هر يك از سه نسخه را اعم از غزل، قصیده، مثنوی، قطعه، رباعی و فرد به ترتیب از نخستین شعر تا آخرین آن از يك شماره‌گذاری کردیم و سپس هر نوع از آنها را که در نسخ سه‌گانه موجود بود با نوع خود درهم آمیختیم و به ترتیب حروف تهجی تنظیم کردیم و سپس دوباره برای هر شعر شماره‌ی براساس متن حاضر منظور داشتیم و آن را بر بالای هر يك از اشعار قرار دادیم و برای آن که معلوم باشد که هر شعر در نسخه مربوط در چه جایی قرار داشته شماره‌ی را که قبلاً به آن داده بودیم بلافاصله در پایان آن پهلوی نشانه نسخه یاد کردیم و بعد از نشانه نسخه و شماره شعر تعداد ابیات آن شعر را نشان دادیم.

۲. در متن حاضر ابیات هر شعر را از يك شماره‌گذاری کردیم و در ترتیب از نسخه اساس یعنی نسخه مورخ ۸۱۳ ه. ق. پیروی کردیم. اگر بیت یا ابیاتی دیگر در دو نسخه مورخ ۸۲۲ و ۸۲۵ ه. ق. بود که در نسخه اساس وجود نداشت آن را با رعایت قدمت نسخ بلافاصله پس از بیت پیشین آن در اقدم نسخ، وارد متن کردیم؛ و در صورت نبودن غزلی یا یکی دیگر از انواع شعر از قبیل قطعه، رباعی و جز آنها در یکی از سه نسخه آن را با همین روش از دو نسخه دیگر بر متن افزودیم و هرگاه شعری فقط در یکی از سه نسخه بود آن را عیناً از آن نسخه وارد متن کردیم و برای آن که معلوم باشد که هر بیت از نسخه مربوط در کجا قرار داشته در حاشیه پس از ذکر نشانه نسخه و شماره ترتیب و تعداد ابیات هر شعر،

ترتیب آن را نشان دادیم بدین طریق که اعدادی که پس از عدد نماینده تعداد ابیات شعر در نسخه مربوط آمده نمایشگر شماره‌های ابیات در متن حاضر و ترتیب آن نماینده ترتیب ابیات همان شعر در نسخه مربوط است و اگر ترتیب ابیات شعری در نسخه‌ی برابر ترتیب ابیات متن حاضر بود فقط به یاد کردن نشانه نسخه و شماره ترتیب شعر در نسخه اصل و تعداد ابیات آن بسنده کردیم. برای مثال: مشخصات زیر در حاشیه غزل شماره ۹۲ متن حاضر دیده می‌شود:

۹۲ * آ ۵۵، ۱۰ - ن ۱۹، ۹، ۱۰۸۴۷۶۹۵۲۱

علامه مزبور نشان می‌دهند که رقم ۹۲ شماره ترتیب غزلها در متن حاضر است و نشانه‌های آ و ن نمایانگر آن است که این غزل در دو نسخه آ و ن یعنی «ایاصوفیا» و «نور عثمانیه» آمده و رقمهای ۵۵ و ۱۹ نشان می‌دهند که هر يك از این دو غزل در نسخه خطی چندمین غزل بوده است و عددهای ۱۰ و ۹ نشان دهنده تعداد ابیات این غزل در نسخه خطی مربوط است. اما چون تعداد و ترتیب ابیات نسخه آ در نسخه خطی مربوط برابر با تعداد و ترتیب متن حاضر است بعد از عدد نماینده تعداد ابیات این غزل در آن نسخه متعرض چیزی نشده‌ایم ولی چون این غزل در نسخه ن يك بیت کمتر از نسخه آ دارد و ترتیب ابیات آن نیز با ترتیب ابیات نسخه آ متفاوت است اعدادی بعد از عدد نماینده تعداد ابیات این غزل در نسخه ن به دست داده‌ایم. این اعداد نشان می‌دهند که بیت شماره ۳ این غزل در نسخه ن نیامده و ترتیب ابیات آن نیز با ترتیب ابیات نسخه آ اختلاف دارد بدین ترتیب که ابیات ۱ و ۲ در هر دو نسخه برابر ولی سومین بیت نسخه ن برابر بیت ۵ متن حاضر و همچنین بیت چهارم نسخه ن برابر بیت ۹ متن حاضر است الخ ...

۳. هرگاه تشخیص دادیم که بیتی نسخه بدل بیتی دیگر است آن را در متن آوردیم که در اقدم نسخ بود و ضبط نسخه‌های دیگر را در حاشیه یاد کردیم و هرگاه نسخه اساس دو بیتی داشت که یکی نسخه بدل دیگری بود بیتی را که در یکی یا

هر دو نسخه دیگر نیز بود در متن آوردیم و بیت دیگر را به حاشیه بردیم^۱.

۴. در ضبط متن در درجه اول از ضبط نسخه مورخ ۸۱۳ ه. ق. پیروی کردیم و اگر در جایی غلط بودن ضبط نسخه مزبور محرز بود برای تصحیح آن از نسخه مورخ ۸۲۲ ه. ق. یاری گرفتیم و هرگاه به علت فقدان بیت مورد اشکال یا غلط بودن ضبط آن در این نسخه باز تصحیح مقدور نگردید از ضبط نسخه مورخ ۸۲۵ ه. ق. استعانت جستیم.

۵. در مواردی که بیت یا شعری فقط در يك نسخه وجود داشت و آن هم غلط ضبط شده بود با رعایت قدمت نسخ از شش نسخه چاپی بهره گرفتیم که نام آنها و موارد استفاده از آنها را با ذکر صفحات مربوط بعداً یاد خواهیم کرد.

۶. هر غزل را در صفحه‌ی مستقل چاپ کردیم و مشخصات و حواشی آن را بلافاصله پس از متن آوردیم و برای آن که خواننده را از ادامه درك لذت کلام خواجه باز نداریم رآژه‌ی در متن نگذاشتیم و اختلافات نسخ را با استفاده از شماره‌های ابیات متن نشان دادیم.

مشخصات نسخه‌های مورد استفاده

در تدوین و تصحیح نسخه حاضر چنانکه بارها گفته‌ایم از سه نسخه مورخ کامل استفاده کرده‌ایم و اینک مشخصات آنها را به ترتیب قدمت تاریخ استنساخ در زیر می‌آوریم:

آ - یعنی نسخه متعلق به کتابخانه ایا صوفیا که در مجموعه‌ی به نام «مجموعه دواوین» به شماره ۹۹۴۵ در کتابخانه سلیمانیة استانبول نگهداری می‌شود.

۱. با کمال تأسف باید گفت که این روش را در مورد غزل شماره ۳۶ متن حاضر و چند مورد معدود دیگر به کار نبسته‌ایم.

این مجموعه در ۶۴۸ ورق به ابعاد ۱۹×۲۸/۵ (۱۲×۱۹/۵) سانتیمتر حاوی بیست دیوان است که فهرست آن در صفحه ۱۱ با عنوان «هذا فهرست ما فی الکتاب» در بالا و «ال...وب بعشرین دیوان» در پایین صفحه در داخل دایره های مذهب آبی آسمانی که به طور مربع قرار گرفته اند چنین آمده است: «قصاید حکیم خاقانی - قصاید اوحدالدین الانوری - قصاید کمال الدین اسمعیل - قصاید ظهیر فاریابی - قصاید عبدالواسع - قصاید اثیر اخسیکتی - غزلیات شیخ عطار - غزلیات مولانا رومی - غزلیات شیخ سعدی - غزلیات فخرالدین عراقی - غزلیات مولانا عماد فقیه - غزلیات مولانا سلمان - غزلیات مولانا محمد حافظ - غزلیات سید جلال عضد - غزلیات ناصر بخارائی - غزلیات مولانا خواجو - غزلیات مولانا نزاری - غزلیات شیخ کمال خجندی - غزلیات خسرو دهلوی - غزلیات امیر حسن دهلوی»، و در وسط همین صفحه در میان دایره ای این عبارت نوشته شده است: «برسم خزانة السلطان الاعظم السلطان محمد بن مرادخان خلد ملکه». معلوم نیست که محل عبارت خالی بوده و بعداً آن را نوشته اند و یا این که اساساً این صفحه را بعدها افزوده اند.

این مجموعه روی کاغذ آهار مهره، متن با مرکب سیاه و به خط نسخ و تعلیق پاکیزه نوشته شده و عنوانها و سر فصلها طلایی و به خط ثلث است. هر صفحه دارای ۳۴ سطر است و در هر سطر دو بیت جا گرفته است. آغاز دیوانها مذهب است و نوع تذهیب از مکتب هرات می باشد و صفحات مجدول طلایی است. متأسفانه از آغاز این مجموعه چند صفحه افتاده است و نخستین صفحه موجود با قصیده «افشاندند» خاقانی ازین بیت:

کیسه‌ء زر بیرگ گندنا سر بسته‌اند

بر سپهر گندنائی دست از آن افشاندند

آغاز می شود و با دیوان امیر خسرو پایان می یابد.

کاتب در پایان اشعار امیر خسرو زیر عنوان «ختم کتاب و تاریخه» نام و

نشان صاحب کتاب و همچنین نام و لقب خود و تاریخ ختم کتابت را به حروف جمل
ضمن قطعه‌یی شش بیتی و چند سطر نثر چنین یاد می‌کند :

کتاب خسرو عالم به خسرو ختم از آن کردم
که ختم خسروان او شد به قر و نام اسکندر

خداوندا همایون کن بدو این بیست دیوان را
که در دست وی آید زود تخت و جام اسکندر

جلال دینی و دین را هزاران قرن باقی دار
که این تمکین نمی‌گوید کسی ز ایام اسکندر

عیالان حسن گویند از سختی و بی برگی
مرقه گردد این حافظ مگر ز انعام اسکندر

به سال ضاد و یآ و جیم نصفی از رجب رفته
نوشته شد خداوندا بده تو کام اسکندر

آمین یارب العالمین . تم الكتاب بعون الملك الوهاب والحمد لله رب العالمین والصلوة
والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیماً دائماً کثیراً .

از این نشانیها معلوم می‌شود که این کتاب برای خسرو عالم جلال دینی و
دین اسکندر نوشته شده و نویسنده «حافظ حسن» بوده و در «نیمه‌های رجب سال
ضاد و یآ و جیم» یعنی به سال ۸۱۳ ه. ق. کتابت آن به پایان رسیده است .

منظور از خسرو عالم که در پایان قسمت اول اشعار حافظ نیز ازو چنین یاد
شده: «بایام سلطنت پادشاه اسلام فرمان فرمای هفت اقلیم سلطان جلال الدین والدین
اسکندر خداالله ملکه و سلطنته» همان جلال الدین اسکندر بن عمر شیخ نواده امیر
تیمور است که از طرف عموی خود شاهرخ از سال ۸۱۲ در فارس حکومت می‌کرد
و سپس بر سلطان وقت شورید و در سال ۸۱۷ شکست یافت و کشته شد .

از «حافظ حسن» در جایی دیگر نام و نشانی پیدا نکردیم . از قطعه مزبور

معلوم می‌شود که وی در تنگدستی به سر می‌برده و منتظر انعام جلال‌الدین اسکندر بوده است.

اما دیوان حافظ در ورقهای ۴۰۱ تا ۴۳۹ (مجموعاً ۷۵ صفحه) آن مجموعه جای گرفته است. این دیوان در دو بخش نوشته شده: بخش اول با عنوان «من دیوان مولانا محمدالحافظ» شامل ۲۵۲ غزل است و غزلها با عناوینی از قبیل «وله علیه الرحمة»، «ایضاً له علیه الرحمة» و «وقال ایضاً» از هم جدا شده‌اند و بخش دوم با عنوان «تممة دیوان حافظ» بقیة غزلها و دیگر اشعار را دارد که در آغاز تغییر قافیه عنوانهایی مانند «تممة حرف الباء» و «ایضاً تممة حرف التاء» نیز آمده است. در این دو بخش مجموعاً ۴۶۷ غزل ضبط شده که ۱۲ غزل از آنها تکراری است و نیز در میان غزلهای حرف «یا» يك بند شش بیتي از ترجیع بندی نوشته شده است.

در پایان غزلهای مقفی به «یا» دو شعر «جوزا سحر نهاد حمایل برابرم...» و «ای در رخ تو پیدا اسرار پادشاهی...» نوشته شده است. چنانکه می‌دانیم این هر دو شعر در بعضی از نسخه‌ها قصیده و در برخی دیگر غزل به شمار آمده و با توجه به این که این دو شعر پس از خاتمة غزلها قرار گرفته معلوم می‌گردد که در این نسخه نیز قصیده محسوب شده‌اند. البته موضوع آنها با قصیده سازگارتر است اگر چه لطافت غزل را به کمال دارا می‌باشند. توضیح این که هیچ يك از این دو عنوان مستقلاً ندارند و با «ایضاً له» مشخص شده‌اند.

پس از آن دو قصیده با عنوان «مثنویات» مثنوی «الا ای آهوی وحشی کجایی...» آغاز می‌شود و پس از آن با همان عنوان مثنوی دیگری یعنی «بیا ساقی آن می که حال آورد...» می‌آید و پس از آنها مقطعات با عنوان «ایضاً فی المقطعات» نوشته شده است ولی باید گفت که سه قطعه از مقطعات پیش از نوشته شدن عنوان مربوط و در پایان مثنویات با عنوان «ایضاً له» آمده است.

بعد از آن قطعاتی با عنوان « ایضاً فی تاریخ الاموات » جای گرفته و سپس هفت رباعی با عنوان « رباعیات » و در پایان ۱۴ بیت با عنوان « الفردیات والمعیات والهجا » آمده است و این بخش با این عبارات پایان می یابد :

« تم دیوان الحافظ بعون الله و توفيقه و صلى الله على خير خلقه محمد وآله » .

شماره ایات اشعار مختلف این نسخه به شرح زیر است :

۴۵۵ غزل غیر مکرر شامل ۳۷۴۱ بیت

۱۲ غزل مکرر^۱ شامل ۹۶ بیت

۲ قصیده شامل ۳۸ بیت

۱ ترجیع بند شامل ۶ بیت

۲ مثنوی شامل ۴۱ بیت

۱۷ قطعه غیر مکرر شامل ۸۹ بیت

۱ قطعه مکرر^۲ شامل ۵ بیت

۸ قطعه در تاریخ اموات شامل ۲۱ بیت

۸ شعر از فرد و معما و هجا شامل ۱۴ بیت

بنابراین مجموع اشعار این نسخه بالغ بر ۴۰۵۱ بیت است که ۳۹۵۰ بیت از آنها غیر مکرر و ۱۰۱ بیت مکرر می باشد .

این نسخه گذشته از ظاهر زیبا و آراسته نسبت به دیگر نسخه های خطی فارسی بسیار صحیح و پاکیزه نوشته شده و واقعاً نسخی شاهانه می باشد .

۱۲ غزل مکرر این نسخه با علامت « مآ » نشان داده شده است .

۱. غزل های شماره ۳۲ ، ۵۶ ، ۱۰۷ ، ۱۴۹ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۱۲ ، ۲۳۱ ،

۲۸۸ ، ۲۹۱ ، ۴۱۲ ، ۴۱۹ متن حاضر .

۲. قطعه شماره ۱۵ .

۲ - نسخه‌یی است از آن کتابخانه روان به شماره ۹۴۷ که اکنون در کتابخانه سلیمانیه استانبول نگهداری می‌شود. دارای جلد تیماجی قهوه‌یی شمشه‌دار و شیرازه است. ابعاد آن ۱۱×۱۸ (۷×۱۲/۵) سانتیمتر است و دارای ۱۴۱ ورق. جنس کاغذ ترمه‌یی و بنفش رنگ است. هر صفحه دارای ۱۵ بیت است. متن با مرکب سیاه و به خط نستعلیق زیبا و عناوین با مرکب آبی آسمانی نوشته شده است. در صفحه اول الف مهر واقف قرار دارد و صفحه بعد از آن مذهب است به رنگ شنکرف و زرین. سه صفحه نخستین با جدولهای زرین آراسته شده ولی در آنها چیزی نوشته نشده است. متن دیوان از صفحه ۵ آغاز می‌گردد.

نام کاتب و تاریخ کتابت در پایان کتاب چنین آمده است:

«کتابه العبد المذنب الی عفو الله تعالی غفرانه جعفر الحافظ احسن الله آمله فی شهر سنة اثنی و عشرين و ثمانمائة هجره نبویه».

ترتیب اشعار و تعداد ابیات این نسخه به شرح زیر است:

۴۴۲ غزل غیر مکرر شامل ۳۵۷۹ بیت. یک ترجیع بند ۸ بیتی در میان غزلهاست.

۱ غزل مکرر^۱ شامل ۵ بیت

۱۰ قطعه و یک فرد شامل ۴۲ بیت

۶ مثنوی شامل ۸۳ بیت

۱۹ قطعه با ۲ رباعی در میان آنها مجموعاً شامل ۴۹ بیت

بدین ترتیب مجموع اشعار این نسخه بالغ بر ۳۷۶۱ بیت غیر مکرر و ۵ بیت مکرر می‌باشد. ظاهراً کاتب این نسخه یا برخی از ابیات را به سلیقه خود حذف کرده یا نسخه‌یی که در اختیار داشته تعداد ابیاتش کمتر از دیگر نسخه‌ها بوده است زیرا روی هم رفته غالب غزلهای یک یا دو بیت کمتر از نسخ دیگر دارد.

۱. غزل شماره ۲۵۳ متن حاضر.

اشعار با عبارات «وله ایضاً»، «وايضاً له» و «وله» از همدیگر جدا شده‌اند و هیچکدام عنوان مشخصی ندارد. يك غزل مکرر این نسخه با نشانه «رم» نشان داده شده است. ن - نسخه‌ی ست متعلق به کتابخانه نورعثمانیه استانبول و جزو مجموعه‌ی به شماره ۳۸۲۲ می‌باشد. این مجموعه دارای جلد چرمی قهوه‌ی رنگ شمشه دار ضربی ست و حاوی ۲۴۹ ورق به ابعاد ۲۳/۵ × ۱۴/۵ (۱۹/۶ × ۱۰/۳) سانتیمتر. در هر صفحه ۲۳ بیت در متن و در حدود بیست بیت در حاشیه آمده است. مجموعه به خط نستعلیق زیبا با مرکب سیاه نوشته شده و در آغاز هر کتاب سرلوحه‌ی دارد. دیوان حافظ در حاشیه صفحات ۱ الف تا ۱۰۲ ب این مجموعه قرار گرفته و دارای اشعار زیر است:

۴۹۶ غزل غیر مکرر شامل ۳۸۴۰ بیت. یکی از غزلها در میان قطعات و يك ترجیع بند ۱۰ بیتی در میان غزلها آمده است.

۲ غزل مکرر^۱ شامل ۱۵ بیت

۲ قصیده شامل ۶۵ بیت

۲۹ قطعه شامل ۱۲۲ بیت

۲۴ رباعی شامل ۴۸ بیت

این نسخه مجموعاً ۴۰۸۵ بیت غیر مکرر و ۱۵ بیت مکرر دارد. در این نسخه غزلیات با عباراتی چون «وله ایضاً» و «وله نور مرقد» از همدیگر جدا می‌شوند ولی قصاید با عناوین «فی مدح سلطان شیخ ابوالاسحق» در آغاز قصیده «سپیده دم که صبا بوی لطف جان گیرد...» و «فی مدح شاه منصور» در آغاز قصیده «جوزا سحر نهاد حمایل برابرم...» ضبط شده است. این نکته هم

۱. غزلهای شماره ۱۴۹ و ۳۳۷ متن حاضر.

گفتنی است که در این نسخه غزل « احمد الله على معدلة السلطان ... » با عنوان « وله بمدح السلطان السعيد احمد بهادر » در پایان غزل‌های « یا » و پیش از آغاز دو قصیده مزبور قرار گرفته است . با توجه به اینکه در این نسخه فقط برای قصاید عنوان نوشته شده چنین به نظر می‌رسد که کاتب آن غزل را با عنایت به مضامین آن جزو قصاید محسوب داشته است ولی چون ما در تدوین نسخه حاضر ترتیب کهن ترین نسخه یعنی نسخه آ را رعایت کرده‌ایم ازین رو آن را ضمن غزلیات آورده‌ایم .

قطعات نیز با عنوان « کتاب المقطعات » و مرثیاتی در پایان قطعات با عنوانهایی ویژه مانند « وله فی مرثیة سلطان شاه شجاع » ضبط شده که ما همه آنها را در جای خود متذکر شده‌ایم . رباعیات نیز با عنوان « کتاب الرباعیات » آخرین عنوان نسخه است و نسخه با این عبارات پایان می‌پذیرد :

« تم الاشعار من نتائج افکار المولی الاعظم السعيد شمس الملة والدين محمد الحافظ الشيرازی نور الله مرقده فی شهور لسنة خمس و عشرين فثما نمايه والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين » .

دو غزل مکرر این نسخه نیز با علامت « م » نشان داده شده است .

□

چنانکه پیشتر گفتیم در مواردی که تصحیح ییتی با نسخ سه‌گانه مقدور نبود از شش نسخه چاپی با رعایت قدمت نسخه‌های مزبور استعانت جستیم و اینک نشانه و مشخصات اجمالی آن نسخه‌ها و موارد استفاده را با ذکر شماره صفحه در متن حاضر یاد می‌کنیم :

خا - نسخه‌یی که اصل آن در مجموعه مفصلی به شماره ۲۶۱/۲۷ در موزه بریتانیایی لندن مضبوط است و در سالهای ۸۱۳ و ۸۱۴ استنساخ شده است . این نسخه دارای ۱۵۲ غزل است و در سال ۱۳۳۷ شمسی به تصحیح و مقابله آقای دکتر پرویز خانلری در سلسله « انتشارات سخن » طبع و نشر شده است .
موارد استفاده ازین نسخه در صفحات ۹۴ ، ۲۰۴ ، ۳۷۰ است .

ه - نسخه‌یی که اصل آن در سال ۸۲۴ ه. ق. استنساخ و به سال ۱۳۵۰ شمسی به تصحیح آقایان دکتر جلالی نبائینی و دکتر احمد ندیر به عنوان نشریه شماره ۳ از طرف سازمان امور فرهنگی و کتابخانه‌های آستان قدس طبع و نشر شده است. اصل این نسخه در مجموعه‌یی است از آن آقای سید هاشم علی سبز پوش از فضلی هند.

موارد استفاده ازین نسخه در صفحات زیر است :

۲ ، ۹ ، ۳۷ ، ۶۵ ، ۱۵۸ ، ۱۷۵ ، ۳۰۵ ، ۳۸۱ ، ۳۹۲ ، ۴۳۷ ، ۵۴۷ ، ۵۵۳ .

خ - یعنی نسخه مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی که اصل آن به سال ۸۲۷ ه. ق. کتابت شده و آن نسخه به سال ۱۳۰۶ شمسی به همت آن شادروان با تصحیح انتقادی طبع و نشر شده است .

موارد استفاده ازین نسخه در صفحات زیر است :

۴ ، ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۳ ، ۴۱ ، ۵۰ ، ۷۹ ، ۹۹ ، ۱۲۴ ، ۱۳۰ ، ۱۳۶ ، ۲۰۱ ، ۲۶۸ ، ۲۷۱ ، ۳۱۴ ، ۳۴۲ ، ۳۴۵ ، ۳۵۷ ، ۳۶۸ ، ۳۸۵ ، ۴۲۴ ، ۴۴۱ ، ۴۶۱ ، ۴۵۲ ، ۴۷۴ ، ۴۷۸ ، ۴۸۲ ، ۴۸۳ ، ۴۹۱ ، ۵۰۳ ، ۵۰۷ ، ۵۲۰ ، ۵۲۳ ، ۵۴۱ ، ۵۴۳ ، ۵۴۴ ، ۵۵۴ ، ۵۵۵ .

ک - نسخه‌یی که به نام « دیوان کهنه حافظ » به کوشش آقای ایرج افشار در سال ۱۳۴۸ شمسی از طرف کتابفروشی ابن سینا طبع و نشر شده است . اصل آن از آن کتابخانه مجلس شورای ملی است . اگرچه تاریخ کتابت ندارد ولی طبق نوشته آقای ایرج افشار در مقدمه همان کتاب بنا به تشخیص خبرگان در بیست سال اول قرن نهم استنساخ شده است .

موارد استفاده ازین نسخه در صفحات زیر است :

۱۶۶ ، ۲۳۵ ، ۲۵۰ ، ۴۷۳ ، ۵۰۶ ، ۵۳۵ ، ۵۳۸ .

ق - یعنی نسخه‌یی که مرحوم محمد قزوینی با همکاری شادروان دکتر غنی

براساس نسخه مورخ ۸۲۷ ه. ق. مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی و هشت نسخه مورخ و غیرمورخ دیگر پرداخته و در سال ۱۳۲۰ از طرف وزارت فرهنگ طبع و نشر شده است.

موارد استفاده ازین نسخه در صفحات زیر است :

۲۱ ، ۲۹ ، ۴۸ ، ۳۲۰ ، ۳۴۵ ، ۴۷۴ ، ۴۷۷ ، ۴۸۲ ، ۴۸۵ ، ۴۸۶ ، ۵۱۱ ، ۵۱۲ ، ۵۱۳ ، ۵۴۸ ، ۵۴۹ .

ج - جامع نسخ حافظ ، تألیف آقای مسعود فرزاد که به سال ۱۳۴۷ شمسی از طرف دانشگاه پهلوی طبع و نشر شده است . این نسخه ازپشتوانه ۱۲ نسخه قدیم و جدید خطی و چاپی برخوردار است . استفاده ازین نسخه محدود به مواردیست که از هیچ يك از نسخ پیشین کاری نگشوده است .

از این نسخه در صفحات زیر استفاده شده است :

۱۰ ، ۱۱ ، ۴۲ ، ۲۴۸ ، ۲۶۵ ، ۳۲۱ ، ۳۷۸ ، ۳۹۷ ، ۴۷۳ ، ۵۳۶ ، ۵۴۲ .

□

یادآوری این نکته ضروری می نماید که در سه مورد (صفحات ۵۱۱ ، ۵۱۲ و ۵۱۶) نسخه ها برای تصحیح یاری نکرد. در این سه مورد بارعایت موازین مرسوم دست به تصحیح قیاسی زدیم و با نشانه « تق » نشان دادیم .

همچنین در پنج مورد (صفحات ۳۳۱ ، ۵۱۹ ، ۵۳۵ ، ۵۳۶ و ۵۵۸) توفیق تصحیح برخی از واژه ها دست نداد . ناچار عین ضبط نسخه خطی را در متن آوردیم و در حاشیه با نشانه (؟) خواننده را از محل تردید بودن ضبط آنها آگاه کردیم .

مشخصات اجمالی متن حاضر

چنانکه پیشتر گفتیم دیوان حاضر را براساس کلیه اشعار موجود در سه نسخه

خطی مورّخ موصوف پرداخته‌ایم^۱ و چون منظور ما فقط به دست دادن اشعاری بوده است که در سه نسخه مذکور ما موجود است ازین رو چیزی بر آن اشعار نیفزوده‌ایم نه از نسخ خطّی و نه از نسخ چاپی؛ و آسانی کار خواننده را در پیدا کردن شعر مورد نظر کلیه اشعار هر قسمت را با رعایت حروف قافیت به ترتیب حروف تهجی تنظیم کرده‌ایم^۲. مشخصات اجمالی این دیوان از نظر محتوا بر اشعار مختلف و تعداد ابیات بدین شرح است:

۵۰۷ غزل، ۴۲۲۴ بیت در متن و ۶۲ بیت در حاشیه به عنوان نسخه بدل

۳ قصیده، ۸۲ بیت

۴ مثنوی، ۹۷ بیت

۱ ترکیب بند، ۱۰ بیت

۳۰ قطعه، ۱۴۷ بیت

۱۰ مرثیه و ماده تاریخ، ۲۹ بیت

۲۷ رباعی، ۵۴ بیت

۷ فرد و معما و هجا، ۱۴ بیت

۱. خوانندگان گرامی توجه فرمایند که ما می‌دانیم که قطعه «تنم ز رنج فراوان همی نیاساید ...» (قطعه ۱۳ دیوان حاضر، ص ۵۳۶) در دیوان مسعود سعد نیز آمده است ولی چون هنوز نسخه‌بی از دیوان مسعود سعد که تاریخ کتابت آن مقدم بر ۸۱۳ ه. ق. باشد در دست نیست و فعلاً در قدیمترین مأخذ موجود این شعر به نام حافظ ضبط شده است لذا تا به دست آمدن نسخه‌بی از دیوان مسعود سعد که مقدم بر تساریخ مزبور یعنی ۸۱۳ ه. ق. و دارای این قطعه باشد نمی‌توان آن را قطعاً از حافظ ندانست.

۲. فقط در يك مورد ازین روش عدول شده و آن عبارت است از قرار دادن غزل «الا یا ایها الساقی ...» در آغاز دیوان. این غزل از نظر حروف قافیت آخرین غزل‌های مقفی به «الف» است ولی ما نیز به پیروی از کلیه نسخ خطی حافظ آن را در آغاز دیوان قرار دادیم.

مجموع ابیات نسخه حاضر ۲۷۱۹ بیت است که ۶۲ بیت از آنها نسخه بدل است.

نشانه‌های اختصاری

اگرچه نشانه‌های اختصاری کلیه نسخ خطی و چاپی را که در دیوان حاضر مورد استفاده قرار گرفته‌اند ضمن معرفی آنها داده‌ایم، برای آسانی کار علاقه‌مندان آنها را فهرست وار یکجا باز می‌آوریم:

آ و آم: نسخه کتابخانه ایا صوفیا، مورخ ۸۱۳

ر و رم: نسخه کتابخانه روان، مورخ ۸۲۲

ن و نم: نسخه کتابخانه نور عثمانیه، مورخ ۸۲۵

خا: نسخه چاپی آقای دکتر خانلری، براساس نسخه مورخ ۸۱۳ و ۸۱۴

ه: نسخه چاپی آقایان دکتر جلالی و دکتر نذیر، براساس نسخه مورخ ۸۲۴

خ: نسخه چاپی خلخال، براساس نسخه مورخ ۸۲۷

ق: نسخه چاپی قزوینی، براساس نسخه مورخ ۸۲۷ و هشت نسخه کهن دیگر

ک: نسخه چاپی آقای ایرج افشار، براساس نسخه‌یی از نیمه اول قرن نهم

ج: جامع نسخ حافظ آقای فرزاد، براساس ۱۲ نسخه قدیم و جدید خطی و چاپی

تق: تصحیح قیاسی

(؟): قرائت محل تأمل است.

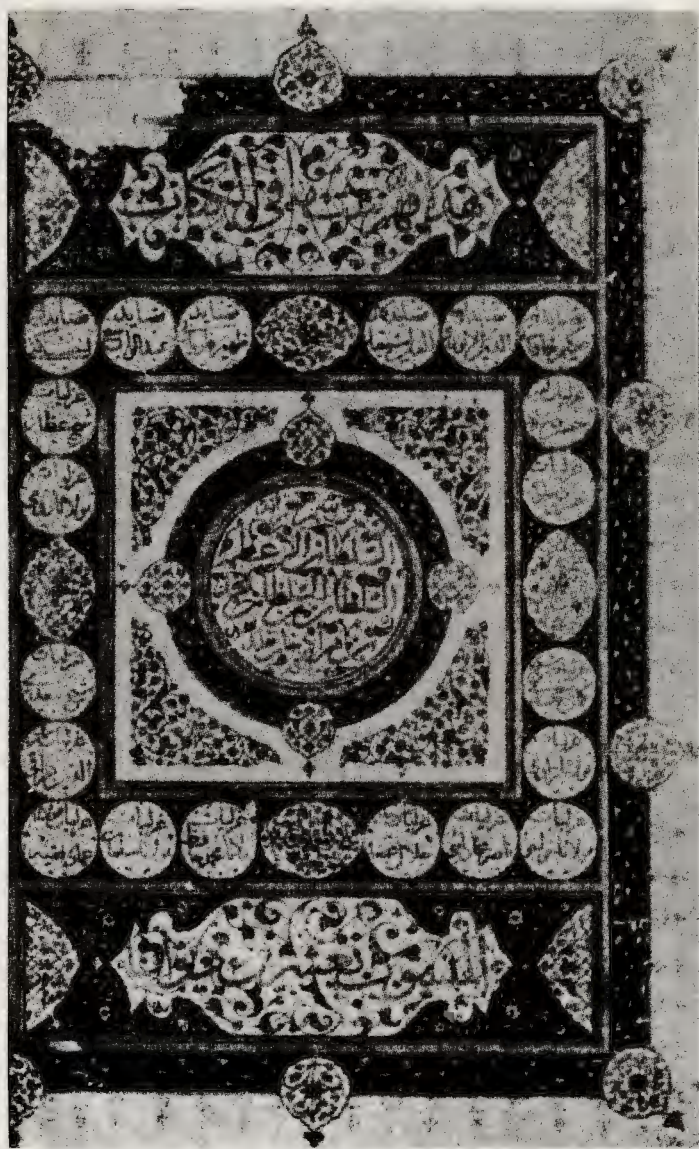
□

اکنون جای آن است که ادای دین را سپاسهای قلبی خود را نثار استاد اجل جناب دکتر منوچهر مرتضوی بکنیم که تهیه و نشر این دیوان از آغاز تا انجام مرهون تشویق و عنایت آن رادمرد بوده است و در کلیه مراحل تدوین و تصحیح متن حاضر از راهنمایی‌های بیدریغ و گره‌گشایی‌های ارجمند آن بزرگ بهره‌ها برده‌ایم،

من اگر خاتم اگر گل چمن آرای هست که از آن دست که او می کشدم می رویم
زندگانش دراز باد و سایه اش گسترده تر .

تبریز - هشتم فروردین ماه ۱۳۵۶

اکبر بهروز - رشید عیوضی



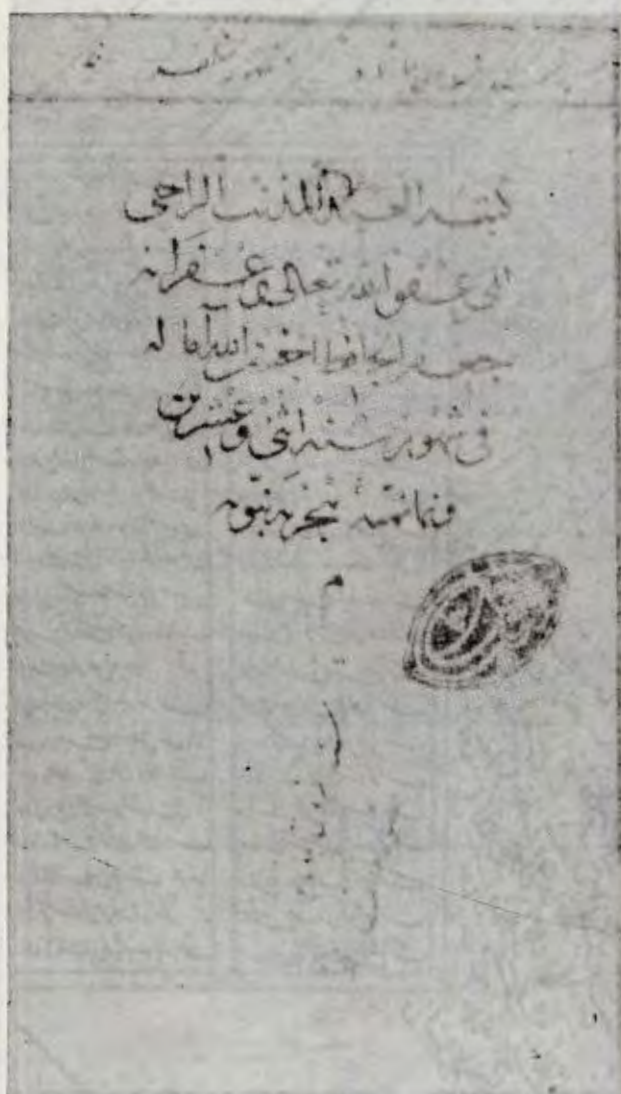
نخستین صفحه مجموعه شماره ۹۹۴۵ کتابخانه ایاصوفیا
مورخ به سال ۸۱۳ ه. ق.



نخستین صفحه دیوان حافظ در مجموعه شماره ۳۸۲۲ کتابخانه نورعثمانیه
مورخ به سال ۸۲۵ هـ . ق .

ای ایسا اساقی اده کا سا دوسا جیون دیکھا غمسا زبان زلف گشا می تیاہ بیکین کن کرت پر شاخ اند نہ لب با دن جیون شش کن دم	
کہ عشق آسان نہ وہاں آنی آسا کتاب جہد کشش جیون آقا دلا کہ ساک جہد نہ وہاں زراہ درم تھلا برس فراہمی اورو کہ پرندہ تھلا	مشت تارک پہم سوچ و گردانی میں مل کھا اترے جان سکھار ان تھلا
کہاں نہ ہو گا بیداری کشید تیا شش من مانی دج آلیا دھلا	تساں کے مانہ ان راز کی ان بارہ تیا شش من مانی دج آلیا دھلا
پہنچا	
کہاں نہ ہو گا بیداری کشید تیا شش من مانی دج آلیا دھلا	تساں کے مانہ ان راز کی ان بارہ تیا شش من مانی دج آلیا دھلا

نخستین صفحہ دیوان حافظ در نسخہ کتابخانہ روان به شماره ۹۴۷
 مورخ به سال ۸۲۲ هـ . ق .



آخرین صفحه دیوان حافظ در نسخه کتابخانه روان به شماره ۹۴۷
مورخ به سال ۸۲۲ هـ - ق.

[illegible]

غزلیات



۱. آلا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأْسًا وَنَاوِلْهَا که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
 ۲. به بوی نافه‌یی کاخر صبا زان طرّه بگشاید ز تاب زلف مشکینش چه خون افتاد در دلها
 ۳. به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها
 ۴. مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محملها
 ۵. شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبک باران به ساحلها
 ۶. همه کارم ز خود کامی به بدنامی کشید آری نهان کی ماند آن رازی کزان سازند محفلها

حضورى گر همى خواهى ازو غایب مشو حافظ

مَتَى مَا تَلَقَّ مَنْ قَهْوَى دَعِ الدُّنْيَا وَاهْمِلْهَا^۷

۱ * آوردن ۱، ۷

۲. آ : نافه‌یی ... بگشاید ، ر : نافه‌یی کاخر صبا زان زلف بگشاید ، ن : نافه زلفی کز و گیرد دل
 آرامی | آ و ر : زلف مشکینش ، ن : آتش عشقش ۳. ر و ن : رنگین کن ، آ : رنگین
 ۴. آ و ر : منزل ، ن : مجلس ۵. آ و ر : هایل ، ن : هالک | آ : به ساحلها ، ر و ن :
 ساحلها ۶. آ و ر : کزان ، ن : کزد ۷. آ : ازو غایب مشو ، ر : مشو غایب
 ازو ، ن : زما غایب مشو | آ و ر : متی ما تلق ، ن : فهی تلقی ؛ آ و ن : تهوی ، ر : اهو



صلاح کار کجا و من خراب کجا بین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا^۱
 چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را سماع وعظ کجا نغمه رباب کجا^۲
 دلم ز صومعه بگرفت و خرقه سالوس کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا^۳
 بشد که یاد خوشش باد روزگار وصال خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا^۴
 ز روی دوست دل دشمنان چه دریا بد چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا^۵
 مبین به سبب ز نخدان که چاه در راه است کجا همی روی ای دل بدین شتاب کجا^۶
 چو کحل بینش ما خاک آستان شماس کجا رویم بفرما ازین جناب کجا^۷

قرار و خواب زحافظ طمع مدار ای دوست

قرار چیست صبوری کدام و خواب کجا^۸

۲ * آ ۷، ۸ - ر و ن ۶، ۷، ۴، ۳، ۲، ۱، ۵، ۶، ۸

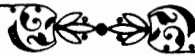
۲. ر و ن : صلاح و ، آ : صلاح ۳. آ : خرقه ، ر و ن : جامه ۴. ه : خوشش
 باد ، آ : خوشش ۵. آ و ر : دشمنان ، ن : ناتوان | آ : شمع ، ر و ن : قرص ، ر و ن :
 آفتاب ، آ : و آفتاب ۶. آ و ن : به سبب ، ر : تو سبب ۸. آ و ر : مدار
 ای دوست ، ن : چه می داری



اگر آن ترك شیرازی به دست آرد دل ما را
 به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را^۱
 بده ساقی می باقی که درجنت نخواهی یافت
 کنار آب رکناباد و گلگشت مصلّا را^۲
 فغان گاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب
 چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را^۳
 ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنیست
 به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را^۴
 حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جوی
 که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را^۵
 من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم
 که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را^۶
 بدم گفتمی و خرسندم عفاك الله نكو گفتمی
 جواب تلخ می زیبد لب لعل شکرخا را^۷
 نصیحت گوش کن جانا که از جان دوستر دارند
 جوانان سعادت مند پسند پیر دانا را^۸
 غزل گفتمی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
 که بر نظم تو افشانند فلك عقد ثریا را^۹

۳ * ۸، ۷، ۶، ۳، ۲، ۱ - ۹، ۸، ۷، ۶، ۳، ۲، ۱ - ۹، ۸، ۷، ۶، ۳، ۲، ۱

۲. آ و ن : باقی ... یافت ، ر : صافی ... دید
 ۳. آ و ر : شوخ ، ن : شنگ | آ و ر :
 ۴. ن : رنگ ، ر : روی
 ۵. ر : گوی ، ن : گو ؛ ن : جوی ، ر :
 ۷. آ : عفاك الله نكو ، ر : جزاك الله نكو ، ن : نكو کردی و خوش گوی



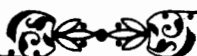
به ملازمان سلطان که رساند این دعا را که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدا را^۱
 ز رقیب دیو سیرت به خدای خود بنالم مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد خدا را^۲
 چه قیامت است جانا که به عاشقان نمودی دل و جان فدای رویت بنما عذار ما را^۳
 دل عاشقان بسوزی چو عذار برفروزی تو ازین چه سود داری که نمی‌کنی مدارا^۴
 مزه سیاهت ار کرد به خون ما اشارت ز فریب او بیندیش و غلط مکن نگارا^۵

همه شب درین امیدم که نسیم صبحگاهی

به پیام آشنایان بنوازد آشنا را^۶

* ۴. آ ۲۵۴ : ۵، ۶۵۴۲۱ - ۱۱ ر، ۵ : ۶۴۵۲۱ - ۵، ۱۲ ن، ۵ : ۶۴۳۲۱

۲. آ : بنالم، رون : پناهم | آور : دهد، ن : کند ۳. | خ : دل ... ما را، ن : تو
 ازین چه سود داری که نمی‌کنی مدارا ۴. آ : عاشقان، رون : عالمی، آون : چو،
 ر : که | رون : که، آ : چو ۶. | آور : آشنایان، ن : آشنایی



دل می‌رود ز دستم صاحب دلان خدا را	دردا که درد پنهان خواهد شد آشکارا ^۱
کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز	باشد که باز بینم آن یار آشنا را ^۲
ده روزه مهرگردون افسانه است و افسون	نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا ^۳
در حلقه گل و مل خوش خواند دوش بلب	هَاتِ الصَّبُوحَ هُبُوا يَا أَيُّهَا السُّكَّرُ ^۴
آیینۀ سکندر جام می است بنگر	تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا ^۵
ای صاحب کرامت شکرانه سلامت	روزی قفقدی کن درویش بینوا را ^۶
سرکش مشوکه چون شمع از غیرت بسوزد	دلبر که در کنی او موم است سنگ خارا ^۷
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است	با دوستان مروت با دشمنان مدارا ^۸
در کوی نیک نامی ما را گذر ندادند	گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را ^۹
آن تلخوش که صوفی اُمُ الْخَبَائِثِ خواند	أَشْهَى لَنَا وَأَحْلَى مِنْ قَبْلَتِهِ الْعَذَارَا ^{۱۰}
هنگام تنگ دستی در عشق کوش و مستی	کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را ^{۱۱}
ترکان پارسای گو بخشدگان عمرند	ساقی بده بشارت پیران پارسا را ^{۱۲}

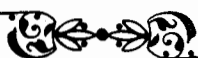
حافظ به خود نبوشید این خرقة می آلود

ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را^{۱۳}

۵* آ ۱۲، ۴: ۱۰۹۸۶۵۴۳۲۱-۱۳۱۲۱۱۱۰۹۸۶۵۴۳۲۱: ۱۰، ۷: ۱۰۲۱۰۳۱۰۶۷۶۵۳۱۰۲۱-۱۲

ن ۱۴، ۳: ۱۰۹۸۶۵۴۳۲۱-۱۳۸۷۶۱۱۱۲۱۰۴۳۵۹۲۱ 'نسخه بدل بیت ۱۲ متن'

۲. | آ و ر : بینم ، ن : بینم ؛ آ و ن : آن یار ، ر : دیدار ۵. ن : جام می است ، آ : جامیست نیک ، ر : جام جم است ۷. ر : بسوزد ، ن : بسوزند ۹. | آ و ر : گر ، ن : ور ۱۰. ر و ن : آن تلخوش ، آ : بنت العنب ؛ ر : صوفی ، آ و ن : زاهد ۱۱. آ : عشق ، ن : باده ۱۲. آ : ترکان ، ن : خوبان | آ : بده بشارت ، ن : بشارتی ده . ر : به جای بیت ۱۲ ون علاوه بر آن ، بیت زیر را دارند :
- گر مطرب حریفان این پارسای بخواند
در رقص و حالت آرد پیران پارسا را
- ر : رقص ، ن : وجد



صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را^۱
 شکر فروش که عمرش دراز باد چرا تفقدی نکند طوطی شکرخا را^۲
 غرور حسن اجازت مگر نداد ای گل که پرسشی بکنی عندلیب شیدا را^۳
 به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر به بند و دام نگیرند مرغ دانا را^۴
 چو با حبیب نشینی و باده پیمائی به یاد دار مجنّان باد پیمایا را^۵
 ندانم از چه سبب رنگ آشنایی نیست سهی قدان سیه چشم ماه سیما را^۶
 جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب که وضع مهر و وفا نیست روی زیبا را^۷

در آسمان نه عجب گر به گفتهٔ حافظ

سماع زهره به رقص آورد مسیحا را^۸

۶* آ ۲۵۳ - ۸ - ر ۱۰، ۶، ۱ - ۸۶۴۳۵۱ - ن ۱۱، ۷ - ۸۷۶۴۳۵۱

۴. آ و ر : به خلق و لطف ، ن : به لطف و خلق ؛ آ و ن : اهل ، ر : کامل | آ و ن : به بند و
 دام ، ر : نهند دام و ؛ ن : نگیرند ، آ : بگیرند ، ر : بگیرند ۵. آ و ن : باد پیمایا ، ر :
 باده پیمایا ۸. آ و ر : در آسمان ، ن : به آسمان ؛ ن : به گفتهٔ ، آ : به گفتن ، ر : ز گفتهٔ



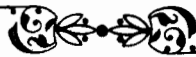
ساقیا برخیز و درده جام را خاک بر سر کن غم ایام را^۱
 ساغر می برکفم نه تا ز بر برکشم این دلق ازرق فام را^۲
 گرچه بدنامی ست نزد عاقلان ما نمی خواهیم ننگ و نام را^۳
 باده درده چند ازین باد غرور خاک بر سر نفس نافر جام را^۴
 دود آه سینه نالان من سوخت این افسردگان خام را^۵
 محرم راز دل شیدای خود کس نمی بینم ز خاص و عام را^۶
 بادلارامی مرا خاطر خوش است کز دلم یکباره برد آرام را^۷
 ننگرد دیگر به سرو اندر چمن هر که دید آن سرو سیم اندام را^۸

صبر کن حافظ به سختی روز و شب

عاقبت روزی بیایی کام را^۹

* ۷ آ ۵ و ۴ و ۱۰، ۹

۲. آ و ر : ساغر ... زبر ، ر : ساغری ... زتن
 ۵. ر : دود آه ، آ : درد و آه ، ن : دود و آه
 ۴. آ و ن : نفس ، ر : نقش
 ۶. آ و ن : نمی بینم ز ، ر : نمی بینیم



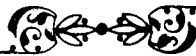
صوفی بیا که آینه صافیست جام را تا بنگری صفای می لعل فام را^۱
 راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست صوفی عالی مقام را^۲
 عنقا شکار می نشود دام باز چین کاینجا همیشه باد به دست است دام را^۳
 درعیش نقدکوش که چون آبخور نماند آدم بهشت روضه دار السلام را^۴
 در بزم دور يك دو قدح درکش و برو یعنی طمع مدار وصال دوام را^۵
 ای دل شباب رفت و نچیدی گلی زعشق پیرانه سر بکن هنری ننگ و نام را^۶
 ما را بر آستان تو بس حق خدمت است ای خواجه باز بین به ترحم غلام را^۷

حافظ مرید جام می است ای صبا برو

وز بنده بندگی برسان شیخ جام را^۸

۸ * آ ۳ و ۸، ۷: ۱۳۱۴۵۶۸ - ن ۸، ۸: ۱۲۱۳۴۵۶۷۸

۱. ر: آینه صافی، آ: باده صافی، ن: آینه صاف | آ و ن: صفای، ر: صفای ۳. آ:
- می نشود، ر و ن: کس نشود؛ آ و ن: باز چین، ر: بازکش | آ و ن: کاینجا ... دام را، ر: کاینجا ... جام را ۴. آ: درعیش نقد ... نماند، ر: در نقد عیش ... نماند، ن: من آن زمان طمع ببریدم ز عافیت | آ و ر: آدم، ن: کآدم ۵. آ و ن: يك دو قدح، ر: خوش قدحی ۶. آ و ر: عشق، ن: عمر | آ و ن: بکن هنری، ر: مکن هنر ۸. آ: وز، ر و ن: از



رونق عهد شباب است دگر بستان را می‌رسد مژده گل بلبل خوش الحان را^۱
 ای صبا گر به جوانان چمن با زرسی خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را^۲
 گر چنین جاوه کند مغیبه باده فروش خاکروب در میخانه کنم مژگان را^۳
 ترسم آن قوم که بر دزد کشان می‌خندند در سر کار خرابات کنند ایمان را^۴
 یار مردان خدا باش که در کشتی نوح هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را^۵
 هر که را خوابگاه آخر مستی خاک است گوچه حاجت که بر افلاک کشی ایوان را^۶
 ای که بر مه کشی از عنبر سارا چو گان مضطرب حال مگردان من سرگردان را^۷
 برو از خانه گردون به در و نان مطلب کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را^۸
 ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد گاه آن است که بدرود کنی زندان را^۹

حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی

دام تزویر مکن چون دگران قرآن را^{۱۰}

۹* آ: ۹، ۶، ۳، ۲، ۱- ۱۰، ۹، ۸، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱- ۹، ۹، ۲- ۱۰، ۸، ۵، ۴، ۷، ۶، ۳، ۲، ۱

ن: ۸، ۲- ۱۰، ۸، ۵، ۴، ۷، ۳، ۲، ۱

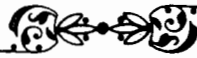
۱. آ: می‌رسد، رون: می‌دهد ۲. آ و ن: با زرسی، ر: بر گذری ۴. آ و ن: آن، ر: این
۵. آ و ر: خاکی، ن: آبی؛ رون: نخرد، آ: بخرد
۶. ه: خوابگاه آخر، آ: خوابگاه این آخر، ر: جایگاه آخر نه که | آ: بر افلاک کشی، ر: بر آری به فلک
۱۰. آ و ر: ولی، ن: ولیک



تا جمالت عاشقان را زد به وصل خود صلا جان و دل افتاده اند از زلف و خالت در بلا^۱
 آنچه جان عاشقان از دست هجرت می کشد کس ندیده در جهان جز عاشقان کر بلا^۲
 ترک ما گر می کند رندی و مستی جان من ترک مستوری و زهدت کرد باید او لا^۳
 وقت عیش و موسم شادی و هنگام شراب پنج روز ایام عشرت را غنیمت دان هلا^۴

حافظا گر پای بوس شاه دستت می دهد

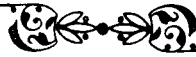
یافتی در هر دو عالم زینت عزّ و علا^۵



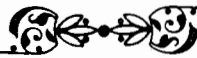
ما برفتیم و تو دانی و دل غمخور ما بخت بد تا به کجا می برد آبشخور ما^۱
 از نثار مژه چون زلف تو در زرگیرم قدمی کز تو سلامی برساند بر ما^۲
 به دعا آمده ام هم به دعا دست بر آر که وفا با تو قرین باد و خدا یاور ما^۳
 فلک آواره به هرسو گندم می دانی رشک می آیدش از صحبت جان پرور ما^۴
 گر همه خلق جهان بر من و توحیف برند بکشد از همه انصاف ستم داور ما^۵

به سرت گر همه آفاق به هم جمع شوند

نتوان برد هوای تو برون از سر ما^۶



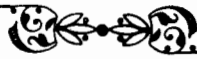
دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
 چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما^۱
 در خرابات مغان ما نیز هم منزل شویم
 کاین چنین رفته‌ست در عهد ازل تقدیر ما^۲
 ما مریدان روی سوی کعبه چون آریم چون
 روی سوی خانه خمار دارد پیر ما^۳
 با دل سنگینت آیا هیچ درگیرد شبی
 آه آتش سوز ما و ناله شبگیر ما^۴
 تیر آه ما ز گردون بگذرد جان عزیز
 رحم کن بر جان خود پرهیز کن از تیر ما^۵
 عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوش است
 عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما^۶
 باد بر زلف تو آمد شد جهان بر من سیاه
 نیست از سودای دامنش بیش ازین توفیر ما^۷
 مرغ دل را صید جمعیت به دام افتاده بود
 زلف بگشادی ز دست ما بشد نجیر ما^۸
 روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد
 زان سبب جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما^۹



ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما
 آب روی خوبی از چاه زنخشان شما^۱
 کی دهد دست این غرض یارب که همدستان شوند
 خاطر مجموع ما زلف پریشان شما^۲
 عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده
 باز گردد یا برآید چیست فرمان شما^۳
 دور دار از خاک و خون دامن چو بر ما بگذری
 کاندرین ره کشته بیارند قربان شما^۴
 دل خرابی می کند دلدار را آگه کنید
 زینهار ای دوستان جان من و جان شما^۵
 کس به دور نرگست طرفی نیست از عافیت
 به که نفروشد مستوری به مستان شما^۶
 بخت خواب آلود ما بیدار خواهد شد مگر
 زان که زد بر دیده آب روی رخشان شما^۷
 با صبا همراه بفرست از رخت گل دسته‌یی
 بو که بویی بشنوم از خاک بستان شما^۸
 عمرتان باد و مراد ای ساقیان بزم جم
 گرچه جام ما نشد پر می به دوران شما^۹
 می‌کند حافظ دعایی بشنو آمینی بگو
 روزی ما باد لعل شکر افشان شما^{۱۰}

۱۳ * آ ۱۰، ۹ - ۳ ر و ن ۱۰، ۹: ۱۰، ۸ ۷ ۶ ۹ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱. آ و ر: ماه حسن، ن: حسن ماه ۲. آ و ر: این، ن: آن، آ و ن: شوند، ر: شود |
 آ: ما، ر و ن: با ۴. آ و ن: بسیارند، ر: بسیار است ۸. ر و ن: رخت،
 آ: رخت ۹. آ: بزم جم، ر: بزم می، ن: جام جم | آ و ر: پر می، ن: خود پر
 ۱۰. آ و ن: بشنو، ر: آخر



ساقی به نور باده بر افروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما^۱
 ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما^۲
 مستی به چشم شاهد دل‌بند ما خوش است زان رو سپرده‌اند به مستان زمام ما^۳
 چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان کاید به جلوه سرو صنوبر خرام ما^۴
 هرگز نمیرد آن‌که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما^۵
 ترسم که صرفه‌ی نبرد روز بازخواست نان حلال شیخ ز آب حرام ما^۶
 ای باد اگر به گلشن احباب بگذری زنه‌ار عرضه ده بر جانان پیام ما^۷
 گو نام ما زیاده عدا چه می‌بری خود آید آن‌که یاد نباشد ز نام ما^۸
 حافظ ز دیده دانه اشکی همی فشان باشد که مرغ وصل کند قصد بام ما^۹

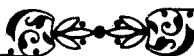
دریای اخضر فلک و کشتی هلال

هستند غرق نعمت حاجی قوام ما^{۱۰}

۱۴* ۹۰۲۱: ۱۰۹۸۷۶۵۴۲۱ - ۷۰۵۲: ۹۸۷۴۳۲۱ -

ن ۹۰۵: ۹۸۷۴۳۶۵۲۱

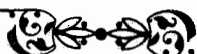
۱. | آ و ن : مطرب ... شد ، ر : تا دور روزگار بگردد ۳. ر : به چشم ، ن : ز چشم |
۲. ر : زان رو ، ن : زانجا ۴. آ و ن : چندان ... سهی قدان ، ر : بگرفت همچو لاله دلم در
۳. ۵. ن : نمیرد آن ، آ : نشد فنا ۷. ۸. آ و ن : نباشد ، ر : نیاری
۴. ۹. آ : قصد بام ، ر : قصد دام ، ن : میل دام ۱۰. خ : هلال ، آ : هلاک



ز تاب هجر تو دارد شرار دوزخ تاب ^۱	ز باغ وصل تو یابد ریاض رضوان آب
بهشت و کوثر و طوبی لهم و حسن مآب ^۲	به حسن و عارض و خطّ تو برده اند پناه
خیال نرگس مست تو بیند اندر خواب ^۳	چو چشم من همه شب جویبار باغ بهشت
بهشت ذکر جمیل تو کرده در هرباب ^۴	بهار شرح جمال تو داده در يك فصل
که هست برجگر ریش و سینه های کباب ^۵	لب و دهان تو را ای بسا حقوق نمک
به کام اگر برسدی نریختی خوناب ^۶	بسوخت این دل خام و به کام دل نرسید
خبر نداری از احوال زاهدان خراب ^۷	گمان بری که به دور تو عاشقان مستند

مرا به دور لب شد یقین که جوهر لعل

پدید می شود از آفتاب عالمتاب^۸



صبح دولت می‌دمد کو جام همچون آفتاب
 فرصتی زین به کجا باشد بده جام شراب^۱
 خانه بی‌تشویش و ساقی یار و مطرب نکته‌گوی
 موسم عیش است و دور ساغر و عهد شباب^۲
 از پی تفسیر طبع و زیور حسن طرب
 خوش بود ترکیب زرین جام با لعل مذاپ^۳
 از خیال لطف می‌مشاطه چالاک طبع
 در ضمیر برگ گل خوش می‌کند پنهان گلاب^۴
 شاهد و مطرب به دست افشان و مستان پای کوب
 غمزه ساقی و چشم می‌پرستان مست خواب^۵
 باشد آن مه مشتری درهای حافظ را اگر
 می‌رسد هر دم به عود زهره گلبانگ رباب^۶

۱۶ * آ ۲۵۵ و ر ۱۳، ۶ - ن ۱۸، ۵، ۳۲، ۱ ۴۵

۱. | آ و ر : زین به ، ن : به زین ۲. ن : یار ، آ : یا ، آ : نکته‌گوی ، ن : بذله‌گوی .
 آ و ن : خانه ... نکته‌گوی ، ر : خلوت خاص است و جای امن و نزهتگاه انس | آ و ر : دور ، ن : روز
 ۳. آ : حسن ، ر : و حسن ، ن : حسن و | آ و ر : خوش ... مذاپ ، ن : در ضمیر
 ۴. | آ و ر : در ... گلاب ، ن : خوش بود ترکیب زرین جام با لعل مذاپ
 ۵. ر و ن : به دست ، آ : به دستان | ن : و ، آ و ر : ز
 ۶. آ : اگر ، ر : کنون | آ :
- هر دم به عود ، ر : هر شب به گوش



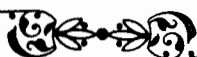
می‌دمد صبح و گل بهشت سحاب الصُّبُوح الصُّبُوح یا اصحاب^۱
 می‌چکد ژاله بر رخ لاله المدام المدام یا احباب^۲
 می‌وزد از چمن نسیم بهشت یس بنوشید دایما می ناب^۳
 تخت زمرّد زده‌ست گل به چمن راح چون لعل آتشین دریاب^۴
 در میخانه بسته‌اند دگر افْتَحْ یا مُفْتَحِ الْاَبْوَابِ^۵

در چنین موسمی عجب باشد

که ببندند میکرده به شتاب^۶

۱۷ * ۲۵۶ ت و ن ۱۷، ۶

۱. آ : گل بهشت ، ن : کله بست ۴. آ : زمرّد ، ن : زهره ۵. ن : دگر ؛
 آ : مکر ۷. ن : ببندند ، آ : بستند

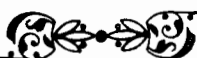


گفتم ای سلطان خوبان رحم کن براین غریب
 گفت در دنبال دل ره گم کند مسکین غریب^۱
 گفتمش مگذر زمانی گفت معذورم بدار
 خانه پروردی چه تاب آرد غم چندین غریب^۲
 خفته بر سنجاب شاهی نازنینی را چه غم
 گر ز خار و خار سازد بستر و بالین غریب^۳
 ای که در زنجیر زلفت جان چندین آشناست
 خوش فتاد آن خال شیرین بر رخ رنگین غریب^۴
 می نماید عکس می در رنگ روی مهوش
 همچو برگ ارغوان بر صفحه نسرین غریب^۵
 بس غریب افتاده است آن مور خطت گرد رخ
 گرچه نبود در نگارستان خط مشکین غریب^۶
 گفتم ای شام غریبان طرّۀ شب رنگ تو
 هر سحرگاهان حذر کن چون بنالد این غریب^۷
 گفت حافظ آشنایان در مقام حیرتند
 دور نبود گر نشیند خسته و مسکین غریب^۸

۱۸ * آ ۱۰، ۱۲، ۸، ۵۷۶۴۳۲۱ -

ن ۱۶، ۸، ۷۶۵۳۴۲۱

۱. | آ و : دنبال، ن : سودای ۲. آ و ن : مگذر، ر : بگذر ۴. آ و
- ن : جان، ر : جای | آ : شیرین، ر : مسکین، ن : مشکین ۵. آ و ر : رنگ، ن :
- رنگ و | آ و ن : ارغوان، ر : زعفران ۶. آ : مشکین، ر و ن : مسکین
۷. ر و ن : شب رنگ، آ : رنگین، آ : هر، ر و ن : در



ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت ۱
 خوابم بشد از دیده درین فکر جگرسوز کاغوش که شد منزل و مأوا که خوابت ۲
 درویش نمی‌پرسی و ترسم که نباشد اندیشه آمرزش و پروای ثوابت ۳
 راه دل عشاق زد آن چشم خمارین پیداست ازین شیوه که مست است شرابت ۴
 تیری که زدی بر دلم از غمزه خطا رفت تا باز چه اندیشه کند رای صوابت ۵
 ای قصر دل افروز که منزلت که انسی یارب مکناد آفت ایام خرابت ۶
 هر ناله و فریاد که کردم نشیدی پیداست نگارا که بلند است جنابت ۷
 دور است سرآب درین بادیه هش دار تا غول بیابان نفریبد به سرابت ۸
 تا در ره پیری به چه آیین روی ای دل باری به غلط صرف شد ایام شبابت ۹

حافظ نه غلامی‌ست که از خواجه گریزد

لطفی کن و باز آ که خرابم ز عتابت ۱۰

۱۹ * آ ۳۷، ۷: ۱۰۸۷۶۳۲۱ - ن ۴۳، ۸: ۹۱۰۶۵۴۳۲۱

۲. | آ: منزل، ن: تکیه ۳. | ن: پروای ثوابت، آ: تدبیر صوابت ۴. خ: راه، ن: راز ۶. آ: منزلت، ن: عشرتکه ۹. خ: پیری، ن: مستی
 ۱۰. | آ: خرابم، ن: به رنجم



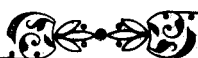
خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت	به قصد خون من زار ناتوان انداخت ^۱
شراب خورده و خوی کرده کی شدی به چمن	که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت ^۲
به يك كَرشمه که زرگس به خود فروشی کرد	فریب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت ^۳
ز شرم آن که به روی تو نسبتش کردم	سمن به دست صبا خاك در دهان انداخت ^۴
بنفشه طرّۀ مفتول خود گره می زد	صبا حکایت زلف تو در میان انداخت ^۵
من از ورع می و مطرب ندیدمی زین پیش	هوای مغیبتگانم درین و آن انداخت ^۶
کنون به آب می لعل خرقه می شویم	نصبیه ازل از خود نمی توان انداخت ^۷
نبود رنگ دو عالم که نقش الفت بود	زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت ^۸

مگر گشایش حافظ درین خرابی بود

که بخشش ازش در می مغان انداخت^۹

۲۰ * آ ۴۹، ۹- ر ۳۵ و ن ۴۰، ۸: ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

۱. | آ و ن : خون، ر، جان ۲. ر و ن : شدی، آ: روی | ر و ن: در ارغوان، آ:
- به ارغوان ۴. آ و ر: ز شرم، ن: به شرم؛ آ: کردم، ر و ن: کردند | ن: سمن، آ:
- و ر: سحر ۵. خ: مفتول، آ: مفتون ۸. آ و ن: رنگ، ر: نقش؛
- آ و ر: الفت، ن: رویت ۹. | آ و ر: بخشش، ن: قسمت



سینه‌ام ز آتش دل در غم جانانه بسوخت آتشی بود درین خانه که کاشانه بسوخت^۱
 تنم از واسطه دوری دلبر بگداخت دلم از آتش حسن رخ جانانه بسوخت^۲
 هر که زنجیر سر زلف پری روی تو دید دل سودا زده‌اش بر من دیوانه بسوخت^۳
 سوز دل بین که ز بی آتش اشکم دل شمع دوش بر من ز سر مهر چو پروانه بسوخت^۴
 آشنایی نه غریب است که دل‌سوز من است چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت^۵
 خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد خانه عقل مرا آتش خمخانه بسوخت^۶
 چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست همچو لاله جگرم بی می و پیمانه بسوخت^۷
 ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم خرقه از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت^۸

ترك افسانه بگو حافظ و می نوش دمی

که نخفتیم شب و شمع به افسانه بسوخت^۹

* ۲۱ آ ۲۷۳ : ۸ ، ۲۱ ۳ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ - ۴۶ ر - ۹

ن ۹۳ : ۶ ، ۲۱ ۳ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

۲. آ و ر : دلبر ، ن : هجران | آ : دلم ... حسن ، ر و ن : جانم ... مهر . ۳. آ : پری
 روی تو ، ر و ن : پری رویی ۴. ق : دل شمع ، ر : چون شمع ۵. | ر : چون
 من از خویش ، آ : خوش ۷. | ر : لاله ، آ و ن : باده ؛ آ و ن : بی می و ، ر : بی می
 ۹. آ و ن : ترك ، ر : تاکی ؛ ر و ن : دمی ، آ : و مرد | آ و ر : نخفتیم شب ، ن : بخفتم به شب



ساقیا آمدن عید مبارک بادت وان مواعید که کردی مرواد از یادت^۱
 در شگفتم که درین مدت ایام فراق بر گزفتی ز حریفان دل و دل می دادت^۲
 برسان بندگی دختر رزگو به در آی که دم و همت ما کرد ز بند آزادت^۳
 شادی مجلسیان در قدم و مقدم توس جای غم باد هر آن دل که نخواهد شادت^۴
 شکر ایزد که ازین باد خزان رخنه نیافت بوستان سمن و سرو و گل و شمشادت^۵
 چشم بد دور کزان تفرقه خوش باز آورد طالع نامور و دولت مادر زادت^۶

حافظ از دست مده صحبت این کشتی نوح

ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت^۷

۲۲ * آ ۶۲ و ر ۳۸ و ن ۷۱ ، ۷۰

۴. آ و ن : مجلسیان ، ر : مجلس ما ؛ آ و ر : قدم و ، ن : قدم
 ۵. | آ و ر : سمن ،
 ۶. آ و ن : باز آورد ، ر : باز آمد
 ۷. آ و ر : این ، ن : آن



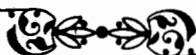
به جان خواجه و حقّ قدیم و عهد درست که مونس دم صبحم دعای دولت توست^۱
 سرشک من که ز طوفان نوح دست ببرد ز لوح سینه نیارست نقش مهر تو شست^۲
 بکن معامله‌ی وین دل شکسته بخر که با شکستگی ارزد به صد هزار درست^۳
 ملامتم به خرابی مکن که مرشد عشق حوالتم به خرابات کرد روز نخست^۴
 زبان مور به آصف دراز گشت ازان که خواجه خاتم جم یاوه کرد و بازنجست^۵
 دلا طمع مبر از لطف بی‌نهایت دوست چو لاف عشق زدی سر بیاز چابک و چست^۶

مرنج حافظ و از دلبران حفاظ مجوی

گناه باغ چه باشد چو این درخت نرست^۷

۲۳ * آ ۴۶ و ر ۷۶ و ن ۶۰ ، ۷

۱. آ : خواجه و حق قدیم و ، ر و ن : یار قدیم و به حق | آ و ن : مونس دم صبحم ، ر : م و نس دم
 صبح و ۵. آ : به آصف ... ازان ، ر و ن : بر آصف ... و رواست | آ و ن : باز ، ر : هیچ
 ۶. آ و ر : طمع مبر ، ن : میر طمع ۷. آ و ر : مرنج ، ن : خموش ؛ آ و ن : حفاظ ،
 ر : کناره



در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست

مست از می و میخواران از نرگس مستش مست^۱

در نعل سمنند او شکل مه نو پیدا

وز قد بلند او بالای صنوبر پست^۲

از بهر چه گویم هست از خود خبرم چون نیست

وز بهر چه گویم نیست با او نظرم چون هست^۳

شمع دل دمسازان بنشت چو او برخاست

و افغان ز نظر بازان برخاست چو او بنشت^۴

گر غایب خوش بو شد در گیسوی او پیچید

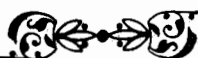
ور و سمه کمان کش گشت در ابروی او پیوست^۵

باز آی که باز آید عمر شده حافظ

هر چند نیاید باز تیری که برفت از شست^۶

* ۲۴ ر ۴۴، ۶ - ن ۸۴، ۵ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۶

۱. ن : از نرگس، ر : آن نرگس ۲. ر : پیدا، ن : پیداست ۳. ر :
 از بهر چه، ن : آخر به چه ۴. ن : باز آی، ر : باز آمدی | ر : تیری که برفت، ن :
 هر تیر که شد



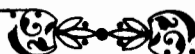
زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی دردست^۱
 نرگش عربده جوی و لبش افسوس کنان نیم شب دوش به باین من آمد بنشت^۲
 سر فرا گوش من آورد و به آواز حزین گفت ای عاشق دیوانه من خوابت هست^۳
 عارفی را که چنین ساغر شبگیر دهند کافر عشق بود گر نبود باده پرست^۴
 برو ای زاهد و بر درد کشان خرده مگیر که ندادند جز این تحفه به ما روز الست^۵
 آنچه او ریخت به پیمان ما نوشیدیم اگر از خمر بهشت است و گر از باده مست^۶

خنده جام می و زلف گره گیر نگار

ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست^۷

۲۵ * آ ۴۳ و ر ۵۸ و ن ۲۹ ، ۷

۱. | ر و ن : چاک ، آ : خاک ۲. | آ و ن : بنشت ، ر : سرمست ۳. ر
 و ن : آورد و ، آ : آورد | آ : ای ... دیوانه ، ر و ن : کای ... دیرینه ۴. آ و ن :
 عارفی ، ر : عاشقی ؛ آ و ن : ساغر ، ر : باده | آ : نبود ، ر و ن : نشود ۶. آ و ر :
 به پیمان ، ن : به پیمان و ۷. آ و ر : خنده ، ن : جرعه



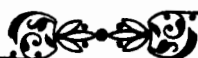
شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست	صلای سرخوشی ای صوفیان باده پرست ۱
اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود	بین که جام زجاجی چه طرفه اش بشکست ۲
بیاز باده که در بازگاه استغنا	چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست ۳
درین رباط دو در چون ضرورت است رحیل	رواق و طاق مقرنس چه سر بلند و چه پست ۴
مقام عشق میسر نمی شود بی رنج	بلی به حکم بلا بسته اند عهد الست ۵
به هست و نیست مر نجان ضمیر و خوش می باش	که نیستی ست سر انجام هر کمال که هست ۶
شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر	به باد رفت و ازو خواجه هیچ طرف نیست ۷
به بال و پرواز که تیر پرتابی	هوا گرفت زمانی ولی به خاک نشست ۸

زبان کلك تو حافظ چه شکر آن گوید

که گفتی سخنش می برند دست به دست ۹

۲۶ * ۴۲ آ و ر ۳۰ و ن ۷۳ ، ۹

۱. آ | باده ، رون : وقت ۲. آ و ر : اساس ، ن : لباس | آ و ر : چه طرفه اش ، ن : چگونه اش ۴. آ و ن : ضرورت ، ر : مقرر | آ : مقرنس ، رون : معیشت ۵. | رون : بلی ، آ : یکی ؛ آ و ن : بلا ، ر : بلی ؛ آ و ر : عهد ، ن : روز ۶. آ و ر : نیستی ست ، ن : نیست است ۹. آ : سخنش ، رون : سخنت



مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست که به پیمان شکنی شهره شدم روز الست^۱
 من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست^۲
 می بده تا دهمت آگهی از سرّ قضا که به روی که شدم عاشق و از بوی که مست^۳
 کمر کوه کم است از کمر مور آنجا نا امید از در رحمت مشو ای باده پرست^۴
 بجز آن نرگس مستانه که چشمش مرصاد زیر این طارم فیروزه کسی خوش نشست^۵
 جان فدای دهنّت باد که در باغ نظر چمن آرای جهان خوشتر ازین غنچه نیست^۶

حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد

یعنی از وصل تواش نیست بجز باد به دست^۷

۳۲ * آ ۲۶۸ و ر ۴۱ و ن ۸۶ ، ۷

۱. آ | به پیمان شکنی ، ر و ن : به پیمانه کشی ۲. آ و ن : عشق ، ر ، نوش | آ ،
 یکسره ، ر ، یکرهه ، ن : یکسر ۳. آ و ر : بده ، ن : دهم | آ و ر : شدم ... از ، ن :
 شدی ... بر ۵. آ و ر : آن ، ن ، این | آ و ر : این ، ن : آن ، آ و ن : فیروزه ، ر ،
 پیروزه ۶. آ و ن : دهنّت ، ر : نظرت | آ و ن : غنچه ، ر : نقش ۷. آ :
 نیست بجز باد ، ر : هست کنون باد ، ن : هست کنون باده



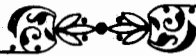
چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نه‌ای دلبر! خطا اینجاست^۱
 سرم به دنیسی و عقبی فرو نمی‌آید تبارک الله ازین فتنه‌ها که در سر ماست^۲
 در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او درفغان و درغوغاست^۳
 دلم ز پرده برون شد کجائی ای مطرب بنال هان که ازین پرده کار ما بنواست^۴
 مرا به کار جهان هرگز التفات نبود رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست^۵
 نخفته‌ام ز خیالی که می‌بزم شبهاست خمار صد شبه دارم شراخانه کجاست^۶
 چنین که صومعه آلوده شد ز خون دلم گرم به باده بشوئید حق به دست شماست^۷
 از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست^۸
 چه ساز بود که بنواخت دوش آن مطرب که رفت عمرو دماغم هنوز پر ز هواست^۹

ندای عشق تو دیشب در اندرون دادند

فضای سینه ز شوقم هنوز پر ز صداست^{۱۰}

۲۸ * آ ۲۷۵ و ن ۹۴ ، ۱۰

۱. آ : چو ... خطاست ، ن : سخن شناس نه‌ای دلبر! خطا اینجاست | آ : سخن شناس ... اینجاست ،
 ن : چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست ۵. آ : خوشش ، ن : که خوش ۶. | ر :
 صد شبه ، آ : چند شبه ، ن : دیشبه ۷. | خ : بشوئید ، ن : بشویند : آ : گرم ... شماست ، ن :
 که راست وقت عبادت چه جای وقت دعاست ۸. ن : به دیر ، آ : به پیر ۹. آ :
 آن ، ن : این | آ : دماغم ... هوا ، ن : هنوزم دماغ پر ز صدا ۱۰. آ : دیشب ، ن : دوشم |
 آ : سینه ... صدا ، ن : سینه حافظ ز ذوق پر ز هوا



روزه يك سو شد و عيد آمد و دلها برخاست
 می زمیخانه به جوش آمد و می باید خواست^۱
 توبه زهد فروشان گران جان بگذشت
 وقت شادی و طرب کردن رندان برخاست^۲
 چه ملامت رسد آن را که چو ما باده خورد
 این چه عیب است بدین بیخردی وین چه خطاست^۳
 باده خواری که درو هیچ ریایی نبود
 بهتر از زهد فروشی که درو روی و ریاست^۴
 ما نه مردان ریائیم و حریفان نفاق
 آن که او عالم سرّ است برین حال گواست^۵
 فرض ایزد بگزاریم و به کس بد نکنیم
 وانچه گویند روا نیست نگوئیم رواست^۶
 چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم
 باده از خون رزان است نه از خون شماست^۷
 این نه عیب است کزین عیب خلل خواهد بود
 و ر بود نیز چه شد مردم بی عیب کجاست^۸

۲۹* ر ۴۵، ۸- ن ۸۷، ۶: ۶۵۴۳۲۱

۱. | ر : زمیخانه ، ن : و میخانه
 خورد ، ن : نخورد | خ : چه ... چه ، ر : نه عیب است بدین بیخردی این چه ، ن : نه عیب است
 ۲. | ر : ریایی ، ن : زیانی | ن : روی ، ر : رو
 ۳. | ر : بدین خرده و این خود
 ۴. | ن : بگزاریم ، ر : بگزاریم ؛ ر : به کس بد نکنیم ،
 ۵. | ر : برین حال ، ن : بدین قول
 ۶. | خ : کجا ؛ ر : خدا
 ۷. | ن : بدی هم نکنیم
 ۸. |

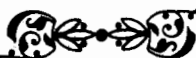


آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است
 یارب این تأثیر دولت در کدامین کوکب است^۱
 تا به گیسوی تو دست ناسزایان کم رسد
 هر دلی در حلقه‌یی در ذکر یارب یارب است^۲
 کشته چاه زنخندان توام کز هر طرف
 صد هزارش گردن جان زیر طوق غبغب است^۳
 شهسوار من که مه آینه دار روی اوست
 تاج خورشید بلندش خاک نعل مرکب است^۴
 تاب خوی بر عارضش بین کافتاب گرم رو
 در هوای آن عرق تاهست هر روزش تب است^۵
 من نخواهم کرد ترك لعل یار و جام می
 زاهدان معذور داریدم که اینم مذهب است^۶
 آن که ناوگ بردل من زیر چشمی می‌زند
 قوت جان حافظش در خنده زیر لب است^۷
 آب خورشیدش ز منقار بلاغت می‌چکد
 زاغ کلك من بنامیزد چه عالی مشرب است^۸

۳۰* آ ۳۴، ۸ - ر ۶۵، ۶ : ۴۲۱ 'نسخه بدل بیت ۴ متن' ۵۶ -

ن ۸۳، ۹ : ۵۶۲۱ 'نسخه بدل بیت ۴ متن' ۳۷۴۳

۱. | آ و ن : در ، ر : از ۲. آ و ن : دست ، ر : چشم | آ و ن : در ... ذکر ، ر : از
 حلقه زلف تو ۴. ر به جای بیت ۴ و ن علاوه بر آن ، بیت زیر را دارند ؛
 اندران موکب که بر باد صبا بندند زین با سلیمان چون برانم من که مورد مرکب است
۳. ر : موکب ، ن : منزل | ن : برانم ، ر : برآیم ۵. آ : تاب ، ر و ن : عکس ؛ آ و
 ن : گرم رو ، ر : گرم دل آ و ن : هر روزش ، ر : دایم در ۶. آ و ن : کرد ترك ،
 ر : ترك کردن ۷. آ : من ، ن : ما ۸. آ : خورشیدش ... بلاغت ، ن :
 حیوانش ... ملاحه

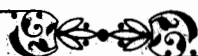


ما را ز خیال تو چه پروای شراب است
 خم گو سر خود گیر که خمخانه خراب است^۱
 گر خمر بهشت است بریزد که بی دوست
 هر شربت عذیبم که دهی عین عذاب است^۲
 افسوس که شد دلبر و در دیده گریان
 تحریر خیال خط او نقش بر آب است^۳
 بیدار شو ای دیده که ایمن نتوان بود
 از سیل دمام که درین منزل خواب است^۴
 معشوقه عیان می‌گذرد بر تو و لیکن
 اغیار همی بیند ازان بسته نقاب است^۵
 گل بر رخ رنگین تو تا لطف عرق دید
 در آتش رشک از غم دل غرق گلاب است^۶
 راه تو چه راهیست که از غایت تعظیم
 دریای محیط فلکش عین سراب است^۷
 در کنج دماغ مطلب جای نصیحت
 کاین حجره پراز زمزمه چنگ و رباب است^۸
 حافظ چه شد از عاشق و رند است و نظر باز
 بس طور عجب لازم ایام شباب است^۹

۳۱ * ۱۷ آ - ۹، ۶۰ ر - ۹، ۶۲ ۱ : ۵ ۴ ۳ ۵ ۶ ۷ ۸ - ن ۳۳،

۱۱ : ۲۱ 'نسخه بدل بیت ۵ متن' ۵۳۴ 'نسخه بدل بیت ۷ متن' ۹۷۶۸

۲. رون : بریزد، آ : بریزد ۳. آ و ن : خیال، ر : خیال و
 ۴. آ : از، رون : زین، آ و ن : منزل، ر : وادی ۵. آ و ر : بر تو، ن : از تو |
 آ و ن : اغیار همی بیند، ن : اغیارا نمی بیند. ن : علاوه بر بیت ۵ بیت زیر را نیز دارد :
 در بزم دل از روی تو صد شمع برافروخت وین طرفه که بر روی تو صد گونه نقاب است
 ۷. ن علاوه بر بیت ۷ بیت زیر را نیز دارد :
 سبز است در و دشت بیا تا نگذاریم دست از سر آبی که جهان جمله سراب است



خاوت گزیده را به تماشا چه حاجت است
 چون کوی دوست هست به صحرای چه حاجت است^۱
 جانا به حاجتی که تو را هست با خدای
 کاخر دمی پیرس که ما را چه حاجت است^۲
 ای پادشاه حسن خدا را بسوختیم
 آخر سؤال کن که گدا را چه حاجت است^۳
 ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست
 در حضرت کریم تمنّا چه حاجت است^۴
 محتاج قصّه نیست گرت قصد جان ماست
 چون رخت ازان توست به یغما چه حاجت است^۵
 جام جهان نماست ضمیر منیر دوست
 اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت است^۶
 آن شد که بار منت ملاح بردمی
 گوهر چو دست داد به دریا چه حاجت است^۷
 ای عاشق گدا چو لب روح بخش یار
 می دانست وظیفه تقاضا چه حاجت است^۸
 ای مدعی برو که مرا یا تو کار نیست
 احباب حاضرند به اعدا چه حاجت است^۹

حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود

با مدعی نزاع و محاکا چه حاجت است^{۱۰}

*۳۲ آ ۲۷ و آ ۲۵۸ - ۱۰، ۶۴ ر - ۷، ۶۴ ر - ۱۰۷ ۶۸ ۴۳ ۱ -

ن ۴۹، ۱۰ : ۱۰۵ ۷۸ ۶۴ ۲۳ ۹ ۱ -

۴. آ و ن : ارباب، ر : ارباب | آ : جان، آم و ن : خون | آم و ن : ازان، آ :

زان ۶. آم و ر و ن : جام، آ : جان | آ و آم و ن : احتیاج، ر : احتیاج، آم و ر :

آنجا، آ و ن : اینجا



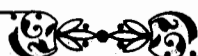
ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست منزل آن مه عاشق کش عینار کجاست^۱
 شب تار است و ره وادی ایمن در پیش آتش طور کجا موعده دیدار کجاست^۲
 هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد در خرابات میرسید که هشیار کجاست^۳
 آن کس است اهل بشارت که اشارت داند نکته ها هست بسی محرم اسرار کجاست^۴
 هر سر موی مرا با تو هزاران کار است ما کجائیم و ملامتگر بیکار کجاست^۵
 عقل دیوانه شد آن سلسله مشکین کو دل ز ما گوشه گرفت ابروی دلدار کجاست^۶
 باده و مطرب و گل جمله مهیاست ولی عیش بی یار مهیا نبود یار کجاست^۷

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج

فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست^۸

۳۳ * آ ۲۶۵، ۸ - ن ۸۸، ۶ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۷ ۸

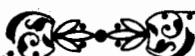
۳. | آ : میرسید، ن : نپرسند ۵. | خ : بیکار، آ : بدکار ۷. | آ : مهیا،
 ن : مهنا ۸. | آ : باد خزان، ن : باده خوران



دل و دینم شد و دلبر به ملامت برخاست
 گفت با ما منشین کز تو سلامت برخاست^۱
 که شنیدی که درین بزم دمی خوش بنشست
 که نه در آخر صحبت به ندامت برخاست^۲
 شمع اگر زان رخ خندان به زبان لافی زد
 پیش عشاق توشبها به غرامت برخاست^۳
 در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو
 به هواداری آن عارض و قامت برخاست^۴
 مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت
 به تماشای تو آشوب قیامت برخاست^۵
 پیش رفتار تو پا برنگرفت از خجلت
 سرو سرکش که به ناز قد و قامت برخاست^۶

حافظ این خرقه بینداز مگر جان ببری

کاتش از خرمن سائوس و کرامت برخاست^۷



برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است مرا فتاد دل از ره تو را چه افتاده است^۱
 به کام تا نرساند مرا لبش چون نای نصیحت همه عالم به گوش من باد است^۲
 میان او که خدا آفریده است از هیچ دقیقه‌ی است که هیچ آفریده نگشاده است^۳
 گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است اسیر بند تو از هر دو عالم آزاد است^۴
 اگرچه مستی عشقم خراب کرد ولی اساس هستی من زان خراب آباد است^۵
 دلا منال ز بیداد و جور یار که یار تو را نصیب همین کرده است و این داد است^۶

برو فسانه مخوان و فون مدم حافظ

کزین فسانه و افسون مرا بسی یاد است^۷

۱. برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است / مرا فتاد دل از ره تو را چه افتاده است

۲. به کام تا نرساند مرا لبش چون نای / نصیحت همه عالم به گوش من باد است

۳. میان او که خدا آفریده است از هیچ / دقیقه‌ی است که هیچ آفریده نگشاده است

۴. گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است / اسیر بند تو از هر دو عالم آزاد است

۵. اگرچه مستی عشقم خراب کرد ولی / اساس هستی من زان خراب آباد است

۶. دلا منال ز بیداد و جور یار که یار / تو را نصیب همین کرده است و این داد است

۷. کزین فسانه و افسون مرا بسی یاد است

*۳۵ آ ۲۶۴، ۷-ن ۹۲، ۱: ۷، ۴۳، ۵۴، ۶۵، ۷۷

۵. | ن، هستی، آ، مستی ۶. ن، بیداد و، آ، بیداد | آ، کرده است و این، ن، داد و این تو را



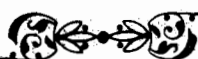
بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است^۱
 غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است^۲
 چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب سروش عالم غییم چه مژده‌ها داده‌ست^۳
 که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است^۴
 تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفیر ندانمت که درین دامگه چه افتاده‌ست^۵
 نصیحتی کنمت یادگیر و در عمل آر که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است^۶
 مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجوزه عروس هزار داماد است^۷
 غم جهان مخور و پند من مبر از یاد که این لطیفه عشقم ز رهروی یاد است^۸
 رضا به داده بده وز جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشاده‌ست^۹
 نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل بنال بلبل عاشق که جای فریاد است^{۱۰}

حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است^{۱۱}

۳۶ * ۱۶ آ و ن ۳۵، ۱۱ - ۸، ۵۴ ر - ۱۱۹۸۵۴۳۲۱

۵. آون : تو را ز ، ر : فراز ۸. آون : می ، ر : مده | آون : عشقم ، ر : غییم
۹. آ : رضا ... بگشا ، ر : برو ملامت ددی کشان مکن زاهد ، ن : رضا ... بگشای | آون :
- نگشاده‌ست ، ر : بگشاده‌ست ۱۱. آون : حسد چه می‌بری ، ر : مکن مدارضه | آون :
- قبول خاطر (ن در زیر خاطر : مردم) ، ر : که حسن شیوه



باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است
 ای نازنین صنم تو چه مذهب گرفته‌ای
 چون نقش غم ز دور ببینی شراب خواه
 در راه ما شکسته دلی می‌خرند و بس
 از آستان پیر مغان سر چرا کشیم
 دی وعده داد و صلح و در سر شراب داشت
 يك قصه بیش نیست غم عشق و این عجب
 شیراز و آب رکنی و این بادخوش نسیم
 فرق است از آب خضر که ظلمات جای اوست
 ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم
 شمشاد خانه پرور من از که کمتر است^۱
 کت خون ما حلال تر از شیر مادر است^۲
 تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقرر است^۳
 بازار خود فروشی ازان راه دیگر است^۴
 دولت درین سرا و گشایش درین در است^۵
 امروز تا چه گوید و بازش چه در سر است^۶
 کز هر کسی که می‌شنوم نامکرر است^۷
 عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است^۸
 تا آب ما که منبعش الله اکبر است^۹
 با پادشه بگوی که روزی مقدر است^{۱۰}

حافظ روان چه شاخ نبات است کلك تو

کش میوه دل پذیرتر از شهد و شکر است^{۱۱}

۳۷ * آ ۲۲، ۱۰: ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ - ۶۷، ۹: ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱

ن ۴۸، ۱۰: ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱

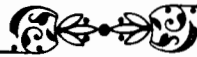
۱. | آون : من ، ر : ما ۲. آ : صنم ، رون : پس ۳. | ه : بازار ، ر :
- بازار ۵. آ : چرا کشیم ، ن : کشم چرا ۶. آون : وعده داد ، ر : داد
- وعده | آون : گوید ، ر : بازد ۷. آ : و این عجب ، ن : آن صنم | آ : کز ، ن : از
۹. آور : از آب ، ن : آب | آور : تا ، ن : با ، رون : ما ... الله ، آ : او ... الله و
۱۰. | آور : روزی ، ن : قسمت ۱۱. آ : روان چه ، ر : چو طرز ، ن : چه طرفه :
- آور : نبات است ، ن : نباتیست | آ : دل پذیرتر ، ر : لذیذتر ، ن : لطیفتر



المنة لله که در میکده باز است زان رو که مرا بر در او روی نیاز است^۱
 خمها همه در جوش و خروشد ز مستی وان می که در آنجاست حقیقت نه مجاز است^۲
 از وی همه مستی و خروش است و تکبر وز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است^۳
 رازی که بر خلق نگفتیم و نگوئیم با دوست بگوئیم که او محرم راز است^۴
 شرح شکن زلف خم اندر خم جانان کوته نتوان کرد که این قصه دراز است^۵
 بار دل مجنون و خم طرّه لیلی رخساره محمود و کف پای ایاز است^۶
 بر دوخته ام دیده چو باز از همه عالم تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است^۷
 در کعبه کوی تو هر آن کس که در آید از قبله ابروی تو در عین نماز است^۸

ای مجلسیان سوز دل حافظ مسکین

از شمع پیرسید که در سوز و گداز است^۹



اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیز است به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است ^۱
 صراحی و حریفی گرت به چنگ افتد به عقل نوش که ایام فتنه انگیز است ^۲
 در آستین مرقع پیاله پنهان کن که همچو چشم صراحی زمانه خون ریز است ^۳
 ز رنگ باده بشوئیم خرقه ها در اشک که موسم ورع و روزگار پرهیز است ^۴
 سپهر بر شده پرویزی ست خون افشان که ریزه اش سرکسری و تاج پرویز است ^۵
 مجوی عیش خوش از دور واژگون سپهر که صاف این سرخم جمله دردی آهیز است ^۶

عراق و پارس گرفتی به شعر خوش حافظ

بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است ^۷

۳۹ * آ ۳۳، ۷- ر ۱۵ و ن ۲۳، ۷: ۷۵ ۶۴ ۳۲ ۱

۲. | آ و ر : نوش، ن : کوش ۴. آ و ر : در، ن : از ۵. آ و ن : بر شده،
 ر : پیر جو | آ و ن : ریزه اش، ر : قطره اش ۶. آ و ن : سپهر، ر : فلك



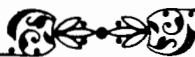
حال دل با تو گفتم هوس است خبر دل شغفتم هوس است^۱
 طمع خام بین که قصه فاش از رقیبان نهفتم هوس است^۲
 شب قدری چنین عزیز شریف با تو تا روز خفتم هوس است^۳
 وه که دردانه‌ی چنین نازک در شب تار سفتتم هوس است^۴
 ای صبا امشبم مدد فرما که سحرگه شکفتم هوس است^۵
 از برای شرف به نوك مژه خاک راه تو رفتم هوس است^۶

همچو حافظ به رغم مدعیان

شعر رندانه گفتم هوس است^۷

۴۰ * آ ۶۴ و ر ۶۶ و ن ۳۰ ، ۷

۱. آ و ن : حال ، ر : جال
 ۲. آ و ر : بین ، ن : بین | آ و ن : رقیبان ، ر : رفیقان
 ۳. آ : عزیز ، ر و ن : عزیز و
 ۴. آ : خاک راه تو رفتم ، ر : در و یاقوت سفتتم ،
 ن : خاک درگاه رفتم



صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوش است

وقت گل خوش بادکزی وقت میخواران خوش است^۱

از صبا هر دم مشام جان ما خوش می شود

آری آری طیب انفاس هواداران خوش است^۲

ناگشوده گل قبا آهنگ رحلت ساز کرد

نالۀ کن بلبل که فریاد دل افتخاران خوش است^۳

مرغ شب خوان را بشارت باد کاندل راه عشق

دوست را با نالۀ شبهای بیداران خوش است^۴

نیست در بازار عالم خوش دلی و رزان که هست

شیوۀ رندی و خوش باشی عیاران خوش است^۵

از زبان سوسن آزاده ام آمد به گوش

کاندلین دیر کهن کار سبک باران خوش است^۶

حافظا ترک جهان گفتن طریق خوش دلی ست

تا نپنداری که احوال جهان داران خوش است^۷

۴۱ * آ ۲۶ و ن ۳۷ ، ۷

۳. آ : ناگشوده ... رحلت ، ن : ناگشوده گل نقاب آهنگ رفتن | آ : فریاد ، ن : گلبانگ

۴. آ : شب خوان ، ن : خوش خوان | ۵. خ : عیاران ، آ : د عیاری ، ن : دلداران



اگر به لطف بخوانی مزید الطاف است وگر به قهر برانی درون ما صاف است^۱
 به نامه وصف تو کردن حدیث امکان نیست چرا که وصف تو بیرون ز حدّ اوصاف است^۲
 به چشم عشق توان دید روی شاهد ما که نور دیده خوبان ز قاف تا قاف است^۳
 ز دفتر رخ دلداری آیتی برخوان که این بیان مقامات کشف کشاف است^۴

عدو که منطق حافظ طمع کند در شعر

همان حدیث همای و طریق خطاف است^۵



کنون که بر کف گل جام باده صاف است به صد هزار زبان بلبش در اوصاف است^۱
 بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر چه وقت مدرسه و بحث کشف کشف است^۲
 ببر ز خلق و ز عنقا قیاس کار بگیر که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قاف است^۳
 فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد که می حرام ولی به ز مال اوقاف است^۴
 به درد و صاف تورا حکم نیست خوش درکش که هر چه ساقی ما کرد عین الطاف است^۵
 حدیث مدعیان و خیال همکاران همان حکایت زر دوز و بوریا بافی است^۶

خמוש حافظ و این نکته‌های چون زر سرخ

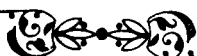
نگاه دار که قلاب شهر صراف است^۷

* ۴۳ آ ۷، ۲۱ ۷- ۷، ۷۰ ۷: ۷۶۵۳۴۲۱ -

ن ۷، ۴۶ ۷: ۶۷۵۳۴۲۱ -

۲. آ و ن: صحرا، ر: بستان | آ و ن: وقت، ر: جای؛ آ و ر: کشف، ن: کشف و

۶. ر و ن: همکاران، آ: همکاري



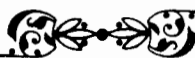
درین زمانه رفیقی که خالی از خلل است صراحی می صاف و سفینه غزل است^۱
 جریده رو که گذرگاه عافیت تنگ است پیاله گیر که عمر عزیز بی بدل است^۲
 نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس ملالت علما هم ز علم بی عمل است^۳
 به چشم عقل درین رهگذار پر آشوب جهان و کار جهان بی ثبات و بی محل است^۴
 دلم امید فراوان به وصل روی تو داشت ولی اجل به ره عمر ره زن امل است^۵
 بگیر طره مه چهره یی و قصه مخوان که سعد و نحس ز تأثیر زهره و زحل است^۶

به هیچ دور نخواهید یافت هشیارش

چنین که حافظ ما مست باده ازل است^۷

*۴۴ آ ۳۵ و ن ۷۴، ۷- ر ۳۲، ۷: ۱۲۱ ۳۴ ۵۶

۳. آ و ر: ملولم و، ن: ملولم ۴. آ و ن: پر آشوب، ر: شهر آشوب ۷. آ
 و ن: دور، ر: روی



گل در بر و می در کف و معشوقه به کام است
 سلطان جهانم به چنین روز غلام است^۱
 گو شمع میارید درین جمع که امشب
 در مجلس ما ماه رخ دوست تمام است^۲
 در مذهب ما باده حلال است و لیکن
 بی روی تو ای سرو گل اندام حرام است^۳
 در مجلس ما عطر میامیز که ما را
 هر لحظه ز گیسوی تو خوش بوی مشام است^۴
 گوشم همه بر قول نی و زخمه چنگ است
 چشمم همه بر لعل لب و گردش جام است^۵
 از چاشنی قند مگو هیچ و ز شکر
 زان رو که مرا در لب شیرین تو کام است^۶
 تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم است
 همواره مرا کنج خرابات مقام است^۷
 از ننگ چه گویی که مرا نام ز ننگ است
 وز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نام است^۸
 میخواره و سرگشته و رندیم و نظرباز
 وان کس که چو ما نیست درین شهر کدام است^۹
 با محتسبم عیب مگوئید که او نیز
 پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است^{۱۰}
 حافظ منشین بی می و معشوق زمانی
 کایام گل و یاسمن و عید صیام است^{۱۱}

* ۴۵ آ ۲۵، ۱۱ - ۱۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۱ -

ن ۵۶، ۱۱ : ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱

۱. آ و ر : در کف ، ن : بر کف ؛ آ و ن : معشوقه ، ر : معشوق آ و ر : روز ، ن : وقت
۲. آ : دوست ، ن : یار ۳. آ و ن : باده (آ زیر باده: عشق) آ : بی روی ، ن : بی لعل



خیال روی تو در هر طریق هم‌ره ماست نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست ۱
 به رغم مدعیانی که منع عشق کنند جمال چهره تو حجت موجه ماست ۲
 ببین که سیب زنخدان تو چه می‌گوید هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست ۳
 اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست ۴
 به حاجب در خلوت سرای خاص بگو فلان ز گوشه نشینان خاک در گه ماست ۵
 اگر به سالی حافظ دری زند بگشای که سالهاست که مشتاق روی چون مه ماست ۶

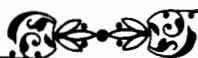
به صورت از نظر ما اگر چه محجوب است

همیشه در نظر خاطر مرفه ماست ۷

→ ۴. آ و ر : ما را ، ن : جان را | آ : هر لحظه زگیسوی ، ر و ن : هر دم ز سر زلف ۵. آ
 و ن : گوشت ، ر : گوش ؛ آ و ر : زخمه ، ن : نغمه | آ و ن : چشم ... لب ، ر : چشم ... تو
 ۶. آ و ر : از ، ن : ای ؛ آ و ن : مگو ، ر : نکو ؛ آ و ر : وز ، ن : از ۷. ر و ن :
 ویرانه ، آ : بیگانه ۹. آ و ن : وان ... شهر ، ر : آن کسی که درین روز چو ما نیست
 ۱۰. آ : عیش ، ن : شرب ۱۱. آ و ر : معشوق ، ن : معشوقه | آ و ن : کایام گل و
 یاسمن ، ر : امروز که روز طرب

۴۶ * ر ۴۸ و ن ۹۰ ، ۷

۵. ر : خلوت سرای ، ن : دولت سرای



روضة خلد برین خلوت درویشان است	مایه محشمتی خدمت درویشان است ^۱
گنج عزت که طلسمات عجایب دارد	فتح آن در نظر رحمت درویشان است ^۲
قصر فردوس که رضوانش به درباری رفت	منظری از چمن نزهت درویشان است ^۳
از کران تا به کران لشکر ظلم است ولی	از ازل تا به ابد فرصت درویشان است ^۴
آنچه زرمی شود از پرتو آن قلب سیاه	کیمیایی ست که در صحبت درویشان است ^۵
وان که پیشش بنهد تاج کبیر خورشید	کهربایی ست که در حشمت درویشان است ^۶
دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال	بی تکلف بشنو دولت درویشان است ^۷
گنج قارون که فرو می رود از قهر هنوز	صدمه‌یی از اثر غیرت درویشان است ^۸
من مرید نظر آصف عهدم کاو را	صورت خواجگی وسیرت درویشان است ^۹
ای توانگر مفروش این همه نخوت که تو را	سرو زر در کف همت درویشان است ^{۱۰}
روی مقصود که شاهان به دعا می طلبند	مظهرش آینه طلعت درویشان است ^{۱۱}

حافظ اینجا به ادب باش که سلطان و ملک

بنده بندگی حضرت درویشان است^{۱۲}

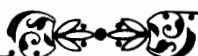
*۴۷ آ ۱۸، ۹: ۱۰۸۷۵۳۲۱ - ۱۲۱۱۱۰۸۶۹۲، ۸: ۹۸۱۰۲۶۵۱

'نسخه بدل بیت ۱۲ متن' - ۵۰، ۱۰: ۱۲۸۱۰۴۳۱۱۲۷۵۱

۱. | آور: مایه، ن: پایه
 ۲. آ و ن: عزت، ر: عزلت
 ۳. آ و ن: ای ... نخوت، ر: این ...
 ۴. آ و ن: ای ... نخوت، ر: این ...
 ۵. آ و ن: ای ... نخوت، ر: این ...
 ۶. آ و ن: ای ... نخوت، ر: این ...
 ۷. آ و ن: ای ... نخوت، ر: این ...
 ۸. آ و ن: ای ... نخوت، ر: این ...
 ۹. آ و ن: ای ... نخوت، ر: این ...
 ۱۰. آ و ن: ای ... نخوت، ر: این ...
 ۱۱. آ و ن: ای ... نخوت، ر: این ...
 ۱۲. آ و ن: ای ... نخوت، ر: این ...



به دام زلف تو دل مبتلای خویشتن است
 بکش به غمزه که اینش سزای خویشتن است^۱
 گرت ز دست برآید مراد خاطر ما
 به دست باش که خیری به جای خویشتن است^۲
 به مشک چین و چگل نیست چین گل محتاج
 که نافه هاش ز بند قبای خویشتن است^۳
 به جانت ای بت شیرین من که همچون شمع
 شبان تیره مرادم فنای خویشتن است^۴
 چو رای عشق زدی با تو گفتم ای بلبل
 مکن که آن گل خودرو به رای خویشتن است^۵
 مرو به خانه ارباب بی مروت دهر
 که گنج عافیت در سرای خویشتن است^۶
 بسوخت حافظ و در شرط عشق جان بازی
 هنوز بر سر عهد و وفای خویشتن است^۷



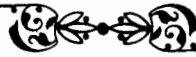
لعل سیراب به خون تشنه لب یار من است و ز پی دیدن او دادن جان کار من است^۱
 شرم از آن چشم سیه بادش و میزگان دراز هر که دل بردن او دید و درانکار من است^۲
 ساربان رخت به دروازه مبرکان سرکوی شاه راهی ست که سرمنزول دلداد من است^۳
 بنده طالع خویشم که درین قحط وفا عشق آن لولی سرمست وفادار من است^۴
 طبله عطر گل و درج عبیر افشانش فیض یک شمه زبوی خوش عطار من است^۵
 باغبان همچو نسیم ز در باغ مران کاب گلزار تو از اشک چو گلنار من است^۶
 شربت قند و گلاب از لب یارم فرمود نرگس او که طیب دل بیمار من است^۷

آن که در طرز غزل نکته به حافظ آموخت

یار شیرین سخن نادره گفتار من است^۸

۴۹* آ ۵۷ و ر ۲۳، ۸ - ن ۹۷، ۴ : ۱ ۵ ۳ ۸

۱. | آ و ر : و ز ، ن : از ۳. | آ و ن : سرمنزول ، ر : منزلکه ۴. | آ :
 لولی ، ر : طوطی ۶. | آ : باغ ، ر : خویش ۷. | آ : یارم ، ر : لعلم
 ۸. | آ و ر : نکته به ، ن : گفته | آ و ر : سخن ، ن : دهن



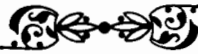
روزگاری ست که سودای بتان دین من است	غم این کار نشاط دل غمگین من است ^۱
دیدن نعل تو را دیده جان بین باید	وین کجا مرتبه چشم جهان بین من است ^۲
یار من باش که زیب فلک و زینت دهر	از مه روی تو و اشک چو پروین من است ^۳
تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن داد	خلق را ورد زبان مدحت و تحسین من است ^۴
دولت فقر خدایا به من ارزانی دار	کاین سعادت سبب حشمت و تمکین من است ^۵
یارب آن کعبه مقصود تماشاگه کیست	که مگیلان طریقش گل و نسرین من است ^۶
واعظ شهنه شناس این عظمت گو مفروش	زان که منزله سلطان دل مسکین من است ^۷

حافظ از حشمت پرویز دگر قصه مخوان

که لبش جرعه کش خسرو شیرین من است^۸

۵۰ * ۵۸ و ۵۷ : ۷ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ - ن ۳۴ ، ۸

آ و ر : دیدن ، ن : دیده
 ۳. آ و ر : زینت ، ن : نسبت | آ و ر : اشک ، ن : چشم
 ۴. آ : سعادت ، ر و ن : کرامت
 ۵. آ : سعادتی ... نسرین ، ن : تماشاگه سلطان دل و
 ۶. آ : غمگین
 ۷. آ : مسکین ، ن : مسکین
 ۸. آ : غمگین



منم که گوشه میخانه خاتقاه من است دعای پیر مغان ورد صبحگاه من است^۱
 گرم ترانه چنگ صبح نیست چه باك نوای من به سحر آه عذرخواه من است^۲
 ز پادشاه و گدا فارغم بحمد الله کمین گدای در دوست پادشاه من است^۳
 غرض ز مسجد و میخانه ام وصال شماست جز این خیال ندارم خدا گواه من است^۴
 ازان زمان که برین آستان نهادم روی فراز مسند خورشید تکیه گاه من است^۵
 مگر به تیغ اجل خیمه برکنم ورنی رمیدن از درد دولت نه رسم و راه من است^۶

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ

تو بر طریق ادب باش و گو گناه من است^۷

۵۱ * آ ۳۶ و ن ۲۴، ۷-۱۹ ر: ۷، ۱: ۷۵۶۴۲۳۱

۳. | آ: کمین گدای، رون: گدای خاک ۷. | آ: بر، رون: در؛ آ: باش و، ر: کوش و، ن: کوش



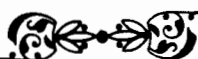
ز گریه مردم چشمم نهسته در خون است ببین که در طلبت حال مردمان چون است^۱
 به یاد لعل تو بی چشم مست میگویند ز جام غم می لعلی که می خورم خون است^۲
 ز مشرق سرکوی آفتاب طلعت تو اگر طلوع کند طالعهم همایون است^۳
 حکایت لب شیرین کلام فرهاد است شکنج طره لیلی مقام مجنون است^۴
 دلم بجو که قدت همچو سرو دلجوی است سخن بگو که کلامت لطیف و موزون است^۵
 ز دور باده مرا راحتی رسان ساقی که رنج خاطر از جور دور گردون است^۶
 از آن زمان که ز چنگم برفت رود عزیز کنار دامن من همچو رود جیحون است^۷
 چگونه شاد شود اندرون غمگینم به اختیار که از اختیار بیرون است^۸

ز بیهودی طلب یار می کند حافظ

چو مفلسی که طلب کار گنج قارون است^۹

۵۲* آ ۵۱ و ۳۷ و ن ۴۴ ، ۹

۱. | آ و ر : در طلبت ، ن : از غم تو ۲. | آ و ر : لعلی ... خون ، ن : خون رنگ می خورم چون
۳. آ و ن : بجو ... همچو ، ر : بجوی که قدت چو ۴. آ و ر : ز دور ، ن : به دور ؛ آ : مرا راحتی رسان ، ر : به جان راحتی رسان ، ن : رسان راحتم به جان
۵. آ و ن : دور ، ر : و درو ۶. | آ و ر : همچو ، ن : پر ز



خم زلف تو دام کفر و دین است ز کارستان او يك شمه این است ^۱
 جمالت معجز حسن است لیکن حدیث غمزوات سحر مبین است ^۲
 بدان چشم سیه صد آفرین باد که در عاشق کشی سحر آفرین است ^۳
 عجب علمی ست علم هیئت عشق که چرخ هفتمش هفتم زمین است ^۴
 نپنداری که بدگو رفت و جان برد حسابش با کرام الکاتبین است ^۵

*۵۳ آ ۲۷۶ و ن ۹۵، ۵

۱. ز کارستان او، ن : نکارستان تو

۲. آ : هفتمش، ن : هشتمش

۱. آ : ز کارستان او، ن : نکارستان تو



زلفت هزار دل به یکی تاره مو بیست راه هزار چاره گر از چار سو بیست^۱
 تا هر کسی به بوی نسیمی دهند جان بگشود نافه یی و در آرزو بیست^۲
 شیدا ازان شدم که نگارم چو ماه نو ابرو نمود و جلوه گری کرد و رو بیست^۳
 ساقی به چند رنگ می اندر پیاله ریخت این نقشها نگر که چه خوش درکدو بیست^۴
 یارب چه نغمه کرد صراحی که خون خم با نغمه های قلقلش اندر گلو بیست^۵
 مطرب چه پرده ساخت که در پرده سماع براهل وجد و حال درهای و هو بیست^۶

حافظ هران که عشق نورزید و وصل خواست

احرام طوف کعبه دل بی وضو بیست^۷

* ۵۴ آ ۲۵۷ و ن ۸۰، ۷-۷۸ ر، ۳، ۲۱: ۳

۱. آ و ن: زلفت ... تاره، ر: زلفش ... تار
 ۲. آ: چند، ن: خنده
 ۳. آ: حلقه، ن: حلقه
 ۴. آ: حلقه، ن: حلقه
 ۵. آ: حلقه، ن: حلقه
 ۶. آ: حلقه، ن: حلقه



خدا چو صورت ابروی دنگشای تو بست گشاد کار من اندر کرشمه های تو بست ۱
 مرا و سرو چمن را به خاک راه نشاند زمانه تا قصب نرگس و قبیای تو بست ۲
 ز کار ما و دل غنچه بس گره بگشود نسیم گل چو دل اندر پی هوای تو بست ۳
 مرا به بند تو دوران چرخ راضی کرد ولی چه سود که سر رشته در رضای تو بست ۴
 چو غنچه بر دل مسکین من گره مفکن چو عهد با سر زلف گره گشای تو بست ۵
 تو خود حیات دگر بودی ای زمان وصال خطا نگر که دل امید در وفای تو بست ۶

ز دست جور تو گفتم ز شهر خواهم رفت

به خنده گفت که حافظ برو که پای تو بست ۷

۵۵ * ۲۱ : ۸ ، ۴۴ آ - نسخه بدل بیت ۳ ' ۷۶ ۵۴ ۳ - ۷۱ و ن ۳۶ ، ۷

۲. آ : سرو ، ر و ن : مرغ ؛ آ : به خاک راه نشاند ، ر : ز دل ربود آرام ، ن : ز دل ببرد آرام |
 آ و ن : نرگس و ، ر : زرکش . آ بعد از این بیت بیت زیر را دارد که نسخه بدل بیت ۳ متن است :
 هم از نسیم تو روزی گشایشی یابد چو غنچه هر که دل اندر پی هوای تو بست
 ۳. آ و ر : و دل ، ن : گره ؛ آ و ن : بس ، ر : صد | آ و ن : اندر پی ، ر : خویش در ؛ آ و ن :
 نسیم ... بست ، ر : ولی چه سود که سر رشته در رضای تو بست ۴. آ و ن : به بند ، ر : به
 قید | آ و ن : ولی ... بست ، ر : که عهد با سر زلف گره گشای تو بست ۵. آ : غنچه ، ر :
 نافه ، ن : باد ؛ آ و ن : من ، ر : ما | آ : چو ، ر و ن : که . آ و ن : چو عهد ... بست ، ر : نسیم گل
 چو دل خویش در هوای تو بست ۶. آ : زمان وصال ، ر : نسیم صبا ، ن : نسیم وصال | آ و
 ن : نکر ، ر : نکرد ؛ آ : امید در وفای ، ر : در پی قبیای ، ن : اندر پی وفای



به کوی میکده هرسالگی که ره دانست دری دگر زدن اندیشه‌یی تبه دانست^۱
 برآستانه میخانه هرکه یافت رهی ز فیض جام می اسرار خانقه دانست^۲
 زمانه افسر رندی نداد جز به کسی که سرفرازی عالم درین کله دانست^۳
 ورای طاعت دیوانگان ز ما مطلب که شیخ مذهب ما عاقلی گنه دانست^۴
 هران که راز دو عالم ز خط ساغر خواند رموز جام جم از نقش خاک ره دانست^۵
 دلم ز نرگس ساقی امان نخواست به جان چرا که شیوه آن ترک دل سیه دانست^۶
 ز دست کوکب طالع سحرگهان چشمم چنان گریست که ناهید دید و مه دانست^۷
 خوش آن نظر که لب جام و روی ساقی را هلال یک شبه و ماه چهارده دانست^۸
 حدیث حافظ و ساغر که می زند پنهان چه جای محتسب و شهنه پادشه دانست^۹

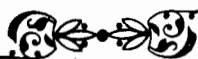
بلند مرتبه شاهی که نه رواق سپهر

نمونه‌یی ز خم طاق بارگه دانست^{۱۰}

۵۶ * ۵۰ آ - ۱۰، ۸۲ م - ۱۰، ۹۸ ۷۶۴۵۳۲۱ :

ر ۸، ۵۲ : ۱۰ ۹۷۶۴۵۳۱ - ن ۸، ۳۱ : ۹۸ ۷۶۴۵۳۱ :

۱. آ و آم : به کوی میکده هرسالگی ، ر : به کوی باده فروشان کسی ، ن : به آستانه میخانه ه |
 آ و آم و ن : دری ... دانست ، ر : ز فیض جام می اسرار خانقه دانست ۵. آم و ر : هران
 ... ساغر خواند ، آ : هران ... ساقی خواند ، ن : کسی که خواند ز خط پیاله نامه عشق | آم و ر و ن :
 جام ، آ : حال ۶. آ و آم : ساقی ... به جان ، ر : مستش به جان نخواست امان ، ن :
 ساقی به جان نخواست امان ۷. آ و آم : دست ، ر و ن : جور | آ و ر و ن : ناهید ، آم :
 خورشید ۹. آ و آم ن : حافظ ... پنهان ، ر : ساغر پنهان که می زند حافظ ۱۰. آ
 و آم : بلند مرتبه ... سپهر ، ر : شهی که طارم هفتم رواق گردون را | آم و ر : نمونه‌یی ، آ : نموده‌یی



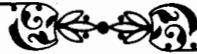
صوفی از پرتو می راز نهانی دانست گوهر هر کس ازان لعل توانی دانست^۱
 قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کاو ورقی خواند معانی دانست^۲
 ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست^۳
 می بیاور که ننازد به گل باغ جهان هر که غارتگری باد خزانی دانست^۴
 عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست^۵
 سنگ و گل را کند از یمن نظر لعل و عقیق هر که قدر نفس باد یمانی دانست^۶
 آن شد اکنون که ز ابنای عوام اندیشم محتسب نیز درین عیش نهانی دانست^۷
 لطفش آسایش ما مصلحت وقت ندید ورنه از جانب ما دل نگرانی دانست^۸

حافظ این گوهر منظوم که از طبع انگیخت

اثر تربیت آصف ثانی دانست^۹

۵۷ * ۲۰ و ۳۳ : ۸ ، ۱ : ۲۱ ۵۳ ۶۵ ۸۷ ۹ - ۳۹ ، ۹

۱. | آ و ر ، ازان ، ن ، ازین ۲. آ و ر ، داند و ، ن ، داند | آ : که نه هر کاو ، ر ، نه
۳. آ و ر : آیت ، ن : آیه | آ و ر : نکته به تحقیق ، ن : هر آن کس ، ن : نه که هر کاو
۴. ر و ن : عرضه ، آ : غرقه ۷. آ : ابنای عوام ، ر : ابنای
۵. آ و ر : لطفش ، ن : لعلش ۹. آ و ن : این ، ر ، آن
۶. ن : افسوس عوام ۸. آ و ر : لطفش ، ن : لعلش
۷. آ : ابنای عوام ، ر : ابنای
۸. آ و ر : لطفش ، ن : لعلش
۹. آ و ن : این ، ر ، آن



دارم امید عاطفتی از جناب دوست کردم جنایتی و امیدم به عفو اوست^۱
چندان گریستیم که هر کس که برگذشت در اشک ما چو دید روان گفت کاین چه جوست^۲
دانم که بگذرد ز سر جرم من که او گرچه پریوش است ولیکن فرشته خوست^۳
سرها چو گوی در سر گوی تو باختیم واقف نشد کسی که چه گوی است و این چه کوست^۴
بی گفت و گوی زلف تو دل را همی کشد با زلف دلکش تو که را روی گفت و گوست^۵
هیچ است آن دهان که نبینم ازو نشان موی است آن میان و ندانم که آن چه موست^۶
عمری ست تا ز زلف تو بویی شنیده‌ام زان بوی در مشام دل من هنوز بوست^۷
دارم عجب ز نقش خیالت که چون گذشت از دیده‌ام که دم به دمش کار شست و شوست^۸

حافظ بد است حال پریشان تو ولی

بر بوی زلف دوست پریشانیت نکوست^۹

۵۸ * ۹، ۲۶۱ ت - ۸، ۸۹ ن : ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹

۲. ن : هر کس که برگذشت ، آ : من بعد اگر کسی ۴. آ : سرها ... در ، ن : ما سر ...
بر ۶. آ : موی است ... و ندانم که ، ن : موییست ... که ندانیم ۷. آ :
بوی ... من ، ن : ذوق ... ما ۸. آ : گذشت ، ن : برفت



سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هرچه بر سر ما می‌رود ارادت اوست^۱
 نظیر دوست ندیدیم اگرچه از مه و مهر نهادم آینه‌ها در مقابل رخ دوست^۲
 صبا ز حال دل تنگ ما چه شرح دهد که چون شکنج ورقهای دیده تو برتوست^۳
 نه من سبوکش این دیر رند سوز شدم بسا سرا که درین کارخانه خاک سبوست^۴
 مگر تو شانه زدی زلف عنبر افشان را که باد غالیه سای است و خاک عنبر بوست^۵
 نثار روی تو هر برگ گل که در چمن است فدای قد تو هر سرو بن که بر لب جوست^۶
 رخ تو در دلم آمد مراد خواهم یافت چرا که حال نکو در قفای فال نکوست^۷
 نه این زمان دل حافظ در آتش هوس است که داغدار ازل همچو لاله خود روست^۸

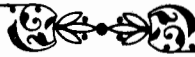
زبان ناطقه در وصف شوق نالان است

چه جای کلك بریده زبان بیهده گوست^۹

۵۹ * آ ۱۲ ۸ : ۱ ۳۲ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ - ۲۲ ۹ : ۱ ۳ ۶ ۷ ۸ ۹ ۲ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ -

ن ۳۲ ۹ : ۱ ۳ ۶ ۷ ۸ ۹ ۲ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

۱. رون : دوست ، آ : اوست
 ۲. آ : ندیدیم اگرچه ، ر : ندیدیم اگرچه ، ن : ندیدیم
 ۳. آ ون : تنگ ، ر : ریش | آ : دیده ، رون : غنچه
 ۴. آ : رند سوز شدم ، رون : رند سوزم و بس | آ ور : خاک ، ن : سنگ
 ۵. آ ور :
 ۶. آ ور : فدای ، ن : و رای
 ۷. رون : در ، آ : پر ، آ : هوس ، رون : طلب
 ۸. رون : در ، آ : پر ، آ : هوس ، رون : طلب
 ۹. آ : شوق نالان ، ر : شوق ما لال ، ن : حسن او لال



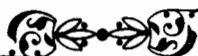
آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست چشم میگون لب خندان رخ خرم با اوست^۱
 گرچه شیرین دهنان پادشهانند ولی او سلیمان زمان است که خاتم با اوست^۲
 خال شیرین که بدان عارض گندم گون است سرّ آن نکته که شد ره زن آدم با اوست^۳
 دلبرم عزم سفر کرد خدا را یاران چه کنم با دل مجروح که مرهم با اوست^۴
 روی خوب است و کمال هنر و دامن پاک لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست^۵
 با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست^۶

حافظ از معتقدان است گرامی دارش

زان که بخشایش بس روح مکرم با اوست^۷

۶۰* ۱۳۲ و ۶۲، ۷-ن ۵۳، ۷، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷

۱. | آور، رخ، ن، دل ۲. آور، ولی، ن، همه ۳. آ، بدان،
 رون، برآن | آون، نکته، ر، دانه، رون، آدم، آ، عالم



دل سرا پردهٔ محبت اوست دیده آینه دار طلعت اوست^۱
 من که سر در نیاورم به دوکون گردنم زیر بار منت اوست^۲
 تو و طوبی و ما و قامت یار فکر هر کس به قدر همت اوست^۳
 گر من آلوده دامنم چه عجب همه عالم گواه عصمت اوست^۴
 من که باشم در آن حرم که صبا خاک بوس حریم حرمت اوست^۵
 دور مجنون گذشت و نوبت ماست هر کسی پنج روز نوبت اوست^۶
 ملکت عاشقی و گنج طرب هر چه دارم ز یمن دولت اوست^۷

فقر ظاهر مبین که حافظ راست

سینه گنجینهٔ محبت اوست^۸

* ۶۱ آ ۸۰۱۱۱ - ۸۰۲۱۲ : ۸۵۶۷۴۳۲۱ -

ن ۸۶۴۵۳۷۲۱ : ۸۰۲۱۲

۳. آ و ر : ما و ، ن : ما ۴. آ : عجب ، ر و ن : زیان ۵. آ و ر : خاک
 بوس ، ن : پرده دار ۶. آ و ر : گذشت و ، ن : گذشت | آ و ن : نوبت ، ر : مهلت
 ۷. آ : طرب ، ر : طلب ، ن : فراغ | آ و ن : ز یمن ، ر : به یمن ۸. آ : حافظ راست ،
 ر و ن : حافظ را



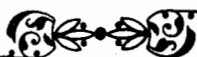
رواق منظر چشم من آشیانه توست کرم نمای و فرود آ که خانه خانه توست^۱
 به لطف خال و خط ازعارفان ربودی دل لطیفه های عجب زیر دام و دانه توست^۲
 دلت به وصل گل ای بلبل سحر خوش باد که در چمن همه گلبانگ عاشقانه توست^۳
 علاج ضعف دل ما به لب حوالت کن که آن مفرح یاقوت در خزانه توست^۴
 به تن مقصرم از دولت ملازمت ولی خلاصه جان خاک آستانه توست^۵
 من آن نیم که دهم نقد دل به هر شوخی در خزانه به مهر تو و نشانه توست^۶
 تو خود چه لعبتی ای شهباز شیرین کار که توسنی چو فلک رام تازیانه توست^۷
 چه جای من که بلغزد سپهر شعبده باز ازین حیل که در انبانه بهانه توست^۸

سرود مجاست اکنون فلک به رقص آرد

که شعر حافظ شیرین سخن ترانه توست^۹

*۶۲ آ ۴۵ ون ۶۱، ۹- ۷۷، ۸: ۱ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

۱. آ و ر : آشیانه ، ن : آستانه | آ : فرود آ که ، ر و ن : فرود آی ۲. آ : ربودی ، ن : بپردی
۳. آ و ر : سحر ، ن : صبا ۴. آ و ر : حوالت ، ن : حواله
۵. آ و ن : خلاصه ، ر : ملازم ۶. آ و ن : نقد دل به هر ، ر : دل به مهر هر | آ :
- در خزانه ، ر : ولی خزینه ، ن : در خزینه ۷. آ و ن : رام ، ر : زیر ۸. آ و ن : ازین ، ر : از آن ۹. آ و ن : آرد ، ر : آورد



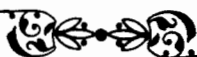
صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست بیار نفحه‌یی از گیسوی معنبر دوست^۱
 به جان او که من از شکر جان برافشانم اگر به سوی من آری پیامی از بر دوست^۲
 اگر چنان که در آن حضرت نباشد بار بدین دو دیده پیاور غباری از در دوست^۳
 من گدا و تمنای وصل او هیهات کجا به چشم ببینم خیال منظر دوست^۴
 دل صنوبریم همچو بید لرزان است ز حسرت قد و بالای چون صنوبر دوست^۵
 اگرچه دوست به چیزی نمی‌خرد ما را به عالمی نفروشیم مویی از سر دوست^۶

چه باشد از شود از بند غم دلش آزاد

چوهست حافظ خوش‌خوان غلام و چاکر دوست^۷

* ۶۳ آ ۲۶۲ و ر ۲۸ و ن ۴۵، ۷

۱. آ و ر : افتدت ، ن : باشدت ۲. آ : من از شکر ، ر و ن : به شکرانه غباری ، آ :
- پیامی ۳. آ : اگر چنان که ، ر : وگر چنان که ، ن : وگر چنانچه | آ : بدین دو ، ر و ن :
- برای ، ر و ن : ۴. آ : کجا به چشم ، ر و ن : مگر به خواب ۵. ر و ن :
- لرزان است ، آ : می‌لرزد (در زیر : لرزان است) ۷. آ و ر : خوش خوان ، ن : مسکین



این پیک خوش خبر که رسید از دیار دوست

وآورد حرز جان به خط مشك بار دوست^۱

خوش می دهد نشان جمال و جلال یار

تا در طلب شود دل امیدوار دوست ۲

دل دادمش به مژده و خجلت همی برم

زین نقد قلب خویش ۵-۴ کردم نثار دوست ۲

شکر خدا که از مدد بخت کار ساز

بر حسب آرزوست همه کار و بار دوست ۴

سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار

در گردشند بر حسب اختیار دوست^۵

ار باد فتنه هر دو جهان را به هم زند

ما و چراغ چشم و ره انتظار دوست^۶

کحل الجواهری بہ من آر ای نسیم صبح

زان خاک نیک بخت که شد رهگذار دوست^۷

دشمن به قصد حافظ اگر دم زند چه باك

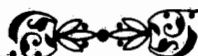
مَنْتَ خدای را که نِسَمِ شرمسار دوست^۸

۸۷۵۴۳۲۱:۷, ۲۶۲-۸, ۶۵۰ و ۱۴۷ *۶۴

۱. آورد : خوش خبری ، ن : نامه پر آورد : و آورد ... به خط ، ن : آورد ... زحمت

۲. آ و ن : جمال ، ر : ز جمال | آ : تا... امیدوار ، ر : خوش می کند عز و وقار ، ن : خوش می کند

حکایت عرو و وقار : ۳. آور : زین ، ن : این ۶. آ : ار ، ن : گر



مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست
 تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست^۱
 واله و شیداست دایم همچو بلبل در قفس
 طوطی طبعم ز عشق شکر و بادام دوست^۲
 زلف او دام است و خالش دانه آن دام و من
 بر امید دانه‌یی افتاده‌ام در دام دوست^۳
 سر زمستی برنگیرد تا به صبح روز حشر
 هر که چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست^۴
 من بگفتم شمه‌یی از شرح شوق خود از آنک
 در دسر باشد نمودن بیش ازین ابرام دوست^۵
 گر دهد دستم کشم در دیده همچون توتیا
 خاک راهی کان مشرق گردد از اقدام دوست^۶
 میل من سوی وصال و قصد او سوی فراق
 ترك كام خود گرفتم تا بر آید كام دوست^۷
 حافظ اندر درد او می‌سوز و بی درمان باز
 زان که آرامی ندارد درد بی آرام دوست^۸

۶۵ * آ ۱۵ و ۲۹ و ن ۸۵، ۸

۱. | آ و ن : جان ، ر : سر ۲. ر و ن : واله و ، آ : واله | آ و ن : طوطی ، ر : بلبل
۳. ه : دانه آن دام و من ، آ : دانه وزان دام من ، ر : دانه و مسکین دلم ، ن : دانه و آن دام و من |
- آ و ن : دانه‌یی ، ر : دانه است ، ن : افتاده‌ام در ، آ : افتاده‌ام بر ، ر : افتاده اندر ۴. ر
- و ن : برنگیرد ، آ : برنگیرم | آ و ن : یک جرعه خورد ، ر : خورد یک ۵. آ و ن :
- من بگفتم ، ر : می‌نکویم ، آ و ر : شوق ، ن : حال ، ر : از آنک ، آ و ن : ولی | ر : در دسر باشد ،
- آ : می‌نمی‌خواهم ، ن : من نمی‌خواهم ، آ و ن : بیش ، ر : بعد ۸. آ و ر : او ، ن :
- دل ، ر : بی‌درمان ، آ و ن : با درمان | ر و ن : آرامی ندارد ، آ : اورامی نسازد



روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست در غنچه‌ای هنوز و صدت عندلیب هست^۱
 هر چند دورم از تو که دور از تو کس مباد لیکن امید وصل توام عن قریب هست^۲
 گر آمدم به کوی تو چندان غریب نیست چون من درین دیار هزاران غریب هست^۳
 عاشق که شد که یار به حالش نظر کرد ای خواجه درد نیست و گرنه طبیب هست^۴
 در عشق خائنه و خرابات فرق نیست هر جا که هست پرتو روی حبیب هست^۵
 آنجا که کار صومعه را جلوه می‌دهند ناموس دیر راهب و بانگ صلیب هست^۶

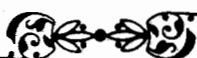
فریاد حافظ این همه آخر به هرزه نیست

هم قصه‌ی غریب و حدیثی عجیب هست^۷

۶۶* آ ۷۰۶-۷۰۵۳۲، ۷۰۵۲۱، ۷۴۳۶۵

ن ۷۴۶۵۲۳۱، ۷۰۲۵۵

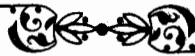
۳. | آ و ن : درین، ر : دران، آ و ر : هزاران، ن : فراوان ۶. | آ : بانگ، ر و ن : نام



غمش تا در دلم مأوا گرفته ست	سرم چون زلف او سودا گرفته ست
لب چون آتشی آب حیات است	ز آتش آتشی در ما گرفته ست
همای همتم عمری ست کز جان	هوای آن قد و بالا گرفته ست
شدم عاشق بدان قد بلندش	که کار عاشقان بالا گرفته ست
چو ما در سایه الطاف اویم	چرا او سایه از ما وا گرفته ست
نسیم صبح عنبر بوست امروز	مگر یارم ره صحرا گرفته ست
ز دریای دو چشمم گوهر اشک	جهان در لؤلؤ لالا گرفته ست

حدیث حافظ ای سرو صنوبر زینت بهار و بهارستان

چو وصف قد تو بالا گرفته ست



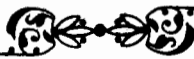
تاسر زلف تو در دست نسیم افتاده ست دل سودا زده از غصه دو نسیم افتاده ست^۱
 چشم جادوی تو خود عین سواد سحر است لیکن آن هست که این نسخه سقیم افتاده ست^۲
 در خم زلف تو آن خال سیه دانی چیست نقطه دوده که در حلقه جیم افتاده ست^۳
 زلف مشکین تو در گلشن فردوس عذار چیست طاووس که در باغ نعیم افتاده ست^۴
 دل من از هوس بوی تو ای مونس جان خاک راهی ست که در پای نسیم افتاده ست^۵
 همچو گرد این تن خاکی نتواند برخاست از سر گوی تو زان رو که عظیم افتاده ست^۶
 سایه سرو تو بر قبالیم ای عیسی دم عکس روح است که بر عظم رمیم افتاده ست^۷
 آن که جز کعبه مقامش نبند از یاد لب بر در میکرده دیدم که مقیم افتاده ست^۸

حافظ گمشده را با غمت ای جان عزیز

اتحادی ست که در عهد قدیم افتاده ست^۹

۶۸ * آ ۲۷۱ و ر ۵۰، ۹ - ن ۷۹، ۷، ۱۰، ۴، ۵، ۶، ۸

۲. آ، آن ... این، ر، این ... آن ۵. آ و ن، من، ر، ما ۶. آ |
 و ن، زان رو که، ر، زان ماله ۸. آ و ن، یاد لب، ر، روز الست



بی مهر رخت روز مرا نور نمانده ست وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده ست^۱
 صبر است مرا چاره هجران تو لیکن چون صبر توان کرد که مقدور نمانده ست^۲
 هنگام وداع تو ز بس گریه که کردم دور از رخ تو چشم مرا نور نمانده ست^۳
 می رفت خیال تو ز چشم من و می گفت هیئات ازین گوشه که معمور نمانده ست^۴
 وصل تو اجل را ز سرم دور همی داشت از دولت هجر تو کنون دور نمانده ست^۵
 نزدیک شد آن دم که رقیب تو بگوید دور از درت آن خسته مهجور نمانده ست^۶
 من بعد چه سود از قدمی رنجه کند دوست کز جان رمقی در تن رنجور نمانده ست^۷
 در هجر تو گر چشم مرا آب نماند گو خون جگر ریز که معذور نمانده ست^۸

حافظ ز غم از گریه نبرداخت به خنده

ماتم زده را داعیه سور نمانده ست^۹



خوشر زعیش و صحبت و باغ و بهار چیست

ساقی کجاست گو سبب انتظار چیست^۱

هر وقت خوش که دست دهد مغنم شمار

کس را وقوف نیست که انجام کار چیست^۲

پیوند عمر بسته به مویی ست هوش دار

غمخوار خویش باش غم روزگار چیست^۳

معنی آب زندگی و روضه ارم

جز طرف جویبار و می خوشگوار چیست^۴

مستور و مست هر دو چو از يك قبیله اند

ما دل به عشوه که دهیم اختیار چیست^۵

سهو و خطای بنده گرش هست اعتبار

معنی لطف و رحمت پروردگار چیست^۶

راز درون پرده چه داند فلك خموش

ای مدعی نزاع تو با پرده دار چیست^۷

زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست

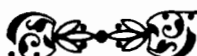
تا در میانه خواسته کردگار چیست^۸

*۷۱ آ ۲۸ و ر ۷۵، ۷: ۱۲۲۳۴۵۸-۵۹، ۸

۳. آون: پیوند، ر: پیوسته
۴. آون: جویبار، ر: گل‌عذار
۵. آو
ن: ما دل ... دهیم، ر: دل را ... دهند

که رستگاری جاوید در کم آزاری است^۱

۳. آو ر : زرق ، ن : دلچ
۴. آو ن : زلف ، ر : عشق
۵. آو ن :
۶. آ : حسنت ، ر : چشمش ، ن : وصلش
۷. آ : آواز ، ن : آواز
۸. آ : آواز ، ن : آواز
۹. آ : آواز ، ن : آواز



یارب این شمع دل افروز ز کاشانه کیست جان ما سوخت بپرسید که جانانه کیست^۱
 حالیا خانه برانداز دل و دین من است تا هم آغوش که می باشد و همخانه کیست^۲
 باده لعل لبش کز لب من دور مباد راح روح که و پیمان ده پیمانه کیست^۳
 دولت صحبت آن شمع سعادت بر تو بار پرسید خدارا که به پروانه کیست^۴
 می دهد هرکش افسونی و معلوم نشد که دل نازک او مایل افسانه کیست^۵
 یارب این شاه وش ماه رخ مهر فروغ در یکتای که و گوهر یکدانه کیست^۶

گفتم آه از دل دیوانه حافظ بی تو

زیر لب خنده زنان گفت که دیوانه کیست^۷

۷۳ * آ ۵۹ و ۷، ۵۵ ن ۷، ۲۲ : ۷۳ ۶ ۲۴ ۵۱

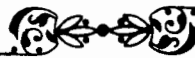
۱. آ و ر : این ، ن : آن | آ و ن : بپرسید ، ر : بگویند ۳. آ و ر : پیمان ده ، ن :
 پیمان ده و ۶. آ و ن : این شاه وش ماه رخ ، ر : آن ماه رخ شاه وش ؛ آ و ر : مهر
 فروغ ، ن : زهره جبین



ماهم این هفته شد از شهر و به چشم سالی ست
 حال هجران تو چه دانی که چه مشکل حالی ست^۱
 مردم دیده ز لطف رخ او بر رخ او
 عکس خود دید و گمان برد که مشکین خالی ست^۲
 می‌چکد شیر هنوز از لب همچون شکرش
 گرچه در شیوه‌گری هر مژه‌اش قتالی ست^۳
 ای که انگشت نمایی به کرم در همه شهر
 وه که در کار غریبان عجت اهمالی ست^۴
 بعد ازینم نبود شایبه در جوهر فرد
 که دهان تو بر آن نکته خوش استدلالی ست^۵
 مزده دادند که بر ما گذری خواهی کرد
 نیت خیر مگردان که مبارک فالی ست^۶
 کوه اندوه فراق به چه حیلت بکشد
 حافظ خسته که از ناله تنش چون نالی ست^۷

۷۴ * ۲۵۹ ن و ن ۴۱، ۷-۲، ۳۱، ۶: ۲۱، ۳۲، ۵۶

۲. آور: بر رخ، ن: در رخ | ن: دید و، آور: دید ۴. آور: غریبان، ن: عزیزان
 ۵. آور: بر آن، ن: درین ۶. آور: خواهی کرد، ر: خواهد کرد



کس نیست که افتاده آن زلف دوتا نیست در رهگذر کیست که این دام بلا نیست^۱
 روی تو مگر آینه لطف خدایی ست حقا که چنین است و درین روی وریا نیست^۲
 گفتن بر خورشید که من چشمه نورم دانند بزرگان که سزاوار سها نیست^۳
 زاهد دهمد پند ز روی تو زهی روی هیچش ز خدا شرم و ز روی تو حیا نیست^۴
 از بهر خدا زلف مپیرای که ما را شب نیست که صد عریده با باد صبا نیست^۵
 باز آئی که بی روی تو ای شمع دل افروز در بزم حریفان اثر نور و صفا نیست^۶
 تیمار غریبان سبب ذکر جمیل است جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست^۷
 دی می شد و گفتم صنما عهد به جای آر گفتا غلطی خواجه درین عهد وفا نیست^۸
 چون چشم تو دل می برد از گوشه نشینان دنبال تو بودن گنه از جانب ما نیست^۹
 گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست^{۱۰}
 عاشق چه کند گر نکشد بار ملامت با هیچ دلآور سپر تیر قضا نیست^{۱۱}

در صومعه زاهد و در خلوت حافظ

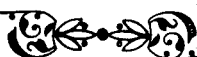
جز گوشه ابروی تو محراب دعا نیست^{۱۲}

۷۵ * ۳۲۲، ۱۰: ۵۴۲۱ ۹۸۷۶۵۴۳۲۱ - ۱۲۱۰۹۸۷۶۵۴۳۲۱، ۹: ۵۲۹۱۱ متن 'نسخه بدل بیت ۴ متن'

۱۲۱۰۸۶ ن ۲۰، ۱۰: ۳۲۹۱۱ متن 'نسخه بدل بیت ۴ متن' ۱۲۱۱۱۰۶۵

۱. | آ و ن : در ، ر : بر ؛ آ : این دام ، ر : آن دام ، ن : دامی ز
 ر : الهیست ، ن : خدای است | آ : روی وریا ، ر و ن : روی ریا
 بیت ۴ بیت زیر را دارند ،

نرگس طلبد شیوه چشم تو زهی چشم مسکین خبرش در سر و در دیده حیا نیست
 ر : در سر ، ن : از سر ۶. آ و ن : صفا ، ر : ضیا



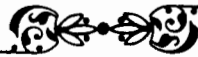
مردم دیده‌ ما جز به رخت ناظر نیست دل سرگشته ما غیر تو را ذاکر نیست^۱
 اشکم احرام طواف حرمت می‌بندد گرچه ازخون دل ریش دمی طاهر نیست^۲
 بسته دام قفس باد چو مرغ وحشی طایر سدره اگر در طلبت طایر نیست^۳
 عاشق مفلس اگر قلب دلت کرد نثار مکنش عیب که بر نقد روان قادر نیست^۴
 عاقبت دست بدان سرو بلندت برسد هر که را در طلبت همت او قاصر نیست^۵
 از روان بخشی عیسی نزنم پیش تو دم زان که در روح فزایی چو لبث ماهر نیست^۶
 من که در آتش سودای تو آهی نزنم کی توان گفت که برداغ دلم صابر نیست^۷
 روز اول که سر زلف تو دیدم گفتم که پریشانی این سلسله را آخر نیست^۸

سر پیوند تو تنها نه دل حافظ راست

کیست آن کش سر پیوند تو در خاطر نیست^۹

۷۶* آ ۲۶۹ و ن ۹۱، ۹

۱. آ : دیده‌ ما ، ن : دیده‌ من
 ۲. آ : طلبش ، ن : طلبش
 ۳. آ : بلندت ، ن : بلندش | آ : طلبت ، ن : طلبش
 ۴. آ : پیوند ، ن : به پیوند
 ۵. آ : در ... آهی ، ن : بر ... آبی
 ۶. آ : در ... آهی ، ن : بر ... آبی



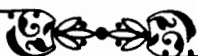
زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست	در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست ^۱
در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست	بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست ^۲
تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند	عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست ^۳
چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش	زین معما هیچ دانادر جهان آگاه نیست ^۴
این چه استغناست یارب وین چه قادر حاکم است	کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست ^۵
صاحب دیوان ما گویی نمی داند حساب	کاندرین طغرا نشان حسبه ^۶ الله نیست
هر که خواهد گو بیا و هر چه خواهد گو بگو	کبر و ناز و حاجب و دربان بدین درگاه نیست ^۷
هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست	ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ^۸
بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود	خود فروشان را به کوی می فروشان راه نیست ^۹
بنده پیر خراباتم که لطفش دایم است	ورنه لطف شیخ و واعظ گاه هست و گاه نیست ^{۱۰}

حافظ از بر صدر نشینند ز عالی همتی ست

عاشق دردی کش اندر بند مال و جاه نیست^{۱۱}

۷۷ * ۲۷۴ و ن ۸۱ ، ۱۱

۲. آ : بر ، ن : در
 ۷. ن : بدین ، آ : برین
 ۵. آ : قادر حاکم ، ن : عین حکمت | آ : نهان ، ن : جنان



راهی ست راه عشق که هیچش کناره نیست
 آنجا جز آن که جان بسپارند چاره نیست^۱
 هر گه که دل به عشوه دهی خوش دمی بود
 در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست^۲
 فرصت شمر طریقه رندی که این نشان
 چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست^۳
 ما را به منع عقل مترسان و می بیار
 کان شحنه در ولایت ما هیچ کاره نیست^۴
 او را به چشم پاک توان دید چون هلال
 هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست^۵
 از چشم خود بیرس که ما را که می کشد
 جاننا گناه طالع و جرم ستاره نیست^۶

نگرفت در تو گریه حافظ به هیچ روی

حیران آن دلم که کم از سنگ خاره نیست^۷

۷۸ * ۷، ۶۳ آ - ۷، ۲۷ ر : ۷، ۳۵ ۶۴ ۲۱ -

ن ۷، ۵۸ : ۷۳ ۶۴ ۵۲ ۱

۲. آ و ن : هر گه ... عشوه ، ر : هر دم ... عشق
 ۳. آ و ر : طریقه ، ن : مجرد ، آ ،
 ۵. آ : جلوه ، ر : خلوت ، ن : منظر
 ۷. آ
 نشان ، ر : جهان ، ن : طریق
 و ر : گریه ، ن : ناله



روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست	منت خاک درت بر بصری نیست که نیست ^۱
ناظر روی تو صاحب نظرانند آری	سر گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست ^۲
اشک من گر ز غمت سرخ بر آید چه عجب	خجل از کرده خود پرده دری نیست که نیست ^۳
تا به دامن نشیند ز جفایت گردی	سیل خیز از نظرم رهگذری نیست که نیست ^۴
مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز	ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست ^۵
تا دم از شام سر زلف تو هرجا نزنند	با صبا گفت و شنیدم سحری نیست که نیست ^۶
من ازین طالع شوریده به رنجم ورنه	بهره مند از سرکویت دگری نیست که نیست ^۷
از خیال لب شیرین تو ای شربت نوش	غرق آب و عرق اکنون شکری نیست که نیست ^۸
آب چشمم که بر او منت خاک در توست	زیر صد منت او خاک دری نیست که نیست ^۹
از وجود این قدردم نام و نشان هست که هست	ورنه از ضعف درینجا اثری نیست که نیست ^{۱۰}
شیر در بادیه عشق تو روباه شود	آه ازین ورطه که دروی خطری نیست که نیست ^{۱۱}

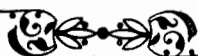
غیر ازین نکته که حافظ ز تو ناخشنود است

در سراپای وجودت هنری نیست که نیست^{۱۲}

* ۷۹ آ ۶۱، ۷: ۱۲۸۷۶۳۲۱ - ۸، ۶۳۲: ۱۲۸۷۶۵۴۳۱ -

ن ۴۲، ۱۱: ۱۲۵۱۱۱۰۹۸۷۶۴۳۱

۱. آ و ن: روشن از پرتو رویت، ر: عاشق روی تو صاحب | آ و ن: منت ... بر بصری، ر: شود
- گیسوی تو در هیچ سری ۳. آ و ر: من گر ز غمت، ن: غماز من ار؛ آ: بر آید، ر و
- ن: بر آمد ۴. ر: جفایت، ن: نسیمت | ر: سیل خیز از نظرم، ن: سیل اشک مژه ام
۷. آ و ن: بهره مند از، ر: بهره مند ۸. آ و ر: خیال، ن: حیای؛ آ: شربت،
- ر و ن: چشمه ۹. خ: صد، ن: هر ۱۲. آ: غیر از، ر و ن: بجز؛ آ و
- ر: ناخشنود است، ن: خشنود نشد

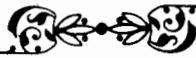


حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست
 باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست^۱
 از دل و جان شرف صحبت جانان غرض است
 همه آن است و گرنی دل و جان این همه نیست^۲
 منت سدره و طوبی ز پی سایه مکش
 که چو خوش بنگری ای سروروان این همه نیست^۳
 از قهتک مکن اندیشه و چون گل خوش باش
 دولت آن است که بی خون دل افتد به کنار
 ورنه با سعی عمل باغ جنان این همه نیست^۴
 پنج روزی که درین مرحله مهلت داری
 خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست^۵
 بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی
 فرصتی دان که ز لب تا به دهان این همه نیست^۶
 دردمندی من سوخته زار نزار
 ظاهرا حاجت تقریر و بیان این همه نیست^۷
 زاهد ایمن مشو از بازی غیرت زنهار
 که ره از صومعه تا دیر مغان این همه نیست^۸
 نام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی
 پیش رندان رقم سود و زیان این همه نیست^۹

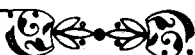
* ۸۰ آ ۳۱ : ۹ ، ۱۰۹۸۷۶۵۳۲۱ - ۹ ، ۶۱۲ - ۱۰۸۷۹۶۵۳۲۱

ن ۲۶ ، ۱۰ : ۱۰۸۶۷۵۹۴۳۲۱

۲. آ : آن است و گرنی ، ر : این است و گرنه ، ن : آن است و گرنه ۳. آ : چو خوش ،
 رون : اگر ۴. آ : مهلت ، ر : منزل ، ن : فرصت | آ و ن : بیاسای ، ر : برآسای
 ۷. آ و ر : فرصتی دان ، ن : فرصتی بر ۹. آ و ر : از صومعه ، ن : بادیه ۱۰. آ
 و ن : نیک ، ر : نیک ؛ آ و ر : ولی ، ن : ولیک | آ و ن : رقم ، ر : خط



خواب آن نرگس فتان تو بی چیزی نیست
 تاب آن زلف پریشان تو بی چیزی نیست^۱
 از لب شیر روان بود که من می گفتم
 این شکر گرد نمکدان تو بی چیزی نیست^۲
 جان درازی تو بادا که یقین می دانم
 در کمان ناوک مژگان تو بی چیزی نیست^۳
 چشمه آب حیات است دهانت اما
 بر لبش چاه زنخدان تو بی چیزی نیست^۴
 درد عشق از چه دل از خلق نهان می دارد
 حافظ این سینه نالان تو بی چیزی نیست^۵



جز آستان توام در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست^۱
 عدو چو تیغ کشد من سپر بیندازم که تیغ ما بجز از ناله یی و آهی نیست^۲
 چرا ز راه خرابات روی برتابم کزین بهم به جهان هیچ رسم و راهی نیست^۳
 زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست^۴
 غلام نرگس جمّاش آن سهی قدم که از شراب غرورش به کس نگاهی نیست^۵
 مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست^۶
 عنان کشیده رو ای پادشاه کشور حسن که نیست بر سر راهی که دادخواهی نیست^۷
 چنین که از همه سو دام راه می بینم به از حمایت زلفت مرا پناهی نیست^۸

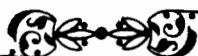
خزینۀ دل حافظ به زلف و خال مده

که کارهای چنین حدّ هر سیاهی نیست^۹

۸۲ * آ ۱۹، ۹ - ۷، ۵۶ ر : ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹ -

ن ۵۴، ۹ : ۱، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰

۲. | ر و ن : تیغ ، آ : تیر ۳. ن : چرا ز راه ، آ : چرا ز روی ، ر : ز راه کوی : آ و ن :
 روی برتابم ، ر : برنتابم روی | آ : کزین بهم ، ر : جز این درم ، ن : کزین همه : ر و ن : به
 جهان ، آ : ز جهان : آ : رسم ، ر و ن : روی ۴. آ و ر : بزند ، ن : فکند
 ۵. آ : سهی قدم ، ر : پری رویم ، ن : سهی سردم ۸. آ : دام راه ، ن : راه دام



عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
 که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت^۱
 من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را گوش
 هر کسی آن درود عاقبت کار که گشت^۲
 همه کس طالب یارند چه هشیار چه مست
 همه جاخانه عشق است چه مسجد چه کنشت^۳
 بر عمل تکیه مکن زان که در آن روز ازل
 تو چه دانی قلم صنع به نامت چه نوشت^۴
 سر تسلیم من و خشت در میکده ها
 مدعی گر نکند فهم سخن گو سر و خشت^۵
 ناامیدم مکن از سابقه لطف ازل
 تو پس پرده چه دانی که که خوب است و که زشت^۶
 نه من از خلوت تقوی به در افتادم و بس
 پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت^۷
 گر نهادت همه این است زهی نیک نهاد
 و سرشت همه این است زهی نیک سرشت^۸

حافظا روز اجل گر به کف آری جامی

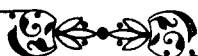
یک سر از کوی خرابات برو تا به بهشت^۹

۸۳ * آ ۸، ۳۰ - ۸۹۷۶۵۳۲۱ : ۸، ۵۹۲ - ۹۵۴۳۶۷۲۱

ن ۸، ۲۷ : ۹۸۷۵۳۶۲۱

۱. آ و ر : دگران ، ن : دگری
 ۲. آ و ن : و گر ... گوش ، ر : و ر ... باش
 ۳. آ : هشیار ، ر و ن : هشیار و
 ۴. ر : که که ... که ، آ : که ... که ، ن : که چه ... چه
 ۵.

* جای بیت‌های ۸ و ۹ را با توجه به ضبط ن تغییر داده‌ایم .



کنون که می‌دمد از بوستان نسیم بهشت من و شراب فرح بخش و یار حور سرشت^۱
 گدا چرا نزنند لاف سلطنت امروز که خیمه سایه ابر است و تختگاه لب کشت^۲
 چمن حکایت اردیبهشت می‌گوید نه عارف است که نسیه خرید و نقد بهشت^۳
 وفا مجوی ز دشمن که پرتوی ندهد که شمع صومعه افروزی از چراغ کشت^۴
 به می‌عمارت جان کن که این جهان خراب بر آن سر است که از خاک ما بسازد خشت^۵
 مکن به نامه سیاهی ملامت من مست که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت^۶

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ

که گرچه غرق گناه است می‌رود به بهشت^۷

۸۴* آ ۲۹، ۷- ۶۸ و ن ۵۱، ۷: ۷۶۴۵۳۲۱

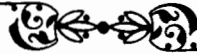
۱. | ر: من ... یار، آ: من و شراب بخش و یار، ن: عفاالله از می لعل و بتان ۲. | آ و ن: خیمه، ر: چتر؛ آ و ر: تختگاه، ن: بزمکه ۳. آ: حکایت، ر و ن: به دمن در | آ و ن: عارف، ر: عاقل ۴. آ و ر: که شمع، ن: جو شمع ۵. آ و ر: به می، ن: بیا | آ و ر: بر آن، ن: بدان ۶. آ و ر: ملامت، ن: نگاه در | آ و ن: آگه، ر: واقف



بلبلِ برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت
 و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت^۱
 گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست
 گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت^۲
 یار اگر نشست با ما نیست جای اعتراض
 پادشاهی کامران بود از گدایان عار داشت^۳
 در نمی‌گیرد نیاز و ناز ما با حسن دوست
 خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت^۴
 خیز تا بر کلاک آن نقاش جان افشان کنیم
 کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت^۵
 گر مرید راه عشقی فکر بد نامی مکن
 شیخ صنعان خرقه رهن خانه خمار داشت^۶
 وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر
 ذکر تسبیح ملک در حلقه زَنار داشت^۷
 چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت
 شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت^۸

۸۵ * آ ۴۸ و ن ۶۲ ، ۸ - ۳۴ ر ، ۷ : ۲۱ ۳ ۴ ۶ ۷ ۸

۱. | آ و ر : خوش ، ن : صد ۲. آ : ناله و فریاد ، ر و ن : ناله‌های زار | آ و ن : در
 این ، ر : بر این ۳. ر و ن : با ، آ : بر | آ و ن : گدایان ، ر : گدایی ۴. آ و ر :
 حسن ، ن : لطف ۷. آ و ن : سیر ، ر : طیر | آ و ن : ذکر ، ر : ذکر و ۸. آ و
 ر : بام قصر ، ن : قصر خوب



دیدنی که یار جز سر جو رو ستم نداشت بشکست عهد و از غم ما هیچ غم نداشت^۱
 یارب مگیر اگر چه دل چون کبوترم افکند و کشت و عزت صید حرم نداشت^۲
 بر من جفا ز بخت من آمد و گرنه یار حاشا که رسم لطف و طریق کرم نداشت^۳
 با این همه هر آن که نه خواری کشید ازو هر جا که رفت هیچ کسش محترم نداشت^۴
 ساقی بیار باده و با مدعی بگوی انکار ما مکن که چنین جام جم نداشت^۵
 هر راه رو که ره به حریم درش نبرد مسکین برید وادی و ره در حرم نداشت^۶

حافظ بیر تو گوی سعادت که مدعی

هیچش هنر نبود و خبر نیز هم نداشت^۷

۸۶ * ۴۷ آ و ر ۲۴ و ن ۵۵، ۷

۱. آ و ن : جور ، ر : جنگ ۲. آ : مگیر اگر چه ، ر و ن : مگیرش ار چه ۴. آ
 و ن : با این همه ، ر : با آن همه ؛ آ و ر : کشید ازو ، ن : ازو کشید ۵. آ : بگوی ، ر و
 ن : بگو | آ و ر : انکار ، ن : کانکار ۶. آ و ن : ره رو ، ر : ره روی | آ و ن : برید ، ر :
 بدید ۷. آ : سعادت ، ر و ن : فصاحت | آ : هنر ... خبر ، ر : خبر نبود و خبر ، ن : نبود
 جز سخن آن



صبحدم مرغ چمن با گل نواخته گفت ناز کم کن که درین باغ بسی چون تو شکفت^۱
 گل بخندید که از راست نرنجیم ولی هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت^۲
 گر طمع داری از آن جام مرصع می لعل در و یاقوت به نوك مژدهات باید سفت^۳
 تا ابد بوی محبت به مشامش نرسد هر که خاک در میخانه به رخساره نرفت^۴
 در گلستان ارم دوش چو از لطف هوا زلف سنبل به نسیم سحری می آشفست^۵
 گفتم ای مسند جم جام جهان بینت کو گفت افسوس که آن دولت بیدار بخت^۶
 سخن عشق نه آن است که آید به زبان ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شنفت^۷

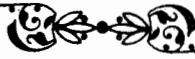
اشک حافظ خرد و صبر به دریا انداخت

چه کند سوز غم عشق نیارست نهفت^۸

۸۷ * آ ۲۶۰، ۸- ۳۹۲، ۷: ۸۷۶۴۳۲۱ -

ن ۸۷۶۵۳۴۲۱: ۸، ۶۹۹

۱. | آ و ن : شکفت ، ر : پرست ۲. ر و ن : که از راست نرنجیم ولی ، آ : و ازین راست
- نرنجید و بگفت | ر : عاشق سخن سخت به معشوق ، آ : عاقل سخن راست به معشوق ، ن : عاشق سخن سخت به معشوقه
۳. آ : داری از آن ، ر : باشد از ، ن : داری ازین | آ و ر : در و
۴. آ : به مشامش نرسد ، ر : به مشامش برسید ، ن : ز مشامش
- نرود | آ . میخانه ... نرفت ، ر : جانانه به رخساره نرفت ، ن : جانانه به رخسار برفت
۵. | آ : به نسیم ، ن : ز نسیم ۶. | آ و ر : افسوس که آن ، ن : خاموش که این ، ر :
- بخفت ، آ : نخفت ، ن : بخت ۸. آ و ر : دریا ، ن : صحرا



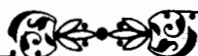
آن ترك پری چهره که دوش از بر ما رفت آیا چه خطا دید که از راه خطا رفت^۱
 تا رفت مرا از نظر آن نور جهان بین کس واقف ما نیست که از چهره‌ها چه‌ها رفت^۲
 بر شمع نرفت از گذر آتش دل دوش آن دود که از سوز جگر بر سر ما رفت^۳
 دُور از رخ او دمبدم از چشمه چشمم سیلاب سرشک آمد و طوفان بلا رفت^۴
 از پای فتادیم چو آمد غم هجران در درد بماندیم چو از دست دوا رفت^۵
 دل گفت وصالش به دعا باز توان یافت عمری ست که عمرم همه در کار دعا رفت^۶
 احرام چه بندیم چو آن قبله نه اینجاست در سعی چه کوشیم چو از کعبه صفا رفت^۷
 دی‌گفت طبیب از سر حسرت چو مرا دید هیئات که رنج تو ز قانون شفا رفت^۸

ای دوست پیرسیدن حافظ قدمی نه

زان پیش که گویند که از دار فنا رفت^۹

۸۸ * آ ۲۶۳ و ن ۷۶ ، ۹

۱. ن : دوش از بر ما ، آ : در زیر قبا
 ۲. آ : چهره ، ن : دیده
 ۷. آ :
 قبله ، ن : کعبه



شربت‌ی از لب لعلش نجشیدیم و برفت روی‌مه پیکر او سیر ندیدیم و برفت^۱
 گویی از صحبت ما نیک به تنگ آمده‌بود باربرست و به‌گردش نرسیدیم و برفت^۲
 بس که ما فاتحه و حرزیمانی خواندیم وز پی‌اش سوره اخلاص دمیدیم و برفت^۳
 عشوه می‌داد که از کوی ملامت نرویم دیدی آخر که چنان عشوه خریدیم و برفت^۴
 شد چمن در چمن حسن و لطافت لیکن در گلستان وصالش نجمیدیم و برفت^۵

همچو حافظ همه شب ناله و زاری کردیم

کای دریغا به وداعش نرسیدیم و برفت^۶

۸۹ * آ ۲۶۷ و ر ۴۹ و ن ۷۰ : ۶

۱. آ و ر : لب ، ن : می
 ۲. آ : ملامت نرویم ، ر و ن : ارادت نروم
 ۳. آ و ن : وز ، ر : در ، ر و ن : سوره ، آ : سوره
 ۴. آ : ملامت نرویم ، ر و ن : ارادت نروم
 ۵. آ : لیکن ، ر و ن : وانکه | آ و ر :
 ۶. وصالش ، ن : جمالش



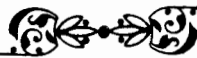
گر ز دست زلف مشکینت خطایی رفت رفت
 برق عشق از خرم پشمینه پوشی سوخت سوخت
 گر دلی از غمزه دلدار باری برد برد
 از سخن چینان ملامتها پدید آمد ولی
 در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار
 هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت رفت
 عشق بازی را تحمل باید ای دل پای دار
 گر ملالی بود بود و گر خطایی رفت رفت^۶

عیب حافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقاه

پای آزادان نبندند چون به جایی رفت رفت^۷

۹۰ * آ ۲۶۶ و ر ۷۲ - ن ۶۸، ۷ : ۷۶۴۵۳۲۱

۲. ن : ار ، آ و ر : از ؛ آ و ن : خرمن ؛ ر : خرقة | آ و ن : شاهی ، ر : شاه
 ر : دلدار باری ، ن : غماز تازی | ر و ن : ور ، آ : در ؛ آ و ر : ماجرای ، ن : مرجفایی
 ۴. آ و ن : ملامتها ، ر : ملالتها ؛ آ و ر : آمد ، ن : آید | آ : ناسزایی ، ر و ن : ماجرای
 ۵. آ و ر : طریقت ، ن : طریق ؛ آ و ر : می بیار ، ن : بی غبار | آ و ر : چون ، ن : اگر
 ۶. آ و ن : پای دار ، ر : یاد دار
 ۷. آ : آزادان نبندند چون به جایی ، ر : آزادان
 که بندد گر به جایی ، ن : آزادی چه بندی چون ز جایی



ساقی بیا که یار زرخ پرده برگرفت کار چراغ خلوتیان باز درگرفت^۱
 آن شمع سرگرفته دگر چهره بر فروخت وان پیر سالخورده جوانی ز سرگرفت^۲
 آن عشوه داد عشق که مفتی ز ره برفت وان لطف کرد دوست که دشمن حذرگرفت^۳
 زنهار از آن عبارت شیرین دل فریب گویی که پسته تو سخن در شکرگرفت^۴
 بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود عیسی دمی مگر بفرستاد و برگرفت^۵
 هر حوروش که برمه و خورحسَن می فروخت چون تو در آمدی پی کاری دگرگرفت^۶
 زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست کونه نظر ببین که سخن مختصرگرفت^۷

حافظ تو این دعا ز که آموختی که بخت

تعویذ کرد شعر تو را و به زرگرفت^۸

۹۱ * آ ۵۲ - ۸، ۲۵ ر - ۸، ۵۲ آ : ۷۸۶۴۳۵۲۱ -

ن ۶۴۳۵۲۱ : ۷، ۶۴ ن

۱. آون : یار ز ، ر : پرده ز : رون : رخ ، آ : خ : آون : پرده ، ر : یار ۲. رون :
 وان پیر : آ : آن پیر ۳. آون : مفتی : ر : تقوی ۴. آ : از آن ، رون :
 ازین | آون : گویی که پسته تو ، ر : کز پسته باز کار ۵. آ : غمی ، رون : غمش | آ :
 مگر ، رون : خدا ۶. آ : هر حوروش ، رون : هر سروقد : رون : بر ، آ : در : آ و
 ر : مه و خور ، ن : خور و مه ۸. آ و ر : بخت ، ن : یار | آ : کرد ، رون : ساخت



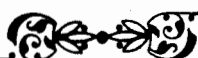
- حسنت به اتفاق ملاحـت جهان گرفت آری به اتفاق جهان می توان گرفت^۱
- افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع شکر خدا که سر دلت در زبان گرفت^۲
- زین آتش نهفته که در سینه من است خورشید شعله یی ست که در آسمان گرفت^۳
- می خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست از غیرت صبا نفس در دهان گرفت^۴
- آسوده برکنار چو پرگار می شدم دوران چو نقطه عاقبت در میان گرفت^۵
- آن روز عشق ساغر می خرمم بسوخت کانتش ز عکس طلعت ساقی در آن گرفت^۶
- خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان زین فتنه ها که دامن آخر زمان گرفت^۷
- می خور که هر که آخر کار جهان بدید از غم سبک برآمد و رطل گران گرفت^۸
- بر برگ گل به خون شقایق نوشته اند کان کس که پخته شد می چون ارغوان گرفت^۹

حافظ چو آب لطف ز نظم تو می چکد

حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت^{۱۰}

۹۲* آ ۵۵، ۱۰ - ن ۱۹، ۹: ۱۰۸۴۷۶۹۵۲۱

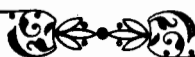
۲. آ: خلوتیان، ن: خلوت ما ۴. آ: دوست، ن: او | آ: نفسش در، ن: نفس اندر
۶. آ: طلعت، ن: عارض ۷. آ: زین، ن: زان



ساقی پیار باده که ماه صیام رفت در ده قدح که موسم ناموس و نام رفت^۱
 وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم عمری که بی حضور صراحی و جام رفت^۲
 در تاب توبه چند توان سوخت همچو عود می ده که عمر در سر سودای خام رفت^۳
 مستم کن آنچنان که ندانم ز بیهودی در عرصه خیال که آمد کدام رفت^۴
 بر بوی آن که جرعه جامت به ما رسد در مصطبه دعای تو هر صبح و شام رفت^۵
 دل را که مرده بود حیاتی به جان رسید تا بویی از نسیم می‌اش در مشام رفت^۶
 زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه رند از ره نیاز به دارالسلام رفت^۷
 نقد دلی که بود مرا صرف باده شد قلب سیاه بود از آن در حرام رفت^۸

دیگر مگو نصیحت حافظ که ره نیافت

گم‌گشته‌یی که باده شیرین به کام رفت^۹



شنیده‌ام سخنی خوش که پیرکنعان گفت فراق یار نه آن می‌کند که بتوان گفت^۱
 حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر کنایتی ست که از روزگار هجران گفت^۲
 نشان یار سفر کرده از که پرسم راست که هرچه گفت برید صبا پریشان گفت^۳
 غم کهن به می سالخورده دفع کنید که تخم خوش‌دلی این است و پیردهقان گفت^۴
 فغان که آن مه نامهربان دشمن دوست به ترك صحبت یاران خود چه آسان گفت^۵
 من و مقام رضا بعد ازین و شکر رقیب که دل به درد تو خو کرد و ترك درمان گفت^۶
 گره به باد مزین گرچه بره‌راد وزد که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت^۷
 مزین ز چون و چرا دم که بنده مقبل قبول کرد به جان هر سخن که جانان گفت^۸

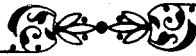
که گفت حافظ از اندیشه تو باز آمد

من این نگفتم و هر کس که گفت بهتان گفت^۹

۹۴ * ۹، ۵۳ آ - ۶، ۷۳ ر - ۹۸ ۷ ۶ ۵ ۱ : ۶، ۷۳ ر

ن ۷۵، ۷ : ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷

۴. | خا : دهقان، آ : کنعان
 ۵. آ و ن : که، ر : از | آ و ن : به ترك، ر : که ترك
 ۶. آ و ر : شکر، ن : جور
 ۹. آ : نگفتم و هر، ر و ن : نگفتم‌ام آن



چه لطف بود که ناساه رشحه قلمت حقوق خدمت ما عرضه کرد برکرمتم^۱
 به نوك خامه رقیم کرده‌ای سلام مرا که کارخانه دوران مباد بی‌رقمت^۲
 نگویم از من بیدل به سهو کردی یاد که در حساب خرد نیست سهو در قلمت^۳
 مرا ذلیل مگردان به شکر این توفیق که داشت دولت سرمد عزیز و محترمت^۴
 بیا که با سر زلفت قرار خواهم کرد که گرسرم برود برندارم از قدمت^۵
 ز حال ما دلت آگه شود ولی وقتی که لاله بردمد از خاک کشتگان غمت^۶
 صبا حکایت زلف تو کرد با گل و سرو رقیب کی ره غماز داد در حرمت^۷
 تو را ز حال دل خستگان چه غم که مدام همی دهند شراب خضر ز جام جمت^۸

همیشه وقت تو ای عیسی صبا خوش باد

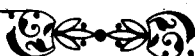
که جان حافظ دل خسته زنده شد به دمت^۹

۹۵ * آ ۴۰، ۱۰: ۸۷۶۵۴۳۲۱ 'نسخه بدل بیت ۴ متن' ۹ - ۲۰، ۷: ۹۸۴۶۵۲۱ -

ن ۵۲، ۸: ۷۲۱ 'نسخه بدل بیت ۴ متن' ۹۸۵۶

۱. | ن: عرضه، آور: عرض ۵. آ و ن: خواهم کرد، ر: خواهم داد ۶. آ و
 ن: دلت ... ولی. ر: مکر ... دلت ۷. آ: حکایت ... سرو، ن: ز لطف تو با هر گلی
 حدیثی راند ۸. آ و ن: تو را ... مدام، ر: به جرعه‌یی ز غریبان خسته یاد آور | آ و
 ن: همی دهند شراب، ر: چو می‌دهند زلال، آ بعد از این بیت و ن بعد از بیت ۷ متن بیت زیر را
 دارند که نسخه بدل بیت ۴ متن است:

دلم مقیم غم توست حرمتش می‌دار به حکم آن که خدا داشته‌ست محترمت
 آ: غم، ن: در | آ: به حکم، ن: به شکر ۹. آ و ن: وقت، ر: عیش



یارب سببی ساز که یارم به سلامت باز آید و برهاندم از چنگ ملامت^۱
 خاک ره آن یار سفر کرده بیارید تا چشم جهان بین کنمش جای اقامت^۲
 فریاد که از شش جهتم راه بیستند آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت^۳
 امروز که در دست توام مرحمتی کن فردا که شدم خاک چه سود اشک ندامت^۴
 ای آن که به تقریر و بیان دم زنی از عشق ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت^۵
 درویش مکن ناله ز شمشیر احباً کاین طایفه از کشته ستانند غرامت^۶
 در خرقه زن آتش که خم ابروی ساقی بر می شکند گوشه محراب امامت^۷
 حاشا که من از جور و جفای تو بنالم بیداد لطیفان همه لطف است و کرامت^۸

کوتاه نکند بحث سر زلف تو حافظ

پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت^۹

۹۶ * ۳۹ آ و ن ۶۳ ، ۹ - ر ۴۰ ، ۹ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

۱. | آ : چنگ ، ر و ن : بند ۳. آ و ن : فریاد ، ر : زندهار | آ : آن خال ... رخ ،
۲. | از خال ... رخ ، ن : آن زلف و رخ و خال و خط ۴. | آ : شدم ، ر و ن : شوم
۳. | آ : فریاد ، ر : آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت ۵. | آ : شدم ، ر و ن : شوم
۴. | آ : شدم ، ر و ن : شوم ۶. | آ : شدم ، ر و ن : شوم
۵. | آ : شدم ، ر و ن : شوم ۷. | آ : شدم ، ر و ن : شوم
۶. | آ : شدم ، ر و ن : شوم ۸. | آ : شدم ، ر و ن : شوم
۷. | آ : شدم ، ر و ن : شوم ۹. | آ : شدم ، ر و ن : شوم
۸. | آ : شدم ، ر و ن : شوم ۹. | آ : شدم ، ر و ن : شوم
۹. | آ : شدم ، ر و ن : شوم ۹. | آ : شدم ، ر و ن : شوم



ای هد هد صبا به سبا می فرستمت	بنگر که از کجا به کجا می فرستمت ^۱
حیف است طایری چو تو در خاکدان غم	زینجا به آسمان وفا می فرستمت ^۲
در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست	می بینمت عیان و دعا می فرستمت ^۳
هر صبح و شام قافله یی از دعای خیر	در صحبت شمال و صبا می فرستمت ^۴
تا مطربان ز شوق منت آگهی دهند	قول و غزل به ساز و نوا می فرستمت ^۵
در روی خود تفرج صنع خدا بکن	کاینکه خدای نما می فرستمت ^۶
تا لشکر غمت نکند ملک دل خراب	جان عزیز خود به نوا می فرستمت ^۷
ساقی بیا که هاتق غیم به مزده گفت	با درد صبر کن که دوا می فرستمت ^۸

حافظ سرود مجلس ما ذکر خیر توست

تعجیل کن که اسب و قبا می فرستمت^۹

۹۷ * آ ۷، ۵۶، ۱، ۲، ۳، ۴، ۸۷، ۹ - ن ۷۲، ۹

۲. آ: خاکدان، ن: بوستان

۳. آ: مرحله، ن: راحله | آ: و دعا، ن: به دعا

۴. آ: صبح و شام، ن: شام و صبح



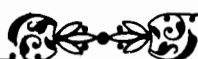
ای غایب از نظر به خدا می‌سپارمت جانم بسوختی و زجان دوست دارمت^۱
 تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک باور مکن که دست ز دامن بدارمت^۲
 محراب ابرویم بنما تا سحرگهی دست دعا بر آرم و در گردن آرم^۳
 گر بایدم شدن سوی هاروت بابلی صد گونه جادویی بکنم تا بیارمت^۴
 خواهم که پیش میرمت ای بیوفا طبیب بیمار باز پرس که در انتظارمت^۵
 صد جوی آب بسته‌ام از دیده در کنار بر بوی تخم مهر که در دل بگارمت^۶

حافظ شراب و شاهد و ساقی نه وضع توست

فی الجملة می‌کنی و فرو می‌گذارمت^۷

۹۸ * آ ۴۱ و ر ۳۶ و ن ۶۶ ، ۷

۱. | آ و ر : جان ، ن : دل ، آ و ن : دوست دارمت ، ر : دوستارمت
 ر : ابروان ، ن : ابرویت ۴. آ و ن : جادویی ، ر : ساحری
 ۳. آ : ابرویم ، ۷. آ و ر : ساقی ، ن : رندی
 ۶. آ : در



زان یار دلتوازم شکری ست با شکایت	گر نکته‌دان عشقی خوش بشنو این حکایت ^۱
بی‌مزد بود و منت هر خدمتی که کردم	یارب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت ^۲
رندان تشنه لب را جامی نمی‌دهد کس	گویی ولی شناسان رفتند ازین ولایت ^۳
هر چند بردی آبم روی از درت نتابم	جور از حبیب خوشتر کز مدعی رعایت ^۴
در زلف چون کمندش ای دل‌مپیچ گانجا	سرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت ^۵
چشم به‌غمزه مارا خون‌خورد و می‌پسندی	جانا روا نباشد خون ریز را حمایت ^۶
در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود	از گوشه‌یی برون آی ای کوب هدایت ^۷
از هر طرف که رفتم جز حیرتم نیفزود	ز نهار ازین بیابان وین راه بی‌نهایت ^۸
این راه را نهایت صورت کجا توان بست	کش صد هزار منزل پیش است در بدایت ^۹
ای آفتاب خوبان می‌جوشد اندرونم	یک ساعتیم بخسبان در سایه عنایت ^{۱۰}

عشقت رسد به فریاد و ر خود بسان حافظ

قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت^{۱۱}

*۹۹ آ ۳۸، ۱۰: ۱۱۹۸۷۶۵۴۳۲۱ - ۱۷۲، ۸: ۱۱۵۶۸۷۳۲۱ -

ن ۴۷، ۱۰: ۱۱۵۶۸۱۰۹۷۳۲۱

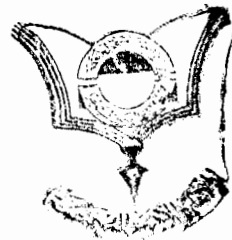
۱. آ و ر: نکته‌دان، ن: خرده‌دان ۳. آ و ر: نمی‌دهد کس، ن: نمی‌فرستی
 ۴. خ: رعایت، آ: حمایت ۷. آ و ر: این، ن: آن ۸. آ: حیرتم، ر و ن:
 وحشتم ۱۱. آ: و ر، ر و ن: ار | آ و ن: قرآن ز بر بخوانی، ر: هر هفت سبع خوانی



مدام مست می دارد نسیم جعد گیسویت خرابم می کند هر دم فریب چشم جادویت^۱
 پس از چندین شکیبایی شبی یارب توان دیدن که شمع دیده افروزیم در محراب ابرویت^۲
 سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دارم که جان را نسخه‌ی باشد ز نقش خال هندویت^۳
 تو گر خواهی که جاویدان جهان یکسریارایی صبا را گو که بردارد زمانی برقع از رویت^۴
 و گر رسم فنا خواهی که از عالم براندازی بر افشان تافرور یزد هزاران جان زهرمویت^۵
 من و باد صبا مسکین دو سرگردان بی حاصل من از افسون چشم مست و او از بوی گیسویت^۶

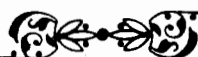
زهی همت که حافظ راست کز دنیی و از عقبی

نیامد هیچ در چشمش بجز خاک سر کویت^۷



۱۰۰ * ۵۴ آ و ن ۲۸، ۷ - ۵۱ ر، ۷، ۲۱، ۴، ۵، ۶، ۷

۵. | آ : بر افشان ، رو ن ، نیفشان ؛ آ و ن ، هزاران ، ر : جهانی ۶. آ : مسکین ، رو
 ن : هر دو | آ و ن : چشم ... بوی ، ر : چشمت ... تاب ۷. ن : کز دنیی ، آ و ر : از دنیی



درد ما را نیست درمان الغیاث هجر ما را نیست پایان الغیاث^۱
 دین و دل بردند و قصد جان کنند الغیاث از جور خوبان الغیاث^۲
 در بهای بوسه‌یی جانی طلب می‌کنند این دل‌ستانان الغیاث^۳
 خون ما خوردند و روگردان شدند ای مسلمانان چه درمان الغیاث^۴

همچو حافظ روز و شب بی‌خوشتن

گشته‌ام گریان و سوزان الغیاث^۵



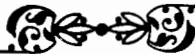
دل من در هوای روی فرخ^۱ بود آشفته همچون موی فرخ^۱
 بجز هندوی زلفش هیچ کس نیست که برخورد باشد او از روی فرخ^۲
 سیاهی نیک بخت است آن که دایم بود همراه و همزانوی فرخ^۳
 شود چون بید ارزان سروستان اگر بیند قد دل جوی فرخ^۴
 بده ساقی شراب ارغوانی به یاد نرگس جادوی فرخ^۵
 دوتا شد قامتیم همچون کمانی ز غم پیوسته چون ابروی فرخ^۶
 نسیم مشک تاتاری خجل کرد شمیم زلف عنبر بوی فرخ^۷
 اگر میل دل هرکس به جاییست بود میل دل من سوی فرخ^۸

غلام خاطر آنم که باشد

چو حافظ چاکر هندوی فرخ^۹

۱۰۲ * ۶۵ و ن ۹۹، ۹ - ۷۹ ر، ۱ : ۹

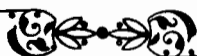
۲. | آ : برخورد باشد او ، ن : برخورد دار شد
 ۹. آ و ر : خاطر ، ن : همت | آ و ن :
 چاکر ، ر : چاکر و



دی پیر می فروش که ذکرش به خیر باد گفتا شراب نوش و غم دل پیر زیاد^۱
 گفتم به باد می دهم باده ننگ و نام گفتا قبول کن سخن و هرچه باد باد^۲
 سود و زیان و مایه چو خواهد شدن زدست گو بهر این معامله غمگین مباش و شاد^۳
 بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ در معرضی که تخت سلیمان رود به باد^۴

حافظ گرت ز بند حکیمان ملالت است

کوتاه کنیم قصه که عمرت دراز باد^۵



شراب و عیش نهان چیست کار بی‌بنیاد زدیم بر صف رندان و هر چه بادا باد^۱
 گره زد دل بگشا وز سپهر یاد مکن که فکر هیچ مهندس چنین گره نگشاد^۲
 ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد^۳
 قدح به شرط ادب گیر زان که ترکیبش ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد^۴
 که آگه است که کاووس و کی کجا رفتند که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد^۵
 ز حسرت لب شیرین هنوز می‌بینم که لاله می‌دمد از خون دیده فرهاد^۶
 مگر که لاله بدانست بی‌وفایی دهر که تا بزاد و بشد جام می‌زکف نهاد^۷
 بیا بیا که ز می یک زمان خراب شویم مگر رسیم به گنجی ازین خراب آباد^۸
 نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر نیم باد مصلی و آب رکناباد^۹

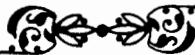
قدح مگیر چو حافظ مگر به ناله چنگ

که بسته‌اند بر ابریشم طرب دل شاد^{۱۰}

۱۰۴ * آ ۱۳۳ - ۱۰، ۱۶۵ ر : ۹، ۱۶۵ ۲۱ : ۱۰۹۷۸۶۵۴۲۱ -

ن ۱۶۴، ۱۰، ۱۱ : ۱۰۹۶۵۸۴۳۲۷۱

۴. آ و ر : زان، ن : از آن | آ : جمشید، ر : شاپور، ن : پرویز
 رفتند، ر : کاووس کی به دخمه چه برد، ن : جمشید کی به دخمه رسید | ر و ن : واقف، آ : واقع
 ۷. آ و ن : بدانست، ر : ندانست
 ۸. آ : ز می یک زمان، ر و ن : زمانی ز می | آ :
 ۹. آ و ن : سیر و، ر : سیر
 ۵. آ : کاووس ...



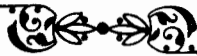
دوش آگهی ز یار سفر کرده داد باد من نیز دل به باد دهم هرچه باد باد^۱
 کارم بدان رسید که همراز خود کنم هر شام برق لامع و هر بامداد باد^۲
 در چین طره تو دل بی حفاظ من هرگز نگفت مسکن مألوف یاد باد^۳
 امروز قدر پند عزیزان شناختم یارب روان ناصح ما از تو شاد باد^۴
 دل خون شدم به یاد تو هر دم که در چمن بند قبای غنچه گل می‌گشاد باد^۵
 از دست رفته بود وجود ضعیف من صبحم به بوی وصل تو جان باز داد باد^۶

حافظ نهاد نیک تو کامت برآورد

جانها فدای مردم نیکونهاد باد^۷

۱۰۵ * ۱۳۸ و ۱۰۴ و ۱۴۶، ۷

۳. آ و ر : بی‌حفاظ ، ن : ناحفاظ
 ۵. ر : خون دل شدم ، آ : دل خون شود ، ن : چون
 دل شدم ؛ آ و ر : هر دم ، ن : هر گه



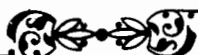
روز وصل دوستداران یاد باد یاد باد آن روزگاران یاد باد^۱
 کامم از تلخی^۲ غم چون زهر گشت باتک نوش شاد خواران یاد باد^۲
 گرچه یاران فارغند از یاد من از من ایشان را هزاران یاد باد^۳
 مبتلا گشتم درین بند و بلا کوشش آن حق گزاران یاد باد^۴
 گرچه صد رود است در چشمم مدام زنده رود و باغ کاران یاد باد^۵

راز حافظ بعد ازین ناسفته ماند

ای درینا راز داران یاد باد^۶

۱۰۶ * آ ۱۳۷ و ن ۱۴۵ ، ۶ - ر ۱۱۰ ، ۵ : ۱ : ۲ : ۳ : ۴ : ۶

۲. آ و ر : تلخی ، ن : تلخ | آ و ن : نوش شاد خواران ، ر : نوشا نوش خویان ؛ ر و ن : یاد باد ،
 آ : نوش باد
 ۵. ن : زنده رود ، آ : زنده رود ؛ آ و باغ ، ن : باغ
 ۶. ن : ماند ، آ : اند ، ر : به | آ : درینا ، ر و ن : درین آن



جمالش آفتاب هر نظر باد ز خوبی روی خوشی خوبتر باد^۱
 کسی کاو بسته زلفش نباشد چو زلفش درهم و زیر و زبر باد^۲
 همای زلف شاهین شهرش را دل شاهان عالم زیر پر باد^۳
 دلی کاو عاشق رویش نباشد همیشه غرقه در خون جگر باد^۴
 بتا چون غمزهات ناوڪ فشانند دل محروم من پیشش سپر باد^۵
 چو لعل شکرینت بوسه بخشد مذاق جان من زو پر شکر باد^۶
 مرا از توست هر دم تازه عشقی تو را هر ساعتی حسنی دگر باد^۷

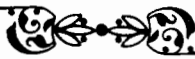
به جان مشتاق روی توست حافظ

تو را در حال مشتاقان نظر باد^۸

۱۰۷ * ۱۳۶ و ن ۲۱۲ - ۸ - آ م ۳۰۰ ، ۷ : ۱۰۷۶۵۲۳۱ -

ر ۹۰ ، ۶ : ۸۷۵۲۳۱

۱. آ و آم و ر : جمالش ، ن : جمالت | آ و آم و ر : خوشی ، ن : خوبت ۲. آ و آم و ر : کسی ... نباشد ، ن : دلی کاو بسته زلفش نباشد | آ : چو زلفش ... باد ، آم و ر و ن : همیشه غرقه در خون جگر باد ۳. آ و آم و ر : شهرش ، ن : شهرت ۴. آ : دلی ... نباشد ، آم ر : کسی کاو بسته زلفش نباشد ، ن : دلی کاو بسته زلفش نباشد ۵. آم و ر و ن : بتا ، آ : دلا ؛ آ و آم و ر : فشانند ، ن : گشاید | آم و ن : من پیشش ، آ : من پیشت ، ر : بیمارم ۶. آم و ن : چو ... بوسه بخشد ، آ : ز ... بوسه یی بخش ۸. آ و آم و ر : تو را در ، ن : برابر



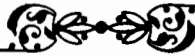
صوفی ار باده به اندازہ خورد نوش باد^۱ ورنہ اندیشہ این کار فراموش باد^۱
 وان کہ یک جرعه می از دست تواند داد^۲ دست با شاهد مقصود در آغوش باد^۲
 پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت^۳ آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد^۳
 شاه ترکان سخن مدعیان می شنود^۴ شرمی از مظلمه خون سیاوش باد^۴
 چشمم از آینه داران خط و خالش گشت^۵ لبم از بوسه ربایان برو دوشش باد^۵
 گرچه از کبر سخن با من درویش نگفت^۶ جان فدای شکرین پسته خاموشش باد^۶
 نرگس مست نوازش کن و مردم دارش^۷ خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد^۷

به غلامی تو مشهور جهان شد حافظ

حلقه بندگی زلف تو در گوشش باد^۸

۱۰۸ * آ ۱۳۱ و ن ۱۸۷، ۸- ۱۸۶ ر، ۷، ۱۰، ۲۱، ۳۲، ۴۳، ۶۴، ۸۷

۲. آ و ر، وان، ن، آن ۴. | ر و ن، شرمی، آ، شرم ۶. | ر و ن،
 شکرین، آ، شکری ۷. آ و ن، نوازش کن و مردم دارش، ر، تو آن سرکش مردم
 ۸. | ر و ن، درگوشش، آ، بردوشش دار است



تنت به ناز طبیبان نیازمند مباد وجود نازکت آزرده گزند مباد^۱
 سلامت همه آفاق در سلامت توست به هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد^۲
 بدین چمن چو درآید خزان یغمایی رهش به سرو سهی قامت بلند مباد^۳
 در آن بساط که حسن تو جلوه آغازد مجال طعنه بدبین بدپسند مباد^۴
 کمال صورت و معنی زمین صحت توست که ظاهره دژم و باطن نژند مباد^۵
 هر آن که روی چو ماهت به چشم بد بیند بر آتش تو بجز چشم او سپند مباد^۶

شفا ز گفته شکر فشان حافظ جوی

که حاجت به علاج فالاب و قند مباد^۷

۱۰۹ * آ ۳۰۷، ۷- ۲۰۵ و ن ۱۷۳، ۷: ۷۶۴۳۵۲۱.

۲. | آ و ن: دردمند، ر: مستمند ۴. | آ و ر: بدبین، ن: بدبین و ۵. آ و
 ر: کمال. ن: جمال؛ آ: و معنی زمین، ر: معنی امن و، ن: و معنی زامن ۶. | آ:
 بر آتش تو بجز، ر: بجز بر آتش غم، ن: بر آتش تو جز آن



حسن تو همیشه در فزون باد رویت همه ساله لاله سون باد^۱
 اندر سر من خیال عشقت هر روز که هست در فزون باد^۲
 قد همه دبران عالم در خدمت قامت نگون باد^۳
 هر سرو که در چمن برآید پیش الف قدمت چو نون باد^۴
 چشمی که نه فتنه تو باشد از گوهر اشک بحر خون باد^۵
 چشم تو ز بهر دل ربایی در کردن سحر ذوفنون باد^۶
 هر جا که دلیست از غم تو بی صبر و قرار و بی سکون باد^۷
 هر کس که نباشدش فراقی از حلقه وصل تو برون باد^۸

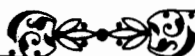
لعل تو که هست جان حافظ

دور از لب هر خمیس دون باد^۹

۱۱۰ * ۹۰۱۳۵ آ - ۹۰۹۸۲ - ۹۰۵۳۲۱۰۹۸۷۶۴۵۳۲۱ -

ن ۹۸۳۷۵۴۲۱۰۸۰۲۱۵

۱. آور: حسن، ن: عشق
 ۲. آور: اندر، ن: وندر | آور: روز، ن: لحظه
 ۳. آور: در، ن: از
 ۴. آ: بهر، ر: مهر
 ۵. آون: از، ر: در
 ۶. آور: هر کس که نباشدش فراقی، ن: هر دل که ز عشق توست خالی
 ۷. آون: از، ر: در
 ۸. آور: هر کس که نباشدش فراقی، ن: هر دل که ز عشق توست خالی
 ۹. آور: لب هر، ن: دهن



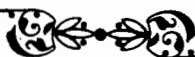
دادگرا تو را فلك جرعه‌کش پیاله باد دشمن دل سیاه تو غرقه خون چو لاله باد^۱
 ای مه چرخ معدلت چشم و چراغ عالمی باده صاف دایمت در قدح و پیاله باد^۲
 چون به نوای مدحتت زهره شود ترانه ساز حاسدت از سماع آن محرم آه و ناله باد^۳
 نه طبق سپهر وان قرصه سیم و زرکه هست از لب خوان حشمتت سهلترین نواله باد^۴

دختر فکر بکر من محرم مدحت تو شد

مهرچنان عروس را هم به گفت حواله باد^۵

۱۱۱* ۳۱۰۲ دن ۲۴۸، ۵

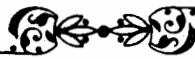
۲. | آ : دایمت ، ن : دایمی ۳. | آ : محرم ، ن : همدم ۴. ن ، وان ، آ : دان



دیر است که دلداری پیمای نفرستاد نوشت کلامی و سلامی نفرستاد^۱
 صد نامه فرستادم و آن شاه سواران پیکی ندوانید و پیمای نفرستاد^۲
 سوی من وحشی صفت عقل رمیده آهو روشی کبک خرامی نفرستاد^۳
 دانست که خواهد شدنم مرغ دل ازدست وز آن خط چون سلسله دامی نفرستاد^۴
 فریاد که آن ساقی شکر لب سرمست دانست که مخمورم و جامی نفرستاده^۵
 چندان که زدم لاف کرامات و مقامات هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد^۶

حافظ به ادب باش که واخواست نباشد

گر شاه پیمای به غلامی نفرستاد^۷



پیرانه سرم عشق جوانی به سرافتاد^۱ وان راز که در دل بنهفتم به در افتاد^۱
 از راه نظر مرغ دلم گشت هواگیر ای دیده نگه کن که به دام که در افتاد^۲
 دردا که از آن آهوی مشکین سیه چشم چون نافه بسی خون دلم در جگر افتاد^۲
 از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد^۴
 مژگان تو تا تیغ جهان گیر بر آورد بس کشته دل زنده که بر یکدگر افتاد^۵
 بس تجربه کردیم در این دیر مکافات با دردکشان هر که در افتاد بر افتاد^۶
 گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگرود با طینت اصلی چه کند بدگهر افتاد^۷

حافظ که سر زلف بتان دستکش بود

بس طرفه حریفی ست کش اکنون به سرافتاد^۸

۱۱۳ * آ ۱۶۷ و ن ۱۹۹ ، ۸ - ۲۰۷ ر - ۸ ، ۲۱ : ۴۲۱ ۵۳ ۶۷ ۸

۲. آ و ن : راه ، ر . راه مر | آ و ن : ای ، ر : این

۷. آ و ن : گر جان بدهد ، ر : تا جان ندهد

۸. آ و ن : که ... دستکش ، ر : چو ...

دستخوش



عکس روی تو چو بر آینه جام افتاد	عارف از خنده می در طمع خام افتاد ^۱
جلوه‌یی کرد رخت روز ازل زیر نقاب	این همه نقش در آینه او هام افتاد ^۲
این همه عکس می و نقش محالت که نمود	یک فروغ رخ ساقی‌ست که در جام افتاد ^۳
غیرت عشق زبان همه خا صان بپرید	کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد ^۴
من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم	ایم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد ^۵
چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار	هر که در دایره گردش ایام افتاد ^۶
زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت	کان که شد کشته او نیک سرانجام افتاد ^۷
در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنج	آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد ^۸
آن شد ای خواجه که در صومعه بازم بینی	کار ما با رخ ساقی و لب جام افتاد ^۹
هر دمش بامن دل سوخته لطفی دگراست	این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد ^{۱۰}

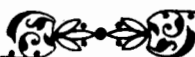
صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی

زین میان حافظ دل سوخته بدنام افتاد^{۱۱}

* ۱۱۴ آ ۱۶۸، ۱۱ - ۱۵۴ ر، ۸، ۱۰۹۲۶۱ - ۱۱۸۴۱۰

ن ۱۰۸، ۹، ۱۰۹۸۶۵۴۲۱

۱. آ : عکس ... بر آینه، ر : در ازل رزق من از فیض لب، ن : عکس ... در آینه | آ و ن : عارف ... خام، ر : ایم از عهد ازل حاصل فرجام
۲. جلوه‌یی ... نقاب، ر : دل من آینه از
- بهر تماشا برداشت، ن : حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد | آ و ن : در، ر : بر
۴. آ و ن : کز، ر : از
۶. | ر و ن : ایام، آ : ناکام
۹. آ و ن : آن، ر : امان



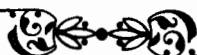
آن که رخسار تو را رنگ گل و نرین داد صبر و آرام تواند به من مسکین داد^۱
 وان که گیسوی تو را رسم تطاول آموخت هم تواند گرمش داد من غمگین داد^۲
 من همان روز ز فرهاد طمع بیریدم که عنان دل شیدا به لب شیرین داد^۳
 گنج زر گر نبود گنج قناعت باقی ست آن که آن داد به شاهان به گدایان این داد^۴
 خوش عروسی ست جهان از ره صورت لیکن هر که پیوست بدو عمر خودش کابین داد^۵
 بعد ازین دست من و دامن سرو و لب جوی خاصه اکنون که صبا مزده فروردین داد^۶

در کف غصه دوران دل حافظ خون شد

از فراق رخ آن خواجه قوام الدین داد^۷

۱۱۵ * آ ۱۴۰ و ن ۱۶۷، ۷-۷، ۹۶ ر-۷، ۱۰۴۲۱: ۷۳۶۵

۱. آ و ن: رنگ، ر: لطف
 ۲. ر و ن: وان، آ: آن، آ و ن: گیسوی، ر: زلفین
 ۳. ر و ن: گنج زر، آ: گنج و زر | آ و ر: آن که، ن: او که
 ۴. ر و ن: آ و ن، آ و ر: کابین، ن: کابین
 ۵. آ و ر: ره، ن: ر
 ۶. آ و ن: سرو و لب جوی، ر: جوی و لب کشت | آ و ر: اکنون، ن: وقتی
 ۷. ر: از، آ و ن: در، آ: رخ
- آن خواجه قوام الدین، ر: رخسای خواجه علاء الدین، ن: رخت ای خواجه قوام الدین



بنفشه دوش به گل گفت و خوش نشانی داد که تاب من به جهان طرهٔ فلانی داد^۱
 دلم خزینهٔ اسرار بود و دست قضا درش بیست و کلیدش به دل ستانی داد^۲
 شکسته وار به درگاهت آمدم که طبیب به مومیایی لطف توام نشانی داد^۳
 گذشت بر من مسکین و با رقیبان گفت دریغ عاشق مسکین من چه جانی داد^۴
 تنش درست و دلش شاد باد از دولت که دست دادش و یاری ناتوانی داد^۵

برو معالجت خود کن ای نصیحت‌گو

شراب و شاهد شیرین که را زیانی داد^۶



همای برج سعادت به دام ما افتد^۱ اگر تو را گزری بر مقام ما افتد^۱
 حباب وار براندازم از نشاط کلاه اگر ز روی تو عکسی به جام ما افتد^۲
 شبی که ماه مراد از افق طلوع کند بود که پرتو نوری به بام ما افتد^۳
 ملوک را چوره خاک بوس این در نیست کی اتفاق مجال سلام ما افتد^۴
 چو جان فدای ثبت شد خیال می بستم که قطره‌یی ز زلالش به کام ما افتد^۵
 به ناامیدی ازین در مرو بزنی فالی بود که قرعه دولت به نام ما افتد^۶
 خیال زلف تو گفتم که جان وسیله مساز کزین شکار فراوان به دام ما افتد^۷

ز خاک کوی تو هر دم که دم زند حافظ

نسیم گلشن جان در مشام ما افتد^۸

۱۱۷ * آ ۹۳ - ۸ - ۲۰۶ ر - ۷ - ۱۰۴۳۲۱ - ۸۷۵

ن ۸۰۲۰۰ : ۱۰۴۳۲۱ - ۸۶۷۵

۱. آ : برج ، ر و ن : اوج ۳. آ و ر : طلوع کند ، ن : شود طالع | آ و ر : نوری ،
 ن : عکسی ۴. آ و ن : ملوک را ... نیست ، ر : به بارگاه تو چون باد را نباشد بار | ر
 و ن : اتفاق ، آ : انتفات ۷. آ و ر : زلف ، ن : وصل ۸. آ : هر دم ، ر
 و ن : هر که



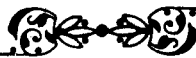
مرا می دگر باره از دست برد به من باز بنمود می دستبرد^۱
 هزار آفرین بر می سرخ باد که از روی ما رنگ زردی ببرد^۲
 بنازیم دستی که انگور چید مریزاد پای که درهم فشرد^۳
 مرا از قضا عشق شد سرنبشت قضای نبشته شاید سترد^۴
 برو زاهدان خرده بر ما مگیر که کار خدایی نه کاری ست خرد^۵

شود مست وحدت ز جام الست

هر آنک او چو حافظ می صاف خورد^۶

۱۱۸ * ر ۱۸۵، ۵، ۶۴۳۲۱ - ن ۲۴۳، ۵، ۵۴۳۲۱

۱. | ر : به من باز بنمود می ، ن : شدم سرخوش و می ز من
 ۲. | ر : ما ، ن : من
 ۳. ر : بنازیم ، ن : بنازم به



کسی که حسن خط دوست در نظر دارد محقق است که او حاصل بصر دارد^۱
 چو خامه بر خط فرمان او سر طاعت نهاده‌ایم ندانم که او چه سر دارد^۲
 کسی به وصل تو چون شمع یافت پروانه که زیر تیغ تو هر دم سری دگر دارد^۳
 به پای بوس تو دست کسی رسید که او چو آستانه بدین در همیشه سر دارد^۴
 بزد رقیب تو روزی به سینه‌ام نی تیر ز بس که تیر غمت سینه پی سپر دارد^۵
 ز زهد خشک ملولم بیار باده ناب که بوی باده مدام دماغ تر دارد^۶
 ز باده هیچت اگر نیست این نه‌بس که تورا دمی ز وسوسه عقل بی‌خبر دارد^۷
 کسی که از در تقوی قدم برون نهاد به عزم می‌کده اکنون سر سفر دارد^۸

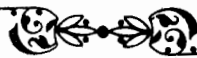
دل شکسته حافظ به خاک خواهد برد

چو لاله داغ هوایی که بر جگر دارد^۹

۱۱۹ * آ ۳۱۴ - ۹ - ن ۱۰۱ ، ۸ ، ۱۰۱ ، ۳۲۱ ، ۴۳۲ ، ۶۴۳ ، ۸۷۹

۱. آ : حسن ، ن : حسن و ۲. آ : ندانم ... دارد ، ن : مگر او به تیغ بردارد

۹. ن : برجگر ، آ : در جگر



دل ما به دور رویت ز چمن فراغ دارد که چو سرو پای بند است و چولاله داغ دارد^۱
 سر ما فرو نیاید به کمان ابروی کس که درون گوشه گیران ز جهان فراغ دارد^۲
 شب تیره چون سرآرم ره پیچ پیچ زلفش مگر آن که عکس رویش به رهم چراغ دارد^۳
 ز بنفشه تاب دارم که ز زلف او زند دم تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد^۴
 من و شمع صبحگاهی سزدار به خود بگریم که بسوختیم و از ما بت ما فراغ دارد^۵
 به چمن خرام و بنگر بر تخت گل که لاله به ندیم شاه ماند که به کف ایاغ دارد^۶
 رسد چو ابر بهمن که بدین چمن بگریم طرب آشیان بلبل بنگر که زاغ دارد^۷

سر درس عشق دارد دل دردمند حافظ

که نه خاطر تماشا نه هوای باغ دارد^۸

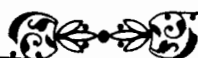
۱۲۰ * آ ۱۱۴ : ۷ ، ۸۵۴۳۲۱ - ۶ * ۸۵۹۲ - ۷ ، ۱۵۹۲ ، ۶۷۵۳۴۲۱ -

ن ۱۷۴ ، ۹ : ۸۷۴۵۳۲۱ 'نسخه بدل بیت ۲ متن' ۶

۱. آ : رویت ، ر و ن : رویش ۲. ن : سرما ... ابروی کس ، آ : سرما ... ابروانش ، ر :
 بجز آن کمان ابرو نکشید دل به هیچم | آ و ن : جهان ، ر : چمن . ن علاوه بر بیت ۲ متن این بیت را
 نیز دارد :

به فروغ چهره زلفت ره دل زند همه شب چه دلاور است دزدی که به شب چراغ دارد
 ۳. آ : شب تیره ... زلفش ، ر و ن : شب ظلمت و بیابان به کجا توان رسیدن | آ و ر : عکس : ن :
 شمع ۴. آ و ن : زلف او ، ر : زلف تو ۵. آ و ر : به خود ، ن : به هم

* جای این بیت را با توجه به بیت مقطع بودن بر طبق دو نسخه ر و ن تغییر داده ایم .



دلی که غیب نمای است و جام جم دارد ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد^۱
 به خط و خال گدایان مده خزینۀ دل به دست شاه وشی ده که محترم دارد^۲
 نه هر درخت تحمیل کند جفای خزان غلام همت سروم که این قدم دارد^۳
 دلم که لاف تجرد زدی کنون صد شغل به بوی زلف تو با باد صبحدم دارد^۴
 رسید موسم آن کز طرب چو نرگس مست نهد به پای قدح هر که شش درم دارد^۵
 مراد دل ز که جویم چو نیست دلداری که جلوۀ نظر و شیوۀ کرم دارد^۶
 زر از بهای می اکنون چو گل دریغ مدار که عقل کل به صدت عیب متهم دارد^۷
 ز سر غیب کس آگاه نیست قصه مخوان کدام محرم دل ره درین حرم دارد^۸

ز جیب خرقۀ حافظ چه طرف بتوان بست

که ما صمد طلبیدیم و او صنم دارد^۹

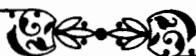
۱۲۱ * آ ۱۲۱ و ۱۸۸، ۷، ۱۰۴۳۲۱-۷۶۵

ن ۱۷۹، ۸، ۱۰۴۳۲۱-۹۸۶۵۴

۳. رو ن: نه هر درخت، آ: انهر درخت، آ و ن: خزان، ر: کسان | آ و ر: همت، ن: قامت

۷. آ: بهای می اکنون، ر: برای گل و مل ۸. آ و ن: قصه، ر: عیب

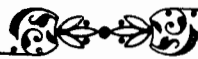
۹. آ و ن: جیب، ر: جیب و



آن کس که به دست جام دارد سلطانی جم مدام دارد^۱
 آبی که خضر حیات از آن یافت در میکده جو که جام دارد^۲
 سر رشته جان به جام بگذار کاین رشته ازو نظام دارد^۳
 ما و می و زاهدان و تقوی تا یار سر کدام دارد^۴
 بیرون ز لب تو ساقیا نیست در دور کسی که کام دارد^۵
 نرگس همه شیوه های مستی از چشم خوست به وام دارد^۶
 ذکر رخ و زلف تو دلم را وردیست که صبح و شام دارد^۷
 برسینه ریش دردمندان لعلت نمک تمام دارد^۸

در چاه زنج چو حافظ ای جان

حسن تو دو صد غلام دارد^۹



- بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه بان دارد
 بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد^۱
 غبار خط ببوشانید خورشید رخس یارب
 بقای جاودانش ده که حسن جاودان دارد^۲
 چو عاشق می شدم گفتم که بردم گوهر مقصود
 ندانستم که این دریا چه موج خون فشان دارد^۳
 ز چشمت جان نشاید برد کز هر سو که می بینم
 کمین از گوشه یی کرده ست و تیر اندر کمان دارد^۴
 ز سرو قبد دلجویت مکن محروم چشمم را
 بدین سرچشمه اش بنشان که خوش آبی روان دارد^۵
 چه افتاده ست در این ره که هر سلطان معنی را
 بر این درگاه می بینم که سر بر آستان دارد^۶
 به فتراک ارهمی بندی خدا را زود صیدم کن
 که آفتهاست در تأخیر و طالب را زیان دارد^۷
 چو دام طره افشاند ز گرد خاطر عشاق
 به غماز صبا گوید که راز ما نهان دارد^۸
 چو در رویت بخندد گل مشو در دامش ای بلبل
 که بر گل اعتمادی نیست و ر حسن جهان دارد^۹
 ز خوف هجرم ایمن کن اگر امید آن داری
 که از چشم بد اندیشان خدایت در امان دارد^{۱۰}
 بیفشان جرعه یی بر خاک و حال اهل شوکت بین
 که از جمشید و کیخسرو فراوان داستان دارد^{۱۱}
 خدا را داد من بستان ازو ای شحنه مجلس
 که می بادیگری خورده ست و سر بر من گران دارد^{۱۲}
 چه عذر بخت خود گویم که آن عیار شهر آشوب
 به تلخی کشت حافظ را و شکر در دهان دارد^{۱۳}



جان بی جمال رویت میل جهان ندارد وان کس که این ندارد حقاً که جان ندارد^۱
 با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم یامن خبر ندارم یا او نشان ندارد^۲
 هرشب نمی درین ره صد بحر آتشین است دردا که این معماً شرح و بیان ندارد^۳
 سر منزل فراغت نتوان زدست دادن ای ساربان فروکش کاین ره کران ندارد^۴
 گر خود حریف شمع است اسرار ازو بیوشان کان شوخ سر بریده بند زبان ندارد^۵
 ذوقی چنان ندارد بی دوست زندگانی بی دوست زندگانی ذوقی چنان ندارد^۶
 چنگ خمیده قامت می خواندت به عشرت بشنو که پند پیران هیبت زیان ندارد^۷
 احوال گنج قارون کایام داد بر باد درگوش گل فروخوان تا زر نهان ندارد^۸

کس در جهان ندارد يك بنده همچو حافظ

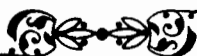
زیرا که چون تو شاهی کس در جهان ندارد^۹

→ ر ۱۴۵، ۹، ۱۲۹۳۱۰۵۷۱۳۴ - ن ۲۳۱، ۱۱، ۱۰۴۹۷۳۲۱ : ۱۳۱۲۶۵۱۰

۱. | آ : بهار ... ارغوان ، ر : قدش آیین سرو ؛ از و لعلش لطف جان ، ن : ع : دارش آب زیبایی و
 لعلش لطف جان ۲. | آ : بقای ، ن : حیات ۳. | آ و ر : موج ، ن : موجی
 ۴. آ و ر : چشمش ، ن : چشمش ۵. ر و ن : دلجویت ، آ : دلجویش ۷. ر و ن :
 صیدم کن ، آ : قیدم کن ۹. آ و ن : بخندد گل ، ر : بخندد | آ : که برگل ... ورحسن جهان ،
 ر : که می با دیگران خورده ست و سر برمن گران ، ن : که برگل ... گر حسن جهان ۱۰. ر
 و ن : هجرم ، آ : هجر ۱۲. آ و ن : با دیگری ، ر : با دیگران ۱۳. آ و ر :
 دهان ، ن : زبان

۱۲۴ * ۱۴۶ آ : ۸، ۱۲۹۳۱۰۵۷۱۳۴ - ر ۱۴۸، ۷، ۱۰۴۹۷۳۲۱ : ۱۳۸۸۷۴۳۲۱ - ن ۱۳۸، ۹

۱. آ : رویت ، ر و ن : جانان | آ و ن : وان کس ، ر : هر کس ۳. آ و ر : صد بحر ،
 ن : دریای ۴. آ : فراغت ، ر و ن : قناعت ۸. | آ : درگوش گل فروخوان
 (متن از خ ، آ : خان) ، ر و ن : باغچه باز گوید ۹. آ و ر : بنده همچو ، ن : بنده یی چو



روشنی طلعت تو ماه ندارد پیش تو گل رونق گیاه ندارد^۱
 گوشه ابروی توست منزل جانم خوشتر ازین گوشه پادشاه ندارد^۲
 تا چه کند بارخ تو دود دل من آینه دانی که تاب آه ندارد^۳
 دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری جانب هیچ آشنا نگاه ندارد^۴
 رطل گرانم ده ای مرید خرابات شادی شیخی که خانقاه ندارد^۵
 خون خور و خامش نشین که آن دل نازک طاقت فریاد دادخواه ندارد^۶
 نی من تنها کتم تطاول زلفت کیست که او داغ این سیاه ندارد^۷
 گو برو و آستین به خون جگر شوی هر که درین آستانه راه ندارد^۸

حافظ اگر سجده تو کرد مکن عیب

کافر عشق ای صنم گناه ندارد^۹

* ۱۲۵ آ ۱۴۸، ۸، ۱۰۹۷۶۵۴۲۱ : ۱۰۹۷۶۵۴۲۱ : ۹، ۱۴۹۲ - ۱۰۹۵۶۴۷۳۲۱ -

ن ۱۵۸، ۸، ۱۰۹۵۸۷۳۲۱ :

۴. آ : دیدم و ... سیه که تو داری، ر : دیده‌ام ... سیاه که با توست. ن به جای بیت ۴ متن بیت زیر را دارد :

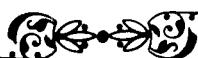
شوخی نرگس نگر که پیش تو بشکفت چشم دریده ادب نگاه ندارد
 ۶. آ، آن دل نازک، ر : بار دگر یار ۸. آ و ر : هر که، ن : آن که ۹. آ |
 تو کرد مکن عیب، ر : تو کرد چه باک است، ن : کرد پیش تو شاید | آ و ر : عشق، ن : عشق است



هر آنک او خاطری مجموع و یاری نازنین دارد
 سعادت همدم او گشت و دولت همنشین دارد^۱
 حریم عشق را در گه بسی بالاتر از عقل است
 کسی آن آستان بوسد که سر بر آستین دارد^۲
 دهان تنگ شیرینت مگر مهر سلیمان است
 که نقش خاتم لعلت جهان زیر نگین دارد^۳
 لب لعل و خط مشکین چو اینش هست آتش نیست
 بنام دلبهر خود را که حسنش آن و این دارد^۴
 چو بر روی زمین باشی توانایی غنیمت دان
 که دوران ناتوانیها بسی زیر زمین دارد^۵
 به خواری مگر ای منعم ضعیفان و نحیفان را
 که صدر مجلس عزت فقیر ره نشین دارد^۶
 بلاگردان جان و دل دعای مستمندان است
 که بیند خیر از آن خرمن که تنگ از خوشه چین دارد^۷
 صبا از عشق من رمزی بگو با آن شه خوبان
 که صد جمشید و کیخسرو غلام کمترین دارد^۸
 اگر گوید نمی‌خواهم چو حافظ عاشق مفلس
 بگویدش که سلطانی گدایی همنشین دارد^۹

۱۲۶ * آ ۳۰۸ و ن ۲۴۷ ، ۹

۱. آ : همنشین ، ن : هم قرین ۲. آ : بوسد ، ن : بیند ، ن : آستین ، آ : آستان
 ۳. ن : مگر مهر ، آ : دگر ملک | آ : لعلت ، ن : لعلش ۴. آ : اینش هست آتش ،
 ن : آتش نیست جاننش ۷. آ : دل ، ن : تن ۹. آ : عاشق ، ن : عاشقی



هر آن که جانب اهل وفا نگه دارد خدایش در همه حال از بلا نگه دارد^۱
 گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته تا نگه دارد^۲
 ز درد دوست نگویم حدیث جز با دوست که آشنا سخن آشنا نگه دارد^۳
 دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد^۴
 صبا در آن سر زلف از دل مرا بینی ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد^۵
 چو گفتمش دل ما را نگاه دار چه گفت ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد^۶
 سرو زرو دل و جانم فدای آن محبوب که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد^۷

غبار راهگذارت کجاست تا حافظ

به یادگار نسیم صبا نگه دارد^۸

۱۲۷ * ۱۴۵ آ ۵، ۱۵۳۲۱ - ۸۵۳۲۱ - ۸۰۹۱ ر - ۸۰۹۱ ن - ۱۹۴ ن - ۷، ۱۹۴ ن - ۸۶۳۵۲۴۱

۱. آ : وفا ، ر و ن : خدا ۲. آ : معشوق ، ر و ن : معشوقه ۳. آ : ز درد
 ... جز با دوست ، ر و ن : حدیث ... مگر به حضرت دوست ۴. | ر : فرشته ات ، ن :
 فرشته اند ۵. آ و ن : سر ، ر : خم ۶. ر : چو گفتمش ... گفت ، ن : نگه
 نداشت دل ما و جای رنجش نیست



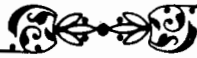
آن که از سنبل او غایب تنابی دارد باز با دل شدگان ناز و عتابی دارد^۱
 از سرکشته خود می‌گذرد همچون باد چه توان کرد که عمر است و شتابی دارد^۲
 ماه خورشید نمایش ز پس پرده زلف آفتابی ست که در پیش سحابی دارد^۳
 آب حیوان اگر آن است که دارد لب دوست روشن است این که خضر بهره سراپی دارد^۴
 چشم من گرد به هر گوشه روان سیل سرشک تما سهی سرو تو را تازه به آبی دارد^۵
 غمزه شوخ تو خونم به جفا می‌ریزد فرصتش باد که این فکر صوابی دارد^۶
 چشم مخمور تو دارد زدلم قصد جگر ترک مست است و مگر میل کبابی دارد^۷
 جان بیمار مرا نیست ز تو روی سؤال ای خوش آن خسته که ازدوست جوابی دارد^۸

کی کند سوی دل خسته حافظ نظری

چشم مست که به هر گوشه خرابی دارد^۹

۱۲۸ * آ ۳۱۵ و ن ۱۰۲ ، ۹

۳. ن : ماه ، آ : ماه و ۴. | ن : این که ، آ : این ۶. آ : به جفا ، ن :
 به خطا ۷. ن : تو دارد ، آ : تو دارد تو دارد | آ : است و ، ن : است ۸. آ :
 از دوست ، ن : در دست ۹. آ : کی کند ، ن : می کند | آ و ن : خرابی ، آ (در زیر
 «خرابی») : کبابی



شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد	بنده طلعت آن باش که آنی دارد ^۱
شیوه حور و پری خوب و لطیف است ولی	خوبی آن است و لطافت که فلانی دارد ^۲
چشمه چشم مرا ای گل خندان دریاب	که به امید تو خوش آب روانی دارد ^۳
خم ابروی تو در صنعت تیراندازی	بستد از دست هر آن کس که کمائی دارد ^۴
مرغ زیرک نشود در چمنش پرده سرای	هر بهاری که ز دنبال خزانی دارد ^۵
گوی خوبی که برد از تو که خورشید آنجا	نه سواری ست که در دست عنانی دارد ^۶
دل نشان شد سختم تا تو قبولش کردی	آری آری سخن عشق نشانی دارد ^۷
در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز	هر کسی بر حسب فهم گمانی دارد ^۸
با خرابات نشینان ز کرامات ملاف	هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد ^۹

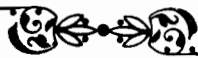
مدعی گو لغز و نکته به حافظ مفروش

کلك ما نیز بیانی و زبانی دارد^{۱۰}

۱۲۹ * ۱۴۷ آ، ۹، ۱۰۹۸۷۶۴۳۲۱ - ۸، ۱۰۹۶۵۴۳۲۱

۱. | ر: آن، آ: او ۹. آ: با خرابات نشینان ز کرامات، ر: با کرامات نشینان ز

خرابات ۱۰. آ: بیانی و زبانی، ر: زبانی و بیانی



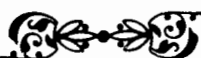
مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد نقش هر زخم که زد راه به جایی دارد^۱
 عالم از ناله عشاق مبادا خالی که خوش آهنگ و فرح بخش صدایی دارد^۲
 پیر دردی کش ما گرچه ندارد زر و زور خوش عطا بخش و خطا پوش خدایی دارد^۳
 محتشم دار دلم کاین مگس قند پرست تا هوا گیر تو شد فر^۴ همایی دارد^۴
 از عدالت نبود دور گرش پرسد حال پادشاهی که به همسایه گدایی دارد^۵
 اشک خونین بنمودم به طبیبان گفتند درد عشق است و جگر سوز دوایی دارد^۶
 ستم از غمزه میاموز که در مذهب عشق هر عمل اجری و هر کرده جزایی دارد^۷
 نغز گفت آن بت ترسا بچه باده پرست شادی روی کسی خور که صفایی دارد^۸

خسرو حافظ در گماه نشین فاتحه خواند

وز زبان تو تمنای دعایی دارد^۹

۱۳۰ * آ ۳۱۶ و ر ۱۱۵ ، ۹

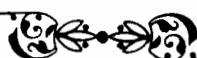
۱. | آ : زخم ، ر : پرده ۳. | آ : عطا بخش ، ر : خطا بخش ۴. آ : محتشم ،
 ر : محترم ، خ : دلم کاین ، آ : دم آیین ، ر : مرا کاین ۵. آ : گرش ، ر : اگر
 ۶. آ : خونین ، ر : خود را ۷. آ : ستم ... میاموز ، ر : شوخی ... ساموز
 ۸. آ : باده پرست ، ن : باده فروش | آ : کسی خور ، ر : کسی



درخت دوستی نشان که کام دل به بار آرد
 نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد^۱
 چو مهمان خراباتی به عزت باش با رندان
 که در دسر کشی جاننا گرت مستی خمار آرد^۲
 شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما
 بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد^۳
 عماری دار لیلی را که مهد ماه در حکم است
 خدایا در دلش آور که بر مجنون گذار آرد^۴
 بهار عمر خواه ای دل و گرنه این چمن هر سال
 چونسین صد گل آرد بار و چون بلبل هزار آرد^۵
 خدا را چون دل ریشم قراری بست با زلفت
 بفرما لعل نوشین را که حالش با قرار آرد^۶
 درین باغ از خدا خواهد دگر پیرانه سر حافظ
 نشیند بر لب جویی و سروی در کنار آرد^۷
 ز کار افتاده ای ای دل که صد من بار غم داری
 برو يك يك منی درکش که در حالت به کار آرد^۸

۱۳۱ * آ ۱۴۹ و ر ۱۹۲، ۸ - ن ۱۹۲، ۷، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷

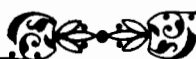
۱. ر و ن، درخت، آ؛ درختی
۲. آ؛ به عزت باش با رندان، ر؛ به حرمت باش با رندان، ن؛ به حرمت باش با مستان | آ؛ گرت، ر؛ که این، ن؛ گر این، ۴. ر و ن،
۳. عماری دار، آ؛ عمار دار | آ؛ خدایا در دلش آور، ر؛ خدا را در دل اندازش، ن؛ خدایا در دل اندازش
۵. ر و ن، و گرنه، آ؛ و گرنی | آ و ر؛ آرد بار، ن؛ رعنا
۶. ن؛ حالش، آ؛ لعلش، ر؛ جانش
۷. آ و ر؛ از، ن؛ از
۸. آ؛ صد من، ر؛ اگر صد | آ؛ برو يك، ر؛ برو تو



هوس باد بهارم به سر صحرا برد	باد بوی تو بیاورد و قرار از ما برد ^۱
هر کجا بود دلی چشم تو برد از راهش	نه دل خسته بیمار مرا تنها برد ^۲
آمد و گرم ببرد آب رخم اشک به سیم	زر به زر داد کسی کامد و این کالا برد ^۳
دل سنگین تو را اشک من آورد به راه	سنگ را سیل تواند به ره دریا برد ^۴
دوش ذوق طربم سلسله شوق بست	پای خیل خردم لشکر غم از جا برد ^۵
راه ما ابروی آن ترک کمان ابرو زد	رخت ما سنبل آن سرو سهی بالا برد ^۶
جام می دی ز لب دم ز روان بخشی زد	آب می زان لب جان بخش روان افزا برد ^۷

بحث بلبل بر حافظ مکن از خوش سخنی

پیش طوطی نتوان نام هزار آوا برد^۸



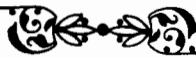
اگر نه باده غم دل زیاده ما ببرد نهیب حادثه بنیاد ما ز جا ببرد^۱
 و گر نه عقل به مستی فرو کشد لنگر چگونه کشتی ازین ورطه^۲ بلا ببرد^۲
 فغان که با همه کس غایبانه باخت فلک که کس نبود که دستی ازین دغا ببرد^۳
 گذار بر ظلمات است خضر راهی کو مباد کآتش محرومی آب ما ببرد^۴
 دل ضعیفم ازان می کشد به طرف چمن که جان ز مرگ به بیماری صبا ببرد^۵
 بسوخت حافظ و کس حال او به یار نگفت مگر نسیم پیامی خدای را ببرد^۶

طیب عشق منم باده خور که این معجون

فراغت آرد و اندیشه خطا ببرد^۷

۱۳۳ * آ ۱۳۴ و ر ۱۶۷، ۷ - ن ۱۵۷، ۷ : ۶ ۵ ۴ ۳ ۷ ۲ ۱

۲. رون : و گر ، آ : اگر | رون : کشتی ازین ورطه^۲ ، آ : ورطه^۲ این کشتی ۳. آ | ، که
 کس ، رون : کسی ۴. آ ون : کو ، ر : جوی | آ و ر : محرومی ، ن : محرومی
 ۵. آ ون : طرف ، ر : سوی | آ ون : ز مرگ به بیماری ، ر : به مرگ ز بیماری



نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد بختم از یار شود رختم از اینجا ببرد^۱
 کو حریفی کش سرمست که پیش کرمش عاشقی سوخته دل ز نام تمنا ببرد^۲
 باغبانا ز خزان بی خبرت می بینم آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد^۳
 رهزن دهر نرفته ست مشو ایمن ازو اگر امروز نبرده ست که فردا ببرد^۴
 راه عشق ارچه کمینگاه کمانداران است هر که دانسته رود صرفه ز اعدا ببرد^۵
 در خیال این همه لعبت به هوس می بازم بو که صاحب نظری نام تماشا ببرد^۶
 علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد ترسم آن نرگس ترکانه به یغما ببرد^۷
 بانگ ساوی چه صدا باز دهد عشوه مخر سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد^۸
 جام مینایی می سدّ ره تنگ دلی ست منه از دست که سیل غمت از جا ببرد^۹

حافظ از جان طلبد غمزه مستانه یار

خانه از غیر بپرداز و بهل تا ببرد^{۱۰}

۱۳۴ * ۱۳۲ آ و ن ۲۱۳ ، ۹ ، ۲۱ ، ۳۲ ، ۴۳ ، ۶۴ ، ۸۷ ، ۱۰۹ -

۱۰۵۴۳۶۲۱ : ۷ ، ۲۰۰ ر

۲. آ و ر : کرمش ، ن : قدمش | آ : عاشقی ، ر و ن : عاشق ۴. آ و ن : دهر ، ر : دور
 آ و ن : نبرده ست ، ر : ببرده ست ۶. آ و ن : در خیال این همه لعبت ، ر : درجهان
 این همه شطرنج | آ و ن : تماشا ، ر : تمنا ۷. آ : دلم جمع آورد ، ن : به دست آوردم
 ۱۰. ر و ن : جان ، آ : جا ؛ آ و ن : یار ، ر : او



سحر بلبل حکایت با صبا کرد که عشق روی گل با ما چه ها کرد^۱
 از آن رنگ رخم خون در دل انداخت وزین گلشن به خارم مبتلا کرد^۲
 غلام همت آن نازنینم که کار خیر بی روی و ریا کرد^۳
 خوشش بادا نسیم صبحگاهی که درد شب نشینان را دوا کرد^۴
 من از بیگانهان دیگر ننالم که با من هر چه کرد آن آشنا کرده
 گر از سلطان طمع کردم خطا بود ور از دلبر وفا جستم جفا کرد^۵
 نقاب گل کشید و زلف سنبل گره بند قبای غنچه وا کرد^۶
 به هر سو بلبل عاشق به افغان تنعم از میان باد صبا کرده^۷
 وفا از خواجگان ملک با من کمال دین و دولت بوالوفا کرده^۸

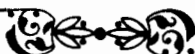
بشارت بر به کوی می فروشان

که حافظ توبه از زهد ریا کرد^۹

۱۳۵ * آ ۶۸، ۱۰ - ر ۱۱۸، ۹ : ۱۰۸۷۶۴۵۳۲۱ -

ن ۲۱۱، ۱۰ : ۱۰۹۳۶۵۴۲۸۷۱

۱. | آ و ن : ما ، ر : من ۲. آ و ر : رخم ، ن : دخت ، آ : وزین گلشن به خارم ، ر :
- وزین گلین به خارم ، ن : دران گلشن چو خارم ۴. ر : خوشش بادا ، آ : خوشش باد ای ،
- ن : خوشت باد ای : آ و ر : صبحگاهی ، ن : کوی جانان ۶. ر و ن : گر از ، آ : اگر :
- آ و ن : طمع کردم ، ر : طمع کردن | آ و ن : ور ... جفا کرد ، ر : گره بند قبا چون غنچه وا کرد
۷. ر : کشید و ، آ : کشیده ، ن : کشید از | ن : گره بند ... وا کرد ، آ : گره بند قبا چون غنچه وا کرد ،
- ر : تنعم از میان باد صبا کرد ۸. آ و ر : به هر سو ... به افغان ، ن : ز هر سو بلبلی
- عاشق در افغان | آ : تنعم ... صبا کرد ، ر : کمال الدوله والدین بوالوفا کرد ، ن : تحمل ... صبا کرد
۹. آ : ملک ، ن : شهر



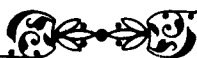
به آب روشن می عارفی طهارت کرد علی الصّباح که میخانه را زیارت کرد^۱
 همان که ساغر زرّین خور نهان کردند هلال عید به دور قدح اشارت کرد^۲
 خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد به آب دیده و خون جگر طهارت کرد^۳
 به روی یار نظر کن ز دیده منت دار که کار دهر همه از سر بصارت کرد^۴

دلم به حلقه زلفش به جان خرید آشوب

چه سود دید ندانم که این تجارت کرد^۵

۱۳۶ * ۲۸۶ آ و ۱۰۳ و ن ۱۶۳، ۵

۲. آ و ر : همان ، ن : همین ، ر و ن : ساغر ، آ : ساعد ، خ : خور ، آ : خود ، ر و ن : می
 ۳. آ : کار دهر همه از سر ، ر : کار دیده هم از دیده ، ن : کار دیده همه از سر
 ۴. آ و ر : به حلقه ، ن : ز حلقه | ر و ن : چه ، آ : که ، آ و ن : دید ، ر : دیده



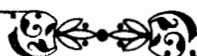
بیا که ترك فلك خوان روزه غارت کرد هلال عید به دور قدح اشارت کرد^۱
 ثواب روزه و حج قبول آن کس برد که خاک میکده عشق را زیارت کرد^۲
 مقام اصلی ما گوشه خرابات است خدای خیردهاد آن که این عمارت کرد^۳
 نماز در خم آن ابروان محرابی کسی کند که به خون جگر طهارت کرد^۴
 بهای باده چون لعل هست جوهر عقل بیا که سود کسی کرد کاین تجارت کرد^۵
 فغان که نرگس جمش شهر امروز نظر به درد کشان از سر حقارت کرد^۶

حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ

اگرچه صنعت بسیار در عبارت کرد^۷

۱۳۷* ۷، ۷۲ آ - ۸، ۱۷۹ ر : ۲۱ : ۵۳ 'نسخه بدل بیت ۴ متن' ۵۳ 'نسخه بدل دیگر بیت ۴ متن' ۷۶ -
 ن ۱۴۸، ۷ : ۱ 'نسخه بدل بیت ۴ متن' ۷۶ ۵۳ ۲

۱. ر و ن : خوان، آ : خان ۴. آ : نماز ... طهارت کرد، ر و ن :
 اگر امام جماعت طلب کند روزی خبر دهید که صوفی به می طهارت کرد
 ر علاوه بر آن بیت این بیت را نیز دارد :
 سزای گوشه محراب ابروش کس نیست مگر دلی که به خون جگر جسارت کرد
 ۵. آ : هست جوهر، ر : چیست گوهر، ن : چیست جوهر | آ و ن : بیا که، ر : بیا و که ؛ آ : کرد،
 ر و ن : برد ؛ ر و ن : تجارت، آ : زیارت ۶. آ : جمش، ر و ن : مخمور



صوفی نهاد دام و سر حقّه باز کرد بنیاد مکر با فلك حقّه باز کرد^۱
 بازی دهر بشکندش بیضه در کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد^۲
 ساقی بیا که شاهد رعناى صوفیان دیگر به جلوه آمد و آغاز ناز کرد^۳
 این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت و آهنگ بازگشت ز راه حجاز کرد^۴
 ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم زانچ آستین کوتاه و دست دراز کرد^۵
 صنعت مکن که هر که محبت نه پاك باخت عشقش به روی دل در معنی فراز کرد^۶
 فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل برمجاز کرد^۷
 ای کبک خوش خرام کجا می روی بایست غره مشو که گریبه عابد نماز کرد^۸

حافظ مکن ملامت رندان که در ازل

ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد^۹

۱۳۸ * آ ۷۳۹ - ۱۱۹۲، ۷، ۱۰۴۲۱ : ۹۷۶۵۴۲۱ -

ن ۱۶۵ : ۹، ۱۰۴۲۱ : ۸۹۷۶۵۴۳۲۱

۲. آون : بیضه در ، ر . بیضه ۳. آ : به جلوه ، ن : به خلوت ۵. آ و ر :
 زانچ ، ن : زانچه ۶. آون : که هر ، ر : هر آن : آ : نه پاك ، ر : نه راست ، ن : نداشت
 ۷. آون : حقیقت ، ر : محبت



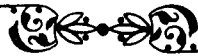
بلبلِ خون جگر خورد و گلی حاصل کرد باد غیرت به صدش خار پریشان دل کرد^۱
 طوطی را به خیال شکری دل خوش بود ناگهش سیل فنا نقش امل باطل کرد^۲
 قرّة العین من آن میوه دل یادش باد گرچه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد^۳
 ساربان بار من افتاد خدا را مددی که امید کرم همره این محمل کرد^۴
 روی خاکی و غم اشک مرا خوار مدار چرخ پیروزه طربخانه ازین کهگل کرد^۵
 آه و فریاد که از چشم حسودان ناگه در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد^۶

نزدی شاه رخ و فوت شد امکان حافظ

چه کنم بازی امید مرا غافل کرد^۷

۱۳۹ * ز ۸۵ ، ۷ - ن ۲۳۹ ، ۶ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۷

۲. ز : به خیال ، ن : به هوای ۳. | ز : گرچه ، ن : که خود ۵. ز : اشک ،
 ن : چشم | ز : چرخ ... کهگل کرد ، ن : در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد ۶. | ز :
 امید ، ن : ایام



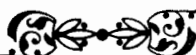
جو باد عزم سر کوی یار خواهم کرد نفس به بوی خوشی مشک بار خواهم کرد^۱
 هر آب روی که اندوختم ز دانش و دین نثار خاک ره آن نگار خواهم کرد^۲
 به هرزه بی می و معشوق عمر می گذرد بطالتم بس از امروز کار خواهم کرد^۳
 صبا کجاست که این جان خون گرفته چو گل فدای نکبت گیسوی یار خواهم کرد^۴
 چو شمع صبح شد از مهر روی او روشن که عمر در سر این کار و بار خواهم کرد^۵
 به یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد^۶

نقاب زرق نبخشد صفای دل حافظ

طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد^۷

۱۴۰ * آ ۷۰ و ن ۱۴۴ ، ۷

۳. | ن : بطالتم بس ، آ : چو طالیم بس
 ۷. آ : نقاب ، ن : نفاق و ز مهر
 ۵. آ : صبح شد از مهر روی ، ن : صبحدم شد



دل از ما برد و روی از ما نهان کرد
 سحر تنهائیم در قصد جان بود
 چرا چون لاله خونین دل نباشم
 که با ما نرگس او سرگران کرد^۳
 کجا گویم که با این درد جان سوز
 طبیبم قصد جان ناتوان کرد^۴
 بر آن سان سوخت چون شمع که بر من
 صراحی گریه و بربط فغان کرد^۵
 صبا گر چاره داری وقت وقت است
 که درد اشتیاقم قصد جان کرد^۶
 میان مهربانان کی توان گفت
 که یار ما چنین گفت و چنان کرد^۷

عدو با جان حافظ آن نکردی

که تیر چشم آن ابرو کمان کرد^۸

۱۴۱ * آ ۷۴۲ - ۸، ۱۴۲ ر : ۷، ۱۴۲ ۱ : ۸۷۴۶۳۲۱ -

ن ۱۲۶ : ۸، ۱۲۶ ۱ : ۸۶۵۷۴۳۲۱

۱. آون : ما ... ما ، ر : من برد و رو از من
 ۲. آور : تنهائیم ، ن : پنهانیم
 ۳. آور : که ، ن : چو
 ۴. آون : کجا ، ر : که را
 ۵. آ : بر آن سان ،
 ۶. آور : وقت است ، ن : آن است
 ۷. آور : میان ، ن :
 به پیش : آ : کی ، ر : و ن : چون



دست در حلقه آن زلف دو تا نتوان کرد تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد^۱
 آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد^۲
 دامن دوست به صد خون دل افتاده به دست به فسوسی که کند خصم رها نتوان کرد^۳
 عارضش را به مثل ماه فلک نتوان خواند نسبت یار به هر بی سرو پا نتوان کرد^۴
 سرو بالای من آن گه که در آید به سماع چه محل جامه جان را که قبا نتوان کرد^۵
 مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد^۶
 چه بگویم که تو را نازکی طبع ماول تا به حدی ست که آهسته دعا نتوان کرد^۷
 نظر پاک تواند رخ جانان دیدن که در آینه نظر جز به صفا نتوان کرد^۸
 غیر تم کشت که محبوب جهان بی لیکن روز و شب عربده با خلق خدا نتوان کرد^۹

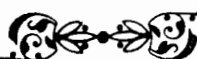
بجز ابروی تو محراب دل حافظ نیست

طاعت غیر تو در مذهب ما نتوان کرد^{۱۰}

۱۴۲ * آ ۷۱، ۱۰ - ۱۶۱، ۸ : ۱۰۸، ۶۵، ۴۲، ۳۱ -

ن ۱۱۷، ۱۰ : ۱۰۵، ۹۶، ۸۷، ۴۳، ۲۱ -

۲. آ و ر : طلبت، ن : طلبش ۳. آ : افتاده، ر و ن : افتاد | آ و ن : کند، ر : دهد
 ۴. ر و ن : نتوان، آ : بتوان؛ آ و ن : خواند، ر : گفت | آ و ر : یار، ن : دوست ۵. آ :
 آن گه، ر : آن دم، ن : ارزان ۶. آ و ر : دانش، ن : دامن | آ و ن : بدین، ر :
 به این ۷. آ : ملول، ن : لطیف ۸. آ و ر : تواند، ن : توان در



- یاد باد آن که ز ما وقت سفر یاد نکرد به وداعی دل غم دیده ما شاد نکرد^۱
- آن جوان بخت که می زد رقم خیر قبول بنده پیر ندانم ز چه آزاد نکرد^۲
- کاغذین جامه به خونابه بشویم که فلک رهنمونیم به پای علم داد نکرد^۳
- دل به امید صدایی که مگر در تو رسد ناله ها کرد درین کوچه که فرهاد نکرد^۴
- سایه تما باز گرفتگی ز چمن مرغ سحر آشیان در شکن طره شمشاد نکرد^۵
- شاید از پیک صبا از تو بیاموزد کار زان که چالاکتر از این حرکت باد نکرد^۶
- کلك مساطة صنعش نکشد نقش مراد هر که اقرار بدان حسن خداداد نکرد^۷
- مطربا پرده بگردان و بز ن راه حجاز که به این راه بشدیار و ز ما یاد نکرد^۸

غزلیات عراقی ست سرود حافظ

که شنید این ره دلسوز که فریاد نکرد^۹

۱۴۳ * آ ۲۸۳ ۷۰ ۱۰۷ ۵۲ ۶۵ ۸۷ ۹۰ - ن ۲۳۷ ۹۰

۷. آ : بدان ، ن : بدین ۸. آ : حجاز ، ن : عراق



دلبر برفت و دلشدگان را خبر نکرد یاد حریف شهر و رفیق سفر نکرد^۱
 یا بخت من طریق مروت فرو گذاشت یا او به شاهراه طریقت گذر نکرد^۲
 من ایستاده تا کنش جان فدا چو شمع او خود گذر به ما چو نسیم سحر نکرد^۳
 گفتم مگر به گریه دلش مهربان کنم در نقش سنگ قطره باران اثر نکرد^۴
 دل را اگرچه بال و پر ازغم شکسته شد سودای دام عاشقی از سر به در نکرد^۵

هرکس که دید روی تو بوسید چشم من

کاری که کرد دیده‌ما بی‌نظر نکرد^۶

۱۴۴ * آ ۲۸۴ ، ۶ - ر ۸۳ و ن ۲۴۰ ، ۷ *

۲. آ و ر : مروت ، ن : محبت ۳. آ و ر : ایستاده ... چو ، ن : ایستاده‌ام که منم جان
 فدای ۴. آ و ر : نقش سنگ ، ن : سنگ خاره ۵. آ : دل را ... شد ، ر :
 شوخی نکرد که مرغ دل بال در خراب ، ن : دل ... هم شکسته بود | آ و ن : دام ، ر : خام
 ۶. آ و ن : دید ... بوسید ، ر : آب دید بپرسید

* ر و ن پس از شش بیت به ترتیب متن ، بیت زیر را مقطع قرار داده‌اند :

كلك زبان كشيده حافظ در انجمن باكس نگفت رازكه (ن : تو) تاترك سر نکرد
 چون این بیت در نسخه آ مقطع غزل بعد است ازین رو در اینجا وارد متن نکردیم .



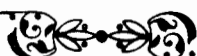
رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد
 صد لطف چشم داشتم و يك نظر نکرد^۱
 سيل سرشك ما زدش كين به در نبرد
 در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد^۲
 يارب تو اين جوان دلاور نگاه دار
 كز آه و دود گوشه نشينان حذر نکرد^۳
 ماهی و مرغ دوش نخفت از فغان من
 وان شوخ ديده بين كه سر از خواب بر نکرد^۴
 می خواستم كه ميرمش اندر قدم چو شمع
 او خود به ما گذر چو نسيم سحر نکرد^۵
 جانا کدام سنگ دل بی كفایت است
 كاو پيش زخم تيغ تو جان را سپر نکرد^۶

كلك زبان كشيده حافظ در انجمن

با كس نگفت راز تو تا ترك سر نکرد^۷

۱۴۵ * آ ۲۸۲ و ۲۰۹، ۷، ن ۲۴۱، ۶، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶

۱. | آون : و ، ر : او ۲. آور : كين ، ن : ره | آور : در ، ن : بر
۳. آ ، اين ، رون : آن | آور : آه و دود ، رون : تير آه ۴. آور : نخفت ...
- من ، ن : ز افغان ما نخفت | آ ، وان ، رون : آن ۵. رون : شمع ، آ ، صبح | آو
- ن : به ما گذر ، ر : گذر به ما ۶. آ ، بی كفایت ، ر : بی وفا كس ، ن : سست مذهب



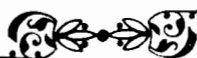
دیدنی ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد / چون بشد دلبر و بایار وفادار چه کرد^۱
 وه از آن نرگس جادو که چه بازی انگیخت / آه از آن مست که با مردم هشیار چه کرد^۲
 اشک من رنگ شفق یافت ز بی‌مهری یار / طالع بی‌شفقت بین که درین کار چه کرد^۳
 برفی از منزل لیلی بدرخشید سحر / وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد^۴
 ساقیا جام می‌ام ده که نگارنده غیب / نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد^۵
 آن که بر نقش زد این دایره مینایی / کس ندانست که در گردش پرگار چه کرد^۶

فکر عشق آتش غم در دل حافظ زد و سوخت

یار دیرینه ببینید که با یار چه کرد^۷

۱۴۶ * آ ۶۷ ون ۱۹۱ - ۷ - ۱۲۵ ر - ۷ : ۷۴۶۵۳۲۱

۲. آ و ر : وه ، ن : آه : ر و ن : از ، آ : که
 ۳. آ و ر : یافت ، ن : داشت آ و ر :
 ۴. آ : ساقیا جام می‌ام ده ، ر : برو ای صوفی مسکین ، ن :
 ۵. آ و ن : نیست معلوم ، ر : کس ندانست
 ۶. ر و ن : زد این ، آ : زدی
 ۷. آ و ن : فکر ، ر : برق ، ر و ن : زد و
 سوخت ، آ : می‌سوخت



دوستان دختر رز توبه زمستوری کرد شد سوی محتسب و کار به دستوری کرد^۱
 آمد از پرده به مجلس عرقش پاک کنید تا بگوید به حریفان که چرا دوری کرد^۲
 جای آن است که در عقد وصالش گیرند دختر مست که این شیوه مستوری کرد^۳
 مزدگانی بده ای دل که دگر مطرب عشق راه مستانه زد و چاره مخموری کرد^۴
 نه شگفت از گل طبعم به نسیمش بشکفت مرغ شبخوان طرب از برگ گل سوری کرد^۵
 نه به هفت آب که رنگش به صد آتش نرود آنچه با خرقة زاهد می انگوری کرد^۶

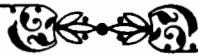
حافظ افتادگی از دست مده زان که حسود

عرض و مال و دل و دین در سر مغروری کرد^۷

۱۴۷ * آ ۷۵ : ۶ : ۷۶ ۵ ۳ ۲ ۱ - ۷ : ۱۰۰ ر

ن ۷۶ ۵ ۳ ۲ ۴ ۱ : ۷ : ۱۸۳

۲. آ و ر : پرده ، ن : خانه | آ و ن : تا بگوید به ، ر : تا نگویند ۳. آ و ن : وصالش ،
 ر : نکاحش | آ : دختر ، ر و ن : دختری ؛ آ : که این شیوه ، ر : که او این همه ، ن : چنین کاین همه
 ۴. ر : عشق ، ن : غیب | ن : چاره مخموری ، ر : توبه زمستوری ۵. ر و ن : ار ،
 آ : از ؛ ن : به نسیمش ، آ : به نسیم ، ر : ز نسیمش | آ : شب خوان ، ر و ن : خوش خوان ؛ آ و ر :
 برگ ، ن : بوی ۶. ر و ن : به هفت ، آ : نهفت | ر و ن : آنچه ، آ : آن که ؛ آ و ر :
 خرقة ، ن : جامه



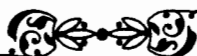
سالها دل طلب جام جم از ما می کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد^۱
 گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است طلب از گم شدگان ره دریا می کرد^۲
 مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش کاو به تأیید نظر حلّ معما می کرد^۳
 دیدمش خرم و خوش دل قدحی باده به دست و اندر آن آینه صدگونه تماشا می کرد^۴
 گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم گفت آن روز که این گنبد مینا می کرد^۵
 گفت آن یار کزو گشت سردار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد^۶
 فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد^۷

گفتمش زلف چو زنجیر بتان از بی چیست

گفت حافظ گله‌یی از دل شیدا می کرد^۸

۱۴۸ * ۶۶ و ن ۱۶۲، ۸ - ر ۱۲۳، ۶، ۱ : ۵۶۴۲۱

۱. | آ و ر : آنچه ، ن : و آنچه ۲. آ و ن : کن ... است ، ر : راکه بپرورد صدف در همه عمر | آ و ر : گم شدگان ره دریا ، ن : مردم نادرته به دریا ۴. آ و ن : خرم و خوش
- دل ، ر : فارغ و خرم ؛ آ : قدحی ، ر و ن : قدح ۶. آ و ن : آن ، ر : کن | آ : آن ، ر و ن : این ۸. آ : زلف چو زنجیر ، ر و ن : سلسله زلف



به سرّ جام جم آن گه نظر توانی کرد	که خاک میکده کحل بصر توانی کرد ^۱
مباش بی می و مطرب که زیر طاق سپهر	به این ترانه غم از دل به در توانی کرد ^۲
گل مراد تو آن گه نقاب بگشاید	که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد ^۳
گدایی در میخانه طرفه اکسیری ست	گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد ^۴
به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی	که سودها کنی از این سفر توانی کرد ^۵
بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور	به فیض بخشش اهل نظر توانی کرد ^۶
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی	غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد ^۷
تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون	کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد ^۸
دلا ز نور ریاضت گسّر آگهی یابی	چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد ^۹
ولی تو تا لب معشوق و جام می خواهی	طمع مدار که کاری دگر توانی کرد ^{۱۰}

گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ

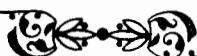
به شاهراه طریقت سفر توانی کرد^{۱۱}

۱۴۹ * ۶۹ آ : ۱۰ : ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ - آ ۲۷۹ ون م ۲۳۴ ، ۱۱ :

۱۱ ۱۰ ۹ ۴ ۸ ۷ ۶ ۵ ۳ ۲ ۱ - ۹ ، ۱۴۶ ر - ۱۱ ۱۰ ۹ ۳ ۶ ۵ ۴ ۲ ۱ :

۱۱ ۱۰ ۹ ۳ ۶ ۷ ۸ ۵ ۴ ۲ ۱ : ۱۱ ، ۱۳۳ ن

۱. آم ونم ، به سر... نظر ، آ ورون : دوی غصه دوران اگر | آم ونم : که ... بصر ، آ ورون ، به دور باده گلگون مکر
۲. | آ ون ونم : به این ، آم : برین ، ر : بدین
۳. آ و آم ونم : مراد ، ر : جمال
۹. آم ون ونم : یابی ، آ و ر : داری
۱۰. | آ و آم ون ونم : کاری : ر : کار
۱۱. | آ و آم : به شاهراه طریقت سفر ، ر ون : به شاهراه طریقت گذر ، نم : رخ مراد به خوبی قمر



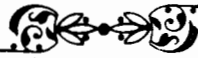
چه مستی است ندانم که رو به ما آورد که بود ساقی و این باده از کجا آورد^۱
 چه راه می‌زند این مطرب مقام شناس که در میان غزل قبول آشنا آورد^۲
 تو نیز باده به چنگ آر و راه صحرا گیر که مرغ نغمه سرا ساز خوش‌نوا آورد^۳
 رسیدن گل و سرین به خیر و خوبی باد بنفشه شاد و کش آمد سمن صفا آورد^۴
 صبا به خوش خبری هدهد سلیمان است که مزده طرب از گلشن سبا آورد^۵
 دلا چو غنچه شکایت ز کار بسته مکن که باد صبح نسیم گره گشا آورد^۶
 علاج ضعف دل من کرشمه ساقی ست برآر سر که طبیب آمد و دوا آورد^۷
 مرید پیر مغانم زمن مرنج ای شیخ چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد^۸
 به تنگ چشمی آن ترک لشکری نازم که حمله بر من درویش یک قبا آورد^۹

فلك غلامی حافظ کنون به طوع کند

که التجا به در دولت شما آورد^{۱۰}

۱۵۰ * ۹، ۹۱ آ : ۱۰۹ ۸۷۶ ۴۳ ۲۱ - ۱۷۰ ر : ۸، ۱۰۸ ۹۷۵ ۴۶ ۱ - ن ۱۳۱، ۱۰

۱. | رون : ساقی ، آ : ساغر ۳. آ : صحرا : ن : بستان | آ : که ، ن : چو
۴. آون : صفا ، ر : صبا ۵. ر : خوش خبری ، ن : خوش نفسی ۶. | آ و
- ن : نسیم ، ر : نسیمی ۷. آ : من ، رون : ما : آورد : کرشمه ساقی ست ، ن : به لب
- حوالت کن | ر : برآر سر ، آون : ازین جهت ۸. | رون : به جا ، آ : به جای
۹. رون : به تنگ چشمی ، آ : به تنگی چشمی : آ : لشکری نازم ، ر : نازنین نازم ، ن : لشکری
- میرم | رون : درویش ، آ : دریش ۱۰. آون : فلك ... آورد ، ر :
- به ساز نغمه حافظ سماع کن مطرب که در میان غزل قبول آشنا آورد



صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می آورد دل دیوانه ما را به نو در کار می آورد^۱
 من آن شاخ صنوبر را ز باغ سینه برکندم که هر گل کز غمش بشکفت محنت بار می آورد^۲
 ز بیم غارت عشقش دل اندر خون رها کردم ولی می ریخت خون و ره بدان هنجار می آورد^۳
 فروغ ماه می دیدم ز بام قصر او روشن که روی از شرم آن خورشید درد یوار می آورد^۴
 به قول مطرب و ساقی برون رفتم گه و بی گه کزین راه گسران منزل خرد دشوار می آورد^۵
 سراسر بخشش جانان طریق لطف و احسان بود اگر تسبیح می فرمود و گرز نثار می آورد^۶
 عجب می داشتم دیشب ز حافظ جام و پیمانه ولی بحثی نمی کردم که صوفی وار می آورد^۷
 عفا الله چین ابرویش اگر چه ناتوانم کرد به عشوه هم پیامی بر سر بیمار می آورد^۸

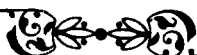
خوشا آن وقت و آن دولت کزان زلف گره بندش

به در می برد دل کاری که خصم اقرار می آورد^۹

۱۵۱ * آ ۲۹۰، ۷: ۸۷۶۴۳۲۱ - ن ۲۳۲، ۹

۴. آ: آن خورشید، ن: رخسار تو

۲. آ: شاخ ... سینه، ن: شکل ... دیده



برید باد صبا دوش آگهی آورد که روز محنت و غم رو به کوتاهی آورد^۱
 به مطربان صبحی دهیم جامه چاک به این نوید که باد سحرگهی آورد^۲
 همی رویم به شیراز باعنایت دوست زهی رفیق که بخت به همراهی آورد^۳
 بیا بیا که تو حور بهشت را رضوان بدین جهان ز برای دل رهی آورد^۴
 به جبر خاطر ما گوش کاین کلاه نمد بسا شکست که در افسر شهی آورد^۵
 چه ناله‌ها که رسید از دلم به خرگه ماه چو یاد عارض آن ماه خرگهی آورد^۶

رساند رایت منصور بر فلک حافظ

که التجا به جناب شهنشهی آورد^۷

۱۵۲ * آ ۲۸۵ : ۶ : ۷۶۴۳۲۱ : ۷۰۱۸۴ ر -

ن ۷۰۳ : ۷۶۴۵۳۲۱

۱. آ : دوش ، رون : دوشم ۲. آ و ن : به این ، ر : بدین ۳. | رون :
 رفیق ، آ : رقیب ۴. آ و ن : بیا بیا که تو ، ر : بیا که پر تو ، رون : را ، آ : از | آ
 و ن : بدین ، ر : درین ۵. ن : به جبر ، ر : به خیر | ر : بسا ، ن : بسی ۶. ر
 و ن : ناله‌ها ، آ : ناله‌ی : آ ، خرگه ماه ، ر : خرمن ماه ، ن : حضرت شاه ۷. | آ :
 که ، رون : چو



یارم چو قدح به دست گیرد بازار بتان شکست گیرد^۱
 در پاش فتاده ام به زاری آیا بود آن که دست گیرد^۲
 در بحر فتاده ام چو ماهی تا یار مرا به شست گیرد^۳
 هر کس که بدید چشم او گفت کو محتسبی که مست گیرد^۴

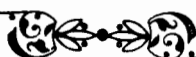
خرم دل آن که همچو حافظ

جامی ز می الست گیرد^۵

۱۵۳ * آ ۳۲۱ ۵ - ۵ ، ۸۱ ر - ۵ ، ۲۴۳ ۱ - ۵ ، ۲۵۰ ن - ۵ ، ۴۲۳ ۱

۲. ر و ن : فتاده ام ، آ : فتاده | آ و ن : آیا ... دست ، ر : تا دوست مرا به دست
 و ن : آن ، آ : او | آ : جامی ، ر و ن : مستی

۵. ر



دلم جز مهر مه رویان رهی دیگر نمی گیرد
 زهر در می دهم پندش ولیکن در نمی گیرد^۱
 خدا را ای نصیحت گو حدیث از خط ساقی گو
 که نقشی در خیال ما ازین خوشتر نمی گیرد^۲
 صراحی می کشم پنهان و مردم دفتر انگارند
 عجب از آتش این زرق در دفتر نمی گیرد^۳
 من این دلق ملامت را بخواهم سوختن روزی
 که پیر می فروشانش به جامی بر نمی گیرد^۴
 ازان روی ست یاران را صفاها با می لعلت
 که غیر ازدوستی نقشی درین جوهر نمی گیرد^۵
 نصیحت گوی رندان را که با حکم قضا جنگ است
 دلش بس تنگ می بینم مگر ساغر نمی گیرد^۶
 میان گریه می خندم که چون شمع اندرین مجلس
 زبان آتشینم هست ولیکن در نمی گیرد^۷
 من آن آئینه را روزی به دست آرم سکندر وار
 اگر می گیرد این آتش زبانی و ر نمی گیرد^۸
 چه خوش صید دلم کردی بنام چشم مست را
 که کس مرغان وحشی را ازین خوشتر نمی گیرد^۹
 سخن در احتیاج ما و استغنائی معشوق است
 چه سود افسونگری ای دل چو درد لبر نمی گیرد^{۱۰}
 خدا را رحمی ای منعم که درویش سر کویت
 دری دیگر نمی داند رهی دیگر نمی گیرد^{۱۱}
 بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم
 که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی گیرد^{۱۲}

۱۵۴ * ۱۲، ۱۷۳ آ - ۱۳۰ ر و ۷، ۱۲۴، ۱: ۱۲۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱. آ و ر: رهی دیگر، ن: طریقی بر | آ و ن: زهر در، ر: زهر سو

۲. آ: خدا

←



ساقی ار باده ازین دست به جام اندازد عارفان را همه در شرب مدام اندازد^۱
 ورنه چنین زیر خم زلف نهد دانه خال ای بسا مرغ خرد را که به دام اندازد^۲
 ای خوشا طالع آن مست که در پای حریف سر و دستار نداند که کدام اندازد^۳
 روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد^۴
 آن زمان وقت می صبح فروغ است که شب گرد خرگاه افق پرده شام اندازد^۵

باده با محتسب شهر ننوشی حافظ

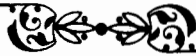
بخورد باده ات و سنگ به جام اندازد^۶

→

را ... گو ، ر و ن : بیا ای ساقی گل رخ بیاور باده رنگین | آ و ن : نقشی در خیال ، ر : فکری در
 درون ۳. آ و ن : می کشم ، ر : می کنم | آ : ار ، ر و ن : گر ۴. آ : این ...
 روزی ، ر : این دلق مرقع ... باری ، ن : از پیرمغان دیدم کرامت های مردانه | آ : که پیر می فروشانش ،
 ر : که پیر درد نوشانش ، ن : که این دلق ریایی را ۵. آ و ن : روی ست ... لعلت ، ر :
 رو پاک بازان ... لعل است | آ : دوستی ، ر و ن : راستی ۶. آ و ن : رندان ... جنگ
 است ، ر : ما امروز در تاب است بر منبر ۱۲. آ : تر شیرین ، ر : تر رنگین ، ن : خوش شیرین

۱۵۵ * آ ۳۰۵ : ۵ ، ۶۴۳۲۱ : ۶ ، ۸۴۲ - ۶ ، ۱۷۸ ن - ۶ ، ۶۳۵۲۴۱

۳. آ : طالع ، ر و ن : حالت ۵. ر : صبح فروغ ، ن : صبح فروز | ر : پرده ، ن : دامن
 ۶. آ : ننوشی حافظ ، ر : ننوشی زنهار ، ن : ننوش ای حافظ | آ و ن : بخورد ، ر : که خورد



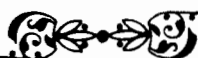
دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد به می بفروش دلّی ما کزین بهتر نمی‌ارزد^۱
 به کوی می فروشانش به جامی بر نمی‌گیرند زهی سجّاده تقوی که يك ساغر نمی‌ارزد^۲
 رقیبم سرزنشها کرد کز این باب رخ بر تاب چه افتاد این سر مارا که يك افسر نمی‌ارزد^۳
 شکوه تاج سلطانی که بیم جان دران درج است کلاهی دلکش است امّا به ترك سر نمی‌ارزد^۴
 بس آسان می نمود اول غم دریا به بوی سود غلط گفتم که این طوفان به صدگوهر نمی‌ارزد^۵
 چو حافظ در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر که يك جو منتّ دونان به صد من زر نمی‌ارزد^۶

تورا آن به که روی خود ز مشتاقان بیوشانی

که شادی جهانگیری غم لشکر نمی‌ارزد^۷

۱۵۶ * ۱۵۱ آ - ۷، ۱۲۲ ر - ۷، ۱۴۱ ن - ۶، ۵۴۳۲۱ : ۶۵۴۷۳۲۱

۱. آ : دمی با غم به سر بردن ، ر : دلا يك دم گران باری ، ن : دمی با غم با سر بردن | آ و ن : کزین ، ر : کزان
۲. آ و ن : می فروشانش ، ر : می فروشانم | آ و ر : زهی ... ساغر ، ن : مرقع‌های گوناگون می احمر
۳. آ و ن : کز این باب رخ ، ر : کزین ره روی خود | آ و ن : افتاد این ، ر : گشت آخر ؛ آ و ن : يك افسر ، ر : خاک در
۴. آ و ن : دران ، ر : درو
۵. آ و ن : بس آسان ، ر : بسی رو | آ و ن : گفتم ، ر : کردم
۶. آ و ن : دنیای ، ر : دنیای



در ازل پرتو حسنت ز قجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد^۱
 جلوه‌یی کرد رخت دید و ملک عشق نداشت عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد^۲
 عقل می‌خواست کزان شعله چراغ افروزد برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد^۳
 مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد^۴
 دیگران قرعاً قسمت همه بر عیش زدند دل غم دیده‌ما بود که هم بر غم زد^۵
 جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد^۶

حافظ آن روز طرب نامه عشق تو نوشت

که قلم بر سر اسباب دل خرم زد^۷

۱۵۷ * ۱۴۲۳ و ن ۱۲۳، ۶، ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۱۳۵، ۷

۲. آ و ن : دید و ، ر : دید
 ۳. ر : کزان ... افروزد ، آ : که آید به تماشاگاه راز ، ن :
 کزین شعله چراغ افروزد | ر و ن : برق ... برهم زد ، آ : دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
 ۵. آ : قسمت ، ر : همت ، ن : عشرت



- سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد
 به دست مرحمت یارم در امیدواران زد^۱
 چو پیش صبح روشن شد که حال مهر گردون چیست
 برآمد خنده‌یی خوش بر غرور کاسکاران زد^۲
 نگارم دوش در مجلس به عزم رقص چون برخاست
 گره بگشود از گیسو و بردل‌های یاران زد^۳
 من از رنگ صلاح آن‌گه به خون دل بشستم دست
 که چشم باده پیمایش صلا برهوشیاران زد^۴
 کدام آهن دلش آموخت این آیین عیاری
 کز اول چون برون آمد ره شب زنده‌داران زد^۵
 خیال شهسواری بخت و شد ناله دل مسکین
 خداوند! نگه دارش که بر قلب سواران زد^۶
 در آب و رنگ رخسارش چه جان دادیم و خون خوردیم
 چو نقشش دست داد اول رقم بر جان سپاران زد^۷
 منش با خرقه^۸ پشمن چگونه در کمند آرم
 زره مویی که مژگانش ره خنجر گذاران زد^۸
 نظر بر قرعه^۹ توفیق و یمن دولت شاه است
 بده کام دل حافظ که فال بختیاران زد^۹
 شهنشاه مظفر فر شجاع ملک و دین منصور
 که جود بی دریغش خنده بر ابر بهاران زد^{۱۰}
 در آن ساعت که جام می به دست او مشرف شد
 زمانه ساغر شاهی به یاد غمگساران زد^{۱۱}

۱۵۸ * آ ۱۴۱ : ۱۰ ، ۹۸۷۶۵۴۳۲۱ - ۱۰ ، ۲۰۴ ر - ۱۰۹۸۷۶۵۳۴۲۱ -

ن ۱۱ ، ۲۲۰

۲. آون : پیش ، ر : پیش از | آون : غرور ، ر : عروس
 ۴. | ه : چشم باده پیمایش ،
 آون : چشم باد پیمایش ، ر : یاد چشم بیمارش
 ۵. | آون : کز ، ر : که
 ۶. آون :
 ←



راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد ^۱	شعری بخوان که با او رطل گران توان زد ^۱
بر آستان جانان گر سر توان نهادن	گامبانگ سر بلندی بر آسمان توان زد ^۲
قد خمیده ما سهلت نماید اما	بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد ^۳
در خانقه ننگجد اسرار عشق بازی	جام می مغانه هم بامغان توان زد ^۴
درویش را نباشد نزل سرای سلطان	ماییم و کینه دلقی کاتش دران توان زد ^۵
اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند	عشق است و داو اول بر نقد جان توان زد ^۶
گر دولت وصالش خواهد دری گشودن	سر ها بدین قخیل بر آستان توان زد ^۷
عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است	چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد ^۸
شده زن سلامت زلف تو وین عجب نیست	گر راه زن تو باشی صد کاروان توان زد ^۹

حافظ به حق قرآن کز شید و زرق باز آی

باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد^{۱۰}

→ خیال ... ناگه ، ر : خیالش ... جای
 ۷. آ : چه جان ... خوردیم ، ر : چو خون خوردیم و
 جان دادیم ، ن : چه خون خوردیم و جان دادیم
 ۸. آ : چگونه در کمند آرم ، ر : کجا
 اندر کمند آرم ، ن : کجا اندر نظر آریم | آ و ر : مژگانش ، ن : زنجیرش
 ۹. آ و ن ،
 توفیق ... شاه است ، ر : اقبال ... شاهیست
 ۱۰. آ و ر : ملک و دین ، ن : شیر دل |
 آ و ن : جود بی دریغش ، ر : جودش هر نفس

۱۵۹ * آ ۱۵۰ ، ۱۰ - ۲۰۳ ر ، ۷ ، ۴۲۱ : ۱۰۷۹۵

ن ۱۵۹ ، ۸ ، ۴۲۱ : ۱۰۹۷۶

۱. | آ و ن ، او ، ر : آن ۵. آ : نباشد نزل ، ر : نباشد برگ ، ن : نباشد برگ ۶.
 آ : ببازند ، ن : نیارند | ن : داو ، آ : داد ۷. آ و ن ، وصالش ، ر : وصال | آ و ن ،
 بدین ، ر : درین ۹. | آ و ن ، گر ... صد ، ر : چون ... بر ۱۰. آ و ر ، باز آی ،
 ن : باز آ | آ و ر ، عیشی ، ن : عشقی ؛ آ : این جهان ، ر : این میان ، ن : آن میان



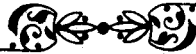
اگر روم ز پیاش فتنه‌ها برانگیزد ور از طلب بنشینم به کینه برخیزد^۱
 وگر به رهگذری يك دم از هواداری چو گرد در پیاش افتم چو باد بگریزد^۲
 وگر کنم طمع نیم بوسه صد افسوس ز حقّه دهندش چون شکر فرو ریزد^۳
 من آن فریب که در نرگس تو می‌بینم بس آب روی که با خاک ره برآمیزد^۴
 فراز و شیب بیابان عشق دام بلاست کجاست شیردلی کز بلا نپرهیزد^۵
 تو عمر خواه و صبوری که چرخ شعبده‌باز هزار بازی ازین طرفه‌تر برانگیزد^۶

بر آستانه تسلیم سر بنه حافظ

که گر ستیزه کنی روزگار بستیزد^۷

۱۶۰ * ۱۳۹۲ و ن ۱۱۳ - ۷ - ۱۲۹۲ - ۷ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷

۲. آور : هواداری ، ن : وفاداری | آور : بگریزد ، ن : برخیزد ۳. آون : وگر .
 ر : اگر ؛ آ : طمع ، رون : طلب ۴. رون : آن ، آ : از ۵. آون : فراز و ...
 دام ، ر : فراز ... راه | رون : نپرهیزد ، آ : پرهیزد ۶. رون : صبوری ، آ : صبحی
 ۷. آون : بنه ، ر : نبید | آور : بستیزد ، ن : نستیزد



به حسن و خلق و وفا کس به یار ما نرسد تو را درین سخن انکار کار ما نرسد^۱
 اگرچه حسن فروشان به جلوه آمده‌اند کسی به حسن و ملاحه به یار ما نرسد^۲
 به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز به یار یک جهت حق گزار ما نرسد^۳
 هزار نقد به بازار کاینات آرند یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد^۴
 هزار نقش بر آید ز کلاک صنع و یکی به دل‌پذیری نقش نگار ما نرسد^۵
 دریغ قافله امن کانچنان رفتند که گردشان به هوای دیار ما نرسد^۶
 دلا به طعن حسودان مرنج و واثق باش که بد به خاطر امیدوار ما نرسد^۷
 چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را غبار خاطری از رهگذار ما نرسد^۸

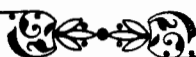
بسوخت حافظ و ترسم که شرح غصه او

به سمع پادشه کامگار ما نرسد^۹

۱۶۱ * ۹، ۱۱۸ آ - ۸، ۱۴۱ ر : ۹۷۶۴۵۳۲۱ -

ن ۹، ۱۰۹ : ۹۸۷۶۴۵۳۲۱

۱. آ : خلق و ، رون : خلق ۲. آ : به حسن ، رون : به لطف ۵. رون :
 و یکی : آ : ولی | آ و ن : نکار ، ر : بکار ۶. آ و ن : کانچنان ، ر : آنچنان ۷. آ :
 به طعن ، رون : ز خیت



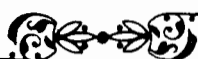
کارم ز جور چرخ به سامان نمی‌رسد	خون شد دلم ز درد و به درمان نمی‌رسد ^۱
با خاک راه راست شدم همچو خاک ازان	تا آب روی می‌رود و نان نمی‌رسد ^۲
بی پاره‌یی نمی‌کنم از هیچ استخوان	تا صد هزار زخم به دندان نمی‌رسد ^۳
سیرم ز جان خود به دل راستان ولی	بیچاره را چه چاره چو فرمان نمی‌رسد ^۴
از آرزوست گشته گران بار غم دلم	آوخ که آرزوی من ارزان نمی‌رسد ^۵
یعقوب را دو دیده ز حسرت سپید گشت	و آوازه‌یی ز مصر به کنعان نمی‌رسد ^۶
از حشمت اهل جهل به کیوان رسیده‌اند	جز آه اهل فضل به کیوان نمی‌رسد ^۷

از دستبرد جور زمان اهل فضل را

این غصه بس که دست سوی جان نمی‌رسد^۸

۱۶۲ * آ ۳۱۲ ۸ - ن ۲۵۲ ۷ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷

۱. آ : جور . ن : دور ۲. آ : با خاک ... ازان . ن : با آن که خاک کوی شدم همچو سنگ
 هنوز | آ : تا آب روی می‌رود . ن : آب زخم همی‌رود ۳. آ : پی . ن : بی ۴. ۵.
 آ : آرزوست . ن : آرزوت



هر که را با خط سبزت سر سودا باشد پای از دایره بیرون نهد تا باشد^۱
 من چو از خاک لحد لاله صفت برخیزم داغ سودای توام سرّ سویدا باشد^۲
 تو خود ای گوهر یکدانه کجایی آخر کز غمت دیده مردم همه دریا باشد^۳
 از بن هرمزه ام آب روانی ست پیا اگر ت میل لب جو و تماشا باشد^۴
 چون دل من دمی از پرده برون آی و در آی که دگر باره ملاقات نه پیدا باشد^۵
 ظلّ ممدود خم زلف توام بر سر باد کاندرین سایه قرار دل شیدا باشد^۶

چشم از ناز به حافظ نکند میل آری

سرگرانی صفت نرگس رعنا باشد^۷

۱۶۳ * ۷، ۳۰۱ آ - ۷، ۱۵۶ ر و ن ۱۷۰، ۷، ۱۵۴۶۳۲۱

۱. ر و ن : با خط ، آ : بر خط ؛ آ و ن : سر سودا ، ر : سر و سودا ؛ آ : پای از ، ر : پا ازین ، ن :
- پای ازین ۲. آ و ر : لاله صفت ، ن : نمره زنان ۳. آ و ن : تو خود ...
- کجایی آخر ، ر : تایی ... روا خواهی داشت ؛ آ و ن : غمت ... همه ، ر : خیال تو مرا دیده چو
۴. آ : از ... روانی ست پیا ، ر : در ... روانی ست مرا ، ن : در ... روانی ست پیا ؛ آ : جو ،
- ر و ن : جوی ۵. آ و ر : من دمی ، ن : مردم ؛ آ و ن : سویدا ، ر : تو پیدا ۶. آ و ر :
- خم ، ن : سر ؛ آ و ر : کاندرین ، ن : کاندران ۷. ح : از ناز ، آ : از ناز ، ر و ن : از باز ،
- آ و ن : آری ، ر : چه شد



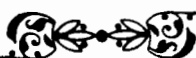
من و انکار شراب این چه حکایت باشد	غالباً این قدردم عقل و کفایت باشد ^۱
من که شبها ره تقوی زده‌ام بادف و چنگ	این زمان سر به ره آرم چه حکایت باشد ^۲
زاهد از راه به رندی نبرد معذور است	عشق کاری ست که موقوف هدایت باشد ^۳
بنده پیر مغانم که ز جهلم برهاند	پیر ما هر چه کند عین ولایت باشد ^۴
تا به غایت ره میخانه نمی دانستم	ورنه مستوری ما تا به چه غایت باشد ^۵
زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز	تا خدا را زمین با که عنایت باشد ^۶

دوش ازین غصه نخفتم که حکیمی می گفت

حافظ از مست بود جای شکایت باشد^۷

۱۶۴ * آ ۱۷۰ و ر ۱۲۱ و ن ۱۲۷ . ۷

۲. آ و ر : این زمان ، ن : ناگهان ۳. آ و ر : کاری ست ، ن : چیزی ست ۴. آ ،
تا خدا را ، ر و ن : تا تو را خود ۷. آ و ر : بود ، ن : شود



نقد صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد ای بسا خرقه که شایسته آتش باشد^۱
 خوش بود گر محک تجربه آید به میان تاسیه روی شود هر که درو غش باشد^۲
 صوفی ما که زورد سحری مست شدی شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد^۳
 ناز پرورد قنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد^۴
 غم دنیی^۵ دنی چند خوری باده بخواه حیف باشد دل دانا که مشوش باشد^۶
 خط^۷ ساقی گر ازین گونه زند نقش بر آب ای بسا رخ که به خونابه منقش باشد^۸

دلق و سجاده حافظ ببرد باده فروش

گر شراب از کف آن ساقی مهوش باشد^۹

۱۶۵ * آ ۱۷۱، ۷ - ۷، ۱۴۰ ر - ۷، ۱۴۰، ۴۲۳۱ - ۷۶۵

ن ۱۲۲، ۷ - ۷، ۱۴۰، ۴۲۳۱ - ۷۵۶

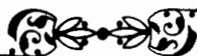
۱. آ : صافی و ، رون : صافی ۵. آ و ن ، دنیی ، ر : دنیا ؛ آ : بخواه ، ر : بخور ،
 ن : بنوش ۶. آ : ازین گونه ، رون : ازین دست ۷. آ و ن ، ببرد ، ر :
 نبرد | ن : گر ، آ : کن ، ر : که



در هر هوا که جز برق اندر طلب نباشد گر خرمنی بسوزد چندان عجب نباشد^۱
 مرغی که با غم دل شد الفتیش حاصل بر شاخسار عمرش برگ طرب نباشد^۲
 در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است آتش که را بسوزد گر بولهب نباشد^۳
 در کیش جان فروشان فضل و ادب نه رندیست اینجا نسب ننگجسد آنجا حسب نباشد^۴
 در محفلی که خورشید اندر شمار ذره ست خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد^۵
 می خور که عمر سرمدگر در جهان توان یافت جز باده بهشتی هیچش سبب نباشد^۶

حافظ وصال جانان با چون تو تنگ دستی

روزی شود که با آن پیوند شب نباشد^۷



خوش آمد گل وزان خوشتر نباشد که در دست بجز ساغر نباشد^۱
 زمان خوش دلی دریاب و دریاب که دایم در صدف گوهر نباشد^۲
 غنیمت دان و می خور در گلستان که گل تا هفته دیگر نباشد^۳
 عجب راهی ست راه عشق کانجا کسی سر بر کند کش سر نباشد^۴
 ایا پر لعل کرده جام زرین ببخشا بر کسی کش زر نباشد^۵
 بیا ای شیخ در خمخانه ما شرابی خور که در کوثر نباشد^۶
 بنامیزد بت سیمین تنم هست که در بتخانه آزر نباشد^۷
 بشوی اوراق اگر همدرس مایی که علم عشق در دفتر نباشد^۸
 ز من بنیوش و دل در شاهی بند که حسنش بسته زیور نباشد^۹
 شرابی بی خمارم بخش یارب که با وی هیچ دردسر نباشد^{۱۰}
 کسی گیرد خطا بر نظم حافظ که هیچش لطف در گوهر نباشد^{۱۱}
 من از جان بنده سلطان اویم اگرچه یادش از چاکر نباشد^{۱۲}

به تاج عالم آرایش که خورشید

چنین زیبنده افسر نباشد^{۱۳}

۱۶۷ * ۱۶۹ آ ۱۱ : ۱۰۹۸۶۵۳۲۱ - ۱۳۱۲۱۱۱۰

۱۷۲ ر ۷ : ۱۱۷۶۸۳۲۱ - ن ۱۲ : ۲۲۳

۱۳۱۲۱۱۱۰۸۶۵۹۴۳۲۱

۵. آ : جام زرین ، ن : جان شیرین ۶. آ : در خمخانه ، ر : وز خمخانه ، ن : و در میخانه



گل بی رخ یار خوش نباشد بی باده بهار خوش نباشد^۱
 طرف چمن و طواف بستان بی لاله عذار خوش نباشد^۲
 رقصیدن سرو و حالت گل بی صوت هزار خوش نباشد^۳
 با یار شکر لب گل اندام بی بوس و کنار خوش نباشد^۴
 باغ و گل و مل خوش است لیکن بی صحبت یار خوش نباشد^۵
 هر نقش که دست عقل بنهد جز نقش نگار خوش نباشد^۶

جان نقد محقر است حافظ

از بهر نثار خوش نباشد^۷

۱۶۸ * آ ۳۱۸ و ن ۷، ۱۰۷ - ۲، ۸۷ ر ۲۱

۲. آ : طواف بستان ، ر : هوای بستان ، ن : طواف مستان



خوش است خلوت اگر یار یار من باشد نه من بسوزم و او شمع انجمن باشد^۱
 من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد^۲
 روا مدار خدایا که در حریم وصال رقیب محرم و حرمان نصیب من باشد^۳
 همای گو مفکن سایه شرف هرگز بر آن دیار که طوطی کم از زغن باشد^۴
 بیان شوق چه حاجت که حال آتش دل توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد^۵
 هوای کوی تو از سر نمی رود آری غریب را دل سرگشته با وطن باشد^۶

بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ

چو غنچه پیش تو اش مهر بر دهن باشد^۷

۱۶۹ * ۱۷۲ و ۱۲۷ و ۱۱۵ ، ۷

۲. | آ و ن : گاه گاه ، ر : گاه ۳. آ و ن : روا مدار ، ر : رومدار ۴. | آ و ر :
 بر آن ، ن : بدان ۵. آ : حال آتش دل ، ر : شرح آتش دل ، ن : آتش دل را | آ و ر :
 سخن ، ن : دهن ۶. آ و ن : آری ، ر : ما را



کی شعر خوش انگیزد خاطر که حزین باشد يك نکته ازین دفتر گفتیم و همین باشد^۱
 از لعل تو گر یابم انگشتی زنهار صد ملك سلیمانم در زیر نگین باشد^۲
 غمناك نباید بود از طعن حسود ای دل شاید که چو وایینی خیر تو درین باشد^۳
 هر کاو نکند فهمی زین كلك خیال انگیز نقشش به حرام ار خود صورتگر چین باشد^۴
 جام می و خون دل هر يك به کسی دادند در دایره قسمت اوضاع چنین باشد^۵
 در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود کاین شاهد بازاری وان پرده نشین باشد^۶

آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر

کان سابقه پیشین تا روز پسین باشد^۷

۱۷۰ * ۱۱۹ آ و ۱۹۴ و ۱۲۹ و ۷

۱. | آون : دفتر ، ر : معنی که ۲. آون : گر یابم ، ر : گریانم ۳. | آون :
 به حرام ار ، ر : نخرم گر ۴. آون : به کسی ، ر : به یکی ۵. | آور : کاین ..
 وان ، ن : کان ... وین ۶. | آون : کان ، ر : این ۷.



نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد	عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد ^۱
ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد	چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد ^۲
این تطاول که کشید از غم هجران بلبل	تا سرا پرده گل نعره زنان خواهد شد ^۳
گر ز مسجد به خرابات شدم خرده مگیر	مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد ^۴
ای دل از عشرت امروز به فردا فکنی	مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد ^۵
ماه شعبان مده از دست قدح کاین خورشید	از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد ^۶
گل عزیز است و غنیمت شمریدش صحبت	که به باغ آمد ازین راه و ازان خواهد شد ^۷
مطربا مجلس انس است غزال خوان و سرود	چندگویی که چنین رفت و چنان خواهد شد ^۸

حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود

قدمی نه به وداعش که روان خواهد شد^۹

۱۷۱ * آ ۱۶۲ : ۸ ، ۹۷۶۵۴۳۲۱ - ۸ ، ۱۸۱۲ : ۸۷۶۵۴۳۲۱ -

۹۸۶۷۵۴۳۱ : ۸ ، ۱۳۷۵

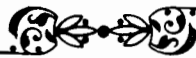
۳. آون : این تطاول ، ر : آن تظلم
 دست قدح ، ر : قدح از دست منه ، ن : منه از دست قدح
 ۵. آون : ار ، ر : از
 ۶. آ : مده از
 ۷. آون : و غنیمت ، ر : غنیمت
 ۸. ن : مطربا ، ر : حافظا



مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد
 قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد^۱
 رقیب آزارها فرمود و جای آشتی نگذاشت
 مگر آه سحر خیزان سوی گردون نخواهد شد^۲
 مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند
 هر آن قسمت که اینجارفت ازان افزون نخواهد شد^۳
 خدا را محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش
 که ساز شرع ازین افسانه بی قانون نخواهد شد^۴
 شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی
 دلا کی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد^۵
 مجال من همین باشد که پنهان مهر او ورزم
 کنار و بوس و آغوش چه گویم چون نخواهد شد^۶
 مشوی ای دیده نقش غم ز لوح سینه حافظ
 که زخم تیغ دلدار است و رنگ خون نخواهد شد^۷

۱۷۲ * ۱۶۵ آ ۷ - ۱۶۳ ر و ن ۱۳۴ ، ۷ ، ۶۴۵۳۲۱

۲. آ و ر : آزارها ، ن : آزار ما ۳. آ : اینجا رفت ازان ، ر : رفت آنجا دگر ، ن :
 شد آنجا بران ۴. آ : خدا را محتسب ، ر و ن : نصیحت کم کن و | آ : ساز شرع ... افسانه
 بی قانون ، ر : کار ما ... افسانه با قانون ، ن : کار ما ... توحید بی قانون ۶. آ و ر : همین ، ن :
 چنین | آ و ن : کنار و ، ر : حدیث ۷. ر : مشوی ، آ : بشوی ، ن : بشو ، آ و ن : سینه ، ر : چهره



روز هجران و شب فرقت یار آخر شد زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد^۱
 آن همه ناز و تمنّی که خزان می فرمود عاقبت در قدم باد بهار آخر شد^۲
 شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد^۳
 صبح امید که شد معتکف پرده غیب گو برون آی که کار شب تار آخر شد^۴
 تا پریشانی شهای دراز از غم دل همه در سایه گیسوی نگار آخر شد^۵
 باورم نیست ز بد عهدی ایام و هنوز قصه غصه که در دولت یار آخر شد^۶
 ساقیا لطف نمودی قدحت پر می باد که به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد^۷

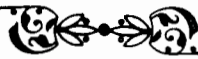
در شمار ارچه نیاورد کسی حافظ را

شکر کان غصه بی حد و شمار آخر شد^۸

۱۷۳ * ۸، ۱۶۰ آ - ۷، ۱۳۹ ر - ۸۷۶۳۴۲۱ : ۷، ۲۱۹ ن

۶۷۳۴۵۲۱ : ۷، ۲۱۹ ن

۱. آ و ر : شب ، ن : غم ۲. آ و ن : عاقبت ... باد ، ر : همه در مقدم سلطان ۳.
 آ و ر : به اقبال ... گل ، ن : به بوی گل نوروزی یار | آ و ر : نخوت ... شوکت ، ن : نکبت ... شکوت
 ۴. آ : تا ، ن : آن : آ : از ، ن : و ۵. آ : ایام و ، ر و ن : ایام | آ و ن : در ، ر : از
 ۶. آ : ساقیا ... باد ، ر : ساقیا عمر دراز و قدحت پر می باد ، ن : ساقی بخت دل افروز بماناد مدام
 ۷. آ : که به تدبیر تو تشویش . ر : به سعی توام اندوه ، ن : به تیمار وی اندوه ۸. آ :
 غصه بی حد و ، ر : محنت بیرون ز



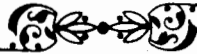
ستاره‌بی بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیده ما را رفیق و مونس شد^۱
نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد^۲
به بوی او دل بیمار عاشقان جو صبا فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد^۳
خیال آب خضر بست و جام کیخرو به جرعه نوشی سلطان ابوالفوارس شد^۴
به صدر مصطبه‌ام می‌نشانند اکنون دوست گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد^۵
طرب سرای محبت کنون شود معمور که طاق ابروی یار منش مهندس شد^۶
لب از ترشح می‌پاک کن ز بهر خدا که خاطر من به هزاران گنه موسوس شد^۷
گرشما تو شرابی به عارفان پیمود که علم بی‌خبر افتاد و عقل بی‌حس شد^۸
ز راه میکده یاران عنان بگردانید چرا که حافظ از این راه رفت و مفلس شد^۹

چو زر عزیز وجود است نظم من آری

قبول دولتیان کیمیای این مس شد^{۱۰}

۱۷۴ * آ ۱۶۳ : ۹ ، ۱۰۹۸۷۶۵۳۲۱ - ۹ ، ۲۰۲۲ - ۹۴۳۵۷۸۶۲۱
ن ۸ ، ۱۷۲ : ۴۹۶۵۷۳۲۱

۲. رون : صد ، آ : بد ۵. آون : دوست ، ر : یار ۶. ر : مهندس ،
آ : مؤسس ، ن : مقرنس ۷. رون : موسوس ، آ : مواسس ۸. ر : پیمود ، آ : بنمود
۹. آور : راه رفت ، ن : ره فتاد



گداخت جان که شود کار دل تمام و نشد	بسوختیم درین آرزوی خام و نشد ^۱
فغان که در طلب گنج نامه مقصود	شدم خراب جهانی ز غم تمام و نشد ^۲
دریغ و درد که در جست و جوی گنج حضور	بسی شدم به گدایی بر کرام و نشد ^۳
به لابه گفت شبی میسر مجلس تو شوم	شدم به رغبت خویش کمین غلام و نشد ^۴
به آن خیال که خواهد نشست با رندان	بشد به رندی و دردی کشیم نام و نشد ^۵
در آن هوس که به مستی بیوسم آن لب لعل	چه خون که درد لیم افتاد همچو جام و نشد ^۶
به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم	که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد ^۷

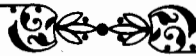
هزار حيله برانگيخت حافظ از سر فکر

در آن هوس که شود آن نگار رام و نشد^۸

۱۷۵ * آ ۱۶۶۸ - ر ۱۳۶۰ : ۱۶۴۳۱ -

ن ۱۶۱۷ : ۱۶۴۵۳۱

۱. آ و ن : تمام و ، ر : تمام ۲. | ه : شدم ... نشد ، آ : شدم خراب و نشد ۳. آ و ن : گنج . ر : نقد ۴. | آ : شدم به رغبت ... نشد ، ر : بشد به رندی و دردی کشیم نام و نشد ، ن : شدم به مجلس ... نشد ۵. آ : به آن خیال ، ن : پیام داد ؛ تق : خواهد ، آ و ن : خواهم ۶. آ و ر : در آن ... بیوسم ، ن : بدان هوس که بیوسم به مستی ۷. | آ و ر : که ... نمودم ، ن : نه ... بکردم ۸. | آ : در آن هوس ، ر : بدان طرف ، ن : بدان طمع ؛ آ و ن : نگار رام و ، ر : حریم رام



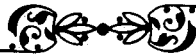
یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چه شد دوستی کی آخر آمد دوستاران را چه شد^۱
 آب حیوان تیره گون شد خضر فرخ پی کجاست خون چکید از شاخ گل باد بهاران را چه شد^۲
 کس نمی گوید که یاری داشت حق دوستی حق شناسان را چه حال افتاد و یاران را چه شد^۳
 شهر یاران بود و خاک مهربانان این دیار مهربانی کی سر آمد شهر یاران را چه شد^۴
 لعلی از کان مروت بر نیامد ساهاست تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد^۵
 گوی توفیق و کرامت در میان افکنده اند کس به میدان در نمی آید سواران را چه شد^۶
 صدهزاران گل شکفت و بانگ مرغی بر نخاست عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد^۷
 زهره سازی خوش نمی سازد مگر عودش بسوخت کس ندارد ذوق مستی می گساران را چه شد^۸

حافظ اسرار الهی کس نمی داند خموش

از که می پرسی که دور روزگار را چه شد^۹

۱۷۶ * ۱۶۱ آ - ۹۰ ن - ۱۶۶ ، ۱۰۹ ، ۲۱ ، ۳۲ ، ۵۳ ، ۴۵ ، ۶۴ ، ۸۹

۲. | آ : خون ... گل ، ن : گل بگشت از رنگ خود ۴. آ : مهربانان ، ن : مهرورزان
 | آ : کی ، ن : گر ۶. آ : توفیق و ، ن : توفیق



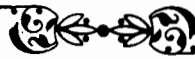
حافظ خلوت نشین دوش به میخانه شد	از سر پیمان برفت با سر پیمانه شد ^۱
شاهد عهد شباب آمده بودش به خواب	باز به پیرانه سر عاشق و دیوانه شد ^۲
صوفی مجنون که دی جام و قدح می شکست	زود به يك جام می عاقل و فرزانه شد ^۳
مغ بجهایی می گذشت راه زن دین و دل	در پی آن آشنا از همه بیگانه شد ^۴
آتش رخسار گل خرمن بلبل بسوخت	چهره خندان شمع آفت پروانه شد ^۵
گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت	قطره باران ما گوهر یکدانه شد ^۶
نرگس ساقی بخواند آیت افسونگری	حلقه اوراد ما مجلس افسانه شد ^۷

منزل حافظ کنون بارگه پادشاست

دل سوی دلدار رفت جان بر جانانه شد^۸

۱۷۷ * آ ۱۶۴ و ر ۹۴، ۷، ۱: ۸۷۶۵۴۲۱ - ن ۱۶۰، ۸

۱. آ و ر: خلوت، ن: مسجد | آ و ر: برفت، ن: گذشت
 ر: و شمع و شراب آ و ر: عاشق و، ن: عاشق
 ۲. آ و ن: عهد شباب،
 ۳. آ و ن: نکست، ر: نشد
 ۴. آ و ن: بارگه، ر: بزمه | آ و ر: سوی، ن: بر
 ۵. آ و ن: ذکر
 ۶. آ و ن: یکدانه شد
 ۷. آ و ن: مجلس افسانه شد
 ۸. آ و ن: دلدار رفت جان بر جانانه شد



دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد
کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد^۱
خاک وجود ما را از آب باده گل کن
ویران سرای دل را گماه عمارت آمد^۲
عبیم بیوش زنهار ای خرقه می آلود
کان پاک دامن آنجا بهر زیارت آمد^۳
این شرح بی نهایت کز حسن یار گفتند
حرفی ست از هزاران کاندرا عبارت آمد^۴
بر تخت جم که تاجش معراج آفتاب است
همت نگر که موری با این حقارت آمد^۵
از چشم شوخش ای دل ایمان خود نگه دار
کان جادوی کمان کش بر عزم غارت آمد^۶
امروز جای هر کس پیدا شود ز خوبان
کان ماه مجلس افروز اندر صدارت آمد^۷
آلوده ای چو حافظ فیضی ز شاه درخواه
کان عنصر سماحت بحر طهارت آمد^۸

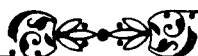
دریاست مجلس او دریاب وقت و دریاب

هان ای زیان کشیده وقت تجارت آمد^۹

۱۷۸ * ۳۰۴، ۷، ۱: ۲۱۴۵۶۸-۱۶۶ ر

ون ۲۰۶، ۹، ۱: ۲۱۳۴۵۷۸۹

۱. | رون : اشارت ، آ : حوالت
۲. آون : خاک ، ر : کلی ، آ : باده ، رون : دیده
۳. ر : پاک دامن آنجا ، ن : پاک پاک دامن
۴. آ : حسن ، رون : عشق | آور : از
۵. ن : تاجش ، آ : جاهش ، ر : نامش | آون :
۶. آور : خوبان ، ن : خوبی
۷. با این ، ر : با آن
۸. آ : چو ، رون :
۹. ن : وقت و ، ر : وقت



عشق تو نهال حیرت آمد وصل تو کمال حیرت آمد^۱
 بس غرقه^۲ حال وصل کآخر هم با سر حال حیرت آمد^۲
 نه وصل بماند و نه واصل آنجا که خیال حیرت آمد^۲
 يك دل بنما که در ره او بر چهره نه خال حیرت آمد^۴
 از هر طرفی که گوش کردم آواز سؤال حیرت آمد^۵

سر تا قدم وجود حافظ

در عشق نهال حیرت آمد^۶

۱۷۹ * آ ۱۱۴ ، ۶ ، ۱۰۹ و ن ۲۳۳ ، ۵ ، ۱ : ۲ ۴ ۵ ۶

۱. آ و ن : نهال حیرت ، ر : نهال عشرت
 ۲. آ : بس غرقه^۲ حال ، ر : این غرقه^۲ بحر ،
 ن : بس غرقه^۲ جان
 ۳. آ و ن : يك دل ، ر : يك دم | آ : نه خال ، ر : نه حال ، ن : مجال
 ۴. آ و ن : قدم ، ر : به قدم



در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد
 حالتی رفت که محراب به فریاد آمد^۱
 از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار
 کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد^۲
 باده صافی شد و مرغان چمن مست شدند
 موسم عاشقی و کار به بنیاد آمد^۳
 بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم
 فرح آورد گل و باد صبا شاد آمد^۴
 ای عروس هنر از بخت شکایت منما
 حجله حسن بیارای که داماد آمد^۵
 دل فریبان نباتی همه زیور بستند
 دلبر ماست که با حسن خداداد آمد^۶
 زیر بارند درختان که تعلق دارند
 ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد^۷

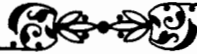
مطرب از گفته حافظ غزلی مست بخوان

تا بگویم که ز عهد طربم یاد آمد^۸

۱۸۰ * آ ۱۱۱ ۸ - ۷ ۱۰۷ ۱ : ۸۷۵۴۳۲۱ -

ن ۸۷۶۵۴۲۱ : ۷ ۲۰۴

۳. آ، مست، ر، گرد
 ۴. آ، فرح، رون، شادی
 ۵. آور، منما
 ۶. آون، حجله، ر، خلوت
 ۷. آون، تعلق دارند، ر، به زیر بارند
 ۸. آور، بگویم، ن، بکریم



مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد هدهد خوش خبر از طرف سبا باز آمد^۱
 برکش ای مرغ سحر نغمه داوودی باز که سلیمان گل از طرف هوا باز آمد^۲
 لاله بوی دم پرش بشنید از دم صبح داغ دل بود به امید وفا باز آمد^۳
 عارفی کو که کند فهم زبان سوسن تا بپرسد که چرا رفت و چرا باز آمد^۴
 چشم من در پی آن قافله بس آب کشید که به گوش دلم آواز درآ باز آمد^۵
 مردمی کرد و کرم بخت خدا داد به من کان بت سنگ دل از بهر خدا باز آمد^۶

گرچه ما عهد شکستیم گنه حافظ کرد

لطف او بین که به صلح از در ما باز آمد^۷

۱۸۱* ر ۸۶، ۶: ۱۲۳۵۴-۷، ۶: ۱۲۳۴۳-۷

۲. ر: از طرف، ن: از باد .
 ۳. ر: دم پرش، ن: می دوشین | ر: وفا، ن: دوا
 ۴. ن: تا بپرسد، ر: یا بپرسد .
 ۷. ر: ما عهد... کرد، ن: حافظ در رنجش زد و
 پیمان بشکست



صبا به تهنیت پیر می فروش آمد که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد^۱
 هوا مسیح نفس گشت و خاک نافه گشای درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد^۲
 تنور لاله چنان برفروخت باد بهار که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد^۳
 به گوش هوش بنوش از من و به عشرت کوش که این سخن سحر از هاتقم به گوش آمد^۴
 ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد چه گوش کرد که باده زبان خموش آمد^۵
 ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع به حکم آن که چو شد اهرمن سروش آمد^۶
 چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس سر پیاله بپوشان که خرقه پوش آمد^۷

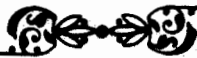
ز خانقاه به میخانه می رود حافظ

مگر زمستی زهد ریا به هوش آمد^۸

۱۸۲ * آ ۱۱۲ - ۸، ۹۷۲، ۷، ۲۱، ۴۳۷۸ -

ن ۱۹۸، ۷، ۲۱، ۴۳۷۸

۱. ر و ن : به تهنیت ، آ : نه تهنیت | آ : طرب و عیش و ناز ، ر : می و معشوق و نای ، ن : گل و نسرين و نای
۲. آ و ن : مسیح نفس گشت ... نافه گشای ، ر : عبیرفشان است ... عنبر
۳. آ : تنور لاله ، ر : به نور باده ، ن : تنور باده
۴. آ و ن ، بوس
۵. آ و ن : ز فکر ... سروش آمد ، ر : بنوش ، ر : و هوش شنو
۶. آ و ن : ز فکر ... سروش آمد ، ر : بگویم سخنی خوش بیا و باده بیار
۷. آ و ر : مجلس ، ن : خلوت
۸. آ و ن : زهد ریا ، ر : کبر و منی



سحرم دولت بیدار به بالین آمد گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد^۱
 قدحی درکش و سرخوش به تماشا بخرام تا ببینی که نگارت به چه آیین آمد^۲
 مزدگانی بده ای خلوتی نافه کشای که ز صحرای ختن آهوی مشکین آمد^۳
 گریه آیی به رخ سوختگان باز آورد ناله فریادرس عاشق مسکین آمد^۴
 مرغ دل باز هواخواه گمان ابرویی ست ای کبوتر نگران باش که شاهین آمده^۵
 ساقیا می بده وغم مخور از دشمن و دوست که به کام دل ما آن بشد و این آمد^۶
 رسم بد عهدی ایام چو دید ابر بهار گریه اش بر سمن و سنبل و نرین آمد^۷

چون صبا گفت حافظ بشنید از بلبل

عنبرافشان به تماشای ریاحین آمد^۸

۱۸۳ * ۸۰۱۱۳ - ۸۷۶۵۳۲۱، ۷، ۱۹۸۲ -

ن ۸۷۶۵۴۳۱، ۷، ۱۷۱

۱. آ و ن ، بالین ، ر ، بالین من ۴. آ ، گریه ، ن ، گریه ۵. آ ، باز
 هواخواه ، ر ، باز هوا دار ، ن ، بار هوا دار ۸. آ و ن ، چون ، ر ، چو



ای پسته تنو خنده زده بر حدیث قند
مشتاقم از برای خدا يك شكر بخند^۱
خواهی که بر نخیزد از دیده رود خون
دل در وفا و صحبت رود گمان میند^۲
طوبی ز قامت تو نیاره که دم زند
زین قصه بگذرم که سخن می شود بلند^۳
از طیره می نمایی و گر طعنه می زنی
ما نیستیم معتقد مرد خود پسند^۴
ز آشفته گی^۵ حال من آگاه کی شود
آن را که دل نگشت گرفتار این کمند^۶
بازار شوق گرم شد آن شمع قد کجاست
تا جان خود بر آتش رویش کنم سپند^۷

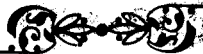
حافظ چو ترك غمزه ترکان نمی گنی

دانی کجاست جای تو خوارزم یا خجند^۸

غزل شماره ۱۸۴ در دیوان حافظ

۱۸۴ * آ ۲۸۸ و ن ۲۳۸ ، ۷

۱. ن : خدا ... بخند ، آ : خند ... بچند
۲. ن : رود خون ، آ : رود رود ، آ : وفا ، و : وفای
۳. آ : ار ... گر : ن : گر طیره می شوی و گرم
۴. آ : شوق
۵. شمع ، ن : عشق ... سرو : آ : خود بر آتش ، ن : و دل به آتش
۶. آ : ترکان ، ن : خوبان
۷. آ : ترکان ، ن :



نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند	نه هر که آینه سازد سگندوی داند ^۱
نه هر کسی که کله کج نهاد و تند نشست	کنایه داری و آیین سروری داند ^۲
تو بندگی جو گدایان به شرط مزد مکن	که دوست خود روش بنده پروری داند ^۳
وفا و عهد نکو باشد از پیاموزی	و گر نه هر که تو بینی ستمگری داند ^۴
بیختم دل دیوانه و نبدانستم	که آدمی بجهی شیوه پری داند ^۵
به قد و چهره هر آن کسی که شاه خوبان شد	جهان بگیرد اگر بنده پروری داند ^۶
غلام همت آن رنید عافیت سوزم	که با گدا صفتی کیمیاگری داند ^۷
هزار نکته باریکتر ز موی اینجاست	نه هر که سر بتراشد قلندری داند ^۸
من دار نقطه بینش ز خال تسو است مرا	که قدر گوهر یکدانه جوهری داند ^۹

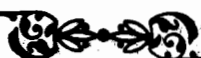
ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگاه

که لطف نظم و سخن گفتن دری داند^{۱۰}

۱۸۵ * ۸۵۷ ۱۸۵۴۳۲۱۰ - ۱۳۸۵ ۱۸۵۴۳۲۱۰ - ۱۰۳۶۸۷۲۴۱۰

۱۰۸۷۶۵۹۲۴۱۰ - ۱۳۵۵ ۱۰۸۷۶۵۹۲۴۱۰

۱. آ و ن ، سگندری داند ، ر : اسکندری دارد ۴. آ و ر ، عهد ، ن : مهر ۷.
 آ ، با ، رون ، در ۸. آ و ر ، اینجا ، ن : آجا ۹. ر ، مرا ، ن : چرا
 ۱۰. آ ، ز شعر ... آگاه ، رون ، ز نظم ... آ که آ ، نظم ... دری ، رون ، نکته و سر سخنوری



هر که شد محرم دل در حرم یار بماند	وان که این کار ندانست در انکار بماند ^۱
اگر از پرده برون شد دل ما عیب مکن	شکر ایزد که نه در پرده پندار بماند ^۲
صوفیان واستدند از گرو می همه رخت	دلق ما بود که در خانه خمار بماند ^۳
خرقه پوشان دگر مت گذشتند و گذشت	قصه ماست که در هر سر بازار بماند ^۴
داشتم دلقی و صد عیب نهان می پوشید	خرقه رهن می و مطرب شد و زخار بماند ^۵
هر می فعل کزان دست بلوری ستدیم	آب حسرت شد و در چشم گهر بار بماند ^۶
جز دل من کز ازل تا به ابد عاشق رفت	جاودان کسی نشنیدیم که در کار بماند ^۷
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر	یادگیری که درین گنبد دوار بماند ^۸
گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس	شیوه او نشدش حاصل و بیمار بماند ^۹

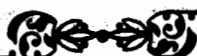
به تماشای زلفش دل حافظ روزی

شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند^{۱۰}

۱۸۶ * ۱۰۸۱ آ ۱۰۹۸۷۶۴۳۲۱۰۹ - ۱۵۲ ر ۱۰۹۶۴۳۲۱۰۷

۱۰۹۶۵۴۳۲۱۰۸، ۱۶۸ ن

۲. آ، عیب مکن، ر، من خرده مکیر، ن، من عیب مکن | ن، پندار، آ، انکار، ر، عشاق
 ۳. آ و ن، دلق، ر، رخت ۴. آ و ر، گذشتند، ن، گرفتند | آ، در، ر و ن، بر
 ۶. آ، بلوری، ر و ن، بلورین، آ و ن، ستدیم، ر، ستدم ۹. آ و ن، گردد، ر، باشد



رسید مزده که ایام غم نخواهد ماند	چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند ^۱
من ارچه در نظر یار خاکسار شدم	رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند ^۲
چو پرده دار به شمشیر می زند همه را	کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند ^۳
سرود مجلس جمشید گفته اند این بود	که جام نوش که دوران جم نخواهد ماند ^۴
چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است	که بر صحنه هستی رقم نخواهد ماند ^۵
توانگرا دل درویش خود به دست آور	که مغزن زر و گنج و درم نخواهد ماند ^۶
غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه	که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند ^۷
بدین رواق زبرجد نوشته اند به زر	که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند ^۸
سحرگر شمع صبحم بشارتی خوش داد	که کس همیشه گرفتار غم نخواهد ماند ^۹

ز مهربانی جانان طمع مبر حافظ

که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند^{۱۰}

۱۸۷ * ۸۲، ۸، ۲۱، ۵۳، ۶۵، ۸۷، ۱۰ - ۱۲۶، ۹، ۲۱، ۷۲، ۴۳، ۵۴، ۸۵، ۱۰۶ -

ن ۱۲۵، ۹، ۲۱، ۷۲، ۴۳، ۵۹، ۱۰

۱. آ و ن، نماند و، ر، نماند ۴. ر، که جام نوش، ن، بیار جام که
۸. آ، بدین، ر و ن، برین ۵. آ و ر، که، ن، چو



صورتِ خوبت نگارا خوش به آیین بسته‌اند^۱ گویا نقشِ لب از جان شیرین بسته‌اند^۱
 از برای مقدم، خیلِ خیالتِ مردمان^۲ زاشک رنگین در دیار دیده آیین بسته‌اند^۲
 کار زلفِ توست مشکِ افغانی و نظارگان^۳ مصلحت را تهمتی بر نایابِ جین بسته‌اند^۳

یارب آن روی است و در پیرامش بند کلاه^۴

یا به گرد ماه تابان عقدِ پروین بسته‌اند^۴

کلاه و عمامه و کت و شال و پیراهن و کفش^۵

بویِ گل و بویِ مشک و بویِ عطر و بویِ شال^۶

بویِ گل و بویِ مشک و بویِ عطر و بویِ شال^۷

بویِ گل و بویِ مشک و بویِ عطر و بویِ شال^۸

بویِ گل و بویِ مشک و بویِ عطر و بویِ شال^۹

بویِ گل و بویِ مشک و بویِ عطر و بویِ شال^{۱۰}

۱. صورتِ خوبت نگارا خوش به آیین بسته‌اند: صورتِ خوبت نگارا خوش به آیین بسته‌اند.

۲. از برای مقدم، خیلِ خیالتِ مردمان: از برای مقدم، خیلِ خیالتِ مردمان.

۳. کار زلفِ توست مشکِ افغانی و نظارگان: کار زلفِ توست مشکِ افغانی و نظارگان.

۴. یارب آن روی است و در پیرامش بند کلاه: یارب آن روی است و در پیرامش بند کلاه.

۵. یا به گرد ماه تابان عقدِ پروین بسته‌اند: یا به گرد ماه تابان عقدِ پروین بسته‌اند.

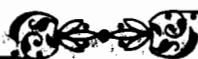
۶. کلاه و عمامه و کت و شال و پیراهن و کفش:

۷. بویِ گل و بویِ مشک و بویِ عطر و بویِ شال:

۸. بویِ گل و بویِ مشک و بویِ عطر و بویِ شال:

۹. بویِ گل و بویِ مشک و بویِ عطر و بویِ شال:

۱۰. بویِ گل و بویِ مشک و بویِ عطر و بویِ شال:



حسب حالی نوشتی و شد ایامی چند مجرمی کو که فرستم به تو پیغامی چند^۱
 ما به آن مقصد اعلیٰ نتوانیم رسید هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند^۲
 چون می از خم به سوز رفت و گل افکند نقاب فرصت عیش نگه دار و بزن جامی چند^۳
 قند آمیخته با گل نه علاج دل ماست بوسه‌ی چند بر آمیز به دشنامی چند^۴
 زاهد از کوچه زندان به سلامت بگذرد تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند^۵
 عیب می جمله چو گفתי هنرش نیز بگو نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند^۶
 ای گدایان خرابات خدا یار شماست چشم انعام مدارید ز انعامی چند^۷
 پیر میخانه چه خوش گفت به دردی کش خویش که مگو حال دل سوخته با خامی چند^۸

حافظ از شوق رخ مهر فروز تو بسوخت

کامکارا نظری کنن سوی ناکامی چند^۹

۱۸۹ * ۹۵۷ دن ۱۹۳، ۹ - ۱۰۶۸، ۸، ۱۰۶۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹

۲. رون : ما، آ، من، آون، به آن، ر، بدان
 ۳. آور : چون می، ن، می چو
 ۴. آون : علاج، ر، دوی، آون : بر آمیز، ر، بیامیز
 ۵. آور : کوچه، ن
 ۸. ر : دردی کش، آ، درد کش، ر : آن دردی، آ، خویش، ر : نوش، ن، دوش
 حلقه :



دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند
گل آدم برشتند و به پیمانه زدند^۱
ساکنان حرم سحر و عناق ملکوت
با من راه نشین باده مستانه زدند^۲
آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه کار به نام من دیوانه زدند^۳
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند^۴
شکر آن را که میان من و او صلح افتاد
حوریان رقص کنان ساغر شکرانه زدند^۵
آتش آن نیست که بر شعله او خندد شمع
آتش آن است که بر خرمن پروانه زدند^۶

کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند^۷

۱۹۱ * ۷، ۹۲ آ - ۷۹۹ ر و ن ۱۵۲، ۷، ۱۰۲، ۳، ۵، ۶، ۷

۲. | آ و ر، راه نشین، ن، خاک نشین | ۳. | آ و ر، کار، ن، قال | ۴. |
آ، ندیدند، رون، بدیدند، آ و ن، ره، ر، در | ۵. | آ و ن، آن را، ر، ایزد
ن، شکرانه، آ، میخانه، ر، و پیمانه | ۶. | آ، بر، رون، در | ۷. |
آ، سخن را به قلم، رون، عروسان سخن



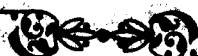
گری می فروش حاجت رندان روا کند ایزد گنه ببخشد و دفع و با کند^۱
 ساقی به جام عدل بدم باده تا گدا غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند^۲
 ما را که دره عشق و بلای خمار هست یا وصل دوست یا می صافی دوا کند^۳
 حقا که در زمان برسد مژده امان گر سألگی به عهد امانت وفا کند^۴
 گر رنج پخت آید و گر راحت ای حکیم نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند^۵
 در کارخانه بی که ره علم و عقل نیست و هم ضعیف رای فضولی چرا کند^۶
 مطرب باز عود که کس بی اجل نفرد هرگاه که این ترانه سراید خطا کند^۷

جان رفت در سر می و حافظ به عشق سوخت

عیسی دمی کجاست که احیای ما کند^۸

۱۹۳ * آ ۷۸، ۷، ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۷۶، ۴، ۱، ۵، ۶، ۸ - ن ۱۷۶، ۸

۱. | آ و ر، و با، ن، بلا ۲. آ و ر، گدا، ن، حریف ۳. آ، که در
- زمان، رون، کزین غمان | آ و ن، یگر، ی، کو ۴. آ و ن، وگر، ر، اگر ۵. آ و ن، وگر، ر، اگر
- آ، علم و عقل، رون، عقل و فضل ۶. آ و ن، یسان، ر، بسوز | آ و ر، هر رون
- وان ۷. آ و ن، سر، ر، بی



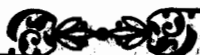
دلا بوز که سوز تو کارها بکند نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند^۱
 عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند^۲
 ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند هر آن که خدمت جام جهان نما بکند^۳
 طیب عشق میحام است و مشفق لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند^۴
 تو باخدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر لکنند مدعی خدا بکند^۵
 ز بخت خفته ملولم بود که بیداری به وقت فاتحه صبح یک دعا بکند^۶

بمویخت حافظ و بویی به زلف یار نبرد

مگر دلالت این دولتش صبا بکند^۷

۱۹۴ * ۲۹۳ و ۱۹۱ و ۱۸۸ و ۷

۱. آ، سوز، رون، نیاز | ۲. آ و ر، پری چهره ... بکش، ن، همین مهر ... بوز
 ۳. آ و ر، هر آن، ن، بکش | ۴. آ و ن، درد در تو، ر، در تو درد، آ و ر، که
 ۵. آ و ن، ز ... بیداری، ر، نه بخت خفته ما و دلم بود بیمار | آ و ن
 ۶. آ و ر، به زلف، ن، ز زلف | ۷. فاتحه، ر، قافله



مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند	که اعتراض بر اسرار علم عیب کند ^۱
کمال صدف محبت بین نه نقص گناه	که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند ^۲
ز عطر حور بهشت آن نفس بر آید بوی	که خاک می‌کند ما عبیر جیب کند ^۳
چنان بزد ره اسلام غمزه ساقی	که اجتناب ز صها مگر صهیب کند ^۴
کلید گنج سعادت قبول اهل دل است	مباد کسی که درین نکته شک و ریب کند ^۵
شبان وادی آیین گهی رسد به مراد	که چند سال ز جان خدمت شعوب کند ^۶

زدیدم خون بچکاند فانی حافظ

چو یاد وقت زمان شباب و شب کند^۷

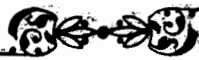
در این غزل، کلمات و عبارات زیر به خط نستعلیق درج شده است:

در این غزل، کلمات و عبارات زیر به خط نستعلیق درج شده است:

۱۹۵ * ۷، ۲۹۹ آ - ۷، ۱۶۸ ر، ۱، ۷، ۲۱، ۴۲، ۵۴، ۷۶ -

۷۳، ۶۵، ۴۲، ۱، ۷، ۱۹۶ ن

۲. آ، صدف، رون، سر
 ۳. آ و ن، حور، ر، بوی، آ، نفس، رون، زمان
 ۴. آ و ن، گهی، ر، کسی | آ و ن، ز جان، ر، به جان
 ۵. آ و ن، چو، ن، که
 ۶. آ و ن، چو، ن، که
 ۷. آ و ن، چو، ن، که

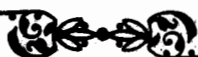


كلك مشكين تو روزی كه ز ما یاد كند ببرد اجر دو صد ینده كه آزاد كند^۱
 قاصد حضرت سلمی كه سلامت بادش چه شود عمر به سلامی دل ما شاد كند^۲
 امتحان كن كه بسی جام مرادت بدهند كه خرابی چو مرا لطف تو آباد كند^۳
 یارب اندر دل آن خسرو شیرین انداز كه به رحمت گذری بر سر غرهاد كند^۴
 حایا عشوه عشق تو ز بنیادم برد تا دگر باره حكیمانه چه بنیاد كند^۵
 گوهر پاك تو از مدحت ما مستغنی ست فكر مشاطه چه با حسن خدا داد كند^۶
 ره نبردیم به مقصود خود اندر شیراز

خرم آن روز كه حافظ ره بغداد كند^۷

۱۹۷ * ۲۹۸ ون ۱۸۴ - ۷ - ۵۰۱۸۲ ر ۵۰۴۱ : ۷۳

۱. آون : ببرد اجر دو ، ر : نبود اجره ۳. آ : جام ، رون : گنج ، آون :
 بدهند ، ر : بدهد | ن : گری ، آور : كه ۴. آ : شیرین ، رون : خوبان ، ۵.
 آ : تو ز بنیادم برد ، ر : توام از یاد ببرد ، ن : تو ز بنیاد ببرد | آ : باره ، رون : فكر ، آون
 : بنیاد ، ر : بیداد ۶. آ : مدحت ، ن : منت ، ۷. آ : مقصود ، رون : مطلوب



- آن کیست کز روی کرم با من وفاداری کند
۱. برجای بدکاری چو من يك دم نکوکاری کند
- اول به بانگ نای و نی آرد به دل پیغام وی
۲. وان گه به يك پیمانه می با من وفاداری کند
- دلبر که جان فرسود ازو کار دلم نگشود ازو
۳. نومید نتوان بود ازو باشد که دلداری کند
- گفتم گره نگشوده‌ام زان طره تا من بوده‌ام
۴. گفتا منش فرموده‌ام تا با تو طراری کند
- پشمینه پوش تنگخو از عشق نشنیده‌ست بو
۵. از مستیش رمزی بگو تا ترك هشیاری کند
- چون من گدای بی نشان مشکل بود یاری چنان
۶. سلطان کجا عیش نهان بارند بازاری کند
- زان طره پرپیچ و خم سهل است اگر بینم ستم
۷. از بند و زنجیرش چه غم هر کس که عیاری کند
- شد لشکر غم بی عدد و زبخت می خواهی مدد
۸. تا فخرالدین عبدالصمد باشد که غمخواری کند
- با چشم پر نیرنگ او حافظ مکن آهنگ او
- کان چشم مست تنگ او بسیار معاری کند

۱۹۸ * آ ۲۹۶ - ۹۰۱۱۷۷ - ۸۰۱۱۷۷ - ۹۸۷۶۵۴۲۱ -

ن ۹۷۶۵۴۳۲۱ - ۸۰۱۱۷۷ -

۱. آ و ر : کرم ، ن ، وفا | آ و ر : چو من ، ن ، من ۳. ن ، فرسود ، آ ، فرمود | آ ،
نومید ... دلداری ، ن ، نامید ... غمخواری ۴. آ و ن ، منش ، ر ، که من ۵.
آ و ن ، تنگخو ، ر ، نیکخو ۶. آ و ر ، گدای ، ن ، گدایی ، آ و ن ، یاری ، ر ، یار
۷. آ و ر ، بینم ، ن ، بینی ۸. آ ، وز ، ر ، از ۹. آ ، چشم مست تنگ
ر : چشم مست شنگ ، ن : طره شب رنگ



سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند همدم گل نمی شود یاد سمن نمی کند^۱
 تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او زان سفر دراز خود عزم وطن نمی کند^۲
 دی گله یی ز طره اش کردم و از سرفسوس گفت که این سیاه کج گوش به من نمی کند^۳
 پیش کمان ابرویت لایه همی کنم ولی گوش کشیده است از آن گوش به من نمی کند^۴
 با همه عطف دامت آیدم از صبا عجب کز گذر تو خاک را مشک ختن نمی کند^۵
 دل به امید وصل تو همدم جان نمی شود جان به هوای کوی تو خدمت تن نمی کند^۶
 چون ز نسیم می شود زلف بنفشه پر شکن وه که دلم چه یاد آن عهد شکن نمی کند^۷
 ساقی سیم ساق ما گر همه درد می دهد کیست که تن چو جام می جمله دهن نمی کند^۸

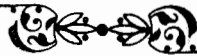
کشته غمزه تو شد حافظ ناشنیده پند

تیغ سزاست هر که را درد سخن نمی کند^۹

۱۹۹ * آ ۹۴ و آم ۲۹۷ ، ۷ ، ۴۲۱ ، ۹۸۷۵ ، ۲ ، ۱۵۸ ، ۷ ، ۴۲۱

'نسخه بدل بیت ۵ متن' ۹۷۶ - ن ۱۹۷ ، ۷ ، ۱ : 'نسخه بدل بیت ۵ متن' ۹۷۳۲۶

۱. آ و آم و ر ، چمان ، ن ، روان
۲. آ و آم و ن ، او ، ر ، تو | آ و آم ، زان ... عزم ، ر ، از هوس سفر کنون یاد ، ن ، خوش سفری
۳. آ ، ابرویت ، آم و ر ، ابروت | آ و آم ، گوش کشیده ، ر ، گوشه کشیده
۵. آ ، خاک ، آم ، باد ، ر و ن به جای متن بیت زیر را دارند ،
- خلخه سای شد صبا دامن پاکت از چه روی خاک بنفشه زار را مشک ختن نمی کند
۷. آ و آم و ن ، پر شکن ، ر ،
۸. ن ، خلخه سای ... پاکت ، ر ، خلخه شد صبا و امن پاک
۹. آ و آم و ن ، تیغ سزاست ،
- در شکن ، آ و آم و ن ، دلم چه یاد ، ر ، چه یاد زلف
- ر ، خیره سری ست



در نظر بازی ما بی‌خبران حیرانند
 عاقلان نقطهٔ پسرگار وجودند ولی
 عهد من بائب شیرین دهنان بست خدای
 جلوه‌گسار رخ او دیدهٔ من تنها نیست
 وصف خورشید به شب چرخهٔ اعمی نرسد
 لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ
 گر شوند آگه از اندیشهٔ ما مغیبتگان
 مگر م چشم سیاه تو پیام‌وزد کار
 گر به نرّه‌تکه ارواح برد بوی تو باد
 عقل و جان گوهر هستی به نثار افشانند^۹
 من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند^۱
 عشق داند که درین دایره سرگردانند^۲
 ما همه بنده و این قوم خداوندانند^۳
 ماه و خورشید همین آینه می‌گردانند^۴
 که درین آینه صاحب نظران حیرانند^۵
 عشق بازان چنین مستحق هجرانند^۶
 بعد ازین خرقهٔ صوفی به‌گرو نستانند^۷
 ورنه مستوری و مستی همه‌کس نتوانند^۸

زاهد از رندی حافظ نکند فهم چه شد

دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند^{۱۰}

۲۰۰ * ۹، ۸۳ آ - ۱۰ ۹۸۷۶۴۳۲۱ - آ ۱۰، ۲۸۱ - ۱۰ ۹۷۸۵۴۶۳۲۱ -

۱۰۲، ۱۱، ۳۲۱ 'نسخه بدل بیت ۷ متن' ۱۰ ۹۸۷۶۴۵ -

ن ۱۸۵، ۹، ۳۵۶۴۲۱ 'نسخه بدل بیت ۷ متن' ۱۰ ۸ -

۱. آ و آم : ما ، ر و ن : من : آ و آم و ن : بی‌خبران ، ر : بی‌بصران ۲. آم و ر و ن
- نقطه : آ ، نکته ۳. آم و ر و ن : قوم ، آ : قوام ۴. آ و آم و ن ،
- همین ، ر ، همه ۵. آم : وصف ... نرسد ، ر : وصف خورشید به شب دیدهٔ اعمی نرسد ، ن
- وصف رخسار چو خورشید ز خفاش می‌رس ۷. ر و ن به جای متن ، بیت زیر را دارند :
- مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم آه اکس خرقهٔ پشمین به‌گرو نستانند
- ر ، آه ، ن ، وای ۱۰. آ و آم و ن : زاهد ، ر : زاهدی ، ر و ن : ار ، آ و آم : از :
- آ و آم . نکند ... شد ، ر : نکند فهم پرو ، ن : نکنی فهم پرو



سمن بویان غبار غم چو بنشینند نشانند پری رویان قرار دل چو بستیزند بستانند^۱
 به فتراك جفا دلها چو بر بندند بر بندند ز زلف عنبرین جانها چو بکشایند بفشانند^۲
 ز چشم لعل رُمّانی چو می بینند می خندند ز رویم راز پنهانی چو می بینند می خوانند^۳
 به عمری يك نفس با ما چو بنشینند برخیزند نهال سوز در خاطر چو برخیزند بستانند^۴
 سرشك گوشه گیران را چو دریابند دریابند رخ مهر از سحرخیزان نگردانند اگر دانند^۵
 دواى درد عاشق را کسی کو سهل پندارد ز فکر آنان که در تدبیر درمانند درمانند^۶

درین حضرت چو مشتاقان نیاز آرند ناز آرند

بدین درگاه حافظ را چو می خوانند می رانند^۷

۲۰۱ * آ ۸۶، ۷ - ر ۱۵۵، ۶، ۷۵۴۳۲۱ - ن ۱۳۹، ۷، ۵۴۳۲۱

'نسخه بدل بیت ۶ متن' ۷

۱. | آ و ن : دل ، ر : از دل ؛ ر و ن : بستیزند ، آ : بستانند ۲. | آ و ر : بکشایند
- ن : بفشانند ؛ ن : بفشانند ، آ و ر : بکشایند ۳. آ : می بینند می خندند ، ر : می خندند
- می ریزند ، ن : می خندند می بارند | ر و ن : می بینند ، آ : می دانند ۴. | آ و ر : سوز ،
- ن : شوق ۵. | خ ، نگردانند ، آ و ن : بگردانند ، ر : چو گردانند ؛ آ و ن : اگر
- دانند ، ر : گردانند ۶. ن به جای بیت متن این بیت را دارد ؛

چو منصور آن مراد آنان که بردارند بردارند که با این درد اگر در بند درمانند درمانند
 ۷. ر : درین ... ناز آرند ، ن : درین ... باز آرند ، آ : چو منصوران کسانی را که بردارند بردارند |
 آ و ن : بدین ، ر : درین ؛ آ و ر : می خوانند ، ن : می بینند ؛ ر و ن : می رانند ، آ : می خوانند



غلام نرگس مست تو تاجدارانند خراب بادۀ لعل تو هوشیارانند^۱
 نه من بر آن گل عارض غزل سرایم و بس که عندلیب تو از هر طرف هزارانند^۲
 تو را صبا و مرا آب دیده شد غماز و گر نه عاشق و معشوق رازدارانند^۳
 ز زیر زلف دو تا چون گذر کنی بنگر که از یمین و یسارت چه بیقرارانند^۴
 گذار کن چو صبا بر بنفشه زار و ببین که از تطاول زلفت چه سوگوارانند^۵
 نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو که مستحق کرامت گناه کارانند^۶
 برو به میکده و چهره ارغوانی کن مرو به صومعه کاناچا سیاه کارانند^۷
 تودستگیر شوای خضری خجسته که من پیاده می روم و همراهان سوارانند^۸

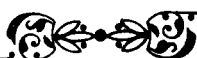
خلاص حافظ ازین زلف تابدار مباد

که بستگان کمند تو رستگارانند^۹

۲۰۲ * آ ۸۴، ۸: ۱۵۴۳۱-۹۸۷۶۵۴۳۱-۶: ۵۹۴۲۱ 'نسخه بدل بیت ۹ متن'

ن ۱۵۵، ۸: ۹۸۷۲۶۵۳۱

۱. آ و ن: تاجدارانند، ر: هوشیارانند | آ و ن: خراب ... هوشیارانند، ر: اسیر ... تاجدارانند
۲. ن: نه من، ر: نه سبزه، ر: بر، ن: از، ن: آن گل عارض غزل سرایم، ر: گل رویت همی
۳. سراید، ر: و بس، ن: بس ۴. آ: زیر، ر: چین ۵. آ و ن: گذار
۶. کن ... و ببین، ر: گذر کنی ... ببین ۷. ن: سیاه کارانند، آ: گناه کارانند ۸.
۹. آ: خلاص ... مباد، ر: ز دام زلف تو دل را مباد روی خلاص آ: خضر، ن: پیک
- ن: خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد، ر: علاوه بر بیت ۹ بیت زیر را نیز دارد:
- ز نقش چهره حافظ همی توان دیدن که ساکنان در دوست خاکسارانند



آن‌دان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند^۱
 دردم نهفته به ز طیبیان مدّعی باشد که از خزانه غیش دوا کنند^۲
 معشوقه چون نقاب زرخ بر نمی‌کشد هر کس حکایتی به تصویر چرا کنند^۳
 چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی ست آن به که کار خود به عنایت رها کنند^۴
 بی‌معرفت مباش که در من یزید عشق اهل نظر معامله با آشنا کنند^۵
 می‌خور که صد گناه ز اغیار در حجاب بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند^۶
 پیراهنی که آید از بوی یوسفم ترسم برادران غیورش قبا کنند^۷
 حالی برون پرده بسی فتنه می‌رود تا آن زمان که پرده برافتد چه‌ها کنند^۸
 گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار صاحب دلان حکایت دل خوش ادا کنند^۹

حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود

شاهان کم التفات به حال گدا کنند^{۱۰}

۲۰۳ * آ ۸۷ ۱۰ - ۱۵۳ ر ۹ ۱۰ ۷۹ ۵۸ ۴۳ ۲۱ -

ن ۱۱۸ ۱۰ : ۱۰ ۵۹ ۶۸ ۷۴ ۳۲ ۱

۲. | آ و ر : غیش ، ن : غیم
 ۳. آ و ن : معشوقه ، ر : معشوق ؛ آ و ر : بر نمی‌کشد
 ۴. آ و ن : عاقبت ، ر : عاقبت
 ۵. ن : در نمی‌کشد
 ۶. آ و ن : غیش ، ن : غیم
 ۷. آ و ن : عاقبت ، ر : عاقبت
 ۸. آ و ن : حالی ، ر : حال ؛ آ : برون ، ر و ن : درون



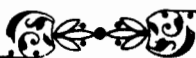
شاهدان گر دلبری زینسان کنند زاهدان را رخنه در ایمان کنند^۱
 هرکجا این شاخ نرگس بشکفتد گلرخانش دیده نرگسدان کنند^۲
 یار ما چون سازد آغاز سماع قدسیان بر عرش دست افشان کنند^۳
 ای جوان سرو قد گویی ببر پیش از آن کز قامتت چو گنج کنند^۴
 رو نماید آفتاب دولتت گر چو صحبت آینه رخشان کنند^۵
 عاشقان را بر سر خود حکم نیست هرچه فرمان تو باشد آن کنند^۶
 مردم چشمم به خون آغشته شد در کجا این ظلم بر انسان کنند^۷
 پیش چشمم کمتر است از قطره‌یی این حکایتها که از طوفان کنند^۸
 عید رخسار تو کو تا عاشقان در وفایت جان خود قربان کنند^۹
 خوش بر آی از غصه ای دل کاهل زار عیش خوش در بوتۀ هجران کنند^{۱۰}

سر مکش حافظ ز آه نیم شب

تا چو صحبت آینه رخشان کنند^{۱۱}

۲۰۴ * آ ۱۱، ۸۰ - ر ۱۰، ۱ - ۹، ۲۱، ۳۲، ۴۳، ۷۶، ۸۷، ۹۸ - ن ۱۵۰، ۹، ۲۱، ۷۳، ۱۰۶، ۸۹

۲. آ و ر : این ... بشکفتد ، ن : آن ... بار داد ۳. آ و ر : یار ، ن : سرو ، آ : بر
 ، ر : از ، ن : در ۴. آ و ر : ببر ، ن : بز ، آ و ن : پیش ... کنند ، ر : تا چو صبح
 آینه‌ات رخشان کنند ۵. | خا : گر چو ، آ : گرچه ۷. آ و ر : شد ، ن : است
 ۸. | آ : این ، ر و ن : آن ، آ و ر : طوفان ، ن : عمان ۹. آ و ن : رخسار تو کو .
 ر : رخسارت نما | آ و ر : در وفایت ، ن : همچو حافظ ۱۰. آ : خوش ... راز ، ن :
 اصل کل وصل است لیکن اهل راز | آ : عیش خوش ، ن : عیشها ۱۱. آ : صحبت آینه
 ، ر : صبح آینه‌ات



گفتم کیم دهان و لب‌ت کامران کنند گفتا به چشم هر چه تو گویی چنان کنند^۱
 گفتم خراج مصر طلب می‌کند لب‌ت گفتا درین معامله کمتر زیان کنند^۲
 گفتم به نقطه دهن‌ت خود که راه برد گفت این حکایتی‌ست که با نکته دان کنند^۳
 گفتم صنم پرست مشو با صمد نشین گفتا به کوی عشق هم این و هم آن کنند^۴
 گفتم هوای می‌کده غم می‌برد ز دل گفتا خوش آن کسان که دلی شادمان کنند^۵
 گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهب است گفت این عمل به مذهب پیر مغان کنند^۶
 گفتم ز لعل نوش لبان پیر را چه سود گفتا به بوسه شکرینش جوان کنند^۷
 گفتم که خواجه کی به سر حجله می‌رود گفتا سحر که مشتری و مه قران کنند^۸

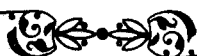
گفتم دعای دولت او ورد حافظ است

گفت این دعا ملائک هفت آسمان کنند^۹

۲۰۵ * آ ۲۸۰ و ن ۲۱۰ - ۹ - ر ۱۹۵ : ۵۴۳۲۱

۳. آ : راه برد ، ر : برد ره ، ن : برد راه | آ و ر : گفت این ، ن : گفتا ، ۵. آ و ن ،

دل ، ر : یاد ۸. آ : گفتا سحر ، ن : گفت آن زمان



زاهدان کاین جاوه در محراب و منبر می کنند
 شاهدان نشان نیم شب خلوت منور می کنند^۱
 مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
 توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند^۲
 یارب این نو دولتان را با خر خودشان نشان
 کاین همه غنچ از غلام ترك و استر می کنند^۳
 گویا باور نمی دارند روز داوری
 کاین همه قلب و دغل در کار داور نمی کنند^۴
 بنده پیر خراباتم که درویشان او
 گنچ را از بی نیازی خاک بر سر می کنند^۵
 بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح گوی
 کاندرا آنجا طینت آدم مخمر می کنند^۶
 حسن بی پایان او چندان که عاشق می کشد
 زمره بی دیگر به عشق از غیب سر بر می کنند^۷
 ای گدای خانقه برجه که در دیر مغان
 می دهند آبی که دلها را توانگر می کنند^۸
 خانه خالی کن بتا تا منزل جانان شود
 کاین هوسناکان دل و جان جای دیگر می کنند^۹

وقت صبح از عرش می آمد خروشی عقل گفت

قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می کنند^{۱۰}

۲۰۶ * آ ۷۶ : ۱۰۹۸۷۶۵۴۲۱ - ۹۰۱۸۰۲ - ۱۰۹۶۸۴۵۳۲۱ -

۱۰۹۸۷۶۵۳۴۲۱ : ۱۰۰۱۳۲۰

۱. آ و ر : زاهدان ، ن : واعظان | آ : شاهدان نشان ... منور ، ر و ن : چو به خلوت می روند آن کار دیگر
۳. ر : نو دولتان را ... نشان ، ن : نو دولتان کز فضل چون بی بهره اند | ر : غنچ ، ن : قنچ ۴.
- آ و ن : روز داوری ، ر : از روز جزا آ و ر : قلب و ، ن : قلب ۵. | آ و ن : درویشان
- او ، ر : روز داوری ۶ آ و ر : عشق ، ن : دل ، آ و ن : تسبیح گوی ، ر : تسبیح |
- آ و ن : آنجا . ر : اینجا ۸. آ و ن : برجه که در دیر ، ر : بر درگاه پیر | آ و ر : که
- دلها را توانگر ، ن : و دلها را منور ۹. ن : بتا ، آ : بیا ، ر : دلا : آ و ن : جانان ،
- ر : سلطان | آ : دیگر ، ر و ن : لشکر ۱۰. آ و ن : وقت صبح ، ر : صبحدم : ن ، عقل
- ، آ و ر : عشق



دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند	پنهان خورید باده که تکفیر می‌کنند ^۱
گویند رمز عشق مگویید و مشنویید	مشکل حکایتی ست که تقریر می‌کنند ^۲
ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند	منع جوان و سرزنش پسر می‌کنند ^۳
ما از برون در شده مغرور صد فریب	تا از درون پرده چه تدبیر می‌کنند ^۴
تشویش وقت پسر مغان می‌دهند باز	این سالکان نگر که چه با پیر می‌کنند ^۵
صد آب رو به نیم نظر می‌توان خرید	خوبان درین معامله تقصیر می‌کنند ^۶
قومی به جد و جهد نهادند وصل دوست	قومی دگر حواله به نقد پیر می‌کنند ^۷
فی‌الجمله اعتماد مکن برمدار چرخ	کاین کارخانه‌یی ست که تقبیر می‌کنند ^۸

می‌ده که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند^۹

۲۰۷ * آ ۸۰۷۷۱، ۸۰۷۷۲، ۹۷۶۵۴۳۲۱-۹۷۶۵۴۳۲۱، ۹۰۱۳۳۲-۹۸۷۴۶۵۲۳۱

۸۹۷۶۲۵۴۳۱، ۹۰۱۴۹۹

۱. آ و ر : تکفیر ، ن : تعزیر
۲. آ و ن : منع ، ر : عیب
۳. آ و ن : دهند ، ر : دهد و رون ، نکر : آ ، نکر
۴. آ و ن : ده ، ر : خوب ، ر : ن : حافظ ، آ
۵. آ و ن : ده ، ر : خوب ، ر : ن : حافظ ، آ
۶. آ و ن : ده ، ر : خوب ، ر : ن : حافظ ، آ
۷. آ و ن : ده ، ر : خوب ، ر : ن : حافظ ، آ
۸. ر : مدار چرخ ، ن : ثبات هیچ
۹. آ و ر : مفتی ، ن : صوفی | آ و ر : می‌کنند ، ن : کنند



شراب بیغش و ساقی خوش دو دام رهند
 که زیرکان جهان از کمندشان نرهند^۱
 بن ارچه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه
 هزار شکر که یاران شهر بی گنهند^۲
 قدم منسه به خرابات جز به شرط ادب
 که ساکنان درش محرمان پادشهند^۳
 جفا نه شیوه درویشی است و راه ادب
 بیار باده که این سالکان نه مرد رهند^۴
 مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم
 شهان بی کمر و خسروان بی کلهند^۵
 به هوش باش که هنگام باد استغنا
 هزار خرمن طاعت به نیم جو نهند^۶

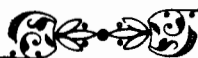
جناب عشق بلند است همتی حافظ

که عاشقان ره بی همتان به خود ندهند^۷

۲۰۸ * ۷. ۹۰ آ - ۷. ۱۳۷ ر - ۷. ۳۵۶ ۴۲۱

ن ۶. ۱۲۱ : ۷۳۶ ۴۲۱

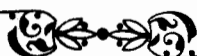
۱. | آ : نرهند، رون : نهند
 ۲. | آور : رند و مست، ن : مست و رند
 ۳. | آور :
 ۴. | آ : راه ادب، رون : راه روی
 ۵. | ن : سالکان
 ۶. | ن : سالکان



آن را که جام باده صهباش می‌دهند می‌دان که در حریم حرم جاش می‌دهند^۱
 صوفی مباح منکر مستان که سرّ عشق روز ازل به مردم قلاش می‌دهند^۲
 ساقی بیار باده گل رنگ مشک بوی کار باب عقل زحمت او باش می‌دهند^۳
 از لذت حیات ندارد تمتعی و امروز نیز وعده فرداش می‌دهند^۴

مطرب بساز پرده عشاق بی‌نوا

کان را که بی‌نواست نواهاش می‌دهند^۵



باشد ای دل که در میکرده‌ها بگشایند گره از کار فرو بسته ما بگشایند^۱
 اگر از بهر دل زاهد خود را بستند دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند^۲
 به صفای دل رندان و صبوحی زدگان بس در بسته به مفتاح دعا بگشایند^۳
 نامه تعزیت دختر رز بنویسد تا حریفان همه خون از مژه‌ها بگشایند^۴
 گیسوی چنگ ببرد به مرگ می ناب تا همه مغ بچکان زلف دو تا بگشایند^۵
 در میخانه چو بستند خدایا میسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند^۶

حافظ این خرقه که داری تو بینی فردا

که چه زکار زیرش به جفا بگشایند^۷

۲۱۰ * ۷، ۸۹ آ - ۷، ۱۴۷ ر - ۷، ۵۴۶۳۲۱ -

ن ۷، ۱۱۲ - ۷، ۵۴۲۳۱

۲. آور : خود را ، ن : خود بین ۳. آ : رندان و ، رون : رندان ۴. | آور :
 تا ... مژه‌ها ، ن : تا همه مغ بچکان زلف دو تا ۵. | آور : تا ... دو تا ، ن : تا حریفان
 همه خون از مژه‌ها ۶. آون : چو بستند ، ر : بستند ۷. آور : فردا ، ن : روزی



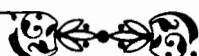
کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود^۱
 بنوش جام صبوحی به ناله دف و چنگ بیوس غبغب ساقی به نغمه نی و عود^۲
 به باغ تازه کن آیین دین زردشتی کنون که لاله بر افروخت آتش نمرود^۳
 شد از بروج رباحین چو آسمان روشن زمین به اختر میمون و طالع مسعود^۴
 ز دست شاهد نازک عذار عیسی دم شراب نوش و رها کن حدیث عاد و ثمود^۵
 جهان چو خلد برین شد به دور سوسن و گل ولی چه سود که دروی نه ممکن است خلود^۶
 به دور گل منشین بی شراب و شاهد و چنگ که همچو دور بقا هفته‌یی بود معدود^۷
 چو گل سوار شود در هوا سلیمان وار سحر که مرغ در آید به نغمه داوود^۸

بنخواه جام صبوحی به یاد صاحب دهر

وزیر ملک سلیمان عماد دین محمود^۹

۳۱۱ * ۲۸۷ آ : ۷ ، ۹۸۷۵۴۲۱ - ۹۸۷۵۴۲۱ : ۸ ، ۲۴۲ ن - ۹۴۷۶۵۳۲۱

۱. ن : در چمن ، آ : از چمن ۲. ن : بیوس ... عود ، آ : که همچو دور بقا هفته‌یی بود
 معدود ۵. ن : نازک عذار ، آ : ناز عذار ۹. آ : صبوحی به یاد صاحب ،
 ن : لبالب به یاد آصف



سالها دفتر ما در گرو صهبا بود رونق میکده از درس و دعای ما بود^۱
 نیکی پیر مغان بین که چو ما بد مستان هرچه کردیم به چشم کرمش زیبا بود^۲
 دفتر دانش ما جمله بشوید به می که فلک دیدم و در کین من دانا بود^۳
 دل چو پرگار ز هرسو دورانی می کرد و اندر آن دایره سرگشته پا برجا بود^۴
 مطرب از درد محبت عملی می پرداخت که حکیمان جهان را مژه خون بالا بود^۵
 می شکفتم ز طرب زانکه جو گل بر لب جوی بر سرم سایه آن سرو سهی بالا بود^۶
 از بتان آن طلب از حسن شناسی ای دل کاین کسی گفت که در علم نظر دانا بود^۷
 پیر گل رنگ من اندر حق ازرق پوشان رخصت خبث نداد ار نه حکایتها بود^۸

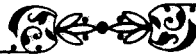
قلب اندوده حافظ بر او خرج نشد

که معامل به همه عیب نهان بینا بود^۹

۲۱۲ * آ ۱۰۳ و آم ۳۰۲ ، ۸ ، ۹۸۶۵۴۳۲۱ : ۷ ، ۱۵۰ ر - ۹۸۷۶۴۲۱ :

ن ۹۷۸۶۵۴۳۲۱ : ۹ ، ۱۴۳

۲. | آ و آم ون : چشم ، ر : عین ۳. آم ون : بشوید ، آ : بشوید | آ و آم : من ،
 ن : دل ۴. آ و آم : زهر ، ر ون : به هر : آ و آم و ر : سو دورانی ، ن : سوی دوران
 ۶. ر ون : می شکفتم ، آ و آم : من شکفتم : آ و آم و ر : ز طرب ، ن : نظرت ۸. | آ و
 آم و ر : خبث نداد ار نه ، ن : کفر نداد ارچه



یاد باد آن که نهانت نظری با ما بود اثر مهر تو بر چهره ما پیدا بود^۱
یاد باد آن که چو چشمت به عتابم می‌گشت معجز عیسویت در لب شکر خا بود^۲
یاد باد آن که صبحی زده در مجلس انس جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود^۳
یاد باد آن که رخت شمع طرب می‌افروخت وین دل سوخته پروانه ناپروا بود^۴
یاد باد آن که در آن بزمگه خلق و ادب آن که او خنده مستانه زدی صهبا بود^۵
یاد باد آن که چو یاقوت قدح خنده زدی در میان من و لعل تو حکایتها بود^۶
یاد باد آن که خرابات نشین بودم و مست و آنچه در مسجدم امروز کم است آنجا بود^۷
یاد باد آن که مه من چو کله بر بستی در رکابش مه نو پیک جهان پیمای بود^۸

یاد باد آن که به اصلاح شما می‌شد راست

نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود^۹

* ۲۱۳ - ۸۰۱۰۴۲۱ : ۹۸۶۵۴۳۲۱ - ۹۸۶۵۴۳۲۱ : ۵۰۱۶۴۲۱ - ۸۲۵۴۱

ن ۱۹۰ : ۹۰۱۹۰ : ۹۴۵۸۷۶۳۲۱

۱. | آ و ر : اثر ، ن : رقم ؛ آ و ن : بر ، ر : در ؛ آ و ر : پیدا ، ن : زیبا ۴. | آ و ن :
ناپروا ، ر : پا برجا ۵. | آ و ن : در آن بزمگه خلق ، ر : درین مجلس تمکین ۷. | ن :
کم است (« کم است » را پاک کرده روی آن « نبود » نوشته اند)



تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود^۱
 حلقه پیر مغان از ازل در گوش است بر همانیم که گفتیم و همان خواهد بود^۲
 بر سر تربت ما چون گذری همت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود^۳
 برو ای زاهد خود بین که ز چشم من و تو راز این پرده نهان است و نهان خواهد بود^۴
 ترك عاشق کش من مست برون رفت امروز تا دگر خون که از دیده روان خواهد بود^۵
 چشم آن شب که ز شوق تو نهد سر به لحد تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود^۶

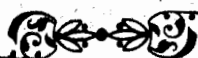
بخت حافظ گر ازین دست مدد خواهد داد

زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود^۷

۲۱۴ * آ ۱۰۷ و ر ۱۳۱ - ۷ - ن ۱۱۴ ، ۸ ، ۲۱ بیت اضافی ۷۶۵۴۳

۲. آ و ن ، مغان از ازل ، ر ، مغانم ز ازل | آ و ر ، گفتیم ، ن ، بودیم . ن بمد از بیت ۲ متن بیت زیر را دارد :

سر زمینی که نشان کف پسای تو بود سالها سجده صاحب نظران خواهد بود
 چون این بیت با تقدیم و تأخیر مصراعها از همان تریزی است و در نسخ کهن دیگر نیز نیامده است تا
 احتمال تصحیح ورود ازین دو آن را در حاشیه آوردیم .
 ۵. آ و ن ، و نهان ، ر ، نهان
 ۶. آ و ن ، مست ... امروز ، ر ، دوش برون آمد مست
 ۷. آ و ن ، چشم ، ر ، دیده ،
 ۸. آ و ر ، دگر ، ن ، تو ، آ ، معشوقه ، ر و ن ، معشوق



پیش ازینت پیش ازین اندیشه عشاق بود مهرورزی تو با ما شهره آفاق بود^۱
یاد باد آن صحبت شبها که با نوشین لبان بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود^۲
از دم صبح ازل تا آخر شام ابد دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود^۳
بر در شاهی گدایی نکته‌ی در کار کرد گفت بر هر خوان که بنشستم خدا رزاق بود^۴
پیش ازین کاین سقف سبز و طاق مینا برکشند منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود^۵
سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود^۶
رشته تسبیح اگر بگست معذورم بدار دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود^۷
در شب قدر از صبحی کرده‌ام عیبم مکن سرخوش آمد یار و جامی بر کنار طاق بود^۸

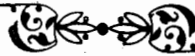
شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد

دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود^۹

۲۱۵ * آ ۸، ۱۰۹ - ۹۸۷۶۵۳۲۱ : ۸، ۱۰۵ ر - ۹۴۳۶۵۷۲۱ :

ن ۹۷۶۳۵۲۱ : ۷، ۲۱۷

۱. آ و ر : اندیشه ، ن : غمخواری | آ و ن : مهرورزی تو با ما شهره ، ر : کوکب سمد مرا صد جلوه در
۲. آ : یاد ... نوشین لبان ، ر : حسن مه رویان به مجلس گرچه دل می برد و دین ، ن : یاد ... شیرین لبان | آ : بحث ... خوبی ، ر : عشق ما هم لطف طبع و خوبی ، ن : بحث ما در خوبی و در لطف و در
۵. آ : ازین ، ر و ن : ازان ؛ آ و ن : سبز و ، ر : سبز ؛ ر : مینا برکشند ، آ : مینایی کشید ، ن : مینایی کشید
۹. آ و ر : نسرین و ، ن : نسرین



یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود^۱
 راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک در زبان بود مرا هر چه تو را در دل بود^۲
 دل چو از پیر خرد نقل معانی می کرد عشق می گفت به شرح آنچه براو مشکل بود^۳
 در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود^۴
 دوش بر یاد حریفان به خرابات شدم خم می دیدم و خون در دل و سر در گل بود^۵
 بس بگشتم که بپرسم سبب درد فراق مفتی عقل درین مسأله لایعقل بود^۶
 آه ازین جور و تظلم که درین دامگه است واه ازین ناز و تجمل که در آن محفل بود^۷
 راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود^۸

دیدنی آن قهقهه کبک خرامان حافظ

که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود^۹

۲۱۶ * آ ۱۰۵ : ۸ ، ۹۸۶۵۴۳۲۱ - ۶ ، ۱۱۲ ر - ۸۵۴۳۲۱ -

ن ۸۰۲۰۵ : ۹۷۶۵۴۳۲۱

۲. آ و ن : پاک ، ر ، یار | آ و ر : در ... تو را ، ن ، بر زبان بود تو را هر چه مرا
 ۳. آ و ر : براو ، ن : به دل ۴. آ و ر : که سعی ، ن ، چو سعی ۵. آ و ر :
 خم می ، ن : خم ز می ۶. آ : بگشتم ، ن : که گشتم ۷. آ : مستعجل ، ر : ما غافل
 ۸. آ : مستعجل ، ر : ما غافل



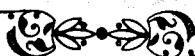
خستگان را چو طلب باشد و قوت نبود گر تو بیداد کنی شرط مروت نبود^۱
 ما جفا از تو نبینیم و تو خود نپسندی آنچه در مذهب اصحاب طریقت نبود^۲
 خیره آن دیده که آبش نبرد گریه عشق تیره آن دل که در او شمع محبت نبود^۳
 دولت از مرغ همایون طلب و سایه او زان که با زاغ و زغن شهپر دولت نبود^۴
 گر من از میکده همت طلبم عیب مکن شیخ ما گفت که در صومعه همت نبود^۵
 چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکیست نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود^۶

حافظا علم و ادب ورز که در مجلس خاص

هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود^۷

۲۱۷ * ۱۸۵ در ۱۸۳ و ن ۲۰۸، ۷

۱. | آ : بیداد کنی شرط ، ر : افسوس کنی شرط ، ن : افسوس کنی جای
۲. آ و ن ،
- از ، ر : در ؛ آ و ر : نبینیم ، ن : ندیدیم | آ : اصحاب ، ر و ن : پیران
۳. آ : خیره ...
- نبرد ، ر : خرم ... نبرد | آ : شمع ، ر : شرط . ن به جای بیت متن این بیت را دارد ؛
- نا به افسون نکند جادوی چشم تو مدد نور در سوختن شمع محبت نبود
۴. | ر : دولت ، آ : همت . ن به جای بیت متن این بیت را دارد ؛
- چون چنین نیک ز سر رشته خود باخبرم آن مبادا که طلب کاری دولت نبود
۵. آ و ر : من ... طلبم ، ن : مدد خواستم از پیر مغان
۶. ر و ن : چون ، آ : چو
۷. آ : مجلس خاص ، ر : مجلس شاه ، ن : صحبت شاه



قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبود ورنه هیچ از دل بی‌رحم تو تقصیر نبود^۱
 یارب این آینه حسن چه جوهر دارد که در او آه مرا قوت تأثیر نبود^۲
 سر ز حیرت به می و میکده‌ها برگردم که شناسای تو در صومعه یک پیر نبود^۳
 من دیوانه چو زلف تو رها می‌کردم هیچ لایق‌ترم از حلقه زنجیر نبود^۴
 نازنین تر ز قدرت در چمن ناز نرست خوشتر از نقش تو در عالم تصویر نبود^۵
 تا مگر هم‌چو صبا باز به گوی تو رسم حاصلم دوش بجز ناله شبگیر نبود^۶
 آن کشیدم ز تو ای آتش هجران که چو شمع جز فناى خودم از دست تو تدبیر نبود^۷

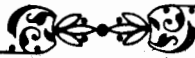
آیتی بود عذاب انده حافظ بی‌دوست

که بر هیچکس حاجت تفسیر نبود^۸

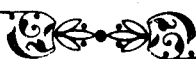
۲۱۸ * ۸۰۸۱ - ۸۰۸۲ - ۷۰۲۴۱ : ۸۷۵۳۲۴۱ -

ن ۱۷۵ : ۷۰۲۴۱ : ۸۷۴۵۳۲۱

۱. | آ و ر : هیچ از دل ، ن : از جانب ۲. آ : این آینه حسن ، ر : آینه حسن تو ،
- ن : آینه لطف تو ۳. | آ و ن : که ، ر : چون ۵. آ و ر : نازنین تر
- ز قدرت ، ن : نازنین سرود تو تا | آ و ر : نقش ، ن : عشق ۷. آ و ر : دست تو تدبیر ،
- ن : عشق تو توفیر ۸. آ و ر : بی‌دوست ، ن : بی‌تو



گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود	گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود ^۱
گفتم که بسی خط خطا بر تو کشیدند	گفتا همه آن بود که بر لوح جبین بود ^۲
گفتم که چرا مهر تو ای ماه بگردید	گفتا که فلک با من بد مهر به کین بود ^۳
گفتم که قرین بدت افکند بدین حال	گفتا که مرا بخت بد خویش قرین بود ^۴
گفتم که بسی جام طرب خوردی ازین پیش	گفتا که شفا در قدح باز پسین بود ^۵
گفتم که نه وقت سفرت بود چه رفتی	گفتا که مگر مصلحت وقت درین بود ^۶
گفتم که تو ای عمر چرا زود برفتی	گفتا چه توان کرد مگر عمر همین بود ^۷



دوش در حلقهٔ ما قصهٔ گیسوی تو بود	تا دل شب سخن سلسلهٔ موی تو بود ^۱
دل که از ناوڪ مژگان تو در خون می گشت	باز مشتاق کمان مهرهٔ ابروی تو بود ^۲
هم عفا الله ز صبا کز تو پیامی می داد	ورنه در کس نرسیدیم که از کوی تو بود ^۳
من سرگشته هم از اهل سلامت بودم	دام راهم شکن طرهٔ هندوی تو بود ^۴
عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت	فتنه انگیز جهان غمزهٔ جادوی تو بود ^۵
بگشا بند قبا تا بگشاید دل من	که گشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود ^۶

به وفای تو که بر تربت حافظ بگذر

کز جهان می شد و در آرزوی روی تو بود^۷

۲۲۰ * آ ۱۰۶ - ۷ - ۱۵۱ ر - ۷ : ۷۶۴۵۳۲۱ -

ن ۷۶۵۳۲۴۱، ۷، ۱۱۱

۱. | آ و ن : سخن سلسله ، ر : سخن از سلسله
 ۲. | آ : کمان مهره ، ر و ن : کمانخانه
 ۳. ر و ن : ز صبا ، آ : صبا



دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود تا کجا باز دل غم‌زده‌یی سوخته بود^۱
 رسم عاشق‌کشی و شیوه شهرآشوبی جامه‌یی بود که برقامت او دوخته بود^۲
 جان عشاق سپند رخ خود می‌دانست و آتش چهره به این کار برافروخته بود^۳
 کفر زلفش ره دین می‌زد و آن سنگین دل در رهش مشعله از چهره برافروخته بود^۴
 گرچه می‌گفت که زارت بکشم می‌دیدم که نهانش نظری با من دل سوخته بود^۵
 دل بسی خون به هم آورد ولی دیده بریخت الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود^۶
 یار مفروش به دینی که بسی سود نکرد آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود^۷

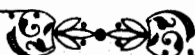
گفت و خوش‌گفت برو خرقه بسوزان حافظ

یارب این قلب شناسی ز که آموخته بود^۸

* ۲۲۱ آ ۱۰۰، ۸، ۱۴۴ ر، ۷، ۱۴۴۵ ۴۲۱ -

۸۷۶۵۳۴۲۱ : ۸، ۱۴۲ ن

۱. آ و ر : رخساره ، ن : رخسار ۴. آ : مشعله ، ر و ن : شعله‌یی ۶. آ : به
- هم ، ر و ن : به کف ۷. آ : یار ... نکرد ، ر : هر که يك ذره وصالش به دو عالم نخرید ،
- ن : هر که يك لحظه وصالش به دو عالم بفروخت | آ : آن که یوسف ، ر و ن : یوسف خود
۸. آ و ر : بسوزان حافظ ، ن : بسوزای حافظ



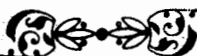
يك دوجام دی سحرگه اتفاق افتاده بود وز لب ساقی شرابم دار مذاق افتاده بود^۱
 از سرمستی دگر با شاهد عید شباب رجعتی می خواستم لیکن طلاق افتاده بود^۲
 در مقامات طریقت هرکجا کردیم سیر عافیت را با نظر بازی فراق افتاده بود^۳
 ساقیا جام دمام ده که در سیر طریق هرکه عاشق وش نیامد در نفاق افتاده بود^۴
 نقش می بستم که گیرم گوشه یی زان چشم مست طاقت صبر از خم ابروش طاق افتاده بود^۵
 ای معبر مژده یی فرما که دوشم آفتاب در شکر خواب صبحی هم وثاق افتاده بود^۶

حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می نوشت

طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود^۷

۲۲۲ * آ ۹۹ و ر ۱۱۱ و ن ۲۱۶ ، ۷

۲. | آ و ن ، رجعتی ... طلاق ، ر : رفتی ... خلاق ۳. آ و ن ، سیر ، ر : سر | آ و ر ،
 نظر بازی ، ن : نظرگویی ۴. آ و ر ، دمام ، ن : پیایی آ : نیامد ، ر و ن : نباشد ؛
 ن : نفاق ، آ : نقاب ، ر : فراق ۷. آ و ن : نظم ، ر : خط | ر و ن ، طایر ، آ : طاقت



گوهر مخزن اسرار همان است که بود حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود^۱
 عاشقان زمره ارباب امانت باشند لاجرم چشم گهر بار همان است که بود^۲
 از صبا پرس که ما را همه شب تا دم صبح بوی زلف تو همان مونس جان است که بود^۳
 طائب لعل و گهر نیست و گرنه خورشید همچنان در عمل معدن و کان است که بود^۴
 کشته غمزه خود را به زیارت می آی زان که بیچاره همان دل نگران است که بود^۵
 رنگ خون دل ما را که نهان می کردی همچنان در لب لعل تو عیان است که بود^۶
 زلف هندوی تو گفتم که دگر ره نزنند سالهارفت و بدان سیرت و سان است که بود^۷

حافظا باز نما قصه خونابه چشم

که درین چشمه همان آب روان است که بود^۸

۲۲۳ * آ ۹۶ و ر ۱۹۰، ۸ - ن ۱۵۶، ۸ : ۱ ۴ ۲ ۳ ۵ ۶ ۷ ۸

۲. آ : زمره ارباب ، ر : زنده ارباب ، ن : مجرم اسرار ۳. آ و ن : دم ، ر : در
 آ و ن : مونس ، ر : مونس که ۴. آ و ر : و گرنه ، ن : و گرنی ۵. آ و ن :
 می آی ، ر : دریاب | آ و ن : بیچاره ، ر : در خاک ۶. آ و ن : نهان می کردی ، ر :
 نهان می کردند | آ و ن : عیان ، ر : نهان ۷. آ و ن : نزنند ، ر : نبرد | آ : بدان
 سیرت و سان ، ر : بر آن سیر و شتاب ، ن : بر آن سیرت و سان ۸. آ و ر : چشمه
 همان ، ن : جوی نه آن



به کوی میکده یارب سحر چه مشغله بود که جوش شاهد و ساقی و شمع و مشعله بود^۱
 حدیث عشق که از حرف و صوت مستغنیست به ناله دف و نی در خروش و غلغله بود^۲
 مباحثی که در آن مجلس جنون می رفت و رای مدرسه و قال و قیل مسأله بود^۳
 دل از کرشمه ساقی به شکر بود ولی ز نامساعدی بختش اندکی گله بود^۴
 قیاس کردم و آن چشم جادوانه مست هزار ساحر چون سامریش در گله بود^۵
 بگفتمش به لبم بوسه یی حوالت کن به خنده گفت کیت با من این معامله بود^۶
 ز اخترم نظری سعد در ره است که دوش میان ماه و رخ یار من مقابله بود^۷

دهان یار که درمان درد حافظ داشت

فغان که وقت مروت چه تنگ حوصله بود^۸

۲۲۴ * آ ۹۸ و ر ۱۹۳ و ن ۲۰۱ ، ۸

۲. آ و ر : حرف و صوت ، ن : حد و صف ر و ن : و غلغله ، آ : مشغله ۳. آ : مجلس ،
 و ن : حلقه | آ و ن : قال و قیل ، ر : قیل و قال ۴. آ و ر : بختش ، ن : بختم
 ۵. آ و ن : و ، ر : از ؛ آ و ر : جادوانه مست ، ن : شوخ شعبده باز ۶. آ و ن :
 بگفتمش به لبم ، ر : چو گفتمش به لب ۷. آ و ن : نظری ، ر : نظر ر : ماه ، آ و ن : ما



دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود تعبیر رفت و کار به دولت حواله بود^۱
 سی سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت تدبیر ما به دست شراب دو ساله بود^۲
 آن ناله مراد که می خواستم ز بخت در چین زلف آن بت مشکین کالاه بود^۳
 از دست برده بود وجودم خمار غم دولت مساعد آمد و می در پیاله بود^۴
 بر آستان میکده خون می خورم مدام روزی ما ز خوان کرم این نواله بود^۵
 هرگاه نکاشت مهر و ز خوبی گلی نجید در رهگذار باد نگهبان لاله بود^۶
 بر طرف گاشتم گذر افتاد وقت صبح آن دم که کار مرغ چمن آه و ناله بود^۷

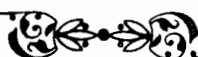
دیدیم شعر دلکش حافظ به مدح شاه

يك بيت از آن سفینه به از صدرساله بود^۸

۲۲۵ * آ ۱۰۲ - ۸ - ۱۷۸ ج ۷ : ۱۷۵۲۴۳۱ -

ن ۱۴۰ : ۸ : ۷۵۴۳۲۱ 'نسخه بدل بیت ۶ متن' ۸

۱. | آ و ن : رفت و ، ر : رفت ۲. آ : سی سال رنج ، ر و ن : چل سال درد | آ و ر :
- ما ، ن : آن ۴. آ : وجودم خمار غم : ر : خمار غم ولی ، ن : خمار غم سحر
۵. آ و ن : بر آستان ... مدام ، ر : خون می خوریم ما و نه جای شکایت است | آ و ر : کرم ، ن : فلک
۶. ن به جای بیت متن این بیت را دارد :
- آتش فکند در دل مرغان نسیم باغ زان داغ سر به مهر که بر جان لاله بود
۷. | آ و ن : چمن ، ر : سحر ۸. آ : دیدیم ، ن : این بود | آ : ازان ، ن : ازین . ر به
- جای بیت متن این بیت را دارد :
- گل بر جریده گفته حافظ همی نوشت شعری که نکته پیش به از صدرساله بود



آن یار کزو خانه ما جای پری بود سر تا قدمش چون پری از عیب پری بود^۱
 دل گفت فروکش کنم این شهر به بویش بیچاره ندانست که یارش سفری بود^۲
 منظور خردمند من آن ماه که او را با حسن ادب شیوه صاحب نظری بود^۳
 از چنگ منش اختر بد مهر به در برد آری چه کنم دولت دور قمری بود^۴
 عذری بنه ای دل که تو درویشی و او را در مملکت حسن سر تاجوری بود^۵
 تنها نه ز راز دل ما پرده بر افتاد تا بود فلک شیوه او پرده دری بود^۶
 اوقات خوش آن بود که با دوست به سر رفت باقی همه بیحاصلی و بیخبری بود^۷
 خوش بود لب آب و گل و سبزه ولیکن افسوس که آن گنج گهر ره گذاری بود^۸
 خود را بکشد بلبل ازین رشک که گل را با باد صبا وقت سحر جلوه گری بود^۹

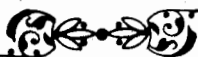
هر گنج سعادت که خداداد به حافظ

از یمن دعای شب و درس سحری بود^{۱۰}

۲۲۶ * آ ۹۷، ۱۰ - ر ۱۲۴، ۷، ۱۰۸۶۴۳۲۱ -

ن ۱۵۴، ۱۰ : ۱۰۷۹۸۶۳۵۴۲۱

۲. آ و ن : فروکش ... به بویش، ر : به بویش کنم این مهر فراموش
 خردمند، ر : هنرمند؛ آ و ر : ماه، ن : یار | آ و ن : با حسن، ر : در حسن و
 آ و ر : دولت، ن : محنت ۵. آ : سر، ن : به سر ۶. آ و ن : شیوه، ر :
 پیشه ۸. آ : گهر، ر و ن : روان ۹. آ : جلوه گری، ن : پرده دری
 ۱۰. | درس : آ، ر و ن : ورد



مسلمانان مرا وقتی دلی بود	که با وی گفتمی گر مشکلی بود ^۱
به گردابی چو می افتادم از چشم	به تدبیرش امید ساحلی بود ^۲
دلی همدرد و یاری مصلحت بین	که استظهار هر اهل دلی بود ^۳
ز من ضایع شد اندر کوی جانان	چه دامن گیر یارب منزلی بود ^۴
هنر بی عیب حرمان نیست لیکن	ز من محرومتر کی سایلی بود ^۵
سرشکم در طلب درها چکاند	ولی از وصل او بی حاصلی بود ^۶
بدین جان پریشان رحمت آرید	که وقتی کاردانی کاملی بود ^۷
مرا تا عشق تعلیم سخن کرد	حدیثم نکته هر محفلی بود ^۸

مگو دیگر که حافظ نکته دان است

که ما دیدیم و محکم غافلی بود^۹

۲۲۷ * آ ۱۰۱ : ۸ - ۹۸۷۵۴۳۲۱ - ۷۰۸۰۲ - ۹۸۷۴۲۳۱ - ن

ن ۱۵۱ : ۹ - ۹۸۶۵۷۴۲۳۱

۱. | آ و ر ، وی ، ن : او | ۲. | آ و ن : چو ، ر : که | آ و ن : به تدبیرش ، ر : پس از
 غرقم ۳. آ و ن : و یاری ، ر : بود و ۴. | آ : ز من ، ن : از و ۵. | آ : ز من ، ن : از و ۶. آ ،
 بدین جان ، ر : برین مست ، ن : بدان مست | آ و ن : وقتی ، ر : روزی



در ازل هر کاو به فیض دولت ارزانی بود تا ابد جام مرادش همدم جانی بود^۱
 من همان ساعت که از می خواستم شدتو به کار گفتم این شاخ ار دهد باری پشیمانی بود^۲
 خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن به دوش همچو گل بر خرقة رنگ می مسلمانی بود^۳
 بی چراغ جام در خلوت نمی یارم نشست زان که کنج اهل دل باید که نورانی بود^۴
 مجلس انس و بهار و بحث عشق اندر میان نستدن جام می از جانان گران جانی بود^۵
 همتی عالی طلب جام مرصع گو میباش رند را آب عنب یاقوت رمانی بود^۶
 نیک نامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار بد پسندی جان من برهان نادانی بود^۷
 گرچه بی سامان نماید کار ما سهلش مبین کاندیرین کشور گدایی رشک سلطانی بود^۸

دی عزیزی گفت حافظ می خورد پنهان شراب

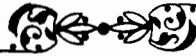
ای عزیز من نه عیب آن به که پنهانی بود^۹

۲۲۸ * آ ۱۲۰، ۷: ۹۸۶۴۳۲۱ - ۱۶۹۲، ۷: ۹۸۵۴۲۳۱ -

ن ۱۴۷، ۱۰: ۶۵۴۳۲۱ 'بیتی زاید' ۹۸۷

۳. آ: چون سوسن به دوش، ر: تقوی بر آب، ن: چون سوسن بر آب | آ و ر: مسلمانی، ن:
 پشیمانی
 ۴. ر: بی چراغ ... نشست، آ: بی چراغ و ... نشست، ن: خلوت ما را فروغ
 از عکس شمع و باد | ر و ن: نورانی، آ: ویرانی
 ۶. آ: همتی ... میباش، ر:
 همت ... میباش، ن: بی چراغ جام در خلوت نمی یارم نشست. ن بعد از بیت ۶ متن بیت زیر را علاوه
 دارد:

۸. ر و ن: کاندیرین، آ: کاندیر
 همت عالی طلب جام مرصع گو میباش وقت گل مستوری مستان ز نادانی بود



از دیده خون دل همه بر روی ما رود بر روی ما ز دیده نبینی چه ها رود^۱
 ما در درون سینه هوایی نهفته‌ایم بر باد اگر رود دل ما زان هوا رود^۲
 برخاک راه یار نهادیم روی خویش بر روی ما رواست اگر آشنا رود^۳
 خورشید خاوری کند از رشک جامه چاک گر ماه مهر پرور ما در قبا رود^۴
 سیلی ست آب دیده و بر هر که بگذرد گرچه داش ز سنگ بود هم ز جا رود^۵
 ما را به آب دیده شب و روز ماجراست زان رهگذر که بر سر کوبش چرا رود^۶

حافظ به‌کوی میکده دایم به صدق دل

چون صوفیان صومعه دار از صفا رود^۷

۲۲۹* آ ۲۹۲ ۵ : ۶۵۳۲۱ - ۷۰۹۲ ر - ۷۰۱۰۴ ن - ۷۴۸۵۳۲۱

۱. | آون : نبینی ، ر : چه گویم ۳. آون : یار ، ر : دوست ۴. | ر : ما ،
 ن : من ۵. آور : سیلی ، ن : سیل ؛ آون : دیده و ، ر : دیده که | آون : گرچه ،
 ر : گر خود ۶. آون : به آب ، ر : ز آب



چو دست در سر زلفش زخم به تاب رود ور آشتی طلبم با سر عتاب رود^۱
 چو ماه نو که به نظارگان بیچاره زند به گوشه ابروی و در نقاب رود^۲
 شب شراب خرابم کند به بیداری و گر به روز شکایت کنم به خواب رود^۳
 طریق عشق پر آشوب و آفت است ای دل بیفتد آن که درین راه با شتاب رود^۴
 حجاب را چو فتد باد نخوت اندر سر کلاه‌داریش اندر سر شراب رود^۵
 گدایی در جانان به سلطنت مفروش کسی ز سایه این در به آفتاب رود^۶
 دلا چو پیر شدی حسن و نازکی مفروش که این معامله در عالم شباب رود^۷
 سواد نامه موی سیاه چون طی شد بیاض کم نشود و ر صد انتخاب رود^۸

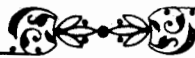
حجاب راه توئی حافظ از میان برخیز

خوشا کسی که درین پرده بی حجاب رود^۹

۲۳۰ * آ ۱۲۲ ، ۱۰ : ۱ ، ۵۴۳۲۱ : ۶۵۴۳۲۱ 'بیتی زاید' ۹۸۷ -

ر ۱۸۹ و ن ۱۸۲ ، ۷ : ۱ ، ۵۴۳۲۱ : ۹۶۵۴۳۲۱

۱. | آ و ن : در ... با ، ر : چو ... بر ۲. آ : که ... بیچاره ، ر : ره بیچارگان به نظاره ،
- ن : دل نظارگان بیچاره | آ و ن ، ابروی ، ر : ابرو ۳. آ و ن : شب ، ر : شبی ؛ آ و ر :
- خرابم ، ن : خمارش | ر و ن ، به روز ، آ : ز روز ۴. آ : آشوب و آفت ، ر و ن : از
- شور و فتنه | آ و ن : راه ، ر : ره ۵. | آ و ر : کلاه‌داریش اندر ، ن : کلاه دلیریش در
۶. آ بعد از بیت متن بیت زیر را علاوه دارد ،
- دلا چو پیر شدی حسن و نازکی مفروش کسی ز سایه این در به آفتاب رود
۹. ن : حافظ از میان برخیز ، آ : حافظ از میان خیز ، ر : حافظا زره برخیز



از سرکوی تو هرکاو به ملالت برود نرود کارش و آخر به خجالت برود^۱
 سالک از نور هدایت طلبد راه به دوست که به جایی نرسد گر به ضلالت برود^۲
 گروی آخر عمر از می و معشوق بگیر حیف اوقات که یکر به بطالت برود^۳
 ای دلیل دل گم گشته خدا را مددی که غریب از نبرد ره به دلالت برود^۴
 حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت است کس ندانست که آخر به چه حالت برود^۵
 کاروانی که بود بدرقه اش حفظ خدای به تجمل بنشیند به جلالت برود^۶

حافظ از چشمه حکمت به کف آور آبی

بو که از لوح دلت نقش جهالت برود^۷

۲۳۱ * آ ۱۲۸ و آم ۲۹۱ و ن ۱۰۳ - ۷ - ر ۱۱۶ ، ۶ : ۱۰۴ ۳۲۱ ۷۵

۱. آم و ن : به ملالت ، آور : به ملامت ۲. آ و آم و ر : سالک ، ن : زاهد | آ و آم :
- که به جایی نرسد ، ر : کی به جایی برسد ، ن : چون به جایی برسد ۳. آ و آم و ن :
- گروی ، ر : گرو : آ و آم و ر : معشوق ، ن : معشوقه | آ و آم و ن : حیف ... یکر ، ر : حیف از اوقات که هر دم ۴. آم و ن : دل گم گشته ، آ : دل سرگشته ، ر : در گم گشته | آ و آم ، نبرد ، ر و ن : برود ۵. آ و ر و ن : خاتمت ، آم : عاقبت | آم و ر و ن : به چه حالت ، آ : به جهالت (در زیر : به چه حالت) ۶. آ و آم و ر : خدای ، ن : خدا
۷. آ و آم و ن : آبی ، ر : جامی | آ و آم ، ر : لوح ، ن : پیش



خوشا دلی که مدام از پی نظر نرود به هر رهش که بخوانند بیخبر نرود^۱
 طمع در آن لب شیرین نکردنم اولی ولی چگونه مگس از پی شکر نرود^۲
 ز من چو باد صبا بوی خود دریغ مدار چرا که بی سر زلف توام به سر نرود^۳
 سواد دیده غم دیده ام به اشک مشوی که نقش روی توام هرگز از نظر نرود^۴
 دلا مباش چنین هرزه گرد و هرجایی که هیچ کار ز پشت بدین هنر نرود^۵
 سیاه نامه تر از خود کسی نمی بینم چگونه چون قلمم دود دل به سر نرود^۶
 بپوش دامن عفوی به زلفت من مست که آب روی شریعت بدین قدر نرود^۷
 من گدا هوس سرو قامتی دارم که دست در کمرش جز به سیم و زر نرود^۸
 تو کز مکارم اخلاق عالمی دگری وفا و عهد من از خاطرت به در نرود^۹
 به تاج هدهدم از ره مبر که باز سفید ز کبر در پی هر صید مختصر نرود^{۱۰}

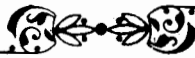
بسیار باده و اول به دست حافظ ده

به شرط آن که ز مجلس سخن به در نرود^{۱۱}

۲۳۲ * آ ۱۲۹ : ۱۰ : ۱۱۱۰۹۸۷۶۵۴۲۱ : ۱۳۲ ر - ۱۱۷۶۵۴۲۱ : ۷

ن ۱۱۰ : ۱۱ : ۱۱۷۶۱۰۵۹۸۴۳۲۱

۲. آون : اولی ، ر : اولی ست ۴. آون : روی ، ر : خال ۶. آون :
 چون قلمم دود دل ، ر : دود دلم چون قلم ۷. آون : به زلت ، ر : به ذلت ۹. آ :
 کز ، ن : از | آ : به در ، ن : مکر ۱۰. آ : سفید ، ن : رحس



ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود وین قصه با ثلاثه غساله می‌رود^۱
 می‌ده که نوعروس سخن حدّ حسن یافت کار این زمان ز صنعت دنیاه می‌رود^۲
 شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پاریسی که به بنگاله می‌رود^۳
 طیّ مکان ببین و زمان در سلوک شعر کاین طفل یک شبه ره یک ساله می‌رود^۴
 آن چشم جادوانه عابد فریب بین کش کاروان سحر ز دنباله می‌رود^۵
 از ره مرو به عشوه دینی که این عجز مکاره می‌نشیند و محتاله می‌رود^۶
 خوی کرده می‌خرامد و برعارض سمن از شرم روی او عرق از ژاله می‌رود^۷
 باد بهار می‌وزد از گلستان شاه وز ژاله باده در قدح لاله می‌رود^۸

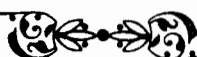
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین

خامش مشو که کار تو از ناله می‌رود^۹

۲۳۳ * آ ۱۲۳ - ۹ ، ۸۸ ر ۳ (برگ پیشین افتاده است) ، ۹۸۶ -

ن ۸۰۲۱۴ : ۱۰۲۱۴۵۴۳۲۱

۱. | آ : قصه ، ن : بحث ۳. آ : همه ، ن : کدون ۴. آ : مکان ببین و
- زمان ، ن : زمانه بین و مکان ۶. آ : مرو ، رون : مشو ؛ آون : دینی ، ر : دنیا |
- رون : مکاره ، آ : مکاره ، (در زیر) : پتیاده ؛ رون : محتاله ، آ : مکاره ۸. آ و ر ،
- گلستان ، ن : بوستان ۹. آ : رون ، غیاث ، آ : جلال ، (در زیر) : غیاث



ترسم که اشك بر غم ما پرده در شود وین راز سر به مَهر به عالم سمر شود^۱
 گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود و لیک به خون جگر شود^۲
 زین سرکشی که در سر سرو بلند توست کی با تو دست کوته من در کمر شود^۳
 از هر کرانه تیر دعا کرده ام روان باشد گزین میانه یکی کارگر شود^۴
 خواهم شدن به سیکده گریان و داد خواه کز دست غم خلاص من آنجا مگر شود^۵
 ای جان حدیث ما بر دلدار باز گوی لیکن چنان مکن که صبا را خبر شود^۶
 در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب یارب مباد آن که گدا معتبر شود^۷
 از کیمیای مهر تو زر گشت روی من آری به یمن لطف شما خاک زر شود^۸
 بس نکته غیر حسن بیاید که تا کسی مقبول طبع مردم صاحب نظر شود^۹
 این سرکشی که کنگره کاخ وصل راست سرها بر آستانه او خاک در شود^{۱۰}

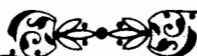
حافظ چو نافه سر زلفش به دست توست

دم درکش ارنه باد صبا پرده در شود^{۱۱}

* ۲۳۴ آ ۱۵۶ : ۱۰ - ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ - ۸ . ۱۴۳ ر - ۱۱ ۹ ۸ ۷ ۴ ۳ ۲ ۱ -

۱۱ ۱۰ ۵ ۹ ۸ ۷ ۶ ۳ ۴ ۲ ۱ : ۱۱ ، ۱۱۹ ن

۲. | ر : ن ، و لیک ، آ ، ولی که ۳. | ر : زین ، ن : این ۴. | آ و ر :
 ۶. | آ ، مکن ، ن : مگو ۸. | آ و ن : مهر ، ر : عشق
 ۱۱. | آ و ن : پرده در ، ر : را خبر | آ و ن : لطف شما ، ر : تربیت



عشقت نه سرسری ست که از سر به در شود مه‌رت نه عارضی ست که جای دگر شود^۱
 عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم با شیر اندرون شد و با جان به در شود^۲
 دردی ست درد عشق که اندر علاج او هر چند سعی بیش نمایی بتر شود^۳
 اول یکی منم که درین شهر هر شبی فریاد من ز عشق به افلاک بر شود^۴
 و رزان که من سرشک فشانم به زنده رود کشت عراق نیز به یکباره تر شود^۵
 دی در میان زلف بدیدم رخ نگار بر هیئتی که ابر محیط قمر شود^۶

گفتم که ابتدا بکنم بوسه گفت نی

بگذار تا که ماه ز عقرب به در شود^۷



گرچه برواعظ شهر این سخن آسان نشود تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود^۱
 رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنریست حیوانی که ننوشد می و انسان نشود^۲
 گوهری پاك باید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود^۳
 اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش که به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود^۴
 عشق می ورزم و امید که این فن^۵ شریف چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود^۵
 دوش می گفت که فردا بدهم کام دلت سببی ساز خدایا که پشیمان نشود^۶
 حسن خلقی ز خدا می طلبم حسن تو را تا دگر خاطر ما از تو پریشان نشود^۷

ذره را تا نبود همت عالی حافظ

طالب چنبر خورشید درخشان نشود^۸

۲۳۶ * آ ۱۱۰ و ر ۱۹۶ - ۸ - ن ۱۸۰ : ۸ ۷ ۵ ۶ ۴ ۳ ۲ ۱

۱. | آ و ر : تا ... سالوس ، ن : که ریا ورزد و سالوس و ۲. آ و ن : هنری ، ر :
- چیزی | آ و ن : ننوشد ، ر : بنوشد ۳. آ و ن : گوهری ، ر : گوهر | آ و ن : هر سنگ
- و گلی لؤلؤ و ، ر : سنگ و گلی و لؤلؤ همه ۴. | آ و ن : تلبیس ، ر : تزویر ۵. آ و ن :
- فن ، ر : علم ۷. آ : حسن تو ، ر و ن : خوی تو | آ و ن : ما ، ر : من ۸. | آ ،
- چنبر ، ر و ن : چشمه



گر من از باغ تو يك میوه بچینم چه شود بیش پایی به چراغ تو ببینم چه شود^۱
 یارب اندر کف سایه آن سرو بلند گر من سوخته يك دم بنشینم چه شود^۲
 آخر ای خاتم جمشید هم-ایون آثار گر فتد عکس تو بر لعل نگینم چه شود^۳
 واعظ شهر چو مهر ملك و شهنه گزید من اگر مهر نگاری بگزینم چه شود^۴
 علقم از خانه به در رفت و اگر می این است دیدم از پیش که در خانه دینم چه شود^۵
 صرف شد عمر گرامی به می و معشوقه تا از آنم چه به پیش آید ازینم چه شود^۶

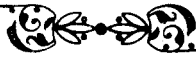
خواجه دانست که من عاشقم و هیچ نشد

حافظ ار نیز بداند که چنینم چه شود^۷

۲۳۷ * آ ۱۵۷، ۷-، ۹۵ ر-، ۶، ۱: ۲۱ ۳۴۶-۷

ن ۱۸۶، ۷: ۱: ۲۱ ۳۴۵۶۷

۲. آ و ن: آن سرو، ر: این قصر ۴. آ، واعظ، ر و ن: زاهد؛ آ و ن: مهر،
 ر: میرو ۵. آ، به در رفت و اگر، ن: برون رفت و گر ۶. آ: گرامی
 به می و معشوقه، ر و ن: گرانمایه به معشوقه و می ۷. آ و ن: نشد، ر: نکفت | آ و ن:
 بداند، ر: بدانم



بخت از دهان دوست نشانم نمی‌دهد دولت خبر ز راز نهانم نمی‌دهد^۱
 از بهر بوسه‌یی ز لبش جان همی‌دهم اینم نمی‌ستاند و آنم نمی‌دهد^۲
 مردم ز اشتیاق و درین پرده راه نیست یا هست و پرده دار نشانم نمی‌دهد^۳
 زلفش کشید باد صبا چرخ سفلہ بین کاجا مجال باد وزانم نمی‌دهد^۴
 چندان که برکناره چو پرگار می‌روم دوران چو نقطه ره به میانم نمی‌دهد^۵
 شکر به صبر دست دهد عاقبت ولی بد عهدی زمانه زمانم نمی‌دهد^۶

گفتم روم به خواب و ببینم خیال دوست

حافظ ز آه و ناله امانم نمی‌دهد^۷

۲۳۸ * آ ۱۳۰ و ر ۱۹۷ - ن ۲۰۹، ۷ : ۷۵۶۴۳۲۱

۳. آ و ر : ز ... راه ، ن : در ... بار
 ۵. آ ، چندان ، رون ، جز آن ، آ و ر :
 ۶. آ و ن : شکر ، ر : شکرت
 ۷. آ و ن : خیال ،
 ر : و وصال | آ و ر : امانم ، ن : دامانم

عدل سلطان گر نپرسد حال مظلومان عشق

۸۷۶۵۴۳۲۱: ۸. ۱۹۵۰ و ۱۹۹۲-۹. ۱۲۴۷ *۲۳۹



رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید	وظیفه گر برسد مصروفش گل است و نبید ^۱
صفیر مرغ برآمد بط شراب کجاست	فغان فتاد به بلبل نقاب گل که کشید ^۲
ز زوی ساقی مهوش گلی بچین امروز	که گرد عارض بستان خط بنفشه دمید ^۳
چنان کرشمه ساقی دلم ز دست ببرد	که با کسی دگرم نیست برگ گفت و شنید ^۴
من این مرقع رنگین چو گل بخواهم سوخت	که پیر باده فروشش به جرعه بی نخرید ^۵
عجایب ره عشق ای رفیق بسیار است	ز پیش آهوی این دشت شیر نر بدوید ^۶
به کوی عشق مننه بی دلیل راه قدم	که گم شد آن که درین ره به رهبری نرسید ^۷
مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب	به راحتی نرسید آن که زحمتی نکشید ^۸
ز میوه های بهشتی چه ذوق دریابد	هر آن که سیب ز نخندان شاهدان نگزید ^۹
خدای را مددی ای دلیل راه حرم	که نیست بادیه عشق را کرانه پدید ^{۱۰}

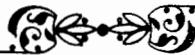
گلی نجید ز بستان آرزو حافظ

مگر نسیم مروت درین هوا نوزید^{۱۱}

*۲۴۰ آ ۱۱، ۱۵۵ - ۱۰، ۱۷۵ ر ۸، ۱۰، ۸۷۵ ۴۳ ۱۰ 'نسخه بدل بیت ۱۱ متن'

ن ۱۸۱، ۹، ۲۱، ۱۰، ۸۷۵ ۴۳ ۱۰ 'نسخه بدل بیت ۱۱ متن'

۳. | آور : بستان ، ن : خوبان | ۴. | آور : ز دست ببرد ، ن : ببرد از دست
 | آور : کسی ، ر : کسی | ۷. | آور : به رهبری ، ر : به منزلی | ۱۰. | آور :
 دلیل ، ن : رفیق | آور : کرانه ، ز : کناره | ۱۱. | ر و ن : به جای بیت ۱۱ متن این بیت را دارند ،
 بهار می گذرد دادگسترا دریاب | که رفت موسم و حافظ هنوز می نجشید



اگر به بادهٔ مشکین کشد دلم شاید که بوی خیر ز زهد ریا نمی‌آید^۱
 جهانیان همه گویند من کنیید از عشق من آن کنم که خداوندگار فرماید^۲
 طمع ز فیض کرامت مبر که خلق کریم گنه ببخشد و بر عاشقان ببخشد^۳
 مقیم حلقهٔ ذکر است دل بدان امید که حلقه‌یی ز سر زلف یار بگشاید^۴
 تو را که حسن خدا داده هست و حجلهٔ بخت چه حاجت است که مشاطهات بیاراید^۵
 چمن خوش است و هوا دلکش است و می‌بیفش کنون بجز دل خوش هیچ در نمی‌باید^۶
 جمیله‌یی ست عروس جهان ولی هوش دار که این مخدّره در عقد کس نمی‌آید^۷
 به لابه گفتمش ای ماه رخ چه باشد اگر به يك شكر ز تو دلخسته‌یی بیاساید^۸

به خنده گفت که حافظ خدای را می‌پسند

که بوسهٔ تو رخ ماه را بیالاید^۹

۲۴۱ * آ ۱۲۷ و ن ۱۰۶، ۹ - ر ۸۹، ۷، ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹

۱. آور : کو، ن : گر، ر : من، آ و ن : می؛ آور : کنید. ن : کنند ۳. آور :
 خلق کریم، ن : خالق خلق ۴. آ : ذکر. ن : زلف ۷. | ن : عقد، آ : عهد



بر سر آنم که گر ز دست برآید دست به کاری زخم که غصه سر آید^۱
 منظر دل نیست جای صحبت اصداد دیو چو بیرون رود فرشته درآید^۲
 صحبت حتام ظلمت شب یلداست نور ز خورشید خواه بو که برآید^۳
 بر در ارباب بی مروت دنیا چند نشینی که خواجه کی به درآید^۴
 ترک گدایی مکن که گنج بیایی از نظر ره روی که در گذر آید^۵
 صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتد و چه در نظر آید^۶
 بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر باغ شود سبز و شاخ گل به برآید^۷

غفلت حافظ درین سرا چه عجب نیست

هر که به میخانه رفت بی خبر آید^۸

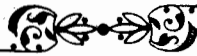
۲۴۲ * آ ۱۲۵ و ن ۲۳۶ ، ۸

۷ | ن :

۶ | آ : افتد و چه ، ن : آید و که

۴ . آ : دنیا ، ن : دینی

۵ بر آید ، آ : به در آید



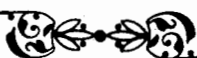
گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید^۱ گفتم که ماه من مشو گفتا اگر بر آید^۱
 گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز گفتا ز ماه رویان این کار کمتر آید^۲
 گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم گفتا که شب رو است او از راه دیگر آید^۳
 گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید^۴
 گفتم خوشا هوایی کز باغ حسن خیزد گفتا خنک نسیمی کز کوی دلبر آید^۵
 گفتم دل رحیمت کسی عزم صلح دارد گفتا به کس مگو این تا وقت آن در آید^۶
 گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت گفتا تو بندگی کن کاو بنده پرور آید^۷

گفتم زمان عشرت دیدی که چون سر آمد

گفتا خموش حافظ کاین غصه هم سر آید^۸

* ۲۴۳ آ ۱۵۹ در ۷، ۱۲۰ : ۸۷۵۴۳۲۱ - ن ۱۲۰، ۸

۲. آ و ن : مهرورزان ، ر : عشق بازان | آ و ن : ماه رویان ، ر : خوب رویان ۴. آ و ن :
 ۵. آ : باغ حسن ، ر : باغ عشق ، ن : کوی عشق که بوی ، ر : هوای



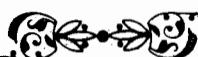
دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید^۱
 بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر کز آتش درونم دود از دهن برآید^۲
 بنمای رو که خلقی واله شوند و حیران بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآید^۳
 از حسرت دهانش آمد به تنگ جانم خود کام تنگ دستان کی زان دهن برآید^۴
 بر بوی آن که در باغ یابد جلا ز رویت آید نسیم و هر دم گردد چمن برآید^۵

گویند ذکر خیرش در خیل عشق بازان

هر جا که نام حافظ در انجمن برآید^۶

۲۴۴ * آ ۳۰۳ دن ۲۵۱، ۶

۴. ن: حسرت، آ: حیرت ۵. ن: هر دم گردد، آ: هم دم کرد در ۶. ن: در انجمن برآید، آ: از انجمن سرآید



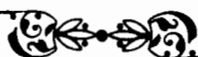
جو آفتاب می از مشرق پیاله برآید^۱ ز باغ عارض ساقی هزار لاله برآید^۱
 نسیم در سرگل بشکند کالاه سنبل^۲ چو از میان چمن بوی آن کالاه برآید^۲
 حکایت شب هجران نه آن شکایت حال است^۳ که شمعایی ز بیانش به صد رساله برآید^۳
 زگرد خوان نگون فلک طمع نتوان داشت^۴ که بی ملالت صد غصه یک نواله برآید^۴
 گرت چو نوح نبی صبر هست بر طوفان^۵ بلا بگردد و کام هزار ساله برآید^۵
 به سعی خود نتوان برد گوهر مقصود^۶ خیال بود که این کار بی حواله برآید^۶

نسیم وصل تو گر بگذرد به تربت حافظ

ز خاک کالبدش صد هزار ناله برآید^۷

۲۴۵ * آ ۱۲۶ در ۷، ۱۵۷ - ن ۷، ۱۵۳ : ۷، ۴۶۵ ۳۲۱

۱. | ر و ن : لاله ، آ : ناله ۲. | آ و ر : از ، ن : در ۳. آ : شکایت
 حال است ، ر : حدیث دراز است ، ن : حکایتهاست ۴. آ : نگون فلک طمع نتوان داشت ،
 ر : نگون فلک مدار طمع ، ن : فلک این طمع بنتوان داشت ۵. آ و ر : گرت ... طوفان ،
 ن : دلا اگر ببری جان چو نوح ازین طوفان ۶. آ و ن : نتوان ، ر : نتوانست ۷. آ :
 وصل ، ر : لطف ، ن : زلف



زهی خجسته زمانی که یار باز آید به کام غمزدگان غمگار باز آید ۱
 به پیش شاه خیالش کشیدم ابلق چشم بدان امید که آن شهسوار باز آید ۲
 در انتظار خدنگش همی برد دل صید خیال آن که به رسم شکار باز آید ۳
 مقیم بر سر راهش نشسته‌ام چون گرد بدان هوس که بدین رهگذار باز آید ۴
 اگر نه در سر چوگان او رود سر من ز سر چه گویم و سر خود چه کار باز آید ۵
 دلی که با سر زلفین او قراری کرد گمان مبر که در آن دل قرار باز آید ۶
 سرشک من نزند موج بر کنار چو بحر اگر میان ویم در کنار باز آید ۷
 چه جورها که کشیدند بلبان از دی به بوی آن که دگر نوبهار باز آید ۸

ز نقش بند قضا هست امید آن حافظ

که همچو سرو به دست نگار باز آید^۹

۲۴۶ * آ ۳۱۷ و ن ۱۰۵ ، ۹

۴. ن : بدین ، آ : بدان ۵. آ : چوگان او ، ن : چوگان | آ : و سر ، ن : و از
 ۸. ن : دی ، آ : گل ۹. آ : به دست ، ن : به دست



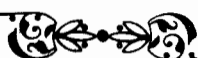
اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید^۱ عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید^۱
 دارم امید برین اشک چو باران که دگر^۲ برق دولت که برفت از نظرم باز آید^۲
 گر نثار قدم یار گرامی نکنم^۳ گوهر جان به چه کار دگرم باز آید^۳
 آن که تاج سر من خاک کف پایش بود^۴ از خدا می‌طلبم تا به سرم باز آید^۴
 کوس نو دولتی از بام سعادت بزنم^۵ گر ببینم که مه نو سفرم باز آید^۵
 خواهم اندر عقبش رفت و به یاران عزیز^۶ خصم ار باز نیاید خبرم باز آید^۶
 ما نعل غفل چنگ است و شکر خواب صبح^۷ ورنه گر بشنود آه سحرم باز آید^۷

آرزومند رخ شاه چو ماهم حافظ

همتی تا به سلامت ز درم باز آید^۸

۲۴۷* آ ۱۵۳ - ن ۲۳۵ ، ۸ ، ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸

۲. آ : برین ، ن : بدین ۴. | آ : از خدا می‌طلبم تا ، ن : پادشاهی بکنم گر ۷. ن :
 چنگ است ، آ : گل گشت



ز دل برآمدم و کار بر نمی آید ز خود برون شدم و یار در نمی آید^۱
 درین خیال به سر شد زمان عمر و هنوز بالای زلف درازت به سر نمی آید^۲
 چنان به حسرت خاک در تو می میرم که آب زندگیم در نظر نمی آید^۳
 بسم حکایت دل هست با نسیم سحر ولی به بخت من امشب سحر نمی آید^۴
 مگر به روی دلارای یار ما ورنی به هیچ وجه دگر کار بر نمی آید^۵
 فدای دوست نکردیم عمر و مال دریغ که کار عشق به من این قدر نمی آید^۶

ز بس که شد دل حافظ رمیده از هر کس

کنون ز حلقه زلفت به در نمی آید^۷



نفس برآمد و کام از تو بر نمی آید فغان که بخت من از خواب در نمی آید^۱
 صبا به چشم من انداخت خاکی از کویش که آب زندگیم در نظر نمی آید^۲
 قد بلند تو را تا به بر نمی گیرم درخت کام و مرادم به بر نمی آید^۳
 مگر به روی دلارای یار ما ورنی به هیچ وجه دگر کار بر نمی آید^۴
 مقیم زلف تو شد دل که خوش سوادی دید وزان غریب بلاکش خبر نمی آید^۵
 زشت صدق گشادم هزار تیر دعا ولی چه سود یکی کارگر نمی آید^۶

کمینه شرط وفا ترك سر بود حافظ

برو برو ز تو این کار اگر نمی آید^۷

۲۴۹ * آ ۲۹۳ و ن ۱۶۹ ، ۷ - ر ۱۶۲ ، ۶ ، ۱ ، ۳ ، ۵ ، ۶ ، ۷

۴. آ و ن : به روی ، ر : ز روی ؛ آ و ر : دلارای ، ن : دلارام ؛ آ و ن : ورنی ، ر : ورنه .
 این بیت در غزل ۲۴۸ نیز آمده است .
 ۶. آ و ن : ولی چه سود ، ر : وزان میان
 ۷. آ و ر : بود ، ن : کند ؛ آ ، برو ... اگر ، ر : برو اگر ز تو کار این قدر ، ن : برو اگر ز تو
 این کار بر



مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انقباس خوشش بوی کسی می آید^۱
 از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریادرسی می آید^۲
 ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس موسی آنجا به امید قبسی می آید^۳
 هیچ کس نیست که در گوی تو اش کاری نیست هر کس آنجا به طریق هوسی می آید^۴
 کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می آید^۵
 جرعه یی ده که به میخانه ارباب کرم هر حریفی ز پی ملتسمی می آید^۶
 دوست را گر سر پرسیدن بیمار غم است گو بران خوش که هنوزش نفسی می آید^۷
 خبر بلبل این باغ پرسید که من ناله یی می شنوم کز قفسی می آید^۸

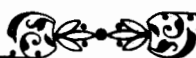
یار دارد سر آزدن حافظ یاران

شاهبازی به شکار مگی می آید^۹

۲۵۰ * آ ۱۵۴ و ن ۸، ۲۲۱ : ۱۰۸۷۵۴۳۲۱ - ۹۸۷۴۲ - ۱۷۴۲

۳. آ و ن : خرم، ر : خسته ۶. ك : به میخانه، ر : زمیخانه ۹. آ و ن :

یار ... یاران، ر : این همه بار ستم بر دل حافظ چه زنند



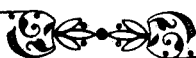
معاشران ز حریف شبانه یاد آرید حقوق بندگی مخلصانه یاد آرید^۱
 به وقت سرخوشی از آه و ناله عاشق به صوت نغمه جنگ و چغانه یاد آرید^۲
 چو لطف باده کند جلوه در رخ ساقی ز عاشقان به سرود و ترانه یاد آرید^۳
 چو در میان مراد آورید دست امید ز عهد صحبت ما در میانه یاد آرید^۴
 نمی‌خورید زمانی غم وفاداری ز بی‌وفایی دور زمانه یاد آرید^۵
 سمند دولت اگر چند سرکش است ولی ز هم‌رهان به سر تازیانه یاد آرید^۶

به وجه مرحمت ای سالکان صدر جلال

ز روی حافظ و این آستانه یاد آرید^۷

۲۵۱ * آ ۱۱۷، ۶، ۷۵۴۳۲۱ - ۱۷۳۲ و ن ۲۲۲، ۷، ۷۶۵۳۴۲۱

۲. ن : آه و ناله عاشق ، آ : راه ناله عاشق ، ر : بی‌نواپی عاشق ۳. آ | عاشقان ،
 ر و ن : زهد من ۵. آ : نمی‌خورید ، ر و ن : نمی‌خورند ۷. آ و ن :
 به وجه ، ر : به وقت ، آ : سالکان ، ر و ن : ساکنان | ن : واین ، آ : این ، ر : و آن



بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و ظفر تا به مهر و ماه رسید^۱
 جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل به فریاد دادخواه رسید^۲
 سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمد جهان به کام دل اکنون بشد که شاه رسید^۳
 ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن قوافل دل و دانش که مرد راه رسید^۴
 عزیز مصر به رغم برادران غیور ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید^۵
 کجاست صوفی دجال کیش ملحد شکل بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید^۶
 صبا بگو که چه ها بر سرم درین غم عشق ز آتش دل سوزان و دود آه رسید^۷
 ز شوق روی تو شاهها بدین اسیر فراق همان رسید کز آتش به روی کاه رسید^۸

مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول

ز ورد نیم شب و درس صبحگاه رسید^۹

۲۵۲ * آ ۳۲۰ و ن ۲۴۴ ، ۹

۱. آ : ظفر تا ، ن : بشارت ۲. آ : ظفر ، ن : نظر ۳. آ : بشد ، ن : رسد
 ۴. آ : کیش ، ن : فعل ۷. آ : و دود ، ن : درد و ۹. آ : ورد نیم شب ،
 ن : یمن ورد شب



بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید
 از یار آشنا سخن آشنا شنید^۱
 اینش سزا نبود دل حق شناس من
 کز غمگسار خود سخن ناسزا شنید^۲
 یارب کجاست محرم رازی که يك زمان
 دل شرح آن دهد که چه دید و چه ها شنید^۳
 ای شاه حسن چشم به حال گدا فکن
 کاین گوش بس حکایت شاه و گدا شنید^۴
 خوش می‌کنم به باده مشکین مشام جان
 کز دلق پوش صومعه بوی ریا شنید^۵
 ما باده زیر خرقة نه امروز می‌کشیم
 صد بار پیر می‌کده این ماجرا شنید^۶
 بشنید هر چه گفتم و بگذشت و این عجب
 سلطان شنیده‌ام که حدیث گدا شنید^۷
 هر صبح ماجرای من و دل شمال گفت
 هر شام گفت و گوی من و او صبا شنید^۸
 ما می به بانگ چنگ نه امروز می‌خوریم
 بس دور شد که گنبد چرخ این صدا شنید^۹
 سرّ خدا که عارف عاشق به کس نگفت
 در حیرتم که باده فروش از کجا شنید^{۱۰}
 ساقی بیا که عشق ندا می‌کند بلند
 کان کس که گفت قصه ما هم ز ما شنید^{۱۱}
 محروم اگر شدم ز سر کوی او چه شد
 از گلشن زمانه که بوی وفا شنید^{۱۲}
 پند حکیم عین صواب است و محض خیر
 فرخنده بخت آن که به سمع رضا شنید^{۱۳}

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس

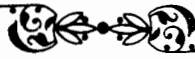
در بند آن مباش که بشنید یا شنید^{۱۴}

۲۵۳ * آ ۱۵۲، ۱۲، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴ -

۱۳۴، ۷، ۱، ۴، ۱۰، ۱۲، ۱۴۵ - ن ۱۱۶، ۱۲، ۱، ۴، ۹، ۲، ۶، ۸، ۵، ۱۰، ۱۴ -

ن ۴۰۲۴۶، ۴، ۱، ۵۴۱۰

۱. آ و ر و ن م : بوی ... باد ، ن : گوش دلم سخن ز نسیم | آ : از ... سخن ، ر و ن م : از ... نفس ،
- ن : زان ... خبر ۲. آ : حق شناس ، ن : حق گزار ۳. آ : يك زمان ، ن : در جهان
۵. آ و ر و ن م : می‌کنم به ... جان ، ن : می‌شود ز ... دل ۱۰. آ : عارف عاشق ،
- ر و ن م : عارف سالک ، ن : سالک عارف ۱۲. آ و ر : گلشن ، ن : گلین

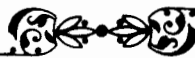


معاشران گره زلف یار باز کنید
 شبی خوش است و بدین وصلتش دراز کنید^۱
 حضور خلوت انس است و دوستان حاضر
 و آن یکاد بخوانید و در فراز کنید^۲
 رباب و چنگ به بانگ بلند می‌گویند
 که گوش هوش به پیغام اهل راز کنید^۳
 به جان دوست که غم پرده بر شما ندرد
 گر اعتماد بر الطاف کار ساز کنید^۴
 میان عاشق و معشوق فرق بسیار است
 چو یار ناز نماید شما نیاز کنید^۵
 نخست موعظه پیر صحبت این نکته‌ست
 که از مصاحب ناجنس احتراز کنید^۶
 هر آن کسی که درین حلقه نیست زنده عشق
 بر او نمرده به فتویٰ من نماز کنید^۷
 اگر طلب کند انعامی از شما حافظ
 حوالتش به لب یار دانواز کنید^۸

۲۵۴ * آ ۱۱۵ - ۸ - ۱۰۸ ر - ۷ : ۱۰۸۶ ۳۲۱ - ۸۷

ن ۱۸۹ - ۷ : ۱۰۸۶ ۳۲۱ - ۸۶

۱. آ : و بدین وصلتش ، ر : بدین وصله‌اش ، ن : به این وصله‌اش
۲. آ و ر : حاضر ، ن : جمعند
۳. آ و ر : بر شما ، ن : شما
۴. آ و ر : فرق ، ن : راز
۵. آ و ر : نمرده ، ر : بمرده
۶. آ : نکته‌ست ، ر و ن : حرف است
۷. آ : نمرده ، ر : بمرده
۸. آ و ر : اگر طلب کند ، ن : و گر کند طلب | آ و ر : حوالتش ، ن : حواله‌اش



الا ای طوطی گویای اسرار مبادا خالیت ستر ز منقار^۱
 سرت سبز و دلت خوش باد جاوید که خوش نقشی نمودی از خط یار^۲
 سخن سر بسته گفתי با حریفان خدارا زین معما پرده بردار^۳
 به روی ما زن از ساغر گلابی که خواب آلوده ایم ای بخت بیدار^۴
 چه ره بود این که زد در پرده مطرب که می رقصند با هم مست و هشیار^۵
 ازین افیون که ساقی در می افکند حریفان را نه سر ماند و نه دستار^۶
 خرد هر چند نقد کاینات است چه سنجد پیش نقش کیمیاگار^۷
 سکندر را نمی بخشند آبی به زور و زر میسر نیست این کار^۸
 بیا و حال اهل درد بشنو به لفظ انس دک و معنی بسیار^۹
 بت چینی عدو و شیخ ما مست دل اندر دام و میر صید غدار^{۱۰}
 به مستوران مگو اسرار مستی حدیث جان میرس از نقش دیوار^{۱۱}
 به یمن دولت منصور شاهی علم شد حافظ اندر نظم اشعار^{۱۲}

خداوندی به جای بندگان کرد

خداوند از آفتاب نگه دار^{۱۳}

۲۵۵ * آ ۱۷۸ در ۲۱۲، ۱۲: ۱۰۹۸۶۵۴۳۲۱: ۱۳۱۲۱۱۱۰ -

ن ۲۵۸، ۱۳: ۱۰۹۸۱۱۷۶۵۴۳۲۱: ۱۳۱۲۱۰

۲. | آون : نقشی، ر : رمزی ۵. آور، در، ن : بر ۶. آون،
 افیون، ر : افسون | آ، ماند و، رون، ماند ۱۰. آ، عدو و شیخ، ر : عدو دین و،
 ن : عدوی دین و



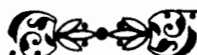
عید است و آخر گل و یاران در انتظار ساقی به روی شاه بین ماه و می بیار^۱
 دل برگرفته بودم از ایام گل ولی کاری نکرد همت پاکان روزه دار^۲
 دل در جهان مبنده و زمستی سؤال کن از فیض جام و قصه جمشید کامگار^۳
 جز نقد جان به دست ندارم شراب کو کاین نیز بر کرشمه ساقی کنم نثار^۴
 خوش دولتیست خرم و خوش خسروی کریم یارب ز چشم زخم جهانش نگاه دار^۵
 می خور به شعر بنده که زیبایی دگر دهد جام مرصع تو بدین در شاهوار^۶
 زانجا که پرده پوشی عفو کریم توست بر قلب ما ببخش که نقدیست کم عیار^۷
 ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود تسبیح ما و خرقة رند شراب خوار^۸

حافظ چو رفت روزه و گل نیز می رود

ناچار باده نوش که از دست رفت کار^۹

۲۵۶ * آ ۱۷۵ و ن ۲۶۱، ۹ - ر ۲۱۵، ۷، ۱ : ۵۱، ۳، ۷، ۸

۲. آ و ر : از ایام ، ن : و از وصل ۳. آ و ر : زمستی ، ن : به مستی | آ و ر : جام و ،
 ن : جام ؛ آ : کامگار ، ر : و کامگار ، ن : روزگار ۴. آ و ر : کاین ، ن : کان ۵. آ ،
 جهانش ، ر و ن : زمانش ۶. آ و ن : بدین ، ر : ازین ۷. آ و ر : عفو کریم ،
 ن : لطف عمیم | آ و ر : قلب ، ن : جرم ۸. آ و ر و ن : رود ، آ (در بالا) : بود
 آ : گل نیز می رود ، ر و ن : شیطان ز بند جست | آ و ر : باده نوش که ، ن : می خوریم چه



صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار وزو به عاشق بیدل خبر دریغ مدار^۱
 به شکر آن که شکفتی به کام بخت ای گل نسیم وصل ز مرغ سحر دریغ مدار^۲
 حریف عشق تو بودم چو ماه نو بودی کنون که ماه تمامی نظر دریغ مدار^۳
 کنون که چشمه قند است لعل نوشینت سخن بگوی و ز طوطی شکر دریغ مدار^۴
 جهان و هر چه درو هست سهل و مختصر است ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار^۵
 مکارم تو به آفاق می برد شاعر ازو وظیفه و زاد سفر دریغ مدار^۶
 چو ذکر خیر طلب می کنی سخن این است که در بهای سخن سیم و زر دریغ مدار^۷

غبار غم برود حال خوش شود حافظ

تو آب دیده ازین رهگذر دریغ مدار^۸

۲۵۷ * ۱۸۴ آ : ۶ ، ۱ : ۲۱ ۴ ۵ ۸ - ۲۲۱ ر و ن ۲۶۳ ۸

۱. آ و ن ، گذر ، ر ، نظر | آ و ر ، بیدل ، ن : مسکین ۲. آ و ر ، بخت ، ن ، دل
۳. آ : کنون ... نوشینت ، ر : کنون کرشمه لعل است قند نوشینت ، ن : کنون که چشمه نوش است لعل
۴. شیرینت ۵. آ و ر : و مختصر است ، ن : مختصری ست ۶. | ر : وظیفه و ، ن : وظیفه



ای صبا نکهتی از کوی فلانی به من آر زار و بیمار غم راحت جانی به من آر^۱
 قلب پی‌حاصل ما را بزن اکسیر مراد یعنی از خاک در دوست نشانی به من آر^۲
 در کمینگاه نظر بادل خویشم جنگ است ز ابرو و غمزۀ او تیر و کمانی به من آر^۳
 در غریبی و فراق و غم دل پیر شدم ساغری می ز کف تازه جوانی به من آر^۴
 منکران را هم ازین می دوسه ساغر بچشان و گر ایشان نستانند روانی به من آر^۵
 ساقیا عشرت امروز به فردا مفکن یا ز دیوان قضا خط امانی به من آر^۶

دلم از دست بشد دوش که حافظ می‌خواند

ای صبا نکهتی از کوی فلانی به من آر^۷

۲۵۸ * آ ۱۷۷۷ - ۷، ۲۱۷۲ - ۶، ۲۱۷۲ : ۶۴۳۲۱ -

ن ۲۵۵ - ۶، ۲۵۵ : ۷۵۴۳۲۱ -

۳. آ و ر : خویشم، ن : ریشم | ر و ن : ز ابرو و، آ : ز ابروی
 او | آ و ن : ساغری، ر : ساغر
 ۴. آ و ن : دل، ر :
 ۵. آ : که حافظ می‌خواند، ر : چو حافظ برخواند،
 ن : که حافظ می‌گفت



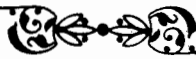
ای صبا نکستی از خاک ره یار بیار بپر اندوه دل و مژده دلدار بیار^۱
 نکته‌یی روح فزای از لب دلدار بگو نافه‌یی خوش خبر از عالم اسرار بیار^۲
 تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام شمه‌یی از تفحات نفس یار بیار^۳
 به وفای تو که خاک ره آن یار عزیز بی‌غباری که پدید آید از اغیار بیار^۴
 روزگاری ست که دل چهره مقصود ندید ساقیا آن قدح آینه کردار بیار^۵
 کام جان تلخ شد از صبر که کردم بی تو عشوہ‌یی زان لب شیرین شکر بار بیار^۶

دلخ حافظ به چه ارزد به می‌ش رنگین کن

وانگهش مست و خراب از سر بازار بیار^۷

۲۵۹ * آ ۱۷۶ و ن ۲۵۹، ۷-۲۱۴، ۷، ۱: ۲۱۴، ۳۲۱، ۶۴۳، ۷۵۶

۱. آ و ن : ره ، ر : در | آ و ن : دل ، ر : من
 ۲. آ : لب دلدار بگو ، ر : دهن یار
 ۳. ن : دهن یار بگوی | آ و ر : نافه‌یی ، ن : نامه‌یی
 ۴. آ و ن : خاک ره آن یار ،
 ۵. ر : آن خاک در
 ۶. آ و ر : بی تو ، ن : بی دوست
 ۷.



خرمین سوختگان را همه گو باد ببر ^۱	روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر
گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر ^۲	ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا
ای دل خام طمع این سخن از یاد ببر ^۳	زلف چون عنبر خامش که ببوید هیئات
دیده گو آب رخ دجله بغداد ببر ^۴	سینه گو شعله آتشکده پارس بکش
مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر ^۵	سعی نابرده درین راه به جایی نرسی
یارب از خاطرش اندیشه بیداد ببر ^۶	دوش می گفت به مژگان درازت بکشم
وانگهم تا به لحد فارغ و آزاد ببر ^۷	روز مرگم نفی وعده دیدار بده

حافظ اندیشه کن از نازکی خاطر یار

برو از درگهش این ناله و فریاد ببر^۸

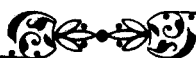
* ۲۶۰ آ ۱۸۱، ۷ : ۸۷۶۵۴۳۱ - ۸۷۶۵۴۳۲ : ۸، ۲۱۳ ر ۲۱ 'نسخه بدل بیت ۳ متن'

۸۷۵۴۶ - ۸۷۵۴۳ : ۸، ۲۵۶ ن ۸۷۵۴۳۲۱ 'نسخه بدل بیت ۳ متن'

۳. رون به جای بیت متن این بیت را دارند :

دولت پیرمغان باد که باقی سهل است دیگری گو برو و نام من از یاد ببر

۶. آ، درازت، ر : سیاحت ۸. آ و ر : یار، ن : دوست



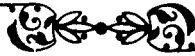
شب قدر است و طی شد نامه هجر سَلَامٌ فِيهِ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ^۱
 دلا در عاشقی ثابت قدم باش که در این ره نباشد کار بی اجر^۲
 من از رندی نخواهم کرد توبه وَلَوْ أَذَيْتَنِي بِالْهَجْرِ وَالْحَجْرِ^۳
 دلم رفت و ندیدم روی دلدار فغان از این تطاول آه ازین زجر^۴
 بر آ ای صبح روشن دل خدا را که بس تَارِيكَ می بینم شب هجره^۵

وفا خواهی جفاکش باش حافظ

فَإِنَّ الرِّيحَ وَالْخُسْرَانَ فِي التَّجْرِ^۶

۲۶۱ * آ ۱۸۲ دن ۲۶۴، ۵، ۱۰، ۲۱، ۳۲، ۴۳، ۶۴، ۷۵، ۸۶، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۷۳، ۲۸۴، ۲۹۵، ۳۰۶، ۳۱۷، ۳۲۸، ۳۳۹، ۳۵۰، ۳۶۱، ۳۷۲، ۳۸۳، ۳۹۴، ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۲۷، ۴۳۸، ۴۴۹، ۴۶۰، ۴۷۱، ۴۸۲، ۴۹۳، ۵۰۴، ۵۱۵، ۵۲۶، ۵۳۷، ۵۴۸، ۵۵۹، ۵۷۰، ۵۸۱، ۵۹۲، ۶۰۳، ۶۱۴، ۶۲۵، ۶۳۶، ۶۴۷، ۶۵۸، ۶۶۹، ۶۸۰، ۶۹۱، ۷۰۲، ۷۱۳، ۷۲۴، ۷۳۵، ۷۴۶، ۷۵۷، ۷۶۸، ۷۷۹، ۷۹۰، ۸۰۱، ۸۱۲، ۸۲۳، ۸۳۴، ۸۴۵، ۸۵۶، ۸۶۷، ۸۷۸، ۸۸۹، ۹۰۰، ۹۱۱، ۹۲۲، ۹۳۳، ۹۴۴، ۹۵۵، ۹۶۶، ۹۷۷، ۹۸۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰

۳. آ دن، کرد توبه، ر، توبه کردن ۶. آ دن، الريح، ر، ریح



گر بود عمر و به میخانه رسم بار دگر
 بجز از خدمت رندان نکشم کار دگر^۱
 خرم آن روز که با دیده گریان بروم
 تا زخم آب در میکده یکبار دگر^۲
 معرفت نیست درین قوم خدایا مددی
 تا برم گوهر خود را به خریدار دگر^۳
 یار اگر رفت و حق صحبت دیرین نشناخت
 حاش لله که روم من ز پی یار دگر^۴
 گر مساعد شوم دایره چرخ کبود
 هم به دست آورمش باز به پرگار دگر^۵
 راز سر بسته ما بین که به دستان گفتند
 هر زمان بادف و نی بر سر بازار دگر^۶
 هر دم از درد بنالم که فلك هر ساعت
 کندم قصد دل ریش به آزار دگر^۷

باز گویم نه درین واقعه حافظ تنهاست

غرقه گشتند درین بادیه بسیار دگر^۸

۲۶۲ * آ ۱۸۰، ۸ - ر ۲۱۱، ۷ : ۱۸۷۵۴۳۲۱ -

ن ۸۵۴۶۳۲۱ : ۷، ۲۶۰ -

۱. ر : عمر و ، آ و ن : عمر
۲. آ و ن : تا زخم ، ر : بزخم
۳. آ :
۴. آ : راز ... گفتند ، ن : حیف
۵. آ : هر دم ، ر : هر شب ؛ ر : درد ، آ : دیده
۶. آ : راز ... گفتند ، ن : حیف
۷. آ : هر دم ، ر : هر شب ؛ ر : درد ، آ : دیده
۸. آ و ن : نه ... تنهاست ، ر : که درین مرحله حافظ هیئات



ای خرم از فروغ رخت لاله زار عمر باز آ که ریخت بی گل رویت بهار عمر^۱
 از دیده گر سرشک چو باران چکد رواست کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر^۲
 اندیشه از محیط فنا نیست هر که را بر نقطه دهان تو باشد مدار عمر^۳
 بی عمر زنده ام من و زین بس عجب مدار روز فراق را که نهد در شمار عمر^۴
 در هر طرف ز خیل حوادث کمین گهی ست زان رو عنان گسته دواند سوار عمر^۵
 این يك دودم که وعده دیدار ممکن است دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر^۶
 تا کی می صبح و شکر خواب بامداد هشیار گرد هان که گذشت اختیار عمر^۷
 دی درگذار بود و نظر سوی ما نکرد بیچاره دل که هیچ ندید از گذار عمر^۸

حافظ سخن بگوی که بر صفحه جهان

این نقش ماند از قلمت یادگار عمر^۹

* ۲۶۳ آ ۱۷۹ - ۹، ۲۱۸ ر - ۹، ۲۱۸ ر - ۹۵۸۴۷۳۶۲۱ -

ن ۲۵۷ - ۹، ۲۵۷ ن - ۹۳۸۴۷۶۵۲۱ -

۴. آ: زین، رون: این ۵. | آور: گسته، ن: کشیده ۶. آ،
 وعده، ر: دولت، ن: مهلت | آون: که نه، ر: نه ۷. آور: هشیار، ن: بیدار،
 آون: گذشت اختیار، ر: نه پیداست کار ۹. آون: صفحه، ر: عرصه | آور:
 ماند، ن: نامد؛ آون، از، ر: بر



یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور
این دل غمدیده حاش به شود دل بد مکن
دورگردون گر دوروزی بر مراد ما نبود
گزر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن
ای دل از سمل فنا بنیاد هستی بر کند
هان مشو نومید چون واقف نه ای از سر غیب
در بیابان گرز شوق کعبه خواهی زد قدم
گرچه منزل بس خطر ناک است و مقصد بس بعید
حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور^۱
وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور^۲
دایما یکسان نباشد کار دوران غم مخور^۳
چتر گل در سرکشی ای مرغ خوشخوان غم مخور^۴
چون تور را نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور^۵
باشد اندر پرده بازبهای پنهان غم مخور^۶
سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور^۷
هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور^۸
جمله می داند خدای حال گردان غم مخور^۹

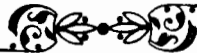
حافظا در کنج فقر و خاوت شبهای تار

تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور^{۱۰}

۲۶۴ * آ ۱۷۴ - ۱۰ - ۲۱۰ - ۱۰ - ۲۱۰ - ۱۰ - ۸۹۷۶۵۳۴۲۱ -

ن ۲۶۲ - ۹ - ۲۱۰ - ۳۴۳۲۱ - ۸۵۷۶۴۳۲۱ -

۲. آ و ن : این ... حاش ، ر : ای ... حالت : آ و ر : مکن ، ن : مدار ، ر : آ ؛
نباشد ، ر و ن : نماند ۴. آ و ن : کشی ای مرغ خوشخوان ، ر : کشد مرغ سحر خوان
۵. آ و ن : فنا ، ر : بلا | آ و ن : کشتیبان ، ر : کشتی وان ۷. آ و ن : ز شوق ، ر : به شوق
۸. آ و ن : بس بعید ، ر : ناپدید ۹. آ : در ، ر : و ۱۰. آ و ن : وردت ، ر : ورد



نصیحتی گنمت می خور و پیاله بگیر
 هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر^۱
 ز وصل روی جوانان تمتعی بردار
 که در کمینگه عمر است مکر عالم پیر^۲
 نعیم هر دو جهان پیش عاشقان به دو جو
 که این متاع قلیل است و آن عطای کثیر^۳
 معاشری خوش و رودی باز می خواهم
 که درد عشق بگویم به ناله بم و زیر^۴
 بر آن سرم که ننوشم می و گنه نکنم
 اگر موافق تدبیر من بود تقدیر^۵
 جو قسمت از لسی بی حضور ما کردند
 گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر^۶
 به عزم توبه نهادم قدح ز کف صد بار
 ولی کسر شمه ساقی نمی کند تقصیر^۷
 گرم جو مشک بر آتش نهی و بگدازی
 که نقش خال نگارم نمی رود ضمیر^۸
 دل رمیده ما را که پیش می گیرد
 خبر دهید به مجنون خسته از زنجیر^۹
 می دو ساله و معشوق چارده ساله
 همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر^{۱۰}
 بیار ساغر یاقوت و در فیض خوشاب
 حدود گو کرم آصفی ببین و بمیر^{۱۱}

حدیث توبه درین بزمگه مگو حافظ

که ساقیان کمان ابروت زنند به تیر^{۱۲}

۲۶۵ * ۹، ۲۱۶ ر : ۱، ۳۲۱، ۶۴۳، ۷۶۹، ۱۰۱۲ - ن ۲۵۴، ۱۲ :

۱۰۸۷۶۵۴۳۲۱ 'نسخه بدل بیت ۹ متن' ۱۱ 'نسخه بدل بیت ۱۲ متن'

۱. ر : می خور و پیاله بگیر ، ن : بشنو و بهانه مگیر
 ۲. ن : ز وصل روی ، ر : ز روی وصل
 ۳. ن : معاشری ... رودی ، ر : معاشر ... رود | ر : عشق ، ن : خویش
 ۴. ن : به جای
 بیت متن این بیت را دارد :

نگفتمت که حذر کن ز زلف او ای دل کی می کشند درین حلقه باد در زنجیر

ج : زنجیر ، ن : نجیر ۱۲. ن : به جای بیت متن بیت زیر را دارد :

چه جای گفته خواجو و شعر سلمان است که شعر حافظ ما به ز شعر خوب ظهیر



روی بنمای و مرا گو که ز جان دل برگیر	پیش شمع آتش پروانه به جان گو درگیر ^۱
در لب تشنه ما بین و مدار آب دریغ	به سرکشته خویش آی و ز خاکش برگیر ^۲
ترک درویش مگیر از نبود سیم و زرش	در غمت سیم شمار اشک و رخم را زر گیر ^۳
چنگ بنواز و ساز از نبود عود منال	آتش عشق و دلم عود و تنم مجمر گیر ^۴
در سماع آی و ز سرخرقه برانداز و برقص	ورنه با گوشه رو و خرقه ما بر سر گیر ^۵
صوف برکش ز سر و باده صافی درکش	سیم در باز و به زر سیم ببری در بر گیر ^۶
دوست گویار شو و هر که جهان دشمن باش	بخت گو پشت مکن روی جهان لشکر گیر ^۷
میل رفتن مکن ای دوست و دمی با ما باش	بر لب جوی طرب جوی و به کف ساغر گیر ^۸
رفته گیر از برم و ز آتش و آب دل و چشم	گونه ام زرد و لبم خشک و کنارم تر گیر ^۹

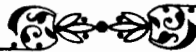
حافظ آراسته کن بزم و بگو واعظ را

که بین مجلسم و ترک سر منبر گیر^{۱۰}

۲۶۶ * آ ۱۸۳، ۱۰ - ۲۲۰، ۱۰ : ۱۰۸۷۹۶۵۴۳۲۱ -

ن ۲۶۵، ۹ : ۱۰۸۷۶۵۴۳۲۱

۱. آ و ر : گو که ، ن : گوی ۲. آ و ن : در ، ر : این ۴. آ و ن : منال ، ر : چه باک
 ۵. آ و ن : برانداز ، ر : درانداز | آ و ن : در گوشه ، ر : با گوشه : آ و ن : بر سر ، ر : از سر
 ۷. | ر : مکن ، آ و ن : کن و : آ : جهان ، ر و ن : زمین ۸. آ : ای دوست و دمی ،
 ر : در دو جهان ، ن : ای یار و دمی آ و ن : جوی ، ر : خین ۹. آ : وز ، ر : و



ای سرو ناز حسن که خوش می‌روی به ناز عشاق را به ناز تو هر لحظه صد نیاز^۱
 فرخنده باد طلعت نازت که در ازل بیریده‌اند بر قد سروت قبای ناز^۲
 آن را که بوی عنبر زلف تو آرزوست چون عودگو بر آتش سوزان بسوز و ساز^۳
 پروانه را ز شمع بود سوز دل ولی بی شمع عارض تو دلم را بود گداز^۴
 از طعنه رقیب نگردد عیار من چون زر اگر برید مرا در دهان گاز^۵
 دل کز طواف کعبه کویت وقوف یافت از شوق این جریم ندارد سر حجاز^۶
 هر دم به خون دیده چه حاصل وضو چون نیست بی طاق ابروی تو نماز مرا جواز^۷
 صوفی که بی تو توبه می‌کرده بود دوش بشکست عهد چون در میخانه دید باز^۸

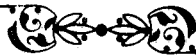
چون باده باز بر سرخم رفت کف زنان

حافظ که دوش از لب ساغر شنید راز^۹

۲۶۷ * آ ۳۲۴ ۹ - ۶ ۲۲۲ ۶ : ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۱ -

ن ۲۶۶ ۹ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

۳. آ و ر : آن را ، ن : او را | آ و ن : سوزان ، ر : سودا ۵. آ : برید ، ر : برند .
 ن : زند ۶. آ : شوق این ، ر : شوق آن ، ن : سر این ۷. آ و ن :
 چه حاصل وضو ، ر : وضویی کنم | آ و ن : نماز مرا جواز ، ر : حضوریم از نماز ۸. ن :
 بی تو ، آ : بی ۹. آ : باز ، ن : هست ، ن : رفت کف زنان ، آ : رفت



منم که دیده به دیدار دوست کردم باز
 به هیچ در نروم بعد ازین ز حضرت دوست
 شبی چنین به سحرگه ز بخت خواسته‌ام
 امید قدّ تو می‌داشتم ز بخت بلند
 نیازمند بالا گو رخ از غبار مشوی
 به يك دو قنبره که ایثار کردی ای دیده
 طهارت از نه به خون جگر کند عاشق
 غرض کرشمه حسن است ورنه حاجت نیست
 ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل
 درین مقام مجازی بجز پیاله مجوی
 من از نسیم سحرگه چه طرف بر بندم
 اگرچه حسن تو از عشق غیر مستغنی ست
 چه گویمت که ز سوز درون چه می بینم
 چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز^۱
 چو کعبه یافتیم آیم ز بت پرستی باز^۲
 که با تو شرح سرانجام خود کنم آغاز^۳
 نسیم زلف تو می‌خواستم ز عمر دراز^۴
 که کیمیای مراد است خاک کوی نیاز^۵
 بسا که بر رخ دولت کنی کرشمه ناز^۶
 به قول مفتی عشقی درست نیست نماز^۷
 جمال دولت محمود را به زلف ایاز^۸
 که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز^۹
 درین سراچه باز بچه غیر عشق مباز^{۱۰}
 چو سرو راست درین باغ نیست محرم راز^{۱۱}
 من آن نیم که ازین عشق بازی آیم باز^{۱۲}
 از اشک پرس حکایت که من نیم غماز^{۱۳}

غزل سرایی ناهید صرفه‌یی نبرد

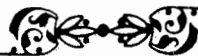
در آن مقام که حافظ بر آورد آواز^{۱۴}

۲۶۸ * آ ۱۸۵، ۱۱: ۱۰۹۸۷۶۵۱ - ن ۲۶۹، ۸: ۴۳۲۱۰

'نسخه بدل بیت ۱۱ متن' 'نسخه بدل بیت ۱۴ متن'

۵. | خ: خاک، آ: حال
 ۶. آ: کردی ای دیده، ن: کرده‌ای ای دل | آ: بر، ن: در
 ۹. آ: ز مشکلات... ای دل، ن: روندگان طریقت غم بالا نخورند
 ۱۱. ن: به جای
 بیت متن این بیت را دارد:

حکایت شب هجران به دشمنان مکنید
 که نیست سینهٔ ابنسای کینه محرم راز
 ۱۴. ن: به جای بیت متن این بیت را دارد:
 غبار خاطر ما چشم خصم کور کند
 تو رخ به خاک نه ای حافظ بسوز و بساز



هزار شکر که دیدم به کام خویش باز ز روی صدق و صفا گشته با دلم دمساز^۱
 روندگان طریقت ره بلا ورزند رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز^۲
 غم حبیب نهان به ز جست و جوی رقیب که نیست سینه ارباب کینه محرم راز^۳
 چه فتنه بود که مشاطه قضا انگیخت که کرد نرگس شوخت سیه به سرمه ناز^۴
 به این سپاس که مجلس منورست به تو گرت چو شمع قفایی رسد بسوز و باز^۵
 به نیم بوسه دعایی بخر ز اهل دلی که کید دشمنت از جان و جسم دارد باز^۶

فکند زمزمه عشق در حجاز و عراق

نوا بآنک غزلهای حافظ از شیراز^۷

۲۶۹* ۷. ۱۸۶۷ - ۷. ۲۶۸ ن - ۷. ۶۴۵۳۲۱

۳. | آ : ارباب ، ن : ابنای ۴. | آ : شوخت ، ن : شوخش
 به تو ، ن : به دوست | آ : قفایی ، ن : جفایی ۶. | آ : ن : جسم ، چشم
 نوا ، ن : نوا و : آ : از شیراز ، ن : شیراز
 ۵. آ : ۷. آ :



حال خونین دلان که گوید باز وز فلك خون خم که جوید باز^۱
 شرمش از چشم می پرستان بساد نرگس مست اگر بپروید باز^۲
 هر که چون لاله کاسه گردان بود زین جفا رخ به خون بشوید باز^۳
 بس که در پرده چنگ گفت سخن ببرش زلف تا نموید باز^۴
 جز فلاتون خم نشین شراب سر^۵ حکمت به ما که گوید باز^۵
 بگشاید دلم چو غنچه اگر ساغر لاله گون ببوید باز^۶

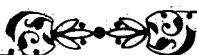
گرد بیت الحرام خم حافظ

گر تواند به سر بپوید باز^۷

۲۷۰ * آ ۱۸۸ ۷ - ن ۲۷۲ ۷ : ۱ ۵ ۲ ۳ ۴ ۶ ۷

۴. | آ : زلف ، ن : موی ۶. | آ : ساغر لاله گون ، ن : ساغری از لیش ، ن : ببوید ،

آ : نبوید ۷. | آ : تواند ، ن : نمیرد



بیا و کشتی ما در شط شراب انداز غریو و لوله در جان شیخ و شاب انداز^۱
 مرا به کشتی باده در افکن ای ساقی که گفته اند نکویی کن و در آب انداز^۲
 ز کوی میکند برگشته ام ز راه خطا مرا دگر ز کرم باره صواب انداز^۳
 بیار از آن می گل رنگ مشک بو جامی شرار رشک و حسد در دل گلاب انداز^۴
 اگر چه مست و خرابی تو نیز لطفی کن نظر برین دل سرگشته خراب انداز^۵
 به نیم شب اگر آفتاب می باید ز روی شاهد مه پاره یی نقاب انداز^۶

مهل که روز وفاتم به خاک سپارند

مرا به میکند بر در خم شراب انداز^۷



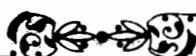
خیز و در کاسه زر آب طربناك انداز بیشتر زان که شود کاسه سر خاك انداز^۱
 عاقبت منزل ما وادی خاهوشان است حالیا غلغله در گنبد افلاك انداز^۲
 به سر سبز تو ای سرو که چون خاك شوم بازی از سر بنه و سایه برین خاك انداز^۳
 چشم آلوده نظر بر رخ جانان نه رواست به رخ او نظر از آینه پاك انداز^۴
 دل مارا که ز مار سر زلف تو بخت از لب خود به شفاخانه تریاك انداز^۵
 ملك این مزرعه دانی که ثباتی نکند آتشی از جگر جام در املاك انداز^۶
 یارب این زاهد خود بین که بجز عیب ندید دود آهیش در آینه ادراك انداز^۷

چون گل از نکبت او جامه قبا کن حافظ

وین قبا در راه آن قامت چالاک انداز^۸

۲۷۲ * ۱۸۷ آ - ۸ ، ۲۷۱ ن ، ۸ ، ۶۲۱ : 'نسخه بدل بیت ۴ متن' ۸۷۵۳

۴. ن به جای بیت متن بیت زیر را دارد : آ : بازی ، ن : ناز
 غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند پاك شو اول پس دیده بر آن پاك انداز
 ۶. ن : املاك ، آ : افلاك ۷. ن : آینه ، آ : آینه
 آ : مار ، ن : تار آ : وین ، ن : وان



بر نیامد از تمنای لبت کامم هنوز
 بر امید جام لعلت دردی آشامم هنوز^۱
 روز اول رفت دینم در سر زلفین تو
 تاجه خواهد شد درین سودا سرانجامم هنوز^۲
 ساقیا يك جرعه‌ی زان آب آتش گون بده
 در میان پختگان عشق او خامم هنوز^۳
 از خطا گفتم شبی موی تو را مشک ختن
 می‌زند هر لحظه تیغی مو بر اندامم هنوز^۴
 نام من رفته‌ست روزی بر لب جانان به سهو
 اهل دل را بوی جان می‌آید از نامم هنوز^۵
 پرتو روی تو را در خلوتم دید آفتاب
 می‌دود هر دم چو سایه بر در و بامم هنوز^۶
 در ازل داده‌ست ساقی آن لب لعلت مرا
 جرعه‌ی جامی که من مدهوش آن جامم هنوز^۷
 ای که گفتمی جان بده تا باشدت آرام دل
 جان به غمهایش سپردم نیست آرامم هنوز^۸

در قلم آورد حافظ قصه‌ی لعل لب

آب حیوان می‌رود هر دم ز اقلامم هنوز^۹

۲۷۳ * آ ۸، ۳۲۳ : ۱، ۸۷۶۵۴۲۱ - ۲، ۲۲۳ : ۹

۱، ۲۶۸ ن - ۹، ۸۷۵۶۴۳۲۱

۲. آور : تو ، ن : او
 ۳. ر : جرعه‌ی ، ن : جرعه ده : ر : بده ، ن : که من
 ۴. | ر و ن : می‌زند ، آ : می : آور : مو ، ر : سر
 ۵. آ و ن : می‌دود ، ر : می‌رود
 ۶. ر و ن : خلوتم ، آ : خلوتش |
 ۷. آ : ساقی آن لب لعلت مرا ، ر و ن : ما را ساقی لعل لب
 ۸. | آور : به غمهایش ، ن : به غمهایت
 ۹. آ و ن : لب ، ر : لبش



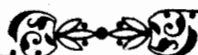
دلم ربوده لولی وشی ست شور انگیز
 فدای پیرهن چاک ماه رویان باد
 فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی
 غلام آن کلماتم که آتش انگیزد
 فقیر و خسته به درگاهت آمدم رحمی
 مباش غره به بازی خود که در خبر است
 بیا که هاتف میخانه دوش بامن گفت
 پیاله برکفتم بند تا سحرگه حشر
 دروغ وعده و قتال وضع و رنگ آمیز^۱
 هزار جامه تقوی و خرقه پرهیز^۲
 بخواه جام و گلایی به خاک آدم ریز^۳
 نه آب سرد زند در سخن به آتش تیز^۴
 که جز ولای توام نیست هیچ دست آویز^۵
 هزار تعبیه حکم پادشاه انگیز^۶
 که در مقام رضا باش و از قضا مگریز^۷
 به می زدل ببرم هول روز رستاخیز^۸

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز^۹

۲۷۴* آ ۱۸۹، ۹ - ن ۲۷۰، ۹ : ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹

۳. آ : فرشته ... ساقی ، ن : به شکر آن که به حسن از ملک بردی گوی
 ن : افروزد | آ : در سخن به ، ن : بر سخن در
 ۶. آ : خیر است ، ن : ضرب است |
 آ : تعبیه حکم پادشاه ، ن : تعبیه در حکم پارسا
 ۸. ن : پیاله ، آ : بیا و
 ۹. آ :
 میان ... نیست ، ن : بکار و پرده ندارد بکار دلبر من | آ : خودی ، ن : شدی



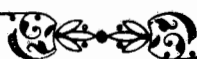
ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس^۱
 منزل سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام پر صدای ساربانان بینی و بانگ جرس^۲
 محمل جانان پیرس آنگه به زاری عرضه دار کز فراقت سوختیم ای مهربان فریاد رس^۳
 من که قول ناصحان را خواندمی قول رباب گوشمالی دیدم از هجران که اینم پند بس^۴
 عشرت شبگیر کن بی ترس کاندر شهر عشق شب روان را آشناییهاست با میر عس^۵
 پادشاهی کار بازی نیست ای دل سر بباز ورنه گوی عشق نتوان زد به چوگان هوس^۶
 دل به رغبت می سپارد جان به چشم مست یار گرچه هشیاران ندادند اختیار خود به کس^۷
 طوطیان در شکرستان کامرانی می کنند وز قحس دست بر سر می زند مسکین مگس^۸

نام حافظ گر بر آید بر زبان کلمک دوست

از جناب حضرت شاعرم بس است این ملتئم^۹

۲۷۵ * آ ۳۲۷ و ر ۲۲۷ و ن ۲۸۰ ، ۹

۲. | آ و ر ، ساربانان ، ن ، ساربان ، آ و ر ، جرس ، ن ، آن جرس ۳. آ و ن ، محمل ،
 ر ، منزل | آ : سوختیم ، ر و ن : سوختم ، ر و ن ، مهربان ، آ ، نامهربان ۴. آ و ن ؛
 رباب ، ر ، زمان | آ و ن ؛ دیدم ، ر ، خوردم ۵. آ و ن ؛ عشرت ، ر ، عشرتی ؛ ر و ن ،
 بی ترس ، آ ؛ بی تر ۶. آ و ن ؛ بباز ، ر ، ببازی ۸. | آ و ر ؛ قحس ، ن ، تحجیر



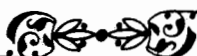
گل‌گذاری ز گلستان جهان ما را بس زین چمن سایه آن سرو چمن ما را بس^۱
 من و هم صحبتی اهل ریا دورم باد از گرانان جهان رطل‌گران ما را بس^۲
 قصر فردوس به پاداش عمل می بخشند ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس^۳
 بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین وین اشارت ز جهان گذران ما را بس^۴
 نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان گر شمارا نه بس این سود و زیان ما را بس^۵
 یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم دولت صحبت آن مونس جان ما را بس^۶
 از در خویش خدا را به بهشت مفرست که سرکوی تو از کون و مکان ما را بس^۷

حافظ از مشرب قسمت گله نا انصافی ست

طبع چون آب و غزلهای روان ما را بس^۸

۲۷۶* آ ۱۹۱ و ر ۲۲۴ و ن ۲۷۸ ، ۸

۱. | آ و ن : زین ، ر : ز ؛ آ : چمن ، ر و ن : روان ۴. | آ و ن : وین ، ر : ر ؛ این
 ۵. | آ و ر : شمارا نه ، ن : شمارند ۷. | آ و ر : مفرست ، ن : مفرب ۸. | آ :
 نا انصافی ، ر و ن : بی انصافی



دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس نسیم روضه شیراز پیک راهت بس^۱
 دگر ز منزل جانان سفر مکن درویش که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس^۲
 هوای مسکن مألوف و عهد یار قدیم زره روان سفر کرده عذرخواهت بس^۳
 وگر کمین بگشاید غمی ز گوشه دل حریم درگه پیر مغان پناهت بس^۴
 به صدر مصطبه بنشین و ساغر می نوش که این قدر ز جهان کسب مال و جاهت بس^۵
 زیادتی مطلب کار برخود آسان کن که شیشه‌یی می لعل و بتی چو ماهت بس^۶
 فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس^۷
 به هیچ ورد دگر نیست حاجت ای حافظ دعای نیم شب و درس صبحگاهت بس^۸

به منت دو جیان خو مکن که در دو جهان

رضای ایزد و انعام پادشاهت بس^۹

۲۷۷ * ۱۹۰ آ - ۹ - ۲۲۹ ر و ن ۲۷۷ ، ۸ : ۱ : ۲۲۹ ، ۵۴۳ ، ۸۷۶

۱. آون : بخت ، ر : عذر
۲. آون : دگر ... درویش ، ر : دلا ... زین بیش | آون :
۳. آون : وگر ، ر : اگر : آون : غمی ز گوشه ، ر : ز گوشه‌یی غم
۴. آون : وگر ، ر : اگر : آون : غمی ز گوشه ، ر : ز گوشه‌یی غم
۵. آور : ساغر ، ن : ساغری | رون : وجاهت ، آ : و وجاهت
۶. آون : بتی ،
۷. آور : حاجت ای ، ن : حاجت
۸. آور : حاجت ای ، ن : حاجت
۹. ر : بت



جانا تو را که گفت که احوال ما می‌رس
 بی‌گانه گرد و قصه هیچ آشنا می‌رس^۱
 نقش حقوق صحبت و اخلاص بندگی
 از لوح سینه محو کن و نام ما می‌رس^۲
 زانجا که لطف شامل و خلق کریم توست
 جرم نکرده عفو کن و ماجرا می‌رس^۳
 خواهی که روشنت شود اسرار درد عشق
 از تیغ پُرس قصه ز باد صبا می‌رس^۴
 هیچ آگهی ز عالم درویشی نبود
 آن کس که با تو گفت که درویش را می‌رس^۵
 از دلق پوش صومعه نقد طلب مجوی
 یعنی ز مفلسان سخن کیمیا می‌رس^۶
 در دفتر طبیب جهان باب عشق نیست
 ای دل به درد خو کن و نام از دوا می‌رس^۷
 ما قصه سکندر و دارا نخوانده‌ایم
 از ما بجز حکایت مهر و وفا می‌رس^۸

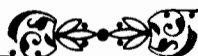
حافظ رسید موسم گل معرفت مگوی

دریاب نقد وقت و ز چون و چرا می‌رس^۹

۲۷۸ * آ ۳۲۶ : ۱ ۴۳ ۵۶ ۷۹ - ۲۲۶ : ۱ ۲۱ ۳۳ ۴۴ ۵۶ ۷۹ - ۹۸۷۵۶۴۳۲۱

ن ۲۷۶ ، ۷ ، ۱ ۴۱ ۶۸ ۷۶ ۳۷ ۹

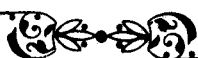
۳. | آ و ر : نکرده ، ن : مرا تو ۴. آ و ن : اسرار ، ر : احوال | آ : تیغ ، ر و ن :
 شمع ۶. آ و ر : سخن ، ن : خبر ۷. | آ : ازدوا ، ر و ن : دوا ۸. آ و ر : دارا ،
 ن : دار ۹. آ و ن : مگوی ، ر : مگو | آ و ر : نقد وقت ، ن : وقت عیش : آ و ن : وز ، ر : ز



درد عشقی کشیده‌ام که می‌رس درد هجری چشیده‌ام که می‌رس^۱
گشته‌ام در جهان و آخر کار دلبری برگزیده‌ام که می‌رس^۲
آنچنان در هوای خاک درش می‌رود آب دیده‌ام که می‌رس^۳
من به‌گوش خود از دهانش دوش سخنانی شنیده‌ام که می‌رس^۴
سوی من لب چه می‌گری که مگوی لب لعلی گزیده‌ام که می‌رس^۵
بی‌تو در کلبه گدایی خویش رنجهایی کشیده‌ام که می‌رس^۶

همچو حافظ غریب در ره عشق

به مقامی رسیده‌ام که می‌رس^۷



دارم از زلف سیاهش گله چندان که مپرس که از آن سان شده‌ام بی سرو سامان که مپرس^۱
 کس به امید وفا ترك دل و دین مکناد که چنانم من از آن کرده پشیمان که مپرس^۲
 به یکی جرعه که آزار کش در پی نیست زحمتی می‌کشم از مردم نادان که مپرس^۳
 زاهد از ما به سلامت بگذر کاین می‌لعل دل و دین می‌برد از دست بدان سان که مپرس^۴
 گوشه‌گیری و سلامت هوسم بود ولی شیوه‌یی می‌کند آن نرگس فتان که مپرس^۵
 گفت و گوهاست درین راه که جان بگدازد هر کسی عربده این که مبین آن که مپرس^۶
 گفتم از گوی فلک صورت حالی پرسم گفت آن می‌کشم اندر خم چو گان که مپرس^۷

گفتمش زلف به خون که شکستی گفتا

حافظ این قصه دراز است به قرآن که مپرس^۸

۲۸۰ * آ ۱۹۲ ۸ - ۲۲۵ ۷ : ۲۱ ۳ ۵ ۷ ۴ -

ن ۲۷۵ ۸ : ۲۱ ۳ ۴ ۶ ۷ ۵ -

۱. | آ ، که از آن سان ، ر : کان چنان ذو ، ن : که چنان ذو ۲. | آ و ر ، آن ، ن :
 این ۴. | آ و ر : بدان سان ، ن : بر آن سان ۵. | آ و ن : گوشه‌گیری ، ر : پارسایی
 ۸. | آ و ن : به خون که ، ر : به چور که ، ر و ن : شکستی ، آ : شکستی ، آ و ر : گفتا ، ن : دل گفت



اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش رفیق حجره و گرمابه و گلستان باش^۱
 شکنج زلف پریشان به دست باد مده مگو که خاطر عشاق گو پریشان باش^۲
 گرت هواست که با خضر همنشین باشی نهان ز چشم سکندر چو آب حیوان باش^۳
 زبور عشق نوازی نه کار هر مرغی ست بیا و نوگل این بلبل غزل خوان باش^۴
 طریق خدمت و آیین بندگی کردن خدای را که رها کن بیا و سلطان باش^۵
 دگر به صید حرم تیغ برمکش زینهار وز آنچه با دل ما کرده‌ای پشیمان باش^۶
 تو شمع انجمنی یک زبان و یک دل شو خیال و کوشش پروانه بین و خندان باش^۷
 کمال دلبری و حسن در نظر بازی ست به شیوه نظر از ناداران دوران باش^۸

خמוש حافظ و از جور یار ناله مکن

تورا که گفت که در روی خوب حیران باش^۹

۲۸۱ * ۳۳۰ و ۲۴۱، ۹ - ن ۲۸۳، ۷، ۱: ۲۶۵۴۳

۱. | آ: رفیق، رون: حریف، ن: حجره، آ: چهره، ر: خانه ۲. | آ ون: مده، ر: بده
۳. | رون: گرت، آ: گر ۴. | آ ون: نوگل این، ر: برگل ما ۵. | آ و ر:
۶. | آ و ر: خیال و، ن: خیال، رون: خندان باش، آ: خندان
۷. | آ و ر: به ما



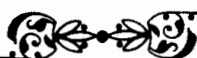
باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش وین سوخته را محرم اسرار نهان باش^۱
 زان باده که در مصطفی عشق فروشد ما را دوسه ساغر بده و گو رمضان باش^۲
 در خرقه چو آتش زدی ای عارف عاشق جهدی کن و سر حلقه رندان جهان باش^۳
 دلدار که گفتا به توام دل نگران است گو می رسم اینک به سلامت نگران باش^۴
 خون شد دلم از حسرت آن لعل روان بخش ای درج محبت به همان مهر و نشان باش^۵
 تا بر دل از آن غصه غباری ننشیند ای سیل سرشک از عقب نامه روان باش^۶

حافظ که هوس می کندش جام جهان بین

گو در نظر آصف جمشید مکان باش^۷

۲۸۲ * آ ۳۳۱ در ۲۳۹ و ن ۳۸۵ ، ۷

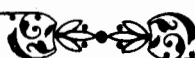
۲. آ و ن : مصطفی ، ر : می‌کده ۳. آ : عاشق ، ر : سالک ، ن : عاقل ۵. آ و ر :
 خون شد دلم ، ن : دل خون شدم ۶. آ و ر : دل از آن ، ر و ن : دلش از ، آ : ننشیند ،
 ر : نشانند ، ن : بنشانند



به دور لاله قدح گیر و بی‌ریا می‌باش به بوی گل نفسی همدم صبا می‌باش^۱
 نگویمت که همه ساله می‌پرستی کن دو ماه می‌خور و ده ماه پارسا می‌باش^۲
 چو پیر سالک عشقت به می‌حواله کند بنوش و منتظر رحمت خدا می‌باش^۳
 گرت هواست که چون جم به سر غیب‌رسی بیا و همدم جام جهان نما می‌باش^۴
 چو غنچه گرچه فرو بستگی ست کار جهان تو همچو باد بهاری گره‌گشا می‌باش^۵
 وفا مجوی ز کس ور سخن نمی‌شنوی به هرزه طالب سیمرخ و کیمیا می‌باش^۶

مرید طاعت بیگانگان مشو حافظ

ولی معاشر رندان آشنا می‌باش^۷



صوفی گلی بچین و مرقع به خار بخش وین زهد تلخ را به می خوشگوار بخش^۱
 طامات و شطح در ره آهنگ چنگ نه تسبیح و طیلان به می و می گسار بخش^۲
 زهدگران که شاهد و ساقی نمی خرنند در حلقه چمن به نسیم بهار بخش^۳
 راهم شراب لعل زد ای میر عاشقان خون مرا به چاه زنخدان یار بخش^۴
 یارب به وقت گل گنه بنده عفو کن وین ماجرا به سرو و لب جویبار بخش^۵
 ای آن که ره به مشرب مقصود برده‌ای زین بحر قطره‌یی به من خاکسار بخش^۶
 شکرانه را که چشم تو روی بتان ندید ما را به عفو و لطف خداوندگار بخش^۷

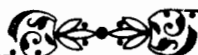
ساقی چو شاه نوش کند باده صبح

گو جام زر به حافظ شب زنده دار بخش^۸

۲۸۴ * ۱۹۷۸، ۸ - ۷، ۲۳۰: ۸۷۶۵۴۲۱ -

ن ۲۸۷، ۸: ۸۷۶۴۳۵۲۱

۱. آ و ر: گلی، ن: تو گل ۲. آ و ر: شطح، ن: زرق ۳. آ: که
 شاهد و ساقی، ن: بها چونندیمان ۴. آ و ر: لعل، ن: ناب | آ و ن: به چاه زنخدان.
 ر: مجو به زنخدان ۵. آ: و لب، ر: لب، ن: و گل ۷. آ و ر:
 شکرانه را، ن: شکر خدا: آ و ن: بتان، ر: بدان | آ و ن: عفو و، ر: عفو



بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدهش ^۱	باغبان گسر پنج روزی صحبت گل بایدهش
مرغ زیرك چون به دام افتد تحمل بایدهش ^۲	ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال
هر که روی یاسمین و جعد سنبل بایدهش ^۳	با چنین زلف و رخس بادا نظر بازی حرام
کار ملک است آن که تدبیر و تأمل بایدهش ^۴	رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار
راه رو گسر صد هنر دارد توکل بایدهش ^۵	تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری ست
این دل شوریده تا آن جعد کاکل بایدهش ^۶	بارها زان نرگس ترکانه اش باید کشید
دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدهش ^۷	ساقیا در گردش ساغر تعلل تا به چند

کیست حافظ تا ننوشد باده بی آواز رود

عاشق مسکین چرا چندین تحمل بایدهش^۸

۲۸۵ * آ ۱۹۸ و ن ۲۸۲ - ۸، ۲۳۶ : ۸، ۲۱ : ۸۷۶۳۵۴۲۱

۱. | آ و ن : بر ، ر : با ۶. آ : بارها ، ر و ن : نازها ؛ آ و ن : ترکانه اش ، ر : مستانه اش
۸. آ و ر : عاشق ، ن : عاشقی ؛ ن : تحمل ، آ و ر : تحمل | ن : کاکل ، آ و ر : سنبل



فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش^۱
 دلربایی همه آن نیست که عاشق بکشند خواجه آن است که باشد غم خدمتگارش^۲
 جای آن است که خون موج زند در دل لعل زین تفاین که خزف می‌شکند بازارش^۳
 بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش^۴
 ای که در کوچه معشوقه ما می‌گذری بر حذر باش که سر می‌شکند دیوارش^۵
 آن سفر کرده که صد قافله دل همزه اوست هر کجا هست خدایا به سلامت دارش^۶
 صحبت عافیت گرچه خوش افتاد ای دل جانب عشق عزیز است فرو مگذارش^۷
 صوفی سرکش ازین دست که کج کرد کلاه به دو جام دگر آشفته شود دستارش^۸

چشم حافظ که به دیدار تو خوگر شده بود

ناز پرورد وصال است مجو آزارش^۹

۲۸۶ * آ ۳۲۹ - ۹ - ۲۴۴ ر : ۷ - ۹۸۶ ۵۳۲۱ -

ن ۲۹۹ : ۹ - ۹۸۷ ۵۶۴۳۲۱ -

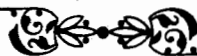
۱. | آون ، اندیشه ، ر : آن فکر ۳. | آون ، زین ، ر : زان ۶. آ ،
 دل : رون : جان ۸. آور : سرکش ، ن : سرخوش | رون ، به دو ، آ : بد دو
 ۹. آ ، چشم ، رون : دل



شرابی مست می‌خواهم که مرد افکن بود زورش
 مگر يك دم بر آسایم ز دنیا و شر و شورش^۱
 بیاور می که نتوان شد ز مکر آسمان ایمن
 به لعب زهره چنگی و مریخ سلح شورش^۲
 سباط دهر دون پرور ندارد شهد آسایش
 مذاق حرص و آزی دل بشوی از تلخ و از شورش^۳
 کمند صید بهرامی بیفکن جام می بردار
 که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش^۴
 نگه کردن به درویشان منافی^۵ بزرگی نیست
 سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش^۵
 بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم
 به شرط آن که ننمایی به کج طبعان دل کورش^۶
 کمان ابروی جانان نمی‌پیچد سر از حافظ
 ولیکن خنده می‌آید بدین بازوی بی‌زورش^۷

۲۸۷ * ۳۳۵ ت و ن ۲۹۹ - ۷ - ۲۳۱ ر - ۷۵۶۴۲۳۱

۱. آ : شرابی مست ، ر : شراب مست ، ن : شرابی تلخ | آ و ر : دنیا ، ن : دنیایی ۳. آ و ن :
- سباط ، ر : سباط | آ و ن : و آزی ... بشوی ، ر : را ... بشو ؛ ر و ن : شورش ، آ : شوش ۴.
- آ و ر : می ، ن : جم | آ و ن : من پیمودم ، ر : پیمودیم ۵. آ و ن : نگه ، ر : نظر ؛
- آ و ر : بزرگی نیست ، ن : بزرگانست | آ و ن : چنان ، ر : همه ؛ ر و ن : حشمت ، آ : چشمت
۶. آ و ن : کج ، ر : کژ ۷. آ : بدین ، ر و ن : براین



خداوندا تگه دار از زوالش ^۱	خوشا شیراز و وضع بی مثالش
که عمر خضر می بخشد زلالش ^۲	ز رکنا باد ما صد لوحش الله
عبیر آمیز می آید شمالش ^۳	میان جعفر آباد و مصلی
بخواه از مردم صاحب کمالش ^۴	به شیراز آی و فیض روح قدسی
چه داری آگهی چون است حالش ^۵	صبا زان لولی شنگول سرمست
که دارم عشرتی خوش با خیالش ^۶	مکن بیدار ازین خوابم خدایا
دلا چون شیر مادر کن حالش ^۷	گر آن شیرین پسر خونم بریزد
که شیرینان ندادند انفعالش ^۸	کی آمد شکر مصری به شیراز

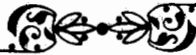
چرا حافظ چو می ترسیدی از هجر

نکردی شکر ایام وصالش

۲۸۸ * آ ۲۰۴۱، ۸۷۶۵۳۲۱ - آ ۳۲۸۹، ۲۳۳۲ - ۹۰۲۳۳۲

۹۶۷۵۸۴۳۲۱ - ۹۰۲۸۶۵ - ۹۷۶۸۵۴۳۲۱

۲. آ و آم و ن : ما ، ر ، او ۳. | آم و ن : عبیر ، آ : صبا ، ر : نیم
 آ و آم و ن : فیض روح قدسی ، ر : روح فیض را بین ۴. آ و آم و ن : بیدار ازین خوابم ،
 ر : از خواب بیدارم : آ و آم ، خدایا ، ر و ن : خدا را | آ و آم و ن : عشرتی ، ر : خلوتی ۷.
 آ و آم و ر : خونم ، ن : خونت ۸. آم : کی ... شیراز ، آ : که ... شیراز ، ر و ن :
 که نام قند مصری برد آنجا



یارب آن نوگل خندان که سپردی به منش
گرچه از کوی وفا گشت به صد مرحله دور
گر به سرمنزول سلمی رسی ای باد صبا
به ادب نافه کشایی کن از آن زلف سیاه
گو دلم حق وفا بر خط و خات دارد
در مقامی که به یاد لب او می نوشتند
عرض و مال از در میخانه نشاید اندوخت
هر که ترسد ز لاله انده عشقش نه حلال
هر که ترسد ز لاله انده عشقش نه حلال
می سپارم به تو از چشم حمود چمنش^۱
دور باد آفت دور فلک از جان و تنش^۲
چشم دارم که سلامی برسانی ز منش^۳
جای دلهای عزیز است به هم بر منش^۴
محترم دار در آن طره عنبر شکنش^۵
سقه آن مست که باشد خبر از خویشتنش^۶
هر که این آب خورد رخت به دریا فکش^۷
سر ما و قدمش یا لب ما و دهنش^۸

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است

آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش^۹

۲۸۹ * آ ۱۹۴ و ن ۲۹۵ - ۹ - ۲۴۳ ر : ۸ ، ۲۱ ، ۳۲ ، ۴۳ ، ۵۴ ، ۶۵ ، ۷۶ ، ۹۷

۱. آ و ر : خندان ، ن : بستان
۲. آ و ن : گشت ، ر : گشته | آ و ر : باد ، ن : دار ؛
آ و ر : فلک ، ن : قمر
۳. آ و ن : سلمی ، ر : جانان ؛ آ و ر : باد ، ن : بیک
۴. |
۵. |
۶. ر و ن : نوشتند ، آ : نوشد
۷. ر و ن : اندوخت ، آ : انداخت
۸. |
۹. |



چو بر شکست صبا زلف عنبر افشانش به هر شکسته که پیوست تازه شد جان^۱
 کجاست هم‌نفسی تا که شرح غصه دهم که دل چه می‌کشد از روزگار هجران^۲
 نسیم صبح وفا نامه‌یی که برد به دوست ز خون دیده ما بود مهر عنوان^۳
 زمانه از ورق گل مثال روی تو ساخت ولی ز شرم تو در غنچه کرد پنهان^۴
 تو جته‌ای و نشد عشق را کناره پدید تبارک الله ازین ره که نیست پایان^۵
 جمال کعبه مگر عذر ره روان خواهد که جان زنده دلان سوخت در بیابان^۶
 بدین شکسته بیت الحزن که می‌آرد نشان یوسف دل از چه ز نخدانش^۷

بگیرم آن سر زلف و به دست خواجه دهم

که داد من بستاند ز مکر و دستانش^۸

۲۹۰ * ر ۲۴۷، ۸ - ن ۳۰۰، ۷ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

۲. ر : که شرح غصه ، ن : به شرح عرضه ۳. ر : نسیم ، ن : برید ، ن : نامه‌یی ، ر : ناله‌یی



ببرد از من قرار و طاقت و هوش بتی شیرین لبی سیمین بناغوش^۱
 نگاری چابکی شنگی پری و ش حریفی مهوشی ترکی قباپوش^۲
 ز تاب آتش سودای عشقش بسان دیگ دایم می زنم جوش^۳
 چو پیراهن شوم آسوده خاطر گرش همچون قبا گیرم در آغوش^۴
 اگر پوسیده گردد استخوانم نگردد مهرش از جانم فراموش^۵
 دل و دینم دل و دینم ببرده ست برو دوشش برو دوشش برو دوش^۶

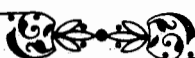
دوای تو دوای توست حافظ

لب نوشش لب نوشش لب نوش^۷

۲۹۱ * ۶، ۲۰۲ آ - ۷۶۵۴۲۱ - ۶، ۳۳۴ م - ۷۶۵۴۲۱ - ۶، ۲۰۲ آ

ر ۲۳۲ و ن ۸، ۲۹۰

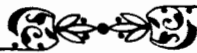
۱. آ: بتی شیرین لبی، آ: بت شیرین لب، ر: بت سنگین دل، ن: بت شیرین لبی ۲.
 آ و آ و ن: نگاری ... پری و ش، ر: نگار چابک و شنگی کله دار | آ و آ حریفی مهوشی، ر:
 ظریفی مهوشی، ن: ظریفی مهوش و ۶. | آ و آ و ن: بر ... دوش، ر: ور و دوشش
 ور و دوشش ور و دوش ۷. | آ و ن: لب ... نوش، آ: لب نوشش لب نوشش، لب نوش،
 ر: بت نوشین لب نوشین لب نوش



- در عهد پادشاه خطا بخش جرم پوش حافظ قرا به کش شد و مفتی پیا له نوش^۱
- صوفی ز کنج صومعه با پای خم نشست تا دید محتسب که سبو می کشد به دوش^۲
- احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان کردم سؤال صبحدم از پیر می فروش^۳
- گفتا نه گفتنی ست سخن گرچه محرمی درکش زبان و پرده نگه دار و می بنوش^۴
- ساقی بهار می رسد و وجه می نماید فکری بکن که خون دل آید ز غم به جوش^۵
- عشق است و مفلسی و جوانی و نو بهار عذرم پذیر و جرم ببین و ز کرم بیوش^۶
- تا چند همچو شمع زبان آوری کنی پروانه مراد رسید ای محب خموش^۷
- ای پادشاه صورت و معنی که مثل تو نادیده هیچ دیده و نشنیده هیچ گوش^۸

چندان بمان که خرقه ازرق کند قبول

بخت جوانت از فلك پیر ژنده پوش^۹



دوش پنهان گفت بسان کاردانی تیزهوش	کز شما پوشیده نبود راز پیر می فروش ^۱
گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع	سخت می گیرد جهان بر مردمان سخت گوش ^۲
وانگهم در داد جامی کز فروغش بر فلک	زهره در رقص آمد و بر بط زنان می گفت نوش ^۳
گوش کن بند ای پسر و زبهر دنیی غم مخور	گفتمت چون در حدیثی گر توانی داشت گوش ^۴
با دل خونین لب خندان بیاور همجو جام	نی گرت زخمی رسد آبی چو چنگ اندر خروش ^۵
تا نگردي آشنا زین پرده رمزی نشوی	گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش ^۶
در حریم عشق نتوان دم زد از گفت و شنید	گرچه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش ^۷
بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست	یا سخن دانسته گو ای مرد بخرد یا خموش ^۸

ساقیا می ده که رندیهای حافظ فهم کرد

آصف صاحب قران جرم بخش عیب بیوش^۹

۲۹۳ * ۲۳۳ ت و ن ۲۹۴ - ۹، ۲۴۲ ر - ۸، ۲۱، ۳۲، ۴۳، ۶۷، ۸۹

۱. ر و ن : هوش ، آ : هوس | ر : کز ، آ : کر ، ن : از ، آ : پوشیده نبود راز پیر ، ر : پنهان نشاید داشت سر ، ن : پنهان نشاید داشت پند
۲. آ و ر : آسان ، ن : کسان
۳. ر و ن ، بر ، آ : نه
۴. آ و ن : دنیی ، ر : دنیا
۵. آ : با دل خونین لب ، ن : با دلی
۶. آ و ر : یا سخن ، ن : پاسخی ، آ : بخرد ، ر و ن : غافل
۷. آ : نی
۸. آ و ر : یا سخن ، ن : پاسخی ، آ : بخرد ، ر و ن : غافل
۹. آ و ر : یا سخن ، ن : پاسخی ، آ : بخرد ، ر و ن : غافل



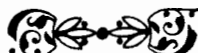
سحر ز هاقف غییم رسید مژده به گوش
 که دور شاه شجاع است و می دلیر بنوش^۱
 شد آن که اهل نظر برکناره می رفتند
 هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش^۲
 به بانگ چنگ بگویم آن حکایتها
 که از نهفتن آن دیگ سینه می زد جوش^۳
 شراب خانگی ترس محتسب خورده
 به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش^۴
 ز کوی میکده دوشش به دوش می بردند
 امام خواجه که سجاده می کشید به دوش^۵
 دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات
 مکن به فسق مباهات و زهد هم مفروش^۶
 محلّ نور تجلّی ست رای انور شاه
 چو قرب او طلبی در صفای نیت کوش^۷
 به جز ثنای جلالش مساز ورد ضمیر
 که هست گوش دلش محرم پیام سروش^۸

رموز مصلحت ملک خسروان دانند

گدای گوشه نشینی تو حافظاً مخروش^۹

۲۹۴ * آ ۳۳۲ و ر ۲۳۷ - ۹ - ن ۲۹۲ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

۱. | آ و ن : است و ، ر : راست ۳. آ و ن : به بانگ ، ر : به صوت ۴. آ :
 ترس ، ر : و ترس ، ن : از ترس | آ و ر : روی یار ، ن : صوت چنگ ۶. آ و ن :
 به فسق ، ر : به عشق ۸. آ و ن : پیام ، ر : سرای



هاتقی از گوشه میخانه دوش گفت بیخشد گنه می بنوش^۱
 عفو الهی بکند کار خویش مژده رحمت برساند سروش^۲
 لطف خدا بیشتر از جرم ماست نکته سربسته چه گویی خموش^۳
 این خرد خام به میخانه بر نامی لعل آوردش خون به جوش^۴
 گرچه وصالش نه به کوشش دهند هر قدر ای دل که توانی بکوش^۵
 گوش من و حلقه گیسوی یار روی من و خاک در می فروش^۶
 رندی حافظ نه گناهی ست صعب با کرم پادشه عیب پوش^۷
 داور دین شاه شجاع آن که هست روح قدس حلقه امرش به گوش^۸

ای ملک العرش مرادش بده

وز خطر چشم بدش دار گوش^۹

۲۹۵ * آ ۲۰۳ و ن ۲۹۳، ۹- ر ۲۴۰، ۸- ۹۸۷۶۵۴۲۱

۱. آ و ن : بیخشد، ر : نبخشد ۲. آ : عفو، ر و ن : لطف ۳. آ :
 لطف، ن : فضل ۴. آ و ر : خام، ن : پیر ۵. آ و ر : دهند، ن : بود
 ۷. آ و ر : نه گناهی ست صعب، ن : گنهی صعب نیست ۸. آ : هست، ر و ن : کرد



ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش دلم از عشوه باقوت شکرخای تو خوش^۱
 همچو گلبرگ طری بود وجود تو لطیف همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش^۲
 شیوه و ناز تو شیرین خط و خال تو ملیح چشم و ابروی تو زیباقد و بالای تو خوش^۳
 هم گلستان خیالم ز تو پر نقش و نگار هم مشام دلم از زلف سمن سای تو خوش^۴
 در ره عشق ز سیلاب فنا نیست گذار کرده ام خاطر خود را به تویی تو خوش^۵
 پیش چشم تو بمیرم که بدان بیماری می کند درد مرا از رخ زیبای تو خوش^۶

در بیابان طلب گرچه زهر سو خطری ست

می رود حافظ بیدل به تمنای تو خوش^۷

۲۹۶ * آ ۱۹۶ و ر ۲۴۶ و ن ۲۸۴ ، ۷

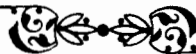
۱. | آ : یا قوت ، ر و ن : شیرین ۲. | آ : چمن خلد ، ر و ن : چمنی حمله ۳.
- آ و ر : ملیح ، ن : ظریف ۵. آ و ن : ز سیلاب فنا ، ر : که از سیل بلا ، آ و ر : گذار ،
- ن : گذار | آ : تولای ، ر و ن : تمنای ۶. آ و ن : چشم تو بمیرم ، ر : چشمان تو بمیرم
۷. آ و ن : طلب ، ر : بلا ، آ و ر : خطری ، ن : خطر | آ : تمنای ، ر و ن : تولای



کنار آب و پای بید و طمع شعر و یاری خوش
 معاشر دلبری شیرین و ساقی گل عذاری خوش^۱
 الا ای دولتی طالع که قدر وصل می دانی
 گوارا باد این عیشت که داری روزگاری خوش^۲
 هر آن کسی را که بر خاطر ز عشق دلبری باری ست
 سپندی گو بر آتش نه که دارد کار و باری خوش^۳
 عروس طبع را زیور ز فکر بکر می بندم
 بود کز نقش ایامم به دست افتد نگاری خوش^۴
 شب صحبت غنیمت دان و کام خوش دلی بستان
 که مهتابی دل افروز است و طرف لاله زاری خوش^۵
 می در کاسه چشم است ساقی را به نام ایزد
 که مستی می کند با عقل و می بخشد خماری خوش^۶
 به غفلت عمر شد حافظ بیا با ما به میخانه
 که شنگولان خوش داشت بیاموزند کاری خوش^۷

۲۹۷ * آ ۱۹۵ و ر ۲۴۵ و ن ۲۹۷ ۷

۱. | آ : دلبری ، رون : دلبر ۲. | آ : دولتی طالع ، ر : طالب دوست ، ن : دولت طالع ؛
 آ : وصل ، رون : وقت | آ : باد این عیشت ، رون : بادت این عشرت ؛ آ و ن : روزگاری ، ر :
 کار و باری ۳. | آ و ن : دارد ، ر : داری ؛ آ : کار و باری ، رون : روزگاری ۴.
 آ و ن : طبع ، ر : شعر ؛ آ و ر : فکر بکر ، ن : بکر فکر | آ و ن : افتد ، ر : آید ۵.
 رون : غنیمت دان ، آ : دان ؛ آ : کام ، ر : کام از ؛ ن : داد | رون : مهتابی ، آ : مهمانی ؛ آ :
 طرف لاله زاری ، ر : بستان لاله زاری ، ن : طرف جویباری ۶. | آ و ن : چشم است ، ر : چشم
 که ؛ آ و ن : به نام ایزد ، ر : بیامیزد | آ و ر : می بخشد ، ن : می آرد ؛ آ و ن : خماری ، ر : خمار
 ۷. | آ و ر : عمر ... ما ، ن : صرف شد عمرت بیا حافظ | آ و ر : خوش داشت ، ن : شیرینت



مجمع خوبی و لطف است عذار چو مهش	لیکنش مهر و وفا نیست خدایا بدهش ^۱
دلبرم شاهد طفل است و به بازی روزی	بکشد زارم و در شرع نباشد گنesh ^۲
من همان به که از او نیک نگه دارم دل	که بد و نیک ندیده ست و ندارد نگesh ^۳
بوی شیر از لب همچون شکرش می آید	گرچه خون می چکد از شیوه چشم سیهش ^۴
چارده ساله بتی چابک و دلبر دارم	که به جان حلقه به گوش است مه چاردهش ^۵
در پی آن گل نورسته دل ما یارب	خود گجا شد که ندیدیم درین چند گesh ^۶
یار دلدار من از قلب بدین سان شکند	ببرد زود به جاننداری خود پادشesh ^۷

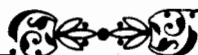
جان به شکرانه کنم صرف گر آن دانه در

صدف دیده حافظ بود آرامگesh^۸

۲۹۸ * آ ۱۹۳، ۶، ۸۷۴۳۲۱ : ۸، ۲۳۵ ر -

ن ۸۶۷۵۴۳۲۱ : ۸، ۲۹۱ ن

۱. آ و ن : عذار چو، ر : رخ همچو | آ : لیکنش مهر، ر و ن : لیکن انصاف ۲. آ و ن :
 دلبرم، ر : یار من؛ آ : شاهد، ر و ن : شاهد و؛ ر و ن : طفل، آ : لطف ۴. آ و ن :
 شیوه، ر : عشوه ۵. ر : و دلبر، ن : شیرین ۶. آ و ن : در، ر : از؛
 ر : یارب، آ و ن : دریاب ۸. ر : صرف ... در، آ : صید درین دانه که او، ن : صرف
 درین دانه که او | آ : بود، ر و ن : شود



دلم رمیده شد و غافلم من درویش که آن شکاری سرگشته را چه آمد پیش^۱
 چو بید بر سر ایمان خود همی لرزم که دل به دست کمان ابروی ست کافر کیش^۲
 خیال حوصله بحر می پزم هیهات چه هاست در سر این قطره محال اندیش^۳
 به کوی میکده گریان و سرفکنده روم چرا که شرم همی آیدم ز حاصل خویش^۴
 نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش^۵
 بنازم آن مژه شوخ عافیت کش را که موج می زندش آب نوش در سر نیش^۶
 ز آستین طبیبان هزار خون بچکد گرم به تجربه دستی نهند بر دل ریش^۷

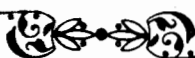
بدان کمر نرسد دست هر گدا حافظ

خزینہ یی به کف آور ز گنج قارون بیش^۸

۲۹۹* آ ۷، ۲۰۰ ۵: ۸۷۶۴۳۲۵- ۲۳۴ ۸، ۱۰۲۳۱ ۵۴۷۶۲۳۱ 'نسخه بدل بیت ۸ متن'۔

ن ۲۸۹، ۸، ۱۰۲۳۱ ۷۵۴۶۳۲۱ 'نسخه بدل بیت ۸ متن'

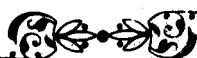
۲. آ و ن: خود همی لرزم، ر: خویش می لرزم | آ و ر: ابروی ست، ن: ابرویی ست
 ۴. آ و ر: روم، ن: شوم ۵. | ر: دنیای، ن: دنی ۶. | آ: در، ر: از، ن، و در ۷. آ و ر: ز، ن: از ۸. به جای بیت متن ر این بیت را دارد:
 خموش حافظ و از جور یار ناله مکن که شرط عشق نباشد شکایت از کم و بیش
 و ن این بیت را: تو بنده ای گله از دوستان مکن حافظ
 که شرط عشق نباشد شکایت از کم و بیش



من خرابم ز غم یار خراباتی خویش می زند غمزه او ناوڪ عم بر دل ریش^۱
 گر چلیپای سر زلف ز هم بگشایند بس مسلمان که شود فتنه آن کافر کیش^۲
 با تو پیوستم و از غیر تو ببرید دلم آشنای تو ندارد سر بیگانه و خویش^۳
 به عنایت نظری کن که من دلشده را نرود بی مدد لطف تو کاری از پیش^۴
 آخر ای پادشه ملک ملاحه چه شود گر لب لعل تو ریزد نمکی بر دل ریش^۵

خرمن سیر من سوخته دل داد به باد

چشم من تو که بگشاد کمین از پس و پیش^۶



ما آزموده‌ایم درین شهر بخت خویش بیرون کشید باید ازین ورطه رخت خویش^۱
 از بس که دست می‌گزم و آه می‌کشم آتش زدم چو گل به دل لخت لخت خویش^۲
 دوشم ز بلبلای چه خوش آمد که می‌سرود گل گوش پهن کرده ز شاخ درخت خویش^۳
 کای دل تو شاد باش که آن یار تند خوی بسیار تند روی نشیند ز بخت خویش^۴
 خواهی که سخت و ست جهان بر تو بگذرد بگذر ز عهد ست و سخنهای سخت خویش^۵

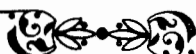
ای حافظ از مراد میسر شدی مدام

جشنید نیز دور نمایی ز تحت خویش^۶

۳۰۱ * آ ۲۰۱ و ر ۲۳۸ ، ۶ - ن ۲۸۸ ، ۶ ، ۳۱ ، ۴ 'نسخه بدل بیت ۵ متن'

'نسخه بدل بیت ۲ متن' ۶

۱. ر و ن : بخت ، آ : رخت | آ و ر : کشید ، ن : کشیده
 آ : دل ، ر : تن . ن به جای بیت متن این بیت را دارد :
- بیم است کز فراق تو وز سوز اندرون آتش در افکنم به تن لخت لخت خویش
۳. آ و ن : گوش پهن کرده ، ر : پهن کرده گوش
 باش که آن ، ن : کای دل صبور باش کان | آ و ن : تند روی نشیند ، ر : تند رو بنشیند
۵. ن به جای بیت متن این بیت را دارد ،
- دوشم ز در در آمد و بس شرمسار بود زان عهدهای ست و سخنهای سخت خویش
۶. آ و ر : ای حافظ ار : ن : حافظ اگر | آ : دور نمایی ، ر : باز نمایی ، ن : دور نکشتی



نیست کس را زگمند سر زلف تو خلاص می‌کشی عاشق مسکین و نترسی ز قصاص^۱
 عاشق سوخته دل تا به بیابان فنا نرود در حرم جان نشود خاص^۲ الخاص^۲
 ناوڪ غمزۀ تو دست ببرد از رستم حاجب ابروی تو برده گرو از وقاص^۳
 به هواداری او شمع صفت از سر شوق کردم ایثار تن خویش ز روی اخلاص^۴
 آتشی در دل پروانه ما افکندی گرچه بودیم همیشه به هوایت رقص^۵
 کیمیای غم عشق تو تن خاکی ما زر خالص کند ار چند بود همچو رصاص^۶

قیمت در گرانمایه چه دانند عوام

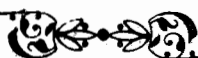
حافظا گوهر يك دانه مده جز به خواص^۷



گرد عذار یار من تا نوشت گرد خط ماه ز حسن روی او راست فتاد در غلط^۱
 از هوس لبش که آن ز آب حیات خوشتر است گشته روان ز دیده ام چشمه آب همچو شط^۲
 گر به غلامی خودم شاه قبول می کند تا به مبارکی دهم بنده به بندگیش خط^۳
 که به هوات می دهم گرد مثال جان و دل گاه به آب می کشم آتش عشق تو چو بط^۴

آب حیات حافظا گشته خجل ز طبع تو

کس به هوای عشق او شعر نگفت ازین نمط^۵



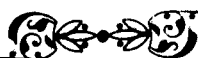
ز چشم بد رخ خوب تورا خدا حافظ^۱ که کرد جمله بکویی به جای ما حافظ^۱

بیا که نوبت صلح است و دوستی و وفاق^۲ که باتو نیست مرا جنگ و ماجرا حافظ^۲

اگر چه خون دلت خورد لعل من بستان^۳ به جان من ز لبم بوسه خون بها حافظ^۳

بیا بخوان غزلی خوب و تازه و تر و نو

که شعر توست فرح بخش و غم زدا حافظ^۴



بامدادان که ز خلوتگه کاخ ابداع شمع خاور فکند بر همه اطراف شعاع^۱
 برگشد آینه از جیب افق چرخ و در آن بنماید رخ گیتی به هزاران انواع^۲
 در زوایای طربخانه جمشید فلک ارغنون ساز کند زهره به آهنگ سماع^۳
 چنگ در غلغله آید که کجا شد منکر جام در قهقهه گوید که کجا رفت مناع^۴
 وضع دوران بنگر ساغر عشرت برگیر که به هر حالتی این است بهین اوضاع^۵
 طره شاهد دنیی همه بند است و فریب عارفان بر سر این رشته نجویند نزاع^۶
 عمر خسرو طلب از نفع جهان می طلبی که وجودی ست عطا بخش کریم نفاع^۷

منظر لطف ازل روشنی چشم امل

جامع علم و عمل جان جهان شاه شجاع^۸

۳۰۵ * آ ۲۰۶ و ر ۲۴۸ و ن ۳۰۵ ، ۸

۱. | آ و ر : شمع ، ن : شمس ؛ آ و ر : فکند ، ن : بکشد ۲. آ و ر : جیب ، ن : چرخ ؛
- ه ، و در آن ، آ : در آن ، ر : درو ، ن : زنان ۳. | آ و ن : به آهنگ ، ر : به آغاز
۴. | آ : رفت مناع ، ر و ن : شد مناع ۵. آ و ن : بنکر ، ر : منکر | آ و ر : حالتی
- این است ، ن : حال همین است ۶. آ و ن : دنیی ، ر : دنیا ؛ آ و ر : فریب ، ن : گره
۷. آ و ن : خسرو ، ر : خرم | آ : کریم ، ر : و کریم و ، ن : کریم است ۸. آ و ر :
- منظر ، ن : مظهر



قسم به حشمت جاه و جلال شاه شجاع^۱ که نیست با کسم از بهر مال و جاه نزاع^۲
 شراب خانگی‌م بس می‌مغانه بیار^۳ حریف باده رسید ای رفیق توبه و دواع^۴
 صراحی و حریفی خوشم ز دنیا بس^۵ که غیر ازین همه اسباب تفرقه‌ست و نزاع^۶
 خدای را به میم شست و شوی خرقة کنید^۷ که من نمی‌شنوم بوی خیر ازین اوضاع^۸
 ببین که رقص‌کنان می‌رود به ناله چنگ^۹ کسی که رخصه نفرمودی استماع سماع^{۱۰}
 به عاشقان نظری کن به شکر این نعمت^{۱۱} که من غلام مطیعم تو پادشاه مطاع^{۱۲}
 بیار می‌که چو خورشید متعل افروزد^{۱۳} رسد به کلبه درویش نیز فیض شعاع^{۱۴}
 به فیض جرعه جام تو تشنه‌ایم ولی^{۱۵} نمی‌کنیم دلیری نمی‌دهیم صداع^{۱۶}
 هنر نمی‌خرد ایام و غیر از اینم نیست^{۱۷} کجا روم به تجارت بدین کساد متاع^{۱۸}

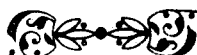
جبین و چهره حافظ خدا جدا مکناد

ز خاک بارگه کبریای شاه شجاع^{۱۹}

۳۰۶ * آ ۳۳۷ : ۸ ، ۱۰۹۸۶۵۴۲۱ : ۱۰۹۸۶۵۴۲۱ - ۱۰۰۲۵۰ ر

ن ۳۰۴ : ۹ ، ۱۰۹۸۶۷۴۳۲۱

۱. آ | و ن : مال و جاه ، ر : جاه و مال ۲. آ : بیار ، ر و ن : بده ۳. آ | ۴.
۵. آ : ببین ، ر و ن : بیا | آ و ر : رخصه ، ن : رخصت ۶. آ : به شکر این نعمت ، ر : برای آن رحمت ، ن : به شکر آن نعمت ۷. ر : مشعل ،
۸. ن : شعله ۹. آ و ر : غیر ، ن : بیش | آ و ن : بدین ، ر : درین



در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع
 شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع^۱
 شب رو خوابم نمی آید به چشم غم پرست
 بس که در بیماری هجر تو گریانم چو شمع^۲
 کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت
 تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع^۳
 رشته صبرم به مقراض غمت بریده شد
 همچنان در آتش مهر تو خندانم چو شمع^۴
 گر کمیت اشک مانگونم نبودی گرم رو
 کی شدی روشن به گیتی راز پنهانم چو شمع^۵
 در میان آب و آتش همچنان سرگرم نوست
 این دل زار و نزار اشک بارانم چو شمع^۶
 بی جمال عالم آرای تو روزم چون شب است
 با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع^۷
 سرفرازم کن شبی از وصل خون گردن کشا
 تا منور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع^۸
 همچو صبحم يك نفس باقی ست با دیدار تو
 چهره بنما دلربا تا جان برافشانم چو شمع^۹
 در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست
 ورنه از دودش جهانی را بسوزانم چو شمع^{۱۰}

آتش مهر تو را حافظ عجب در سر گرفت

آتش دل کی به آب دیده بنشانم چو شمع^{۱۱}

۳۰۷ * ۲۰۵ و ن ۳۰۶ : ۱۰ : ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۱

۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۳ ۶ ۵ ۴ ۲ ۱ : ۱۱ : ۲۴۹ ر

۱. آ و ر : وفای عشق ، ن ، وفا و مهر
 ۳. ن : نرم ، آ ، نر ، ر : موم | آ و ر : تا
 ۴. آ و ن : در ، ر : بر
 ۵. آ و ن : به گیتی ، ر : به گفتن
 ۶. ر : و نزار ، آ : توادر ، ن : مرا در
 ۹. آ : دلربا ، ر و ن : دلبرا | ۱۰
 ر و ن : فرست ، آ : فرست | ر : دودش ، آ و ن : دودت
 ۱۱. آ : مهر ، ر و ن : مهر
 آ و ن : در سر ، ر : برسر



طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف
 طرف کرم ز کس نیست این دل پر امید من
 چند به ناز پرورم مهر بتان سنگ دل
 من به خیال زاهدی گوشه نشین و طرفه آنک
 از خم ابروی ویم هیچ گشایشی نشد
 ابروی دوست کی شود دستکش خیال ما
 بی خبرند زاهدان نقش بخوان و لا تقل
 صوفی شهر بین که چون لقمه شبیه می خورد
 گر بکشم زهی طرب و بر بکشد زهی شرف^۱
 گرچه سخن هیمی برد قصه من به هر طرف^۲
 یاد پدر نمی کنند این پسران ناخلف^۳
 مغیبه بی زهر طرف می زندم به چنگ و دف^۴
 وه که درین خیال کج عمر عزیز شد تلف^۵
 کس نزده ست ازین کمان تیر مراد بر هدف^۶
 مست ریاست محتسب باده بده و لا تخف^۷
 پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف^۸

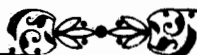
حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان عشق

بدرقه رعت شود همت شحنة النجف^۹

۳۰۸ * آ ۲۰۷ : ۸ ، ۸۹۷۵۴۳۲۱ - ۸ ، ۲۵۱ ر - ۹۸۵۴۷۲۳۱ -

ن ۳۰۷ : ۹ ، ۹۸۷۴۳۶۵۲۱

۱. آ : کند ، رون : دهد
۲. آ و ر : کرم ، ن : کمر | آ و ن : گرچه ... طرف ، ر : کس
۳. رون : سنگ دل ، آ : تنگ دل
۴. آ و ر : نزده ست ازین کمان تیر مراد بر هدف
۵. آ : ویم هیچ گشایشی نشد ، ر : بتم نقش گشایشی نشد : ن : توام هیچ
۶. آ : ویم هیچ گشایشی نشد ، ر : بتم نقش گشایشی نشد : ن : توام هیچ
۷. آ : باده بده ، ر : باده بنوش ، ن : باد بده
۸. آ و ن : آن ، ر : این ، رون : خوش علف ، آ : ناخلف
۹. آ و ن : عشق ، ر : صدق | آ و ر : شحنة النجف ، ن : شحنة نجف * در ترتیب دو بیت ۸ و ۹ از رون پیروی کردیم .



زبان خامه ندارد سر بیان فراق
 رفیق خیل خیالیم و هم‌کیب شکیب
 و عمر نه شرح دهم با تو داستان فراق^۱
 قرین آتش هجران و هم‌قران فراق^۲
 به سر رسید و نیامد به سر زمان فراق^۳
 به راستان که نهادم بر آستان فراق^۴
 که ریخت مرغ دلم پر در آشیان فراق^۵
 فتاد زورق صبرم ز بادبان فراق^۶
 ز موج شوق تو در بحر بیکران فراق^۷
 تنم وکیل قضا و دلم ضمان فراق^۸
 بیست گردن صبرم به ریمان فراق^۹
 ز سوز شوق دلم شد کباب دور از یار
 مدام خون جگر می‌خورم ز خوان فراق^{۱۰}

به پای شوق گر این ره به سر شدی حافظ

به دست هجر ندادی کسی عنان فراق^{۱۱}

۳۰۹ * آ ۲۰۹ ۱۱ - ۲۵۳ ۱۰ : ۱۱۱۰۸۷۶۵۴۳۲۱ -

ن ۳۰۹ ۹ : ۱۱۱۰۸۷۶۴۳۲۱

۴. آ و ر : می‌سودم ، ن : می‌دیدم

۲. آ : هم‌کیب ، ر : هم‌عنان ، ن : هم‌شکیب

۶. آ و ر : فتاد ، ن : فتاده



مقام امن و می بیفش و رفیق شفیق گرت مدام میسر شود زهی توفیق^۱
 جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق^۲
 کجاست اهل دلی تا کند دلالت خیر که ما به دوست نبردیم ره به هیچ طریق^۳
 دریغ و درد که تا این قدر ندانستم که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق^۴
 به مأمنی رو و فرصت شمر معیشت وقت که در کمینگاه عمر ند قاطعان طریق^۵
 بیا که توبه ز لعل نگار و خنده جام تصویری ست که عقلش نمی‌کند تصدیق^۶
 اگر چه موی میانت به چون منی نرسد خوش است خاطر من از فکر این خیال دقیق^۷
 خلاوتی که تو را در چه زنجاران است به کنه او نرسد صد هزار فکر عمیق^۸
 اگر به رنگ عقیق است اشک من چه عجب که مهر خاتم چشم من است همچو عقیق^۹

به خنده گفت که حافظ غلام طبع توام

بین که تا به چه حد همی‌کند تحقیق^{۱۰}

۳۱۰ * آ ۲۰۸ : ۹ - ۱۰۹۸۷۶۵۴۲۱ - ۱۰۹۸۷۶۳۲۱ : ۹ - ۲۵۲۲ - ۱۰۹۷۴۸۶۳۲۱ -

ن ۳۰۸ : ۹ - ۱۰۴۹۸۷۶۳۲۱ -

۱. آ و ن : قدر ، ر : زمان ۶. آ : تصویری ، ر و ن : حکایتی ۷. آ و ر :
 میانت به چون منی ، ن : میان تو خود به ما ۸. آ : خلاوتی ، ر و ن : ملاحظی ۹. آ :
 اشک من چه عجب ، ر : زنک من چه عجب ، ن : زنک من زان است | آ : چشم من است ، ر : چشم
 لبی ست ، ن : جسم لبی ست



ای دل ریش مرا بر لب تو حق نمک حق نگه دار که من می روم الله معك^۱
 توئی آن جوهر پاکیزه که در عالم قدس ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملك^۲
 در خلوص منت از هست شکی تجربه کن کس عیار زر خالص نشناسد چو محك^۳
 گفته بودی که شوم مست و دو بوسه بدهم وعده از حد بشد و ما نه دو دیدیم و نه يك^۴
 بگشا بسته خندان و شکر ریزی کن خلق را در دهن خویش مینداز به شك^۵
 چرخ برهم زنم از غیر مرادم گردد من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلك^۶

چون برحافظ خویش نگذاری باری

ای رقیب از بر او يك دو قدم دورترك^۷

۳۱۱ * آ ۳۳۸ در ۲۵۶ و ن ۳۱۲ ، ۷

۱. | آ و ن : نگه دار ، ر : نکهت دار
 ۲. | آ و ن : نگه دار ، ر : بوسه ، آ : بوسه | ر و ن : نه
 ۳. | آ و ن : در ، ر : از
 ۴. | آ و ن : دو دیدیم و نه يك ، آ : ما نه بدیدیم يك
 ۵. | آ و ن : چرخ و فلك
 ۶. | آ و ن : بر ، ر : که با
 ۷. | آ و ن : چرخ و فلك



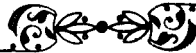
اگر شراب خوری جرعه‌یی فشان برخاک از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باك^۱
 برو به هرچه تو داری بخور دریغ مدار که بی دریغ زنده روزگار تیغ هلاک^۲
 به خاک پای تو ای سرو ناز پرور من که روز واقعه پا و امگیرم از سر خاک^۳
 چه دوزخی چه بهشتی چه آدمی چه ملک به مذهب همه کفر طریقت است امساک^۴
 مهندس فلکی راه دیرشش جهتی چنان بیست که ره نیست زیر دام مفاک^۵
 فریب دختر رز طرفه می‌زند ره عقل مباد تا به قیامت خراب طارم ناک^۶

به راه می‌کده حافظ خوش از جهان رفتی

دعای اهل دلت باد مونس دل پاک^۷

۳۱۲ * ۲۱۰۵ و ن ۳۱۱ - ۷ - ۲۵۴ ر ۶ : ۲۱۰۴۳۲۱

۱. رون : بر ، آ : در : از ، آ و ن : در
 تو داری ، ن : داری : آ ، مدار ، رون : مخور
 ۲. آ و ن : برو ، ر : بیا : آ و ر :
 ۳. | رون ، وامگیرم ، آ : وامگیر
 ۴. | آ : دام ، ن : دیر
 ۵. | آ : زن
 ۶. رون : رز ، آ : زن
 ۷. | آ : زن



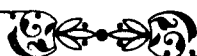
هزار دشمن اگر می‌کنند قصد هلاک^۱ گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک^۱
 مرا امید وصال تو زنده می‌دارد و گرنه صدر هم از هجر توست بیم هلاک^۲
 نفس نفس اگر از باد بشنوم بویت زمان زمان کنم از غم چو گل‌گریبان چاک^۳
 رود به خواب دو چشم از خیال تو هیاهات بود صبور دلم از فراق تو حاشاک^۴
 اگر تو زخم زنی بر دلم به از مرهم و گر تو زهر دهی به که دیگران تریاک^۵
 تو را چنان که توئی هر نظر کجا بیند به قدر بینش خود هر کسی کنند ادراک^۶
 عنان مپیچ که گر می‌زنی به شمشیرم سپر کنم سر و دست ندارم از فتراک^۷

به چشم خلق عزیز آن زمان شود حافظ

که بر در تو نهد روی مسکنت برخاک^۸

۳۱۳* ر ۲۵۵، ۷: ۱۲۱ ۴۵۸ - ن ۳۱۰، ۸

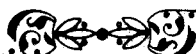
۱. ر: دشمن اگر، ن: دشمنم ار
 ۲. ر: دلم از، ن: دل اندر
 ۳. ر: کنم از غم چو گل، ن: چو گل از غم کنم
 ۴. ر: دیگران، ن: دیگری
 ۵. ر: بینش، ن: دانش
 ۶. ر: نظر،
 ۷. ر: سپر کنم سر و دست ندارم از فتراک
 ۸. ر: که بر در تو نهد روی مسکنت برخاک



دارای جهان نصرت دین خسرو کامل یحییٰ مظفر ملک عالم عادل^۱
 ای درگه اسلام پناه تو گشوده بر روی جهان روزنه جان و در دل^۲
 تعظیم تو بر جان و خرد واجب و لازم انعام تو بر کون و مکان فایض و شامل^۳
 روز ازل از کلام تو يك نقطه سیاهی بر روی مه افتاد که شد حل^۴ مسایل^۴
 خورشید چو آن خال سیه دید به دل گفت ای کاج که من بودمی آن هندوی مقبل^۵
 شاه فلک از بزم تو دررقص و سماع است دست^۶ طرب از دامن این زمزمه مگسل^۶
 می نوش و جهان بخش که از درد کمندت شد گردن بدخواه گرفتار سلاسل^۷
 دور فلکی یکسره بر منهج عدل است خوش باش که ظالم نبرد بار به منزل^۸

حافظ قلم شاه جهان مقسم رزق است

از بهر معیشت مکن اندیشه باطل^۹



خوش خبر باشی ای نسیم شمال که به ما می رسد زمان وصال^۱
 ما لِسَلَمی و مَنْ بِبَدی سَلَمِ آئِن جِیرائِنّا وَ کِیفَ الحال^۲
 عرصه بزمگاه خالی ماند از حریفان و رطل مالا مال^۳
 عَفَتِ الدَّارُ بَعْدَ عَافِیَةِ فَاسْأَلُوا حَالَهَا عَنِ الْأَطْلالِ^۴
 سایه افکند حالیا شب هجر تا چه بازند شب روان خیال^۵
 قِصَّةُ العِشْقِ لَا انْقِصَامَ لَهَا فَصِمتْ هَاهُنَا لِسَانُ مَقال^۶
 تَرُک ما سَوی کس نمی نگردد وه ازین کبریا و جاه و جلال^۷
 فی کَمالِ الکَمالِ نِلتْ مُنّی صَرَفَ اللهُ عَنْکَ عَینَ کَمال^۸
 حافظا عشق و صابری تاچند ناله عاشقان خوش است بنال^۹

یا بَرِیدَ الحِمنی حَماکَ اللهُ

مَرَحِباً مَرَحِباً قَعالَ قَعال^{۱۰}

۳۱۵ * آ ۲۱۱ و ن ۳۱۴ - ۱۰، ۲۵۹ ر - ۹، ۱۰، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹

۱. آ و ن : باشی ، ر : بادی | ر و ن : می رسد ، آ : کی رسد ۲. آ و ن : بدی ، ر :
- بدا ؛ ر و ن : سلم ، آ : سلمی ۳. آ و ر : از ... مالا مال ، ن : فاسألوا حالها عن الاطلال
۴. آ و ر : فاسألوا ... الاطلال ، ن : از حریفان و رطل مالا مال ۵. آ و ن : تا ...
- خیال ؛ ر : قلمت هاهنا لسان مقال ۶. ن : لا انقصام ، آ : لانقصام ۷. آ و ن :
- وه ، ر : آه ؛ آ و ن : کبریا ، ر : کبر و ناز ۸. آ : کمال ، ر : جمال ، ن : الجمال ؛
- آ و ن : نلت ، ر : قلت



شَمَمْتُ رُوحَ وَدَادٍ وَشَمْتُ بَرَقَ وَصَالٍ بیا که بوی تو را میرم ای نسیم شمال^۱
 أَحَادِيَا بِجَمَالِ الْحَبِيبِ قِفْ وَانْزِلْ که نیست صبر جمیلم ز اشتیاق جمال^۲
 شَکَايَتِ شَبِّ هَجْرَانِ فَرُوغْدَاشْتِهْ بَهْ به شکر آن که برافکند پرده روز وصال^۳
 چو یار بر سر صلح است و عذر می خواهد توان گذشت ز جور رقیب در همه حال^۴
 بیا که پرده گل ریز هفت کاری چشم کشیده ایم به تحریر کارگاه خیال^۵
 ملال مصلحتی می نمایم از جانان که کس به جان ننماید زجان خویش ملال^۶
 بجز خیال دهان تو نیست در دل تنگ که کس مباد چو من در پی خیال محال^۷

قتیل عشق تو شد حافظ غریب ولی

به خاک ما مگذری کن که خون ماست حلال^۸

۳۱۶ * آ ۳۳۹ : ۷ - ۸۷۵۴۳۲۱ - ۸۶۵۴۳۱ : ۶ - ۲۶۰ ر

۸۷۵۶۴۳۲۱ : ۸ - ۳۱۵ ن

۱. آ و ر : و شمت ، ن : سمحت ۲. آ : و انزل ، ن : فانزل | آ : ز ، ن : در
۳. آ و ن : شکایت ... فرو گذاشته به ، ر : حکایت ... فرو گذار ای دل | آ و ن : برافکند پرده روز ،
- ر : برانداخت پرده صبح ۵. آ و ر : کشیده ایم ، ن : فکند ایم ۶. ر :
۸. آ و ر : عشق ، ن : تیغ | آ و ر : ماست ، ن : مات به جان ، ن : به جد



به عهد گل شدم از توبه شراب خجل^۱ که کس مباد ز کردار ناصواب خجل^۱
 صلاح ما همه دام ره است و من زین بحث^۲ نیم ز شاهد و ساقی به هیچ باب خجل^۲
 بود که یار نرنجد ز ما به خلق کریم^۳ که در سؤال ملولیم و در جواب خجل^۳
 ز خون که رفت شب دوش از سر اچه چشم^۴ شدیم در نظر شب روان خواب خجل^۴
 تو خوب روی تری ز آفتاب و فضل خدای^۵ که نیستم ز تو در روی آفتاب خجل^۵
 رواست نرگس مست ار فکند سر در پیش^۶ که شد ز شیوه آن چشم پر عتاب خجل^۶
 نقاب ظلمت از آن بست آب خضر که گشت^۷ ز طبع حافظ و این شعر همچو آب خجل^۷
 رخ از جناب تو جایی دگر نتافته‌ایم^۸ نیم به یاری توفیق از آن جناب خجل^۸

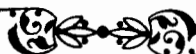
از آن نهفت رخ خویش در نقاب صدف

که شد ز لؤلوی نظمش در خوشاب خجل^۹

۳۱۷ * آ ۷۰۲۱۳ : ۷۶۵۴۳۲۱ - ۹۰۲۶۱ : ۹۸۷۵۶۴۳۲۱ -

ن ۷۰۳۱۶ : ۹۷۵۸۶۲۱ -

۲. ر و ن : صلاح ، آ : صواب ؛ آ و ن : دام ره است و من ، ر : جام می است و ما ؛ ن : بحث ،
 آ و ر : بحث | آ و ن : شاهد ، ر : ساقی ۳. آ : یار نرنجد ز ما ، ر : باز نپرسد گنه
 آ : در سؤال ملولیم و در ، ر : از صواب ملولیم و از ۵. آ : خدای ، ر : خداست ،
 ن : خدا ۶. | ر و ن : که شد ، آ : که ؛ آ و ن : شیوه ، ر : شیون ۷. آ :
 نقاب ... بست ، ر و ن : حجاب ... جست | آ و ن : این ، ر : آن ۸. ر : جایی دگر نتافته‌ایم ،
 ن : عمری ست تا گرفته‌ایم | ر : از آن ، ن : ازین ۹. | ر : ز لؤلوی نظمش در ، ن :
 ز نظم خوشش لؤلوی



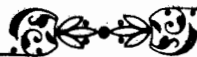
اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول رسد به دولت وصلت نوای من به اصول^۱
 قرار برد زمن آن دو سنبل رعنا فراغ برد زمن آن دو نرگس مکحول^۲
 چو از جواهر مهر تو صیقلی دارد بود ز رنگ حوادث هر آینه مصقول^۳
 من شکسته بد حال زندگی یابم در آن نفس که به تیغ غمت شوم مقتول^۴
 چه جرم کرده‌ام ای جان و دل به حضرت تو که طاعت من بیدل نمی‌شود مقبول^۵
 چو بر در تو من بی نوای بی زر و زور به هیچ باب ندارم ره خروج و دخول^۶
 کجا روم چه کنم چون روم چه چاره کنم که گشته‌ام زغم جور روزگار ملول^۷
 خرابتر ز دل من غم تو جای نیافت که ساخت در دل تنگم قرارگاه نزول^۸

به درد عشق بساز و خموش کن حافظ

رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول^۹

۳۱۸ * آ ۳۴۰ و ر ۳۶۲ و ن ۹۳۱۷

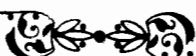
۱. | آ و ر : من ، ن ، ما ۲. آ و ر : برد ... سنبل ، ن ، برده ... نرگس | آ و ر :
- برد ... نرگس ، ن : برده ... جادوی ۴. | آ و ن : به تیغ ، ر : ز تیغ ۶. | آ و ن :
- ره خروج ، ر : ره ۷. آ و ن : روم چه چاره کنم ، ن : شوم چه چاره برم | آ : غم ،
- رو ن : غم و ۹. آ و ر : رموز ، ن : زبور



ره روان را عشق بس باشد دلیل آب چشم اندر رهش کردم سبیل^۱
 موج اشک ما کی آرد در حساب آن که کشتی راند برخون قتیل^۲
 بی می و مطرب به فردوسم مخوان راحتی فی الرّاح لا فی السلبیل^۳
 اختیاری نیست بد نامی من ضلّنی فی العشق من یددی السبیل^۴
 آتش روی بتان در خود مزن یا بر آتش خوش گذر همچون خلیل^۵
 یا بنه برخود که مقصد گم کنی یا منه پا اندرین ره بی دلیل^۶
 یا رسوم پیلانی یاد گیر یا مده هندوستان با یاد پیل^۷
 یا مکش بر چهره نیل عاشقی یا فرو بر جامه تقوی به نیل^۸

حافظا گر معنی داری بیار

ورنه دعوی نیست غیر از قال و قیل^۹



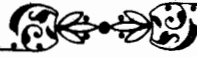
هر نکته‌یی که گفتم در وصف آن شمایل هر کاو شنید گفتا لله در قایل^۱
 تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول جانم بسوخت آخر در کسب این فضایل^۲
 گفتم که کی ببخشی بر جان ناتوانم گفت آن زمان که نبود جان در میانه حایل^۳
 حلاج بر سردار این نکته خوش سراید از شافعی نپرسند امثال این مسایل^۴
 دل داده‌ام به یاری شوخی کشی نگاری مرضیه السجایا محموده الخصایل^۵
 در عین گوشه‌گیری عشقم زره بینداخت و اکنون شدم به مستان چون ابروی تو مایل^۶
 از آب دیده صدره طوفان نوح دیدم وز لوح سینه نقشت هرگز نگشت زایل^۷

ای دوست دست حافظ تعویذ چشم زخم است

یارب بینم آن را در گردنت حمایل^۸

۳۲۰ * آ ۲۱۲ و ۲۵۸ - ن ۲۱۳ - ۸ : ۱ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۲۲۷

۲. آ و ر و ن : عشق، آ (در بالا و زیر عشق)، علم - عیش | آ : جانم بسوخت آخر، ر : لیکن
 بسوخت جانم، ن : و آخر بسوخت جانم؛ آ و ر : این، ن : آن ۵. آ و ر : به یاری
 شوخی، ن : به شوخی یاری ۶. آ و ن : و اکنون، ر : اکنون؛ ق : به مستان چون،
 آ : به مستان چو، ر و ن : چو مستان بر ۷. آ و ن : صدره، ر : صدر هم | آ و ن :
 ۸. آ : یارب بینم آن را، ر : آیا بود که بینم، وز لوح سینه، ر : از نقش دیده
 ن : یارب که بینم آن را



أَلَمْ يَأْنٍ لِلْإِجَابِ أَنْ يَتَرَحَّمُوا وَ لِلنَّاقِضِينَ الْعَهْدِ أَنْ يَتَنَدَّمُوا^۱
 أَلَمْ يَأْتِيهِمْ أَكْبَاءٌ مِّنْ بَاتَ بَعْدَهُمْ وَ فِي صَدْرِهِ نَارُ الْإِسَى يَتَضَرَّمُ^۲
 فَيَالَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا جَرَى عَلَى مُرْتَجٍ مِنْهُمْ فَيَحْفُوا وَيَرَحْمُوا^۳
 حَكَى عَيْنِي الدَّمْعَ مَا أَضْمَرْتُ فَيَا عَجَباً مِّنْ صَامَتٍ يَتَكَلَّمُ^۴
 أَتَى مُوسِمُ النِّيروزِ وَ اخْضُرَّتِ الرَّبِّي وَ رَادَفَ مَحْرَاهُ النَّدَامَى تَرَنَّمُوا^۵
 شَهْوَرٌ بِهَا الْإِوْطَارُ قُضِيَ مِنَ الْعَنَا وَ فِي شَأْنِنَا عَيْشُ الرَّبِيعِ مُحَرَّمٌ^۶
 أَيَا مِنْعاً جُودٌ عَلَيْنَا بِجَرْعَةٍ وَ لِلْفُضْلِ اسْبَابٌ بِهَا تَتَوَسَّمُ^۷
 وَ يَأْمَنُ عَلَا كُلُّ السَّلَاطِينِ سَطْوَةً تَرَحَّمْ حَزَاكَ اللَّهُ بِالْخَيْرِ مَغْنَمُ^۸

لِكُلِّ مِنَ الْخَلَانِ وَجْدٌ وَ نِعْمَةٌ

وَلِلْمُحَافِظِ الْمُسْكِينِ فَقْرٌ وَ مَغْرَمٌ^۹

۳۲۱ * ر ۲۷۱ ، ۹

۱. ج : ان يترحموا ، ر : ان يترحم | ج : ان يتندموا ، ر : ان يتندم ۳. ج : يرحموا ، ر : يرحم
۲. حَكَى عَيْنِي الدَّمْعَ مَا أَضْمَرْتُ (؟) وَ زَن نَاقِصٌ وَ ظَاهِراً چيزی افتاده است . ۴. ر :
۵. ج : الربِّي ، ر : الربوا | ر : وَ رَادَفَ مَحْرَاهُ (؟) ؛ ج : تَرَنَّمُوا ، ر : تَرَنَّم ۶. ج :
- بِهَا الْإِوْطَارُ ، ر : لَهَا الْإِوْطَار ۷. ر : جُود (؟) ۸. ج : عَلَا ، ر : عَلَى
۹. ج : مَغْنَم ، ر : مَغْرَم



بُشْرِى إِذَا السَّالَمَةُ حَلَّتْ بَدْنِى سَلَمٌ اللَّهُ حَمْدُ مُعْتَرِفٍ غَايَةِ النِّعَمِ ۱
 آن خوش خبر کجاست که این فتح مژده داد تا جان فنا نمش چو زر و سیم در قدم ۲
 از بازگشت شاه درین طرفه نوبت است آهنگت خصم او به سرا پرده عدم ۳
 پیمان شکن هر آینه گردد شکسته حال إِنَّ الْعُهُودَ عِنْدَ مُلْكِكَ النِّهْيُ ذِمَمِ ۴
 می جست از سحاب امل رحمتی ولی جز دیده اش معاینه بیرون نداد نم ۵

در نیل غم فتاده سپهرش به طنز گفت

الآن قد قدمت و ما ينفع الندم ۶

۳۲۲ * آ ۳۴۵ و ن ۳۸۰ ، ۶

۱. ن ، اذا ، آ ؛ لنا ۳. آ ، نوبت است ، ن ؛ تربت است ۵. آ ؛ نداد ، ن ؛ نداده



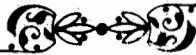
عشق‌بازی و جوانی و شراب لعل فام مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام^۱
 ساقی شکر دهان و مطرب شیرین سخن همنشین نیک کردار و ندیم نیک نام^۲
 شاهی از لطف و بساکی رشک آب زندگی دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام^۳
 بزمگاهی دلشان چون قصر فردوس برین گلشنی پیرامنش چون روضه دار السلام^۴
 صف نشینان نیک خواه و پیشکاران با ادب دوستداران صاحب اسرار و حریفان دوست کام^۵
 باده گل رنگ تلخ تیز خوشخوار سبک نقلش از لعل نگار و نقلش از یاقوت خام^۶
 غمزه ساقی به یغمای خرد آهخته تیغ زلف جانان از برای صید دل گسترده دام^۷
 نکته دانی خوش سخن چون حافظ افسانه ساز بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام^۸

هر که این عشرت ندارد عیش خوش بروی تباه

و آن که این مجلس نخواهد زندگی بروی حرام^۹

۳۲۳ * آ ۳۴۳ و ر ۳۲۶ و ن ۳۷۲ ، ۹

۴. آ و ن : بزمگاهی دلشان ، ر : بزمگاه دلستان
 آ و ن : دوستداران ... دوست کام ، ر : دوستاران صاحب سر و حریفان نیک نام ۶. آ :
 تلخ ... سبک ، ر : خواه و تلخ و تیز و خوشکوار ، ن : تلخ تیز و باران سبک | آ : نقلش ... نقلش ،
 ر و ن : نقلی از لعل نگار و نقلی ۷. ن : آهخته تیغ ، آ : آهسته تیغ ، ر : آمیخته
 | آ و ن : دل گسترده ، ر : جان افکنده ۸. آ : نکته دانی خوش سخن ، ر : نکته دان
 بذله گو ، ن : نکته دانی بذله گو ؛ آ : افسانه ساز ، ر و ن : شیرین سخن | آ و ن : بخشش آموزی ،
 ر : بخشش آموز ۹. آ : عشرت ... خوش ، ر : صحبت نخواهد خرمی ، ن : عشرت
 ندارد زندگی | آ : مجلس نخواهد زندگی ، ر : عشرت نجوید ، ن : مجلس ندارد خوش دلی



عاشق روی جوانی خوش نخواستهم وز خدا شادی این غم به دعا خواسته‌ام^۱
 عاشق و رند و نظر بازم و می‌گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام^۲
 شرمم از خرقه آلوده خود می‌آید که بر او پاره به صد شعبده پیراسته‌ام^۳
 خوش بسوز از غمش ای شمع که اینک من نیز به همین کار میان بسته و برخاسته‌ام^۴
 با چنین حیرتم از دست بشد صرفه کار در غم افزوده‌ام آنچ از دل و جان کاسته‌ام^۵

همچو حافظ به خرابات روم جامه قبا

بو که در برکشد آن دلبر نخواستهم^۶

۳۲۵ * ۳۵۵ و ن ۳۵۱، ۶- ر ۳۰۰، ۵، ۴۳۲۱

۱. آ و ن : جوانی ، ر : جوان | آ و ر : شادی این غم ، ن : صحبت او را ۲. آ و ر :
- رند ... فاش ، ن : رندم و می‌خواه به آواز بلند ۳. آ و ن : پاره ، ر : زهد ۴.
- آ و ن : اینک ، ر : امشب | آ : به همین ، ر : هم بدین ، ن : هم برین ؛ آ و ن : میان ، ر : کمر
۵. آ و ر : حیرتم ، ن : حسرتم



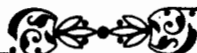
باز آي ساقيا كه هوا خواه خدمتم	مشتاق بندگي و دعا گوي دولتم ^۱
زانجا كه فيض جام سعادت فروغ توست	بيرون شدي نماي ز ظلمات حيرتم ^۲
هر چند غرق بحر گناهام ز صد جهت	گر آشنای عشق شوم ز اهل رحمت ^۳
گردم زني ز طره مشکين آن نگار	فكري كن اي صبا ز مكافات غيرتم ^۴
چون ابروي تو تير نظر تا به گوش دوش	آورده و كشيده و موقوف فرصتم ^۵
عيبم مكن به رندي و بدنامي اي حكيم	ك اين بود سرنوشت ز ديوان قسمتم ^۶
مي خور كه عاشقي نه به كسب است و اختيار	اين موهبت رسيد ز ميراث فطرت ^۷
من كز وطن سفر نگزيدم به عمر خویش	در عشق ديدن تو هوا خواه غربت ^۸
دريا و كوه در ره و من خسته و ضعيف	اي خضر پي خجسته مدد ده به همتم ^۹
دورم به صورت از در دولت سراي دوست	ليكن به جان و دل ز مقيماني حضرت ^{۱۰}

حافظ به پيش چشم تو خواهد سپرد جان

در اين خيالـم از بدهد عمر مهلت^{۱۱}

۳۲۶ * آ ۲۲۳ ، ۹ ، ۱۰ ، ۲۱ ، ۳ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۱ - ن ۳۳۰ ، ۱۱

۲. آ : شدي ، ن : شدن ۳. آ : گر ... شوم ، ن : تا ... شدم ۱۰. آ :
سرای ، ن : پناه ۱۱. آ : جان ، ن : روح



به غیر از آن که بشد دین و دانش از دستم
 به غیر از آن که بشد دین و دانش از دستم
 اگر چه خرمن عمرم غم تو داد به باد
 اگر چه خرمن عمرم غم تو داد به باد
 چو ذره گر چه حقیرم ببین به دولت عشق
 چو ذره گر چه حقیرم ببین به دولت عشق
 بیار باده که عمری ست تا من از سر امن
 بیار باده که عمری ست تا من از سر امن
 اگر ز مردم هشیاری ای نصیحت گوی
 اگر ز مردم هشیاری ای نصیحت گوی
 چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست
 چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست
 که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم^۶
 که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم^۶

بسوخت حافظ و آن یار دلتواز نگفت

که مرهمش بفرستم چو خاطرش خستم^۷

۳۲۷ * آ ۲۲۶ و ر ۳۳۱ و ن ۳۳۱ ۷

۱. آ و ر : غیر از ، ن : غیر
 ۲. نصیحت گوی ، ن : نصیحت گو
 ۳. ن : ننشستم ، آ و ر : بنشستم
 ۴. آ و ن : چو ، ر : که
 ۵. آ و ر :
 ۶.



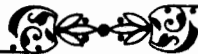
دوش بیماری چشم تو برد از دستم لیکن از لطف ثبت صورت جان می‌بستم^۱
 عشق من با خط مشکین تو امروزی نیست دیرگاهی ست که با جام هلالی مستم^۲
 از ثبات خودم این نکته خوش آمد که به جور در سر کوی تو از پای طلب نشستم^۳
 عافیت چشم مدار از من میخانه نشین که دم از خدمت رندان زده‌ام تا هستم^۴
 در ره عاشق از آن سوی فنا صد خطر است تا نگویی که چو عمرم به سر آمد رستم^۵
 بعد ازینم چه غم از تیر که انداخت حسود چو به محبوب کمان ابروی خود پیوستم^۶
 بوسه بر درج عقیق تو حلال است مرا که به افسوس و جفا مهر وفا نشکستم^۷
 رتبت دانش حافظ به فلک بر شده بود کرد غم خواری شمشاد بلندت پستم^۸

صنمی لشکریم غارت دل کرد و برفت

آه اگر عاطفت شاه نگیرد دستم^۹

۳۲۸ * ۲۲۷ و ن ۳۶۱، ۹ - ر ۳۰۷، ۸ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

۱. | آ و ر : لیکن ، ن : گرچه
۲. آ و ر : با خط مشکین ، ن : بر خط سودای | آ ،
۳. آ و ن : به جور ، ر : به خود | آ و ر : در ، ن : بر : آ و ن :
۴. آ و ن : میخانه ، ر : سجاده | آ و ر : خدمت ، ن : صحبت نشستم ، ر : نشینم
۵. آ : عاشق ، ر و ن : عشق ؛ آ : فنا ، ر و ن : اجل
۶. آ : بعد ... حسود ، ر :
۷. | آ : بعد ازینم چه غم از تیر کج انداز حسود ، ن : چه غم از تیر کج انداز بود دست مرا
۸. آ و ر : مهر وفا ، ر و ن : مهر و وفا ؛ آ و ن : نشکستم ، ر : بشکستم
۹. آ : دل ، ر : دین | آ : آه ... دستم ، ر : کرد غم خواری شمشاد بلندت پستم



زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم ناز بنیاد منه تا نبری بنیادم^۱
 رخ بر افروز که فارغ کنی از برگ گلم قد بر افراز که از سرو کنی آزادم^۲
 شمع هر جمع مشو ورنه بسوزی ما را یاد هر قوم مکن تا نروی از یادم^۳
 شهره شهر مشو تا نهم سر در کوه شور شیرین منما تا نکنی فرهادم^۴
 می مخور بادگران تا نخورم خون جگر سرمکش تا نکشد سر به فلک فریادم^۵
 زلف را حلقه مکن تا نکنی در بندم چهره را آب مده تا ندهی بر بادم^۶
 یار بیگانه مشو تا نبری از خویشم غم اغیار مخور تا نکنی ناشادم^۷
 رحم کن بر من مسکین و به فریادم رس تا به خاک در آصف نرسد فریادم^۸

چون فلک سیر مکن تا نکشی حافظ را

رام شو تا بدهد طالع فرخ دادم^۹

۳۲۹ * ۳۵۶ آ : ۷ ، ۲۱ * ۶ ۳۵۴ - ۲۷۰ ر ، ۹ ،

۱ ۵ ۶ ۷ ۲ ۳ ۴ ۸ * 'نسخه بدل بیت ۷ متن'

۱. آ | منه تا نبری ، ر : مکن تا نکنی ۲. آ | بر افراز ، ر : بر افروز ۳. آ |
 - یاد ... یادم ، ر : دست گیرم که ز هجر تو ز پا افتادم ۴. آ | شور ، ر : ناز ۵. آ :
 - مخور بادگران ، ر : خورم با همه کس | آ : سرمکش ... فریادم ، ر : یاد هر قوم مکن تا نبری از یادم
 ۶. آ : مکن ، ر : مده | آ : چهره ... بر بادم ، ر : یاد هر قوم مکن تا نبری از یادم ۹. ر
- به جای بیت متن این بیت را دارد :

حافظ از جور تو حاشاکه بگردد روزی من از آن روز که در بند توام آزادم

* در ترتیب این دو بیت از ر پیروی کردیم .



فاش می‌گویم و از گفتم خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادام^۱
 طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که درین دامگه حادثه چون افتادم^۲
 من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد درین دیر خراب آبادام^۳
 سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض به هوای سرگوی تو برفت از یادم^۴
 نیست در لوح دلم جزائف قامت دوست چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم^۵
 کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یارب از مادر فطرت به چه طالع زادم^۶
 تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق هر دم آید غمی از نو به مبارک بادم^۷
 می‌خورد خون دلم مردمک چشم و سزا است که چرا دل به جگر گوشه مردم دادم^۸

پاک‌کن چهره حافظ به سر زلف از اشک

ورنه این سیل دمام ببرد بنیادم^۹

۳۳۰ * آ ۲۳۴ و ر ۳۰۶ - ن ۳۴۸ ، ۹ ، ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۸ ، ۹

۲. | آ و ر : دامگه ، ن : دایره ۳. | آ و ر : درین ، ن : بدین ۴. | آ و ر :
 به هوای ، ن : با هوای ۵. | آ : نیست در ، ر : سر خط ، ن : نیست بر ، آ : قامت دوست ،
 ر : قد تو نیست ، ن : قامت یار ۶. | آ و ن : منجم ، ر : مهندس | آ : فطرت ، ر و ن : گیتی
 ۷. | آ و ن : نو ، ر : در ۸. | آ : چشم و سزا است ، ر : دیده سزا است ، ن : چشم و رواست
 ۹. | آ ، از ، ر و ن ، ز | آ و ن : ببرد ، ر : بکند



مرا می بینی و دردم زیادت می کنی دردم تو را می بینم و میلیم زیادت می شود هر دم^۱
 به سامانم نمی پرسی نمی دانم چه سر داری به درمانم نمی گویی نمی دانی مگر دردم^۲
 نه راه است این که بنشانی مرا برخاک و بگذاری گذاری آر و بازم پرس تا خاک رخت گردم^۳
 ندارم دستت از دامن بجز درخاک و آن دم هم که برخاکم روان گردی بگیرد دامت گردم^۴
 فرو رفت از غم عشقت دمم دم می دهی تا کی دمار از من بر آوردی نمی گویی بر آوردم^۵
 شبی دل را به تاریکی ز زلفت باز می جستم رخت می دیدم و جامی زلفت باز می خوردم^۶
 کشیدم در برت ناسگاه و شد در تاب گیسویت نهادم بر لب لب را و جان و دل فدا کردم^۷

تو خوش می باش باحافظ برو و گو خصم جان می ده

چو گرمی از تو می بینم چه غم از خصم دم سردم^۸

۳۳۱ * آ ۳۵۴ و ر ۳۱۲ و ن ۳۸۳ ، ۸

۳. آ : بنشانی ... بگذاری ، ر : اندازی مرا بر راه و بگذاری ، ن : بگذاری مرا و بگذاری چون باد

۴. آ و ر : آن دم هم ، ن : آن هم نیز | آ و ر : که ، ن : چو ۶. | آ و ن : جامی زلفت ،

ر ، جام هلالی ۸. آ و ن : باش ، ر : باش و ؛ آ و ن : می ده ، ر : می کن



سألها پیروی مذهب رندان کردم	تا به فتویٰ خرد حرص به زندان کردم ^۱
من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه	قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم ^۲
از خلاف آمد عادت به طلب کام که من	کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم ^۳
سایه یی بردل ریشم فکن ای گنج مراد	من که این خانه به سودای تو ویران کردم ^۴
توبه کردم که نبوسم لب ساقی و کنون	می گزم لب که چرا گوش به نادان کردم ^۵
نقش مستوری و مستی نه به دست من و توست	آنچه سلطان ازل گفت بکن آن کردم ^۶
دارم از لطف خدا منظر فردوس طمع	گرچه در بانی میخانه فراوان کردم ^۷
این که پیرانه سرم صحبت یوسف بنواخت	اجر صبری ست که در کلبه احزان کردم ^۸
هیچ حافظ نکند در خشم محراب فلک	این تنعم که من از دولت قرآن کردم ^۹

گر به دیوان غزل صدرنشینم چه عجب

سألها بندگی صاحب دیوان کردم^{۱۰}

۳۳۲ * آ ۲۳۷، ۱۰ - ۳۱۷، ۹ : ۸۷۶۵۴۲۱ 'نسخه بدل بیت ۹ متن' -

ن ۳۴۹، ۸ : ۸۷۶۵۴۲۱ 'نسخه بدل بیت ۹ متن'

۴. آ و ن : مراد ، ر : روان | آ : من که ، ر و ن : که من ۷. آ : خدا منظر ، ر و ن :
 ازل جنت | آ و ن : در بانی ، ر : دروانی ۸. آ و ر : این که ، ن : آنچه ۹. ر و ن
 به جای بیت متن این بیت را دارند :
 صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هر چه کردم همه از همت مردان کردم
 ر : همت مردان ، ن : دولت قرآن



دیشب به سیل اشک ره خواب می زدم نقشی به یاد خط تو بر آب می زدم^۱
 ابروی یار در نظر و خرقه سوخته جامی به یاد گوشه محراب می زدم^۲
 روی نگار در نظرم جلوه می نمود وز دور بوسه بر رخ مهتاب می زدم^۳
 چشم به روی ساقی و گوشم به قول چنگ فالی به چشم و گوش درین باب می زدم^۴
 نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم بر کارگاه دیده بی خواب می زدم^۵
 هر مرغ فکر کز سر شاخ سخن بجست باز ز طره تو به مضراب می زدم^۶
 ساقی به صوت این غزلم کاسه می گرفت می گفتم این سرود و می ناب می زدم^۷

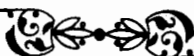
خوش بود حال حافظ وفالی به بخت نیک

بر نام عمر و دولت احباب می زدم^۸

*۳۳۳ آ ۳۵۳، ۸ - ر ۲۶۴، ۷ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۷ ۸ -

ن ۳۵۸، ۸ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

۱. | آ و ر : نقشی ... خط ، ن : نقش مثال روی ۲. آ و ن : سوخته ، ر : دوخته ۳.
- آ و ر : روی ، ن : روزی ؛ ر : جلوه می نمود ، آ : جلوه می نمودم ، ن : جلوه می نمود ۴. ن ،
- بجست ، آ : نشست | آ : ز ، ن : به ۷. | آ و ن : می گفتم ... ناب ؛ ر : برنام و عمر دولت
- احباب ۸. آ و ن : حال ، ر : وقت ؛ ن : فالی ، آ : فالش ، ر : فال و ؛ آ و ن : به بخت
- نیک ، ر : مراد و کام | ر و ن : نام و ، آ : نام ؛ آ و ن : برنام ... احباب ، ر : می گفتم این سرود و
- می ناب



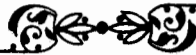
هرچند پیر و خسته دل و ناتوان شدم هرگه که یاد روی تو کردم جوان شدم^۱
 شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم^۲
 ای گلبن جوان بر دولت بخور که من در سایه تو بلبل باغ جهان شدم^۳
 اول ز تحت و فوق جهانم خبر نبود در مکتب غم تو چنین نکته دان شدم^۴
 قسمت حوالتم به خرابات می‌کند چندان که این چنین شدم و آن چنان شدم^۵
 من پیر سال و ماه نیم یار بی وفاست از من چو عمر می‌گذرد پیر از آن شدم^۶
 زان روز بردلم در معنی گشوده شد کز سالکان درگه پیر مغان شدم^۷

دوشم نویسد داد عنایت که حافظا

باز آ که من به عفو گناهت ضمان شدم^۸

۳۳۴ * آ ۲۴۳ و ن ۳۴۷ ، ۸ - ر ۲۹۲ ، ۷ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

۱. | آ و ر : یاد ... کردم ، ر : نام ... بردم ۳. | ر و ن : بلبل ، آ : گلبن ۴. آ ،
 تحت و فوق جهانم ، ر : حرف و صوت وجودم ، ن : صوت و حرف وجودم | آ و ر و ن : نکته ، آ
 (دربالای نکته) : خرده ۵. | آ و ن : چندان که این ، ر : هرچند کاین ؛ آ : شدم ،
 ر و ن : زدم ۶. | آ : از ، ن : وز ۷. ن : گشوده شد ، آ : گشوده اند ، ر :
 گشاده شد | آ و ن : سالکان ، ر : ساکنان



خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم به صورت تو نگاری نه دیدم و نه شنیدم^۱
 فغان که بردل ازین نقش پرده‌ها بدریدم به‌گرد سرو خرامان قامتت نرسیدم^۲
 هوای خواجگیم بود و بندگی تو جستم امید سلطنتم بود و خدمت تو گزیدم^۳
 گناه چشم سیاه تو بود و گردن دلخواه که من چو آهوی وحشی ز آدمی برمیدم^۴
 ز شوق چشمه نوشت چه قطره‌ها بفشاندم ز لعل باده فروشت چه عشوّه‌ها بخریدم^۵
 ز غمزه بر دل ریشم چه تیرها بگشادی ز غصّه بر سر کویت چه بارها بکشیدم^۶
 ز کوی یار بیار ای نسیم صبح غباری که بوی خون دل خویش از آن تراب شنیدم^۷
 چو غنچه بر سرم از کوی او گذشت نسیمی که پرده بر دل خونین به بوی او بدریدم^۸
 امید در شب وصلت به روز عمر نبستم طمع به دور دهانت ز کام دل ببریدم^۹

به خاک پای تو سوگند و نور دیده حافظ

که بی رخ تو فروغ از چراغ دیده ندیدم^{۱۰}

۳۳۵ * آ ۳۶۲ ۱۰۹۸۷۶۵۴۲۱ : ۷، ۳۰۳ ر - ۱۰۴۷۶۹۲۱ :

ن ۸، ۳۳۴ ۱۰۴۷۶۵۳۲۱ :

۲. آ : فغان ... بدریدم ، ر : اگرچه در طلبت همغان باد شدم ، ن : اگرچه در طلبت همغان باد
 شمال ۴. آ و ن : گردن دلخواه ، ر : کاین دل رنجور ۶. آ و ن : بگشادی ،
 ر : که گشادی | آ و ر : غصه ، ن : عشوّه ؛ آ و ن : بکشیدم ، ر : که کشیدم ۷. آ و ن : صبح ،
 ر : وصل | آ و ن : خویش ، ر : ریش ۹. آ : وصلت ، ر : زلفت ؛ ر : عمر نبستم ، آ :
 غم بنشینم ۱۰. آ و ر : سوگند و ، ن : سوگند | آ : بی رخ ... از ، ر : بی فروغ جمالت ،
 ن : بی رخ تو فروغ از ؛ ر و ن : چراغ ، آ : جهان



تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحر
 چنین که بر دل من داغ زلف سرکش توست
 بر آستان امیدت گشاده‌ام در چشم
 که يك نظر فکنی خود فکندی از نظرم
 چه شکر گویمت ای خیل غم عفاك الله
 که روز بیکی آخر نمی روی ز سرم
 غلام مردم چشمم که با سیاه دلی
 هزار قطره بیارد چو درد دل شمرم
 به هر نظر بت ما جلوه می‌کند لیکن
 کس این کرشمه نبیند که من همی نگرم

به خاک حافظ اگر بگذری چو باد نسیم

چو غنچه در دل آن تنگنا کفن بدرم^۷

۳۳۶ * آ ۲۳۲ و ر ۳۲۴ و ن ۳۳۷ ، ۷

۲. آ و ن : بر دل ، ر ، در سر ۳. آ و ن : فکنی ، ر : بکنی ۴. آ و ر :
 سرم ، ن : برم ۶. آ و ن : نظر ، ر : طرف ؛ آ و ر : جلوه می‌کند ، ن : جلوه‌یی کند
 ۷. آ : بگذری چو باد نسیم ، ر : باد بگذرد چون باز ، ن : یار بگذرد چون باد | آ : چو غنچه در
 دل آن ، ر : ز شوق در دل آن ، ن : ز شوق در لحد ؛ آ و ن : کفن ، ر : قفس



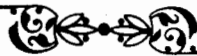
من که باشم که در آن خاطر عاطر گذرم لطفها می کنی ای خاک رخت تاج سرم^۱
 دلبر! بنده نوازیت که آموخت بگوی که من این ظن به رقیبان تو هرگز نبرم^۲
 همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من بر سفرم^۳
 ای نسیم سحری بندگی من برسان که فراموش مکن وقت دعای سحرم^۴
 راه خلوتگه خاصم بنما تا پس از این می خورم با تو و دیگر غم دنیا نخورم^۵
 خرم آن روز کزین مرحله بر بندم رخت وز سر کوی تو پرسند رقیقان خبرم^۶
 حافظا شاید اگر در طلب دولت وصل دیده دریا کنم از اشک و دراو غوطه خورم^۷

بایه نظم بلند است و جهان گیر بگو

تا کند پادشه دهر دهان پر گهرم^۸

۳۳۷ * آ ۲۳۵ : ۷ - ۸۷۶۴۳۲۱ - ر ۳۱۱ : ۵ - ۸۷۶۴۳ -
 ر ۳۱۴ : ۶ - ۷۶۵۴۲۱ - ن ۳۷۶ : ۷ - ۷۵۶۴۳۲۱

۱. آ و ن : در ، ر م : بر | آ : رخت ، ر م و ن : درت
۲. آ و ن : بگوی ، ر م : بگو
۳. آ و ن : ره ، ر : بدو | آ و ر : بر ، ن : نو
۴. آ : که ، ر و ر م و ن : گو
۵. ن : با تو ، ر م : خود ، ر م : دنیا ، ن : دنیی
۶. ر و ر م و ن : خرم ، آ : خواهم | آ و ر م و ن : وز ، ر : از | آ و ر و ر م : رقیقان ، ن : رقیبان
۷. آ و ر م و ن : دولت ، ر : گوهر | آ و ر م : از اشک ... خورم ، ر م : و غوطه جندی بخورم ، ن : از شوق ... خورم
۸. آ : دهر ، ر : بحر ، ر : دهان پر ، آ : دعا بر



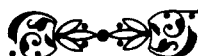
ز دست کوتاه خود زیر بارم که از بالا بلندان شرمسارم^۱
 مگر زنجیر مویی گیردم دست و گرنه سر به شیدایی برآرم^۲
 ز چشم من بپرس اوضاع گردون که شب تا روز اختر می شمارم^۳
 به این شکرانه می بوسم لب جام که کرد آنگه ز راز روزگارم^۴
 من از بازوی خود دارم بسی شکر که زور مردم آزاری ندارم^۵
 اگر کردم دعای می فروشان چه باشد حق^۶ نعمت می گزارم^۶
 سری دارم چو حافظ مست لیکن به لطف آن سری امیدوارم^۷

تو از خاکم نخواهی برگرفتن

به جای اشک اگر گوهر بیارم^۸

۳۳۸ * آ ۲۳۶ و ن ۳۵۶ - ۸ - ر ۲۶۵ ، ۷ - ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۷

۱. آ و ر : بلندان ، ن : بلندی
۲. ر و ن : زنجیر مویی ، آ : موی میانی
۳. آ و ن : به این ، ن : به آن
۴. آ و ر : به این ، ن : به آن
۵. آ و ن : بسی شکر ، ر : شکایت | آ و ن : زور ، ر : روز
۶. آ و ر : چو حافظ مست لیکن ، ن : مهیا بر کف دست
۷. آ و ر : چو حافظ مست لیکن ، ن : مهیا بر کف دست
۸. آ : خاکم ، ن : خاکش



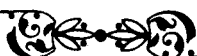
گرچه افتاد ز زلفش گرهی در کارم همچنان چشم گشاد از کرمش می دارم^۱
 به طرب حمل مکن سرخی رویم که چو جام خون دل عکس برون می دهد از رخسارم^۲
 پرده مطربم از دست برون خواهد برد آه اگر زان که درین پرده نباشد بارم^۳
 منم آن شاعر ساحر که به افسون سخن از نی کلك همه قند و شکر می بارم^۴
 به صد امید نهادیم درین بادیه پای ای دلیل دل گم گشته فرو مگذارم^۵
 چون تو را درگذر باد نمی یارم دید با که گویم که بگوید سخنی با یارم^۶
 دیده بخت به افسانه او شد در خواب کو نسیمی ز عنایت که کند بیدارم^۷
 پاسبان حرم دل شده ام شب همه شب تا درین پرده جز اندیشه او نگذارم^۸

دوش می گفت که حافظ همه روی است و ریا

بجز از خاک درش با که به رو در کارم^۹

۳۳۹ * آ ۳۶۵ ، ۹ - ر ۳۱۰ ، ۳ : ۳۲۱ - ن ۳۴۲ ، ۷ ، ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۷ ، ۸ ، ۹

۲. آ : که چو جام ، ر : چون شام ، ن : که چو شام
 بردن ، ن : به در خواهد برد | ر و ن : بارم ، آ : یارم
 ۹. آ : درش ، ن : درت ، آ : به رو ، ن : بگو
 ۳. آ . برون خواهد برد ، ر : بخواید
 ۴. | ن : می بارم ، آ : می بازم



گر دست دهد خاک کف پای نگارم بر لوح بصر خط نگاری بنگارم^۱
 پروانه او گر رسدم در طلب جان چون شمع همان دم به دمی جان بسپارم^۲
 گر قلب دلم را نهد دوست عیاری من نقد روان در رهش از دیده شمارم^۳
 دامن مفشان از من خاکی که پس از مرگ زین در نتواند که برد باد غبارم^۴
 بر بوی کنار تو شدم غرق و امید است از موج سرشکم که رساند به کنارم^۵
 امروز مکش سر زوفای من و اندیش زان شب که من از غم به دعا دست برآرم^۶
 زلفین سیاه تو به دلداری عشاق دادند قراری و ببرند قرام^۷
 ای باد از آن باده نسیمی به من آور کان بوی شفا می دهد از رنج خمارم^۸

حافظ لب لعلش چو مرا جان عزیز است

عمری بود آن لحظه که جان را به لب آرم^۹

۳۴۰ * آ ۳۵۱ - ۹، ۳۱۵ ر - ۶، ۹۸۷۶۲۱ -

ن ۳۸۲، ۸، ۹۸۷۶۳۴۲۱ -

۱. آ و ن : لوح ، ر : کوح ؛ آ و ن : نگاری ، ر : غباری ۳. آ : نهد ، ن : بنهد
 ۲. آ : من ... شمارم ، ن : از موج سرشکم که رساند به کنارم ۴. آ : مرگ ، ن : من | ن :
 نتواند ، آ : نتوانم ۶. آ و ن : شب ... به دعا ، ر : غم که به شبها من ازو ۸.
 آ و ن : باده ، ر : یار | آ و ن : شفا ... رنج ، ر : شفا بخش دهد رفیع ۹. آ و ن : حافظ ،
 ر : حافظ چو ؛ آ و ر : عزیز ، ن : روان



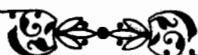
در نهانخانهٔ عشرت صنمی خوش دارم کز سر زلف و رخس نعل در آتش دارم^۱
 عاشق و رندم و می خواره به آواز بلند وین همه منصب از آن حور پری وش دارم^۲
 گر به کاشانه رندان قدمی خواهی زد نقل شعر شکرین و می بیغش دارم^۳
 گر تو زین دست مرا بی سروسامان داری من به آه سحرت زلف مشوش دارم^۴
 ورنه چنین چهره گشاید خط زنگاری دوست من رخ زرد به خونابه منقش دارم^۵
 ناوۀ غمزه بیار و رسن زلف که من جنگها بادل مجروح بلاکش دارم^۶

حافظا چون غم و شادی جهان در گذر است

بهتر آن است که من خاطر خود خوش دارم^۷

۳۴۱ * آ ۳۶۴ و ن ۳۳۶، ۷-، ۳۰۴ ر، ۷: ۷۶۳۵۴۲۱

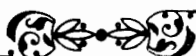
۵. آ و ن، و ر، ر، گر؛ آ و ن، خط، ر، رخ | آ و ن، من ... منقش، ر؛ من به آه سحرت زلف
 مشوش ۶. آ و ن، بیار، ر؛ بیا؛ آ و ر، رسن، ن، زره ۷. آ؛
 در گذر است، و ن؛ بر گذر است | آ و ن؛ بهتر، ر؛ اولی



مرا عهدی ست با جانان که تا جان در بدن دارم
 هواداران کویش را چو جان خویشان دارم^۱
 صفای خلوت خاطر از آن شمع چگل دارم
 فروغ چشم و نور دل از آن ماه ختن دارم^۲
 به کام و آرزوی دل چو دارم خلوتی حاصل
 چه فکر از خبت بدگویان و قصد انجمن دارم^۳
 مرا در خانه سروی هست کاندلر سایه قدش
 فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم^۴
 الا ای پیر فرزانه مکن منعم ز میخانه
 که من در ترک پیمانه دل پیمان شکن دارم^۵
 گرم صد لشکر از خوبان به قصد دل کمین سازند
 بحمدالله و المنة بتی لشکر شکن دارم^۶
 سزد کز خاتم لعش زخم لاف سلیمانی
 چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم^۷
 خدا را ای رقیب امشب زمانی چشم برهم نه
 که من با لعل خاموشش نهانی صد سخن دارم^۸
 چو در گلزار اقبالش خرامانم بحمدالله
 نه میل لاله و نسرین نه برگ نسترن دارم^۹
 به رندی شهره شد حافظ پس از صدرنج و غم لیکن
 چه غم دارم چو در عالم امین الدین حسن دارم^{۱۰}

۳۴۲* آ ۳۶۳ ۹ : ۹۸۷۶۴۳۲۱ - ۳۲۸ ر ۳۵۲ د ۱۰۸۵۴۳۱

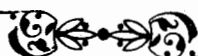
۱. آ : عهدی ، رون : شرطی
۲. آ | رون : فکر ، ر : غم ، آ : و قصد ، رون : میان
۳. خ : کاندلر سایه قدش ، آ : کاندلر سایه سروش ، ن : کز
۴. رون : دیدارش ؛ آ و ن : مرا ... ش ، ر : شرابی خوشگوارم هست و باری چون نکارم نیست | آ ، شمشاد ، رون : گلهای
۵. رون : زمانی ، آ : خدا را ؛ آ : چشم ، رون : دیده | رون ،
۶. آ : پس از صدرنج و غم ، رون : میان همدمان
۷. آ : چو ، رون : که



به تیغم گر کشد دستش نگیرم و گر تیرم زند منت پذیرم^۱
 کمان ابروی ما را گو بزن تیر که پیش دست و بازویت بمیرم^۲
 غم گیتی که از پایم درآرد بجز ساغر که باشد دستگیرم^۳
 بر آ ای آفتاب صبح امید که در دست شب هجران اسیرم^۴
 به فریادم رس ای پیر خرابات به يك جرعه جوانم کن که پیرم^۵
 به گیسوی تو خوردم دوش سوگند که من از پای تو سر برنگیرم^۶
 من آن مرغم که هرشام و سحرگاه ز بام عرش می آید صفیرم^۷

بسوز این خرقه تقوی تو حافظ

که گر آتش شوم در وی نگیرم^۸



مزن بردل ز نوک غمزه تیرم که پیش چشم بیمارت بمیرم^۱
 نصاب حسن در حدّ کمال است زکاتم ده که مسکین و فقیرم^۲
 قدح پرکن که من در دولت عشق جوان بخت جهانم گرچه پیرم^۳
 چنان پرشد فضای سینه از دوست که فکر عشق گم شد از ضمیرم^۴
 مبادا جز حساب مطرب و می اگر نقشی کشد کلک دبیرم^۵
 درین غوغا که کس کس را نپرسد من از پیر مغان منت پذیرم^۶
 خوشا آن دم که استغناى مستی فراغت بخشد از شاه و وزیرم^۷
 چو طفلان تا کی ای زاهد فریبی به سبب بوستان و شهد و شیرم^۸
 قراری کرده‌ام با می فروشان که روز غم بجز ساغر نگیرم^۹
 چو حافظ گنج او در سینه دارم اگرچه مدّعی بیند حقیرم^{۱۰}

من آن مرغم که هرشام و سحرگاه

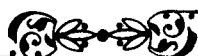
ز بام عرش می‌آید صفیرم^{۱۱}

۳۴۴* آ ۳۴۱: ۱۰، ۳۲۷ ر - ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱: ۹، ۳۲۷ ر - ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

'نسخه بدل بیت ۱۰ متن' - ۳۲۹ ن، ۹، ۳۲۷ ر - ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ 'نسخه بدل بیت ۱۰ متن'

۳. رون، بخت، آ: مرد
 ۴. آون، عشق، ر: خویش، آون: از، ر:
 در: رون، ضمیرم، آ: خمیرم
 ۵. آ: نقشی، رون: حرفی، ۶. ر: نپرسد،
 آ: نپرسد، ن: نپرسید
 ۹. آون، کرده‌ام، ر: بسته‌ام، آون: روز، ر: درد
 ۱۰. رون به جای بیت متن این بیت را دارند:

من آن‌گه برگرفتم دل ز حافظ که ساقی گشت یار دلپذیرم
 ر: دلپذیرم، ن: ناگزیرم
 ۱۱. این بیت در غزل ۳۴۳ نیز آمده است.



در خرابات مغان گر سندر افتد بازم حاصل خرقه و سجاده روان در بازم^۱
 حلقه توبه گر امروز چو زهاد زلم خازن میکند فردا نکند در بازم^۲
 ور چو پروانه دهد دست فراغ بالی جز بدان عارض شمعى نبود پروازم^۳
 صحبت حور نخواهم که بود عین قصور با خیال تو اگر بادگیری پردازم^۴
 همچو چنگ ار به کناری ندهی کام دلم چون نی آخر زبانت به دمی بنوازم^۵
 ماجرای دل خونگشته نگویم با کس زان که جز تیغ غمت نیست کسی دمسازم^۶
 سر سودای تو در سینه بماندی پنهان چشم تردامن اگر فاش کردی رازم^۷
 مرغ سان از قفس خاک هوایی گشتم به هوایی که مگر صید کند شهبازم^۸

گر به هرموی سری برتن حافظ باشد

همجو زلفت همه را در قدمت اندازم^۹

۳۴۵ * آ ۳۴۱ : ۸ - ۸۷۶۴۳۲۱ - ۷، ۳۲۰ : ۷ - ۹۸۴۷۳۲۱ -

ن ۳۱۸، ۹

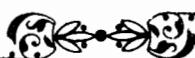
۳. | آ و ر : بدان، ن : بران ۵. خ : به کناری، ن : به گشادی ۷. ر و ن :
 بماندی، آ : نمائد، آ و ر : پنهان، ن : تنها ۸. آ و ن : خاک، ر : باد ۹.
 آ و ر : بر، ن : در | آ و ر : قدمت، ن : قدمی



گر دست دهد در خم زلفین تو تازم
 چون گوی چه سرها که به چوگان تو بازم^۱
 زلف تو مرا عمر دراز است ولی نیست
 در دست سر مویی ازین عمر درازم^۲
 پروانه راحت بده ای شمع که امشب
 از آتش دل پیش تو چون شمع گدازم^۳
 آن دم که به یک خنده دهم جان جو صراحی
 مستان تو خواهم که گزارند نمازم^۴
 چون نیست نماز من آلوده نمازی
 در میکده زان کم نشود سوز و نیازم^۵
 در مسجد و میخانه خیالت گرم آید
 محراب و کمانچه زدو ابروی تو سازم^۶
 گر خلوت ما را شبی از رخ بفروزی
 چون صبح در آفاق جهان سر بفرازم^۷
 محمود بود عاقبت کار درین راه
 گر سر برود در سرسودای ایازم^۸
 حافظ غم دل با تو نگویم که درین دور
 جز جام نشاید که بود محرم رازم^۹

۳۴۶ * ۳۴۲ آ و ر ۳۱۸ - ۹ : ن ۳۱۹ : ۸ ، ۵۴۳۱ : ۹۸۷۶

۱. آون : دهد ، ر : رسد ؛ آور : تازم ، ن : بازم
۲. آون : نیازم ، ر : گدازم
۳. آون : گدازم ، ر : اگر ؛ آون : محراب و ،
۴. آور : خنده ، ن : دیده
۵. آون : گرم ، ر : اگر ؛ آون : محراب و ،
۶. آون : زدو ، ر : دهد
۷. آون : در ، ر : بر
۸. آون : محرم ، ر : همدم
۹. آون : بگویم ؛ آون : محرم ، ر : همدم



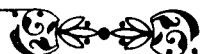
نماز شام غریبان چو گریه آغازم به مویه‌های غریبانه قصه پردازم^۱
 به یاد یار و دیار آنچنان بگریم زار که از جهان ره و رسم سفر براندازم^۲
 من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب مهینا به رفیقان خود رسان بازم^۳
 خدای را مددی ای رفیق ره تا من به کوی میکده دیگر علم برافرازم^۴
 خرد ز پسری من کی حساب برگیرد که باز با صنی طفلی عشق می‌بازم^۵
 به جز صبا و شمالم نمی‌شناسد کس عزیز من که بجز باد نیست همرازم^۶
 هوای منزل یار آب زندگانی ماست صبا بیار نسیمی ز خاک شیرازم^۷
 سرشک آمد و عییم بگفت رویاروی شکایت از که کنم خانگی ست غمازم^۸

ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می‌گفت

مرید حافظ خوش لهجه خوش آوازم^۹

۳۴۷ * آ ۲۳۸ و ر ۲۷۵ و ن ۳۴۱ ، ۹

۱. ر و ن : به مویه‌های ، آ : به مویه‌ها ۲. ر و ن : دیار ، آ : دیارم ۴. آ و ن :
 مددی ... ره ، ر : مدد ره روان بده ۵. آ و ر : برگیرد ، ن : می‌گیرد ۶. آ و ن :
 که بجز ، ر : بجز ، آ و ر : همرازم ، ن : غمازم ۸. آ و ن : سرشک ، ر : سرشکم :
 ر : بگفت ، آ : نکفت ، ن : بکرد : آ : رویاروی ، ر : روی به رو ، ن : رو وارو ۹. |
 ر و ن : مرید ، آ : نوید



مژده وصل تو ده کز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم^۱
 به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی از سر خواجگی کون و مکان برخیزم^۲
 یارب از ابر هدایت برسان بارانی پیشتر زان که چو گردی زمین برخیزم^۳
 بر سر تربت مای می و مطرب منشین تا به بویت ز لحد رقص کنان برخیزم^۴
 خیز و بالا بنما ای بت شیرین حرکات که چو حافظ ز سر جان و جهان برخیزم^۵

گرچه پیرم تو شبی نیک در آغوشم کش

تا سحرگاه ز کنسار تو جوان برخیزم^۶

۳۴۸ * آ ۳۷۷ و ز ۳۲۱ و ن ۳۸۵ . ۶

۱. آ : ده ، ر و ن : کو | آ و ر : دام ، ن : باغ ؛ آ و ن : برخیزم ، ر : بگریزم . ۳
۲. آ و ن : میان ، ر : جهان ۴. آ : ما ... منشین ، ر و ن : من بای می و مطرب منشین
۵. آ و ن : که ... جهان ، ر : کز سر جان و جهان دست فشان ۶. آ : نیک ، ر : دست
- ن : مست ؛ آ : کش ، ر : کن ، ن : گیر | آ و ن : که ، ر : تا



من دوستدار روی خوش و موی دلکشم مدهوش چشم مست و می صاف بیغشم^۱
 در عاشقی گزیر نباشد ز ساز و سوز استادهام چو شمع مترسان ز آتشم^۲
 من آدم بهشتیم اما درین سفر حالی اسیر عشق جوانان مهوشم^۳
 بخت از مدد دهد که کشم رخت ازین دیار گیسوی حور گرد فشاند ز مفرشم^۴
 شیراز معدن لب لعل است و کان حسن من جوهری مفلسم ایرا مئوشم^۵
 از بس که چشم مست درین شهر دیده‌ام حقا که می نمی‌خورم اکنون و سرخوشم^۶
 شهریست پر کرشمه خوبان ز شش جهت چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم^۷
 گفتی ز سر عهد ازل نکته‌یی بگو آنگه بگویمش که دو پیمانه درکشم^۸

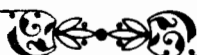
حافظ عروس طبع مرا جلوه آرزوست

آیینیهی ندارم از آن آه می‌کشم^۹

۳۴۹ * آ ۳۵۹ : ۸ ، ۹۸۶۵۴۳۲۱ - ۸ ، ۲۶۶۲۳۸۱ : ۹۴۷۶۲۳۸۱ -

ن ۳۷۰ : ۸ ، ۶۵۹۳۲۸۱ 'نسخه بدل بیت ۹ متن'

۱. آ و ن : دوستدار ، ر : دوستار | آ و ر : صاف ، ن : ناب
۲. آ و ر : استادهام
۳. ر و ن : بهشتیم ، آ : بهشم
۴. آ : مدد دهد ، ر :
۵. آ : معدن ، ن : مسکن | آ : مفلسم ایرا
۶. آ : دیده‌ام ، ر و ن : شد پدید
۷. ن : مفلس ازیرا
۸. آ : نکته‌یی بگو ، ر : يك سخن بگو ، ن : يك سخن بگوی | آ و ر : آنگه ، ن :
۹. آ و ن : گفتی ، ر : گفتم ؛ آ : نکته‌یی بگو ، ر : يك سخن بگو ، ن : يك سخن بگوی | آ و ر : آنگه ، ن :
۱۰. آ و ر : حافظ ، ن : حسن



چرا نه در پی عزم دیار خود باشم چرا نه خاک سرکوی یار خود باشم^۱
غم غریبی و محنت چو بر نمی تابم به شهر خود روم و شهر یار خود باشم^۲
ز محرمان سراپرده وصال شوم ز بندگان خداوندگار خود باشم^۳
چو کار عمر نه پیداست باری آن اولی که روز واقعه پیش نگار خود باشم^۴
همیشه پیشه من عاشقی و رندی بود دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم^۵
ز دست بخت گران خواب و کار بی سامان گرم بود گلله یی رازدار خود باشم^۶

بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ

و گرنه تا به ابد شرمسار خود باشم^۷

۳۵۰ * ۷، ۳۴۹ آ - ۷، ۳۲۰ ن : ۷، ۳۲۱ : ۷۵۶۴۳۲۱

۲. آ : محنت ، ن : غربت ۴. ن : کار عمر ، آ : کار ۶. آ : گرم بود
ن : اگر کنم ؛ ن : راز دار ، آ : راز دا



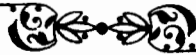
خیال روی تو چون بگذرد به گلشن چشم دل از پی نظر آید به سوی روزن چشم ۱
 بیا که لعل و گهر در نثار مقدم تو ز گنج خانه دل می‌گشم به مخزن چشم ۲
 سزای تکیه‌گهت منظری نمی‌بینم منم ز عالم و این گوشه معین چشم ۳
 سحر سرشک دوانم سرخرابی داشت گرم نه خون جگر می‌گرفت دامن چشم ۴
 نخست روز که دیدم رخ تو دل می‌گفت اگر رسد خللی خون من به گردن چشم ۵
 به بوی مزده وصل تو تا سحر شب دوش به راه باد نهادم چراغ روشن چشم ۶

به مردمی که دل دردمند حافظ را

مزن به ناوڪ دل دوز مردم افكن چشم ۷

۳۵۱* آ ۳۴۶ و ن ۳۸۱ - ۷ - ر ۲۹۰ ، ۷ : ۱ ۲۳ ۴۵ ۶ ۷

۱. | آ و ر : به سوی ، ن : برون ز ۴. آ ، دوانم ، رون : روانم ؛ آ و ر : س ، ن ، پی



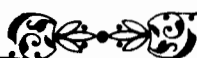
گرچه از آتش دل چون خم می می جوشم مهر بر لب زده خون می خورم و خاموشم^۱
 قصد جان است طمع در لب جانان کردن تو مرا بین که درین کار به جان می کوشم^۲
 من کی آزاد شوم از غم دل چون هر دم هندوی زلف بتی حلقه کند در گوشم^۳
 حاش الله که نیم معتقد طاعت خویش این قدر هست که گه گه قدحی می نوشم^۴
 هست امیدم که علی رغم عدو روز جزا فیض عفوش ننهد بار گنه بر دوشم^۵
 پدرم روضه جنت به دو گندم بفروخت من چرا باغ جهان را به جوی نفروشم^۶
 خرقة پوشی من از غایت دین داری نیست پرده بی بر سر صد عیب نهان می پوشم^۷
 من که خواهم که ننوشم بجز از راق خم چه کنم گر سخن پیر مغان نینوشم^۸

گر ازین دست زند مطرب مجلس ره عشق

شعر حافظ ببرد وقت سماع از هوشم^۹

۳۵۲ * آ ۳۵۸ در ۲۸۱ و ن ۳۲۶ ۹

۲. آ و ر، در، ن، بر ۳. آ و ن، هندوی، ر، هندو ۴. آ و ر،
 خویش، ن، دوست ۵. آ و ر، گنه، ن، گران ۸. ر و ن، راق،
 آ و ن، شعر، ر، شعر مر، آ و ر، سماع، ن، سحر ۹. آ و ر، راق



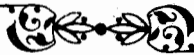
گر من از سرزنش مدعیان اندیشم شیوه مستی و رندی نرود از پیشم^۱
 زهد رندان نوآموخته راهی به دهیست من که بدنام جهانم چه صلاح اندیشم^۲
 شاه شوریده سران خوان من بی سامان را زان که در کم خردی از همه عالم بیشم^۳
 بر جبین نقش کن از خون دل من خالی تا بدانند که قربان تو کافرکیشم^۴
 اعتقادی بنمای و بگذر بهر خدا تا بدانی که درین خرقه چه نادریشم^۵
 شعر خون بار من ای باد بر یار بخوان که زمزمگان سیه بر رگ جان زد نیشم^۶

من اگر رندم و گر شیخ چه کارم با کس

حافظ راز خود و عارف حال خویشم^۷

۳۵۳ * آ ۲۲۰ و ن ۳۵۲ - ۷، ۲۹۴ ر - ۶، ۷۶۴۳۲۱

۱. | آ و ن : نرود ، ر : برود ۲. آ و ن : راهی ، ر : راه ؛ ن : به دهیست ، آ و ر : بد نیست | آ و ن : بدنام ، ر : خود رند
۳. آ و ن : خوان من بی سامان را ، ر : جان
۴. آ و ن : بر جبین ، ر : تو چنین ؛ آ و ن : خالی ، ر : حالی
۵. آ : بنمای ، ن : بنما | آ : بدانی ... خرقه ، ن : درین حلقه بدانی که ۶. ر :
۷. آ : رندم و گر شیخ ، ای باد ، آ : باد ، ن : ای دوست ؛ آ و ن : بخوان ، ر : بپر
- رون : باده خورم ورنه | آ : حال ، ر و ن : وقت



چل سال رفت و بیش که من لاف می زنم کز چاکران دیر مغان کمترین منم^۱
 هرگز به یمن عاطفت پیر می فروش ساغر تهی نشد ز می صاف روشنم^۲
 در جاه عشق و دولت رندان پاک باز پیوسته صدر مصطبه ها بود مسکنم^۳
 در شأن من به درد کشی ظن بد مبر کآلوده گشت جامه ولی پاک دامنم^۴
 شهباز دست پادشهم یارب از چه حال از یاد برده اند هوای نتمینم^۵
 حیف است بلبلی چو من اندر چنین چمن با این لسان عذب که خامش چو سوسنم^۶
 آب و هوای پارس عجب سفله پرور است کو همدمی که خیمه ازین خاک برکنم^۷
 حافظ به زیر خرقة قدح تا به کی کشی در بزم خواجه پرده زکارت برافکنم^۸

توران شه خجسته که در من یزید فضل

شد منت مواهب او طوق گردنم^۹

۳۵۴* آ ۲۲۵ و ر ۲۹۳ : ۸ ، ۱ : ۲۱ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ - ن ۳۷۴ ، ۹

۱. آ : رفت و ، ر : رفت ، ن : هست ؛ آ و ر : من ، ن : این | آ : دیر ، ر و ن : پیر . ۳
۲. ر و ن : جام ، آ : چاه ؛ آ و ن : عشق و ، ر : عشق | آ و ن : مصطبه ها ، ر : میکده ها . ۴
- آ و ن : به درد کشی ، ر : تو درد کشی ؛ آ : بد مبر ، ر : کج مبر ، ن : مبر که من | آ و ر : کآلوده
- گشت ، ن : آلوده گشته ؛ آ و ن : جامه ، ر : خرقة . ۵. آ : یارب از چه حال ، ر :
- این چه حالت است ، ن : یارب از چه خاست | آ : از ، ر و ن : کز . ۶. آ : اندر چنین
- ، ر : اکنون درین ، ن : ای گل درین | ر و ن : لسان عذب ، آ : نشان عذر . ۸. آ و ن ،
- کشی ، ر : کشد | آ و ن : پرده زکارت ، ر : پرده کارش . ۹. ق : منت ، ن : همت



حجاب چهره جان می شود غبار تنم خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم^۱
 چنین قفس نه سزای جو من خوش الحانی ست روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم^۲
 عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم دریغ و درد که غافل ز کار خویشتم^۳
 چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس جو در سراجی ترکیب تخته بند تنم^۴
 اگر ز خون دلسم بوی شوق می آید عجب مدار که همدرد نافه ختنم^۵
 طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع که سوزهاست نهانی درون پیرهنم^۶

بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار

که با وجود تو کس نشنود ز من که منم^۷

۳۵۵ * آ ۲۲۴ و ن ۳۶۶ - ۷ - ر : ۲۷۷ ، ۶ : ۱ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷

۲. ن : قفس ، آ : قفس
 آ و ر : کتم ، ن : زنم
 آ و ن : پیش ، ر : راه
 ۳. آ و ن ، عیان ، ر : یقین | آ و ن : کار ، ر : حال
 ۴. آ و ر : شوق ، ن : عشق | آ و ن : ختنم ، ر : چینم
 ۵. آ و ن : پیش ، ر : راه



عمری ست تا اندر طلب هر روز گامی می زنم
 دست شفاعت هر دمی در نیک نامی می زنم^۱
 بی ماه مهرافروز خود تا بگذرانم روز خود
 دامی به راهی می نهم مرغی به دامی می زنم^۲
 اورنگ کو گل چهر کو نقش وفا و مهر کو
 حالی من اندر عاشقی داو تمامی می زنم^۳
 دانم سرآرد غصه را رنگین برآرد قصه را
 این آه خون افشان که من هر صبح و شامی می زنم^۴
 تا بو که یابم آگهی از سایه سرو سهی
 گلباتک عشق از هر طرف برخوش خرامی می زنم^۵
 هر چند آن آرام دل دانم نبخشد کام دل
 نقش خیالی می کشم فال دوامی می زنم^۶
 با آن که از خود غایبم وز می جو حافظ تاییم
 در مجلس روحانیان که ماه جامی می زنم^۷

۳۵۶* ۷۰۳۵۲ آ - ۷۰۲۷۴ ر - ۶۰۶۵۳۲۱ : ۶

ن ۷۶۴۵۳۲۱ : ۷، ۳۷۳

۱. آ، اندر، رون، من در | آ، دمی، ر، نفس، ن، زمان، رون، در، آ، بر، ۲.
- رون، خود، آ، را ۳. | رون، داو، آ، داوی ۶. آ، آن،
- ر، که آن، ن، کن، آور، دانم، ن، هرگز | ر، می کشم، آ، می کنم، ن، می یزم، آور،
- فال، ن، فالی ۷. آون، وزمی، ر، با خود، آور، مجلس، ن، خلوت



من نه آن رندم که ترك شاهد و ساغر کنم
 محتسب داند که من کاری چنین کمتر کنم^۱
 من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها
 توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم^۲
 وقت گل گویی که زاهد شو به چشم و سر ولی
 می روم تا مشورت با شاهد و ساغر کنم^۳
 چون صبا مجموعه گل را به آب لطف شست
 کج دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم^۴
 لاله ساغر گیر و نرگس مست و برما نام فسق
 داوری دارم بسی یارب که را داور کنم^۵
 عشق دردانه است و من غواص و دریا می‌کده
 سر فرو بردم در اینجا تا کجا سر بر کنم^۶
 گرچه گرد آلود فخرم شرم باد از همتم
 گر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم^۷
 عاشقان را گر در آتش می پسندد لطف دوست
 تنگ چشمم گر نظر در چشمه کوثر کنم^۸
 من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست
 کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم^۹
 بازکش یکدم عنان ای ترك شهر آشوب من
 تا زاشك و چهره راحت پر زر و گوهر کنم^{۱۰}
 دوش لعلت عشوه یی می داد حافظ را ولی
 من نه آنم کز وی این افسانه ها باور کنم^{۱۱}

۳۵۷ * آ ۲۴۰ : ۹ ۲۱ ۴ ۵ ۶ ۷ ۹ ۱۰ ۱۱ - ۲۸۵ ر : ۹

۱۰ ۳۲۲ ن - ۱۱ ۸۷ ۹ ۱۰ ۵ ۶ ۲۱

۱۱ ۱۰ ۹ ۷ ۶ ۸ ۵ ۳ ۲۱

۱. | آ : کاری چنین ، ر : این کارها ، ن : این کار خود ۵. آ و ن ، فسق ، ر : عشق



صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم تا به کی در غم تو ناله شبگیر کنم^۱
 دل دیوانه از آن شد که نصیحت شنود مگرش هم ز سر زلف تو زنجیر کنم^۲
 با سر زلف تو مجموع پریشانی من کو مجالی که یکایک همه تقریر کنم^۳
 آنچه در مدت هجر تو کشیدم هیاهات در یکی نامه محال است که تحریر کنم^۴
 آن زمان کارزوی دیدن جانم باشد در نظر نقش رخ خوب تو تصویر کنم^۵
 گر بدانم که وصال تو به دین دست دهد دل و دین را همه در بازم و توفیر کنم^۶
 دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی من نه آنم که دگر گوش به تذکیر کنم^۷

نیست امید صلاحی ز فساد حافظ

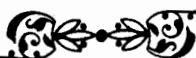
چون که تقدیر چنین است چه تدبیر کنم^۸

→

۶. | آ و ر : بردم ، ن : کردم ، آ و ن : در اینجا ، ر ، در آنجا | ۱۰. | خ : اشک و ،
 آ و ر و ن : اشک | ۱۱. آ و ن : لعلت ، ر : لعلش | آ و ن : کزوی این افسانه ها ، ر :
 کاین چنین افسانه‌یی

۳۵۸* ر ۳۲۲ و ن ۳۸۶ ، ۸

۲. ر : نصیحت شنود ، ن : پذیرد درمان | ۳. | ر ، من ، ن : خود | ر : یکایک ، ن : سراسر
 ۷. ر : بیهوده مگوی ، ن : افسانه مگو | ر : تذکیر ، ن : تکبیر | ۸. ن : نیست ...
 فساد ، ر : هست امید صلاحی و فساد



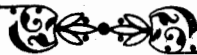
دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم^۱ و اندر این کار دل خویش به دریا فکنم^۱
 از دل تنگ گنه کار برآرم آهی^۲ کآتش اندر گنه آدم و حوا^۳ فکنم^۲
 خورده‌ام تیر فلک باده بده تا سرمست^۴ عقد در بند کمر ترکش جوزا فکنم^۳
 جرعه جام بدین تخت روان افشانم^۵ غلغل چنگ درین گنبد مینا فکنم^۴
 مایه خوش دلی آنجاست که دلدار آنجاست^۶ می‌کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم^۵
 بند برقع بکشا ای مه خورشید کلاه^۷ تا چو زلفت سر سودا زده در پا فکنم^۶

حافظا تکیه بر ایام چو سهو است و خطا

من چرا عشرت امروز به فردا فکنم^۷

۳۵۹ * آ ۳۵۰ دن ۳۷۱، ۷- ۲۶۸ ر : ۲۱ ۵۲ ۶۵ ۳۴ ۷۴

۱. آ : صبر ، رون ، راز
 ۲. بدین ... افشانم ، ر : برین ... افشانیم
 ۳. آ : بند برقع بکشا ، رون : بکشا بند قبا
 ۴. آ : بند برقع بکشا ، رون : بکشا بند قبا
 ۵. آ : بند برقع بکشا ، رون : بکشا بند قبا
 ۶. آ : بند برقع بکشا ، رون : بکشا بند قبا
 ۷. رون : چو ، آ : چه



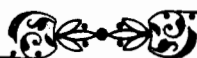
دوش سودای رخس گفتم ز سر بیرون کنم گفت کو زنجیر تا تدبیر این مجنون کنم^۱
 قامتش را سرو گفتم سرکشید از من به خشم دوستان از راست می رنجد نگارم چون کنم^۲
 نکته ناسنجیده گفتم دلبرا معذور دار عشوه‌یی فرمای تا من طبع را موزون کنم^۳
 زرد رویی می کشم زان طبع نازک بی گناه ساقیا جامی بده تا چهره را گلگون کنم^۴
 ای نسیم منزل سلمی خدا را تا به کی ربع را درهم زنم اطلال را جیحون کنم^۵
 من که ره بردم به گنج حسن بی پایان دوست صد گدای همچو خود را بعد ازین قارون کنم^۶

ای مه صاحب قران از بنده حافظ یاد کن

تا دعای دولت آن حسن روز افزون کنم^۷

۳۶۰ * آ ۳۶۰ و ر ۲۶۹ و ن ۳۶۴ ۷

۳. | آ : فرمای ... را ، ر : فرمان که طمع طبع را ، ن : فرمای تا طبع سخن
 آ و ر : زان ، ن : زین ، ر : بی گناه ، آ : بی گنا ، ن : گاه گاه
 حضرت : آ و ن : سلمی ، ر : لیلی | آ : درهم ، ر و ن : برهم
 قران ، ن : نامهربان ، آ و ن : بنده ، ر : بند
 ۴. آ و ر : منزل ، ن :
 ۵. آ و ر : منزل ، ن :
 ۷. آ و ر : صاحب



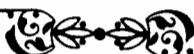
بی‌توای سرو روان با گل و گلشن چه کنم زلف سنبل چه کشم عارض سوسن چه کنم^۱
 آه کز طعنه بدخواه ندیدم رویت نیست چون آینه‌ام روی ز آهن چه کنم^۲
 برو ای ناصح و بردردکشان خرده‌مگیر کار فرمای قدر می‌کند این من چه کنم^۳
 برق غیرت چو چنین می‌جهد از مکن غیب تو بفرما که من سوخته خرمن چه کنم^۴
 شاه ترکان چو پسندید و به چاهم انداخت دستگیر از نشود لطف تهمتن چه کنم^۵
 مددی گر به چراغی نکند آتش طور چاره تیره شب وادی ایمن چه کنم^۶

حافظا خلد برین خانه موروث من است

اندین منزل ویرانه نشیمن چه کنم^۷

۳۶۱ * آ ۳۴۷ و ر ۳۱۳ و ن ۳۷۵ . ۷

۱. آ و ر : بی‌توای ، ن : بی‌رخ
 ۲. آ ، ز ، ر : چو ، ن : از
 ۳. آ : مکن ، ر : مکن ، ن : پرده
 ۴. آ و ر : مددی ، ن : مددم
 ۵. آ و ن : موروث ، ر : موزون | آ و ر : اندین ، ن : من درین



به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم بهار توبه شکن می رسد چه چاره کنم^۱
 سخن درست بگویم نمی توانم دید که می خورند حریفان و من نظاره کنم^۲
 به دور لاله دماغ مرا علاج کنید که از میانه بزم طرب کناره کنم^۳
 ز روی دوست مرا چون گل مراد شکفت حوالت سر دشمن به سنگ خاره کنم^۴
 به تخت گل بنشانم بتی چو سلطانی ز سنبل و سمنش ساز طوق و یاره کنم^۵
 گدای میکده ام لیک وقت مستی بین که ناز برفلک و حکم بر ستاره کنم^۶
 چو غنچه با لب خندان به یاد مجلس شاه پیاله گیرم و از شوق جامه پاره کنم^۷
 مرا که نیست ره و رسم لقمه پرهیزی چرا مذمت رند شراب خواره کنم^۸

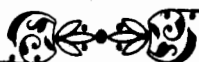
ز باده خوردن پنهان ملول شد حافظ

به بانگ بربط و نی رازش آشکاره کنم^۹

*۳۶۲ آ ۹، ۲۳۹ - ۷، ۲۸۶ ر، ۱، ۴۳۲ - ۹۸۶۴۳۲۱ ن ۸، ۳۲۱

۹۸۷۶۴۳۲۱

۳. آون، دماغ، ر، دماغ ما | آون، کناره، ر، کرانه ۴. آ | آون، حوالت، رون،
 حواله؛ آون، دشمن، ر، دشمن را ۸. آون، مذمت، ر، نه خدمت



حاشا که من به موسم گل ترک می کنم من لاف عقل می زنم این کار کی کنم^۱
 مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم در کار بانگ بربط و آواز نی کنم^۲
 از قال و قیل مدرسه حالی دلم گرفت یک چند نیز خدمت معشوق و می کنم^۳
 کو پیک صبح تا گله های شب فراق با این خجسته طلعت فرخنده پی کنم^۴
 کی بود در زمانه وفا جام می بخواه تا من حکایت جم و کاوس و کی کنم^۵
 از نامه سیاه نترسم که روز حشر با فیض لطف او صد ازین نامه طی کنم^۶

آن جان عاریت که به حافظ سپرد یار

روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم^۷

*۳۶۳ آ ۲۴۱-۷، ۲۹۶-۷، ۳۲۱: ۷۴۶۵۳۲۱-

ن ۳۵۵: ۷۵۴۶۲۳۱

۲. آ و ن: محصول، ر: تحصیل
 ۴. آ، این، رون: آن
 ۵.
 ۶. آ، آن، رون: این
 آ و ر: بخواه، ن: بیار



روزگاری شد که در میخانه خدمت می‌کنم	در لباس فقر کار اهل دولت می‌کنم ^۱
تاکی اندر دام وصل آرم تذروی خوش خرام	در کمینم و انتظار وقت فرصت می‌کنم ^۲
حاش الله کز خسارت روز حشرم بیم هست	فال فردا می‌زنم و امروز عشرت می‌کنم ^۳
واعظ ما بوی حق نشنید بشنو کاین سخن	در حضورش نیز می‌گویم نه غیبت می‌کنم ^۴
چون صبا افتان و خیزان می‌روم تا کوی دوست	وز رفیقان ره استمداد همت می‌کنم ^۵
زلف دلبر دام راه و غمزه اش تیر بالا	یاد دار ای دل که چندین نصیحت می‌کنم ^۶
خاک کوی تو نتابد زحمت ما بیش ازین	لطفها کردی بتا تخفیف زحمت می‌کنم ^۷
از یمین عرش آمین می‌کند روح الامین	چون دعای پادشاه ملک و ملت می‌کنم ^۸
خسروا امید اوج جاه دارم زین قبل	التماس آستان بوسی حضرت می‌کنم ^۹
دیده بدبین بپوشان ای کریم عیب پوش	زین دلیرها که من در کنج خلوت می‌کنم ^{۱۰}

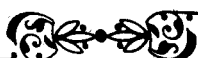
حافظم در محفلی دردی کشم در مجلسی

بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می‌کنم^{۱۱}

۳۶۴ * آ ۲۲۸ : ۷ - ۱۱۱۰۷۵۴۲۱ - ۱۱۱۰۶۵۴۲۱ : ۷ - ۲۹۱۲

۱۱۱۰۹۸۷۵۴۶۳۲۱ : ۱۱ - ۳۵۹ ن

۱. | آ و ن : در ... کار ، ر : مفلسم دریوزهی از
۲. آ : تا ... خرام ، ر : تا که از
- دستم بر آید تیر تدبیر صواب ، ن : تا که اندر دام زلف آرم تذروی خوش خرام | آ و ن : کمینم و ،
- ر : کمین
۳. آ و ن : عشت ، ر : عشت ، ن : عشت و
۴. آ و ن : واعظ ، ر : ناصح ، آ : نشنید ، ر : شنید ، ن : شنید و
۵. آ و ن : چون ، ر : با : آ و ر : تا ، ن : در
۶. ر : بلا ، ن : بلاست
- ۷.
۸. آ : کوی تو ، ن : راحت بر
۹. آ و ن : محفلی ... مجلسی ، ر : محفل و دردی کش
۱۰. اندر خلوتم



من ترك عشق بازی و ساغر نمی‌کنم صد بار توبه کردم و دیگر نمی‌کنم^۱
 باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور با خاک کوی دوست برابر نمی‌کنم^۲
 تلقین و درس اهل نظر يك اشارت است گفتم کنایتی و مکرر نمی‌کنم^۳
 هرگز نمی‌شود ز سر خود خبر مرا تا در میان می‌کده سر بر نمی‌کنم^۴
 شیخ به طیره گفت که رو ترك عشق کن محتاج جنگ نیست برادر نمی‌کنم^۵
 پیر مغان حکایت معقول می‌کند معذورم از محال تو باور نمی‌کنم^۶
 ناصح به طنز گفت حرام است می‌مخور گفتم به چشم و گوش به هر خر نمی‌کنم^۷
 این تقوی‌ام تمام که با شاه‌دان شهر ناز و کشرشمه بر سر منبر نمی‌کنم^۸

حافظ جناب پیرمغان جای دولت است

من ترك خاك بسوسی این در نمی‌کنم^۹

۳۶۵ * آ ۲۲۹ : ۸ ، ۹۸۷۵۴۳۲۱ - ۷ ، ۲۷۸۲ : ۹۸۵۴۳۲۱ -

۹۸۶۵۴۳۲۱ : ۸ ، ۳۴۵ ن

۱. آ : عشق بازی ، رو ن : عشق و شاهد | آ و ر ، صد ... دیگر ، ن : تقلید علم و عقل مزور ۳.
 آ : تلقین و ، رو ن : تلقین | آ : گفتم کنایتی ، رو ن : کردم نصیحتی ۵. آ و ر :
 به طیره ، ن : به طعنه ۸. آ و ن : بر ، ر : از



اگر برخیزد از دستم که با دلدار بنشینم
 ز جام وصل می نوشم ز باغ عیش گل چینم^۱
 شراب تلخ صوفی سوز بنیادم بخواهد برد
 لبم بر لب نه ای ساقی و بستان جان شیرینم^۲
 مگر دیوانه خواهم شد که در عشق تو شب تا روز
 سخن با ماه می گویم پری در خواب می بینم^۳
 شب رحلت هم از بستر روم در قصر حورالعین
 اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم^۴
 چو هر کس را که یاد آری برد فیضی ز انعامت
 ز حال بنده یاد آور که خدمتگار دیرینم^۵
 لبست شکر به مستان داد و چشمت می به میخواران
 منم کز غایت حرمان نه با آنم نه با اینم^۶
 ز حافظ پرس رمز عشق و شرح مستی از من خواه
 که با جام و قدح هر شب حریف ماه و پروینم^۷
 نه هر کاو نقش نظمی زد کلامش دلپذیر آمد
 تذرو طرفه من گیرم که چالاک است شاهینم^۸
 و گر باور نمی داری رو از صورتگر چین پرس
 که مانی نسخه می خواهد ز نوک کلک مشکینم^۹

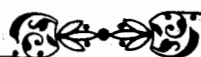
وفاداری و حق گوئی نه کار هر کسی باشد

غلام آصف دوران جلال الحق^{۱۰} و الدینم^{۱۱}

۳۶۶* آ ۲۱۷، ۹، ۹۸۷۶۵۳۲۱ - ۹، ۳۰۵، ۱۰۹۸۵۶۴۳۲۱ -

ن ۳۷۸، ۸، ۱۰۷۹۸۶۵۲۱

۱. آ: اگر ... دستم، ر: و ن: گرم از دست برخیزد
۲. آ: لبم ... شیرینم، ر: و ن: بستان جان شیرینم
۳. آ: مگر دیوانه خواهم شد که در عشق تو شب تا روز، ر: و ن: سخن با ماه می گویم پری در خواب می بینم
۴. آ: شب رحلت هم از بستر روم در قصر حورالعین، ر: و ن: اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم
۵. آ: چو هر کس را که یاد آری برد فیضی ز انعامت، ر: و ن: ز حال بنده یاد آور که خدمتگار دیرینم
۶. آ: لبست شکر به مستان داد و چشمت می به میخواران، ر: و ن: منم کز غایت حرمان نه با آنم نه با اینم
۷. آ: ز حافظ پرس رمز عشق و شرح مستی از من خواه، ر: و ن: که با جام و قدح هر شب حریف ماه و پروینم
۸. آ: نه هر کاو نقش نظمی زد کلامش دلپذیر آمد، ر: و ن: تذرو طرفه من گیرم که چالاک است شاهینم
۹. آ: و گر باور نمی داری رو از صورتگر چین پرس، ر: و ن: که مانی نسخه می خواهد ز نوک کلک مشکینم
۱۰. آ: وفاداری و حق گوئی نه کار هر کسی باشد
۱۱. آ: غلام آصف دوران جلال الحق و الدینم



به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم
 بیا کز چشم بیمارت هزاران درد برچینم^۱
 الا ای همنشین دل که یارانت برفت از یاد
 مرا روزی مباد آندم که بی یاد تو بنشینم^۲
 جهان پیر است و بی بنیاد ازین فرهادکش فریاد
 که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم^۳
 ز تاب آتش دوری شدم غرق عرق چون گل
 بیار ای بساد شبگیری نسیمی زان عرق چینم^۴
 جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی
 که سلطانی عالم را طفیل عشق می بینم^۵
 اگر برجای من غیری گزیند دوست حاکم اوست
 حرامم باد اگر من جان به جای دوست بگزینم^۶
 صباح الخیر زد بلبل کجائی ساقیا برخیز
 که غوغا می کند در سرخروش چنگک دوشینم^۷
 شب رحلت هم از بستر روم بر قصر حورالعین
 اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم^۸
 حدیث آرزومندی که در این نامه ثبت افتاد
 همانا بی غلط باشد که حافظ داد تلقینم^۹

۳۶۷ * آ ۲۱۴، ۹ - ر ۲۷۳ و ۸ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۹ -

ن ۳۶۹، ۷ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۹

۳. آ و ن : فریاد، ر : فرهاد | آ و ن : افسون و، ر : افسون
 ۴. آ و ر : زان، ن : از
 ۵. ر و ن : جهان، آ : جهانی، آ و ر : شاهد، ن : مطرب
 ۶. آ و ر : حاکم، ن :
 ۷. آ : در سر ... چنگک، ر : بر سر خیال خواب
 ۸. این بیت
 ۹. ن : بی غلط باشد، آ : نی غلط باشد، ر : آن
 غلط کردم : آ و ن : داد، ر : کرد



حالا مصلحت وقت در آن می بینم که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم^۱
 جز صراحی و کتابی نبود یار و ندیم تا حریفان دغا را ز جهان کم بینم^۲
 بس که در خرقه آلوده زدم لاف صلاح شرمسار رخ ساقی و می رنگینم^۳
 سینه تنگ من و بار غم او هیاهات مرد این بار گران نیست تن مسکینم^۴
 جام می گیرم و از اهل ریا دور شوم یعنی از خلق جهان پاک دلی بگزینم^۵
 سر به آزادگی از خلق برآرم چون سرو گر دهد دست که دامن ز جهان برچینم^۶
 بر دلم گرد ستمهاست خدایا میسند که مکدر شود آینه مهر آیینم^۷
 من اگر رند خراباتم و گر حافظ شهر این متاعم که تو می بینی و کمتر زینم^۸

بنده آصف عهدم دلم آزرده مکن

که اگر دم زنم از چرخ بخواهد کینم^۹

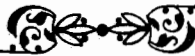
۳۶۸ * آ ۷، ۲۱۵ - ۸۷۶۵۳۲۱ - ۷، ۲۸۲ ر - ۸۴۳۶۲۵۱ -

ن ۸، ۳۲۵ - ۹۸۷۶۵۳۲۱

۲. آ: کتابی، ر: کبابیم، ن: کتابم | آ و ر: تا، ن: با؛ آ و ن: ز جهان، ر: به جهان؛ آ و ر:
 کم، ن: کی ۵. | آ و ن: خلق، ر: اهل ۶. | آ و ر: جهان، ن:
 خسان؛ آ و ن: برچینم، ر: درچینم ۸. آ و ن: وگر، ر: اگر | آ و ن: تو

۹. | خ: بخواهد، ن: نخواهد

می بینی، ر: همی بینی



در خرابات مغان نور خدا می بینم این عجب بین که چه نور است و کجا می بینم^۱
 کیست دردی کش این میکده یارب که درش قبله حاجت و محراب دعا می بینم^۲
 جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو خانه می بینی و من خانه خدا می بینم^۳
 خواهم از زلف بتان نافه گشایی کردن فکر دور است همانا که خطا می بینم^۴
 سوز دل اشک روان آه سحر ناله شب این همه از نظر و لطف شما می بینم^۵
 هر دم از روی تو نقشی ز ندیم راه خیال با که گویم که درین پرده چه ها می بینم^۶
 کس ندیده ست ز مشک ختن و نافه چین آنچه من هر سحر از باد صبا می بینم^۷

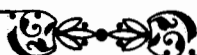
دوستان عیب نظر بازی حافظ مکنید

که من او را ز محبان خدا می بینم^۸

*۳۶۹ ر ۷، ۳۲۳ - ۸۷۶ ۵۴۳ ۱ - ن ۷، ۳۷۷ :

۳۲۱ 'نسخه بدل بیت ۵ متن' ۸۶۷

۱. | ر : نور است و ، ن : رمزی ز ۳. ر : مفروش ای ملک الحاج ، ن : مکن ای
۵. | ن ، شما ، ر : خدا ، ن به جای بیت ۵ متن این بیت را دادند :
منصب عاشقی و رندی و شاهد بازی همه از تیر بیت لطف شما می بینم
۷. ر : کس ... چین ، ن : کس ندیده ست ز مشک ختن و نافه چین ۸. | ر : که من ...
- خدا ، ن : زان که ... شما



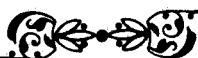
غم زمانه که هیچش کران نمی بینم دواش جز می چون ارغوان نمی بینم^۱
 به ترک خدمت پیر مغان نخواهم گفت چرا که مصلحت خود در آن نمی بینم^۲
 درین خمار کم جرعه یی نمی بخشد بین که اهل دلی در جهان نمی بینم^۳
 ز آفتاب قدح ارتفاع عیش مگیر چرا که طالع وقت آن چنان نمی بینم^۴
 نشان اهل خدا عاشقی ست با خود دار که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم^۵
 نشان موی میانش که دل در آن بستم ز من مپرس که خود در میان نمی بینم^۶
 قد تو تا بشد از جویبار دیده ما به جای سرو جز آب روان نمی بینم^۷
 بر این دو دیده حیران من هزار افسوس که با دو آینه رویش عیان نمی بینم^۸

من و سفینه حافظ که جز در آن دریا

بضاعت سخن دلستان نمی بینم^۹

۳۷۰ * ۲۱۶ ت و ن ۳۳۵ - ۹ - ۳۰۲ ر ، ۷ ، ۱ ، ۲ ، ۵ ، ۸ ، ۹

۲. خا ، نخواهم ، آ و ن ، نخواهم ، ر ، بخوام ، آ و ر ، گفت ، ن ، کرد ، آ ، ۴
 مکیر ، رون ، بکیر ، آ ، ۶ ، میانش ، ن ، میانت ، آ ، ۷ ، ما ، رون ، من
 ۸. آ و ن ، عیان ، ر ، عنان ، آ و ر ، آن ، ن ، این | آ ، دلستان ، ر ، درفشان
 ن ، دلشان



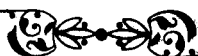
خرّم آن روز کزین منزل ویران بروم راحت جان طلبم وز پی جانان بروم^۱
 گرچه دانم که به جایی نبرد راه غریب من به بوی سر آن زلف پریشان بروم^۲
 چون صبا بادل بیمار و تن بی طاقت به هوا داری آن سرو خرامان بروم^۳
 دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم^۴
 در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت بادل زخم کش و دیده گریان بروم^۵
 نذر کردم گر ازین غم به درآیم روزی تا در میکنه شادان و غزل خوان بروم^۶
 به هوا داری او ذره صفت رقص کنان تا لب چشمة خورشید درخشان بروم^۷

ور چو حافظ نبرم ره ز بیابان بیرون

همره کوبه آصف دوران بروم^۸

۳۷۱ * آ ۲۳۳ و ن ۳۷۹ - ۸ - ۶ ، ۳۳۲ ر - ۱ ، ۵ ۳ ۲ ۱ ۶

۲. آ و ر : گرچه دانم که ، ن : در سفر گرچه
 ۳. ر و ن : چون ، آ : چو ، آ و ن :
 ۴. آ : تا ملک ، ن : با ملک ، ۵ :
 ۶. آ و ن : ازین غم به درآیم ، ر : اگر غم به
 ۸. آ و ن : نبرم ... بیرون ، ر : به بیابان نبرم ره بیرون
 سرآید



گز ازین منزل غربت به سوی خانه روم دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم^۱
 زین سفر گر به سلامت به وطن گردهم باز نذر کردم که هم از راه به میخانه روم^۲
 تا بگویم که چه کشم شد ازین سیروسلوک به در صومعه با بربط و پیمانه روم^۳
 آشنایان ره عشق گرم خون بخورند ناکسم گر به شکایت سوی پیگانه روم^۴
 بعد ازین دست من و زلف چو زنجیر نگار چند و چند از پی کام دل دیوانه روم^۵
 گر بینم خم ابروی چو محرابش باز سجده شکر کنم و ز پی شکرانه روم^۶
 خرم آن دم که چو حافظ به تولای وزیر
 سرخوش از میکه با دوست به کاشانه روم^۷

۳۷۲ * آ ۳۴۸ و ن ۳۳۸ ، ۷

۱. | آ : دگر ، ن : دیگر ، ن : عاقل ، آ : غافل
 ۲. آ : گردهم باز ، ن : باز رسم
 ۳. | آ : به در صومعه ، ن : بر درمیکنده
 ۴. آ : ره عشق گرم ، ن : غم عشقم اگر
 ۵. | آ : چند و چند ، ن : چند چند
 ۶. آ : سوی ، ن : بر
 ۷. | آ : محرابش ، ن : محرابت



آن که پامال جفا کرد چو خاک راهم خاک می بوسم و عذر قدمش می خواهم^۱
 من نه آنم که به جور از تو بنالم حاشا چاکر معتقد و بنده دولت خواهم^۲
 بسته ام در خم گیسوی تو امید دراز ای مباد آن که کند دست طلب کوتاهم^۳
 ذره خاکم و درکوی توام وقت خوش است ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگهام^۴
 صوفی صومعه عالم قدسم لیکن حالیا دیر مغان است حوالنگاهم^۵
 پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد واندر آن آینه از حسن تو کرد آگاهم^۶
 بامن راه نشین خیز و سوی میکده آی تا در آن حلقه ببینی که چه صاحب جاهم^۷
 مست بگذشتی و از حافظت اندیشه نبود آه اگر دامن حسن تو بگیرد آهم^۸

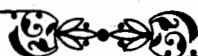
خوشم آمد که سحر خسرو خاور می گفت

با همه پادشهی بنده توران شاهم^۹

۳۷۳ * آ ۲۴۲، ۸، ۹۸۷۶۵۴۲۱ - ۸، ۳۰۱ ر - ۸۷۵۶۴۳۲۱ -

ن ۸۵۷۶۴۳۲۱ : ۸، ۳۴۴ ن

۲. آ و ن : به جور از ، ر : زجور | آ و ن : چاکر ... بنده ، ر : بنده ... چاکر
 ر : گیسوی ، ن : ابروی | ر : ای مباد آن که ، ن : وین مبادا که
 حوالنگاهم ، ن : حواله گاهم
 ۳. آ و ر :
 ۴. آ و ر : راه نشین ، ن : خاک نشین | ر و ن : که چه
 ۵. آ و ر :
 ۶. آ و ر :
 ۷. آ و ر :
 ۸. آ و ر :
 ۹. آ و ر :



دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
زاهد برو که طالع اگر طالع من است
ما عیب کس به رندی و مستی نمی‌کنیم
ای دل بشارتی دهمت محتسب نماند
آن شد که چشم بد نگران بودی از کمین
خاطر به دست تفرقه دادن نه زیرکی ست
بر خاکیان عشق فشان جرعه لبش
چون کاینات جمله به بوی تو زنده‌اند
چون آب روی لاله و گل فیض حسن توست
حافظ اسیر زلف تو شد از خدا بترس
برهان ملک و دین که ز دست وزارتش
برباد رای انور او آسمان به صنع
تا از نتیجه فلک و طور دور اوست
خالی مباد کاخ جلالش ز سروران
گوی زمین ربوده چو گمان عدل توست
از بخت خود به شکرم و از روزگار هم^۱
جامم به دست باشد و زلف نگار هم^۲
لعل بتان خوش است و می خوشگوار هم^۳
وز می جهان پر است و بت می‌گار هم^۴
خصم از میان برفت و سرشک از کنار هم^۵
مجموعه یی بخواه و صراحی بیار هم^۶
تا خاک لعل گون شود و مشکبار هم^۷
ای آفتاب سایه ز ما بر مدار هم^۸
ای ابر لطف بر من خاکی بیار هم^۹
وز انتصاف آصف جسم اقتدار هم^{۱۰}
ایام کان یمین شد و دریا یار هم^{۱۱}
جان می‌کند فدا و کواکب نثار هم^{۱۲}
تبدیل سال و ماه و خزان و بهار هم^{۱۳}
وز ساقیان سرو قد گل عذار هم^{۱۴}
وین برکشیده قبه نیلی حصار هم^{۱۵}

عزم سبک عنان تو در جنبش آورد

این پایدار مرکز عالی مدار هم^{۱۶}

۳۷۴ * ۳۷۴ آ ۱۰، ۳۲۱ ۴۵۶ ۸۷۹ ۱۰ - ۲۷۶ ر ۷، ۳۲۱ ۸۶۳ ۱۰ -

ن ۳۶۳ ۱۶

۱. | آ : خود به شکرم ، رون : شکر دارم
۲. آ : بودی ، ن ، بود
۳. آ : بودی ، ن ، بود
۴. آ : بودی ، ن ، بود
۵. آ : بودی ، ن ، بود
۶. آ : بودی ، ن ، بود
۷. آ : بودی ، ن ، بود
۸. آ : بودی ، ن ، بود
۹. آ : بودی ، ن ، بود
۱۰. آ : بودی ، ن ، بود
۱۱. آ : بودی ، ن ، بود
۱۲. آ : بودی ، ن ، بود
۱۳. آ : بودی ، ن ، بود
۱۴. آ : بودی ، ن ، بود
۱۵. آ : بودی ، ن ، بود
۱۶. آ : بودی ، ن ، بود



دردم از یار است و درمان نیز هم دل فدای او شد و جان نیز هم^۱
 این که می‌گویند آن خوشتر ز حسن یار ما این دارد و آن نیز هم^۲
 داستان در پرده می‌گویم ولی گفته خواهد شد به داستان نیز هم^۳
 هر دو عالم يك فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم^۴
 یاد باد آن کاو به قصد خون ما عهد را بشکست و پیمان نیز هم^۵
 اعتمادی نیست بر کار جهان بلکه برگردون گردان نیز هم^۶
 چون سرآمد دولت شبهای وصل بگذرد ایام هجران نیز هم^۷
 محتسب داند که حافظ عاشق است و آصف ملك سلیمان نیز هم^۸

عاشق از قاضی نترسد می یار

بلکه از یرغوی سلطان نیز هم^۹

۳۷۵* آ ۳۷۹ ۹- ۸، ۳۲۵ ر- ۸، ۹۶۴ ۷۵۲ ۱، ۸

ن ۳۵۷ ۹، ۸۳۶ ۹۷۵ ۴۲ ۱، ۸

۲. آ و ر: آن خوشتر ز، ن: آن را چیست
 ۵. آ و ر: یاد باد آن ... خون، ن: یار ما اکنون ... جان
 ۷. آ و ر: ایام، ن: این دور



فتوی پیر مغان دارم و قولی ست قدیم که حرام است می آنجا که نه یار است ندیم^۱
 چاک خواهم زدن این دلق ریایی چه کنم روح را صحبت ناجنس عذابی ست الیم^۲
 تا مگر جرعه فشانند لب جانان بر من سألها شد که منم بر در میخانه مقیم^۳
 مگرش خدمت دیرین من از یاد برفت ای نسیم سحری یاد دهش عهد قدیم^۴
 بعد صد سال اگر باد تو بر جان وزدم سر بر آرد ز گلم رقص کنان عظم رمیم^۵
 دلبر از ما به صد امید ستد دل اول ظاهرا عهد فرامش نکند حق قدیم^۶
 غنچه گو تنگ دل از کار فرو بسته مباش کز دم صبح مدد یابی و انفاس نسیم^۷
 فکر بهبود خود ای دل ز دری دیگر کن درد عاشق نشود به به مداوای حکیم^۸
 گوهر معرفت اندوز که با خود ببری که نصیب دگران است نصاب زر و سیم^۹
 دام سخت است مگر یار شود لطف خدا ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم^{۱۰}

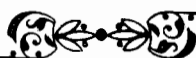
حافظ از سیم و زرت نیست چه شد شاکر باش

چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم^{۱۱}

۳۷۶* ۳۷۲ آ، ۹: ۳۲۱ ۶۳۸۷ ۹۱۱۰ - ۲۹۹۹ ر - ۱۱.

ن ۳۵۰، ۱۰: ۳۲۱ ۴۳۸۷ ۹۱۱۰

۱. آ و ر، قولی ست، ن: عهدی ست | ن: یار است. آ: یار است و، ر: یاری ست ۳.
۲. ر: شد که منم، آ و ن: تا شده ام ۴. ر: مگرش، ن: مکرث ۵. ر:
۳. باد ... وزدم، ن: یاد تو از یاد رود ۶. آ: حق قدیم، ر: جان کریم ۸.
۴. آ و ن: دری، ر: در ۱۰. آ و ر: خدا، ن: الاه ۱۱. آ و ن:
- شاکر، ر: ساکن | آ و ر: دولت، ن: گوهر



ما بیغمان مست دل از دست داده‌ایم همراز عشق و همنفس جام باده‌ایم^۱
 بر ما بسی کمان ملامت کشیده‌اند تا کار خود ز ابروی جانان گشاده‌ایم^۲
 ای گل تو دوش داغ صبحی کشیده‌ای ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم^۳
 پیر مغان ز توبه ما گر ملول شد گو باده صاف کن که به عذر ایستاده‌ایم^۴
 کار از تو می رود نظری ای دلیل راه کانصاف می دهیم و ز راه اوفتاده‌ایم^۵
 چون لاله می مبین و قدح در میان کار این داغ بین که بردل ویران نهاده‌ایم^۶

گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال چیست

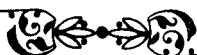
نقش غلط مخوان که همان لوح ساده‌ایم^۷

۳۷۷ * آ ۳۶۸ و ن ۳۶۸ ، ۷ - ر ۲۹۵ ، ۶

۵۴۳۲۱ 'نسخه بدل بیت ۷ متن'

۱. | آ و ر : همراز ، ن : همدرد ؛ آ و ن : جام ، ر : جام و ۲. | آ و ر : تا ، ن : ما
 ۳. | آ و ن : شقایقیم که با داغ ؛ ر : سعادتیم که با زاغ ۴. | آ و ن : باده صاف ...
 ۵. | آ و ر : می‌دهیم و ؛ ن : می‌دهیم ۶. عذر ، ر : عزم صلح ... غم
 ۷. | آ : مخوان ، ن : مبین ، ر : به جای بیت ۷ متن بیت آ : ویران ، ن : بریان
- زیر را دارد :

مارا به ساده طبع مخوان ای دقیقه بین چون حافظ ارچه معتقد روی ساده‌ایم



ما پیش خاک پای تو صد رو نهاده‌ایم روی و ریای خلق به يك سو نهاده‌ایم^۱
 نهاده‌ایم بار جهان بر دل ضعیف وین کار و بار بسته به يك مو نهاده‌ایم^۲
 طاق و رواق مدرسه و قال و قیل فضل در راه جام و ساقی مه رو نهاده‌ایم^۳
 هم جان بدان دو نرگس جادو سپرده‌ایم هم دل بر آن دو سنبل هندو نهاده‌ایم^۴
 ما ملك عافیت نه به لشکر گرفته‌ایم ما تخت سلطنت نه به بازو نهاده‌ایم^۵
 تا موج بحر چشم چه بازی کند که کار بنیاد بر کرشمه جادو نهاده‌ایم^۶
 بی ناز نرگش سر سودایی از ملال همچون بنفشه بر سر زانو نهاده‌ایم^۷
 بر بوی عید وصل چو نظارگان ماه چشم امل بر آن خم ابرو نهاده‌ایم^۸

گویند حافظا دل سرگشته‌ات کجاست

در حلقه‌های آن خم گیسو نهاده‌ایم^۹

۳۷۸ * ۳۶۷ آ : ۹ : ۸۷۶۵۳۲۱ : 'نسخه بدل بیت ۸ متن' ۹ - ۲۸۷ ر : ۷ : ۷۴۳۱

'نسخه بدل بیت ۸ متن' ۹۵ - ۳۲۳ ن : ۱۲ : ۱ : 'نسخه بدل بیت ۳ متن'

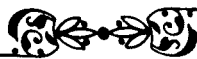
'نسخه بدل بیت ۹ متن' ۲۷۴۳۸۶ : 'نسخه بدل بیت ۸ متن' ۹۵

۱. آ و ن : ما ... صد ، ر : عمری ست تا به راه غمت ۲. آ : به يك مو ، ن : به يك سو
 ۳. آ : قال و قیل ، ن : قیل و قال | آ : جام و ساقی ، ن : عیش و دلبر . ر : به جای بیت ۳ متن و
 ن علاوه بر آن این بیت را دارند ،

ناموس چند ساله اجداد و ننگ و نام در راه جام و ساقی مه رو نهاده‌ایم
 ر : و ننگ و نام ، ن : نیک نام ۴. | ر : بر آن ، ن : بدان ۶. آ : موج
 بحر چشم ، ن : سحر چشم یار ۷. ج : بی ناز نرگش ، آ : بی ناز سرکش ، ر : بی وصل
 زلف تو ، ن : بی وصف زلف تو ۸. آ : بر بوی عید وصل ، ن : در گوشه امید | آ : امل ،
 ن : طلب . علاوه بر بیت ۸ متن ، آ این بیت را دارد ،

فرما اشارتی که دو چشم امیدوار برگوشه‌های آن خم ابرو نهاده‌ایم
 و ر و ن این بیت را ،

عمری ست تا که ما به امید اشارتی چشمی بر آن دو گوشه ابرو نهاده‌ایم
 ر : عمری ست تا که ، ن : عمری گذشت و | ر : بر آن ، ن : بدان ۹. آ : گویند ، ر :
 گفتی که ، ن : گفتی . ن علاوه بر بیت ۹ متن این بیت را نیز دارد ،
 هشیار و عاقلیم که بر دست و پای عقل زنجیر و بند از خم گیسو نهاده‌ایم



ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم^۱
 ره رو منزل عشقیم و ز سر حدّ عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم^۲
 سبزه خطّ تو دیدیم و ز بستان بهشت به طلب کاری این مهر گیاه آمده‌ایم^۳
 با چنین گنج که شد خازن آن روح امین به گدایی به در خانه شاه آمده‌ایم^۴
 لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست که درین بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم^۵
 آب رو می رود ای ابر خطا پوش بیار که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم^۶

حافظ این خرقه پشمینه بپنداز و برو

از پی قافله با آتش و آه آمده‌ایم^۷

۳۷۹ * آ ۳۶۹ و ن ۳۳۳ - ۷ - ۲۹۷ ر ، ۷ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷

۱. آ و ن : بدین در نه ، ر : بر این در ز
 دیدیم وز ، ر : دیدیم ، ن : دیدیم ز | آ و ن : این مهر گیاه ، ر : آن مهر گیاه
 آن ، ن : او ۵. ن : لنگر حلم ، آ : لشکر حکم ، ر : لشکر حکم ؛ آ و ر : کشتی ،
 ن : کعبه ۶. آ و ن : ابر ، ر : بر ؛ آ و ر : خطا پوش بیار ، ن : خطا شوی بیا
 | آ و ر : و آه ، ن : آه



خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم بر ره دوست نشینیم و مرادی طلبیم^۱
 زاد راه حرم وصل نداریم مگر به گدایی ز در مصطفی زادی طلبیم^۲
 اشک آلوده ما گرچه روان است ولی به رسالت سوی او پاک نهادی طلبیم^۳
 لذت داغ غمت بر دل ما باد حرام اگر از جور غم عشق تو دادی طلبیم^۴
 نقطه خال تو بر لوح بصر نتوان زد مگر از مردمک دیده مدادی طلبیم^۵
 عشوه‌یی از لب شیرین تو دل خواست به جان به شکر خنده لب گفت مزادی طلبیم^۶
 تا بود نسخه عطری دل سودا زده را از خط غالیه سای تو سوادی طلبیم^۷
 چون غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد ما به امید غمت خاطر شادی طلبیم^۸

بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ

خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم^۹

۳۸۰ * ۳۵۷ آ در ۳۱۶ و ن ۳۸۴ ۹

۱. | آ و ر : بر ، ن : در ۲. | آ : مصطفی ، ر و ن : میکده ۳. | آ و ر : پاک نهادی ، ن : پای نهادی ۴. | ر : مدادی ، آ : مرادی ، ن : سواد ۵. | آ و ر : عشوه‌یی ، ن : بوسه‌یی | ر و ن : به شکر ، آ : لشکر ؛ آ : مزادی ، ر : مرادی ، ن : که رادی ۶. | آ و ر : شاد ، ن : ریش ۷. | آ و ر : شاد ، ن : ریش ۸. | آ و ر : شاد ، ن : ریش ۹. | آ و ر : شاد ، ن : ریش



ما ز یاران چشم یاری داشتیم خود غلط بود آنچه می پنداشتیم^۱
 تا درخت دوستی کی برده‌د حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم^۲
 گفت و گو آیین درویشان نبود ورنه با تو ماجراها داشتیم^۳
 شیوه چشمت فریب جنگ داشت ما غلط کردیم و صلح انگاشتیم^۴
 گل بن حسنت نه خود شد دل فروز ما دم همت بر او بگماشتیم^۵
 نکته‌ها رفت و حکایت کس نکرد جانب حرمت فرو نگذاشتیم^۶

گفت خود دادی به ما دل حافظا

ما محصل بسرکسی نگماشتیم^۷

۳۸۱ * آ ۳۷۵ ، ۵ : ۷۶۳۲۱ - ۲۷۲۲ ، ۶ :

۷۶۴۳۲۱ - ن ۳۴۰ ، ۷ :

۱. | آ و ن : می پنداشتیم ، ر : ما پنداشتیم ۵. ه : گل بن ، ن : گل بر ۶. آ : حکایت ،

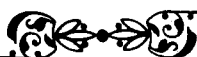
رو ن : شکایت | رو ن ، جانب ، آ : جان ما ؛ آ و ن : حرمت ، ر : رحمت



صلاح از ما چه می جویی که مستان را صلا گفتیم
 به دور نرگس مست سلامت را دعا گفتیم^۱
 در میخانه را بگشا که هیچ از خاتمه نکشود
 گرت باور کند و ر نی سخن این بود و ما گفتیم^۲
 من از چشم تو ای ساقی خراب افتاده‌ام لیکن
 بلایی کز حبیب آید هزارش مرچبا گفتیم^۳
 قدر گفتیم که شمشاد است و بس خجالت به بار آورد
 که این نسبت چرا کردیم و این بهتان چرا گفتیم^۴
 اگر بر من نبخشایسی پشیمانی خوری آخر
 به خاطر دار این معنی که با خدمت کجا گفتیم^۵
 جگر چون نافه‌ام خون گشت و کم زینم نمی‌باید
 جزای آن که با زلفش سخن از چین خطا گفتیم^۶
 تو آتش گشتی ای حافظ ولی با یار درنگرفت
 ز بد عهدی گل گویی حکایت با صبا گفتیم^۷

۳۸۲ * آ ۲۳۱ و ن ۳۵۴، ۷-۲۸۴ ر، ۶، ۲۱، ۳۲، ۵۳، ۶۷

۲. آ: میخانه را، ر: ون؛ میخانه‌ام | آ: ون؛ باور کند، ر: باورد بود؛ آ: نی، ر: ون؛ نه؛
 آ: ون؛ بود و، ر: بد که ۳. آ: ون؛ من، ر: امن؛ آ: ور؛ تو ای، ن: خوش | آ: آید،
 ر: ون؛ آمد ۵. آ: ون؛ خوری، ر: کشی | آ: ون؛ با، ر: در ۶. آ: ور؛ نافه‌ام ...
 کم، ن: لاله‌ام خون شد و به | آ: ون؛ زلفش، ر: زلفت



ما حاصل خود در سر خمخانه نهادیم محصول دعا در ره جانانه نهادیم^۱
 در خرمن صد زاهد عاقل زند آتش این داغ که ما بر دل دیوانه نهادیم^۲
 سلطان ازل گنج غم عشق به ما داد تا روی بدین منزل ویرانه نهادیم^۳
 در دل ندهم ره پس ازین مهر بتان را مهر لب او بر در بتخانه نهادیم^۴
 در خرقة ازین بیش منافق نتوان بود بنیادش ازین شیوة رندانه نهادیم^۵
 چون می رود این کشتی سرگشته که آخر جان در سر این گوهر يك دانه نهادیم^۶
 المنّة لله که چو ما بی دل و دین بود آن را که خرد پرور و فرزانه نهادیم^۷

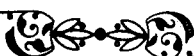
قانع به خیالی ز تو بودیم چو حافظ

یارب چه گدا همت و بیگانه نهادیم^۸

۳۸۳ * آ ۳۶۶ ، ۷ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ - ر ۳۳۰ ، ۷ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ -

ن ۸ ، ۳۴۳ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

۱. آ و ر : حاصل خود ، ن : درس سحر | آ و ر : محصول ، ن : اوقات ۲. آ و ر : خرمن ،
- ن : خرقة ؛ آ : زاهد عاقل ، ر : عاقل و عالم ، ن : عارف عاقل | آ و ر : این ، ن : آن ۳. |
- آ و ر : تا ، ن : ما ؛ آ و ن : بدین ، ر : درین ۴. | ن : بتخانه ، ر : میخانه ۵. | آ و ن :
- رندانه ، ر : مردانه ۶. آ : این ... آخر ، ن : آن کشتی برگشته به آخر | آ : این ، ن : آن
۷. آ و ر : بود ، ن : شد ۸. | آ و ن : گدا همت و ، ر : گدا طبع و چه



بگذار تا ز شارع میخانه بگذریم کز بهر جرعه‌ی همه محتاج این دریم ۱
 روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق شرط آن بود که جز ره این شیوه نسپریم ۲
 جایی که تخت و مسند جم می رود به باد گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم ۳
 تا بو که دست در کمر او توان زدن در خون دل نشسته چو یاقوت احمریم ۴
 واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما با خاک کوی دوست به فردوس ننگریم ۵
 چون صوفیان به حالت و رقصد مقتدا ما نیز هم به شعبده دستی برآوریم ۶
 از جرعه تو خاک زمین قدر لعل یافت بیچاره ما که پیش تو از خاک کمتریم ۷
 حافظ چو ره به کنگره کاخ وصل نیست با خاک آستانه این در به سرببریم ۸

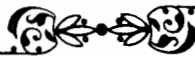
زان پیشتر که عمر گران مایه بگذرد

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم^۹

۳۸۴ * آ ۳۷۰ ۷ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ - ۲۶۷ ۸ :

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ - ۳۳۹ ۹ :

۱. آ : ز شارع ، رون : به شارع | آون ، این ، ر : آن ۲. آون : دم ، ر : در | رون :
 جز ره ، آ : جز ؛ آون ، این ، ر : آن ۵. رون : که ما ، آ : از آنک | رون : با ...
 ننگریم ، آ : ما ... نشمریم ۶. آون ، ورقصد مقتدا ، ر : رقصد مبتلا ۷. آون : جرعه
 تو ، ر : جرعه‌یی که ؛ آ : قدر ، رون ، در و



دلق و طامات به بازار خرافات بریم ^۱	خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم
دلق سلطانی و سجاده طامات بریم ^۲	سوی رندان قلندر به ره آورد سفر
چنگ صبحی به در پیر مناجات بریم ^۳	تا همه خلوتیان جام صبحی گیرند
همچو موسی ارنی گوی به میقات بریم ^۴	با تو آن عهد که در وادی آیین بستم
علم عشق تو بر بام سماوات بریم ^۵	کوس ناموس تو از کنگره عرش ز نیم
همه برفرق سر از بهر مباحثات بریم ^۶	خاک کوی تو به صحرای قیامت فردا
این میسانجی بر ارباب کرامات بریم ^۷	بگذری و بگذاری نه نشان کرم است
بس خجالت که ازین حاصل اوقات بریم ^۸	قدر وقت از نشناسد دل و کاری نکند
تا به میخانه پناه از همه آفات بریم ^۹	فتنه می بارد ازین سقف مقرنس برخیز
گر به این فضل و کرم نام کرامات بریم ^{۱۰}	شرممان باد ز پشمینه آلوده خویش
ره بپرسم مگر پی به مهمات بریم ^{۱۱}	در بیابان هوا گم شدن آخر تا چند
از گلستانش به زندان مکافات بریم ^{۱۲}	ور نه در ره ما خار ملامت زاهد

حافظ آب رخ خود در پی هرسفله مریز

حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم^{۱۳}

۳۸۵ * آ ۳۷۱ : ۱۰ : ۱۰۹۸۶۵۳۱ : ۱۳۱۲۱۱۱۰۹۸۶۵۳۱ - ۳۲۹۲ : ۱۰ :

۷۶۵۸۹۴۳۲۱ 'نسخه بدل بیت ۱۳ متن' - ن ۳۶۷ : ۱۰ :

۱۳۶۵۱۱۹۸۱۰۱۲۳۱

۱. آور : خرقة ، ن : جامه | آ و ن : دلق و طامات ، ر : دفتیر و عظ ۲. | خ : سجاده ، ی : سجاده و ۳. | ر : چنگ ، آ و ن : چنگ ۴. | ر : چنگ ، آ و ن : چنگ ۵. | ر : عرش ، آ : هرش ۶. آ و ن : همه ... از ، ر : هم به فرق و سر و چشم ۸. | ن : نکند (« بکند » نیز خوانده می شود) ، آ و ر : بکند ۹. آور : سقف ، ن : قصر ۱۰. | آ : گر : ن : که

۱۳. آ : در ... مریز ، ن : بر در هرسفله میر ، ر : به جای بیت متن این بیت را دارد :

حافظا کار مهم است به همت بکشای ورنه بس جور ز اصحاب خرابات بریم

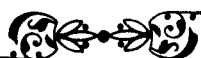


بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
 فلك را سقف بشكافیم و طرحی نو در اندازیم^۱
 اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
 من و ساقی بدو تازیم و بنیادش بر اندازیم^۲
 شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم
 نسیم عطر گردان را شکر در مجمر اندازیم^۳
 چو در دست است رودی خوش بگو مطرب سرودی خوش
 که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم^۴
 صبا خاك وجود ما بدان عالی جناب انداز
 بود کان شاه خوبان را نظر بر منظر اندازیم^۵
 یکی از عقل می لافد یکی طامات می بافد
 بیا کاین داوریه را به پیش داور اندازیم^۶
 بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه
 که از پای خمت روزی به حوض کوثر اندازیم^۷
 سخن دانی و خوش خوانی نمی ورزند در شیراز
 بیا حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم^۸

۳۸۶ * آ ۲۴۴ ۷ : ۱ ۲۳ ۴۴ ۸ ۷ - ۸ ۳۰۸ ۲ - ۸ ۳۶۵ ۸ :

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

۱. | آ و ن ، طرحی ، ر : طرح ۲. | آ و ر ، بدو ، ن : درو ۸. آ : سخن دانی ، ر : سخن
 گویی ، ن : سخن دانان ؛ آ و ر : خوش خوانی نمی ورزند ، ن : خوش خوانان نمی دارند | آ و ن ،
 به ملکی ، ر : به ملك



صوفی بیا که جامه سالوس برکشیم وین نقش زرق را خط بطلان به سرکشیم^۱
 نذر و فتوح صومعه در وجه می نهیم دلق ریا به آب خرابات برکشیم^۲
 سرّ قضا که در تنق غیب منزوی ست مستانه اش نقاب زرخسار برکشیم^۳
 بیرون جهیم سرخوش و از بزم عارفان غارت کنیم باده و شاهد به درکشیم^۴
 کام از جهان بران که ببخشد خدا گناه روزی که رخت جان به جهانی دگر کشیم^۵
 کو عشوه یی ز ابروی او تا چو ماه نو گوی سپهر در خم چو گمان زر کشیم^۶
 فردا اگر نه روضه رضوان به ما دهند غلمان ز غرقه حور ز جنت به درکشیم^۷

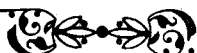
حافظ نه حدّ ماست چنین لافها زدن

پای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم^۸

۳۸۷ * آ ۲۲۱ ۸ - ۲۷۹ ۷ : ۱ ۲۱ ۵۴ ۳ ۸ - ۳۲۴ ۷ :

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

۱. آون، جامه، ر، خرقة | آون، وین، ر، این ۲. رون، نذر و، آ، نذر، آور،
 صومعه، ن، مدرسه ۳. آون، قضا، ر، خدا | آون، برکشیم، ر، درکشیم ۴. آون،
 عارفان، ر، عاشقان ۵. آون، جهانی، ر، جهان ۶. آون، ابروی، ر، چهره



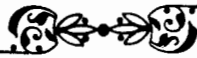
دوستان وقت گل آن به که به عشرت کوشیم سخن اهل دل است این و به جان بنیوشیم^۱
 نیست در کس کرم و وقت طرب می‌گذرد چاره آن است که سجاده به می بفروشیم^۲
 خوش هوایی ست فرح بخش خدایا بفرست نازنینی که به رویش می گلگون نوشیم^۳
 ارغنون ساز فلک ره زن اهل هنر است چون ازین غصه ننالیم و چرا نخروشیم^۴
 گل به جوش آمد و از می نزدیمش آبی لاجرم ز آتش حرمان وهوس می جوشیم^۵
 می کشیم از قدح لاله شراب موهوم چشم بد دور که بی مطرب و می مدهوشیم^۶

حافظ این حال عجب با که توان گفت که ما

بلبلانیم که در موسم گل خاموشیم^۷

۳۸۸ * آ ۲۲۲ - ر ۲۸۹ ، ۷ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ - ن ۳۶۲

۱. آ و ر : آن به ، ن : آمد | آ و ر : اهل ... و ، ن : پیر مغان است ۳. | ر و ن ، نازنینی ، آ : نازنینی
۴. | آ و ر : ننالیم ، ن : نسوزیم ۵. | آ و ر : حرمان و ، ن : حرمان
۶. آ و ر : شراب ، ن : شرابی | آ و ن : بی مطرب ، ر : ای مطرب



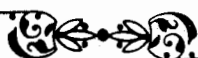
ما بر آریم شبی دست و دعایی بکنیم غم هجران تو را چاره ز جایی بکنیم^۱
 دل بیمار شد از دست رفیقان مددی تا طبیبش به سر آریم و دوائی بکنیم^۲
 خشک شد بیخ طرب راه خرابات کجاست تا بدان آب و هوا نشو و نمایی بکنیم^۳
 آن که بی جرم برنجید و به تیغم زد و رفت بازش آرید خدا را که صفایی بکنیم^۴
 در ره نفس کزو سینه ما بتکده شد تیر آهی بگشاییم و غزایی بکنیم^۵
 مدد از خاطر رندان طلب ای دل ورنی کار سخت است مبادا که خطایی بکنیم^۶
 سایه طایر کم حوصله کاری نکند طلب سایه میمون همایی بکنیم^۷

دلم از پرده بشد حافظ خوش لهجه کجاست

تا به قول غزلش ساز و نوایی بکنیم^۸

۳۸۹ * آ ۲۳۰، ۸ - ر ۲۸۰ و ن ۳۲۸، ۷، ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸

۱. آ و ن : بر آریم ... دست ، ر : شبی دست بر آریم ۲. آ و ن : طبیبش ، ر : طبیبی
۳. آ : بدان ، ر و ن : در آن ۴. آ و ن : ورنی ، ر : ورنه ۷. آ و ن : طلب ، ر : طلب از
۸. آ و ن : خوش لهجه ، ر : خوش گوی | آ و ر : قول ، ن : قول و ؛ آ : ساز و ، ر : (عکس سیاه شده است) ، ن : ساز



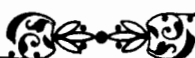
ما نگوییم بد و میل به ناحق نکنیم خانه کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم^۱
 رقم مغلطه بر دفتر دانش نکشیم سرّ حق بر ورق شعبده ملحق نکنیم^۲
 عیب درویش و توانگر به کم و بیش بداست کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم^۳
 آسمان کشتی ارباب هنر می شکند تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم^۴
 شاه اگر جرعه رندان نه به حرمت نوشد التفاتش به می صاف مروّق نکنیم^۵
 هجو اگر گفت حسودی و رفیقی رنجید گو تو خوش باش که ما گوش به احمق نکنیم^۶

حافظ از خصم خطا گفت نگیریم بر او

ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم^۷

۳۹۰ * آ ۳۶۱، ۷- ۲۹۸ ر و ن ۳۳۲، ۷، ۱: ۲۳ ۵۶۴

۱. | آ و ر: کس، ن: خود ۲. آ: نکشیم، ر و ن: نزنیم | آ و ر: ملحق، ن: ناحق
۵. آ و ر: شاه... نوشد، ن: زاهد از منع من از باده کند آن بهتر | آ و ر: التفاتش، ن: کالتفاتش
۶. آ و ر: هجو اگر، ن: گر بدی



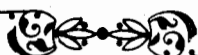
بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم که من گم شده این ره نه به خود می‌بویم^۱
 در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم^۲
 من اگر خاتم اگر گل چمن آرای هست که از آن دست که او می‌کشدم می‌رویم^۳
 دوستان عیب من بیدل حیران مکنید گوهری دارم و صاحب نظری می‌جویم^۴
 گرچه بادلق ملمع می‌گلگون عیب است مکنم عیب کزو رنگ ریا می‌شویم^۵
 خنده و غریه عشاق ز جایی دگر است می‌سرایم به شب و وقت سحر می‌مویم^۶

حافظم گفت که خاک در میخانه مبوی

تو مکن عیب که من مشک ختن می‌بویم^۷

۳۹۱ * ر ۳۰۹، ۷ - ن ۳۶۴، ۷ : ۶۷۵۴۳۲۱

۲. ر : داشته‌اند، ن : می‌دارند | ر : بگو، ن : همان ۳. ر : اگر گل، ن : وگر گل
 ۵. ر : مکنم، ن : چه کنم ۶. ر : جایی، ن : جای ۷. ر : مبوی، ن :
 مبوس | ر : تو مکن عیب، ن : گو مکن سهو



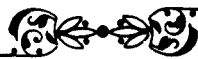
سرم خوش است و به بانگ بلند می‌گویم که من نسیم حیات از پیاله می‌بویم^۱
 عبوس زهد به وجه خمار ننشیند مرید خرقة دردی کشان خوش خویم^۲
 گرم نه پیر مغان در به روی بگشاید کدام در بزنم چاره از کجا جویم^۳
 مکن درین چمنم سرزنش به خودرویی چنان که پرورشم می‌دهند می‌رویم^۴
 تو خانقاه و خرابات در میانه مبین خدا گواه که هر جا که هست با اویم^۵
 غبار راه طلب کیمیای بهروزی ست غلام دولت این خاک عنبرین بویم^۶
 ز شوق نرگس مست بلند بالایی چو لاله با قدح افتاده بر لب جویم^۷
 شدم نشانه به سرگشتگی و ابروی دوست کشید در خم چوگان خویش چون گویم^۸

بیار می‌که به فتویٰ حافظ از دل پاک

غبار زرق به فیض قدح فروشویم^۹

۳۹۲ * ۲۱۹ آ و ۳۲۷ ۹ - ۲۸۸ ر - ۷ : ۱ ۴ ۲ ۵ ۶ ۷ ۹

۱. | آ و ن : می‌بویم ، ر : می‌جویم ۴. | آ و ن : می‌دهند ، ر : می‌کنند ۵. | آ :
 گواه ، ر و ن : گواست ۶. آ : راه ، ر و ن ، خاک : آ و ن : بهروزی ست ، ر : سروری
 است | آ و ن : این ، ر : آن ۸. آ : نشانه ، ن : فسانه ، ه : و ابروی ، آ و ن : ابروی
 | آ : کشید ، ن : کشیده ۹. آ و ن : می ، ر : باده



گرچه ما بندگان پادشهم	پادشاهان ملك صبح گهيم ^۱
گنج در آستين و كيسه تهی	جام گیتی نماي و خاك رهيم ^۲
هوشيار حضور و مست غرور	بحر توحيد و غرقه گنهم ^۳
شاهد بخت چون کرشمه کند	ماش آينه رخ چو مهيم ^۴
شاه بيدار بخت را هر شب	ما نگهبان افسر و کلهم ^۵
گو غنيمت شمار همت ما	که تو در خواب و ما به دیده گهيم ^۶
شاه منصور واقف است که ما	روی همت به هر کجا که نهيم ^۷
دشمنان را ز خون کفن سازيم	دوستان را قبای فتح دهيم ^۸
رنگ تزوير پيش ما نبود	شير سرخيم و افعی سیهيم ^۹

وام حافظ بگو که باز دهند

کرده‌ای اعتراف و ما گوهيم^{۱۰}



چو گل هر دم به بویت جامه در تن زنم چاك از گریبان تا به دامن^۱
 تنت را دید گل گویی که در باغ چو مستان جامه را بدید در تن^۲
 من از دست غمت مشکل برم جان ولی دل را تو آسان بردی از من^۳
 به قول دشمنان برگشتی از دوست نگرده هیچ کس با دوست دشمن^۴
 تنت در جامه چون در جام باده دلت در سینه چون در سیم آهن^۵
 برانی سرخ اشك از دیده چون خون که سوز دل شود بر خلق روشن^۶
 مکن گز سینه ام آه جگر سوز بر آید همچو دود از راه روزن^۷
 دلم را مشكن و در پا مینداز که دارد در سر زلف تو مسكن^۸

اگر دل بست در زلف تو حافظ

بدین سان کار او در پا میفکن^۹

۳۹۴* آ ۳۹۰ و ر ۳۳۸ - ن ۳۹۸ : ۹ ۳۲۱ ۴۳۵ ۶۷۸ ۹

۱. آ: در، رون، بر | آ: زنم، رون: بکنم ۲. آ: در، رون: بر ۳. آ: در، رون: بر
 ۴. آ: در، نکرده، ن: نکشته ۵. رون، سیم، آ: سینه ۶. آ: برانی ...
 خون، ر: بیار ای شمع اشك از دیده خونین، ن: بیار ای شمع اشك از چهره ما | آ و ن: سوز
 دل شود، ر: شد سوز دلت ۷. آ و ر: آه، ن: آهی ۸. آ: اگر دل
 بست ... تو، رون: چو دل ... بسته ست



رایت سلطان گل پیدا شد از طرف چمن
 مقدمش یارب مبارک باد بر سرو و سمن^۱
 خوش به جای خویشتن بود این نشست خسروی
 تا نشیند هر کسی اکنون به جای خویشتن^۲
 خاتم جم را بشارت ده به حسن خاتمت
 کاسم اعظم کرد ازو کوتاه دست اهرمن^۳
 تا ابد معمور باد این خانه کز خاک درش
 هر نفس با بوی رحمت می رود باد یمن^۴
 شوکت پور پشنگ و تیغ عالم گیر او
 در همه شهنامه ها شد داستان انجمن^۵
 خنک چوگانی چرخ رام شد در زیر زین
 شهسوارا خوش به میدان آمدی گویی بزین^۶
 جویبار ملک را آب روان شمشیر توست
 تو درخت عدل نشان بیخ بد خواهان بکن^۷
 بعد ازین نشگفت اگر با نکت خلق خوشت
 خیزد از صحرای ایذج نافه مشک ختن^۸
 گوشه گیران انتظار جلوه بی خوش می کنند
 بر شکن طرف کلاه و برقع از رخ برفکن^۹
 مشورت با عقل کردم گفت حافظ باده نوش
 ساقیا می ده به قول مستشار مؤتمن^{۱۰}

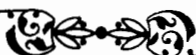
ای صبا بر ساقی بزم اتابک عرضه دار

تا از آن جام زر افشان جرعه یی بخشد به من^{۱۱}

۳۹۵ * آ ۳۹۱ - ۱۱ - ۸۰۳۵۰ ر : ۸۰۳۲۱ : ۱۰۹۷۵۳۲۱ -

ن ۳۸۹ - ۸۰۳۲۱ : ۱۰۹۷۶۵۳۲۱ -

۱. آ : رایت ، رون : افسر | رون : و سمن ، آ : چمن
۲. آ و ر : این ، ن : آن
۳. آ و ن : بشارت ، ر : اشارت | آ و ن :
۴. آ : چوگانی ، ن :
۵. آ و ر : انجمن ، ن : خویشتن
۶. آ : چوگانی ، ن :
۷. آ و ر : ملک ، ن : کلک
۸. آ و ن : جلوه بی خوش ، ر : جلوه
۹. آ و ن : باده نوش ، ر : می بنوش | آ و ن : به قول
۱۰. آ : بزم ، ر : شاه | آ : از آن ، ر : ازین
۱۱. به عون المستشار المؤتمن



فاتحه‌یی چو آمدی بر سر کشته‌یی بخوان
 لب بگشا که می‌دهد لعل لب‌ت به خسته جان^۱
 آن‌که به پرسش آمد و فاتحه خواند و می‌رود
 گو نفسی که روح را می‌کنم از پیاش روان^۲
 ای که طبیب خسته‌ای روی زبان من ببین
 کاین دم و دود سینه‌ام بار دل است بر زبان^۳
 گرچه تب استخوان من کرد ز مهر گرم و رفت
 همچو تبم نمی‌رود آتش مهر از استخوان^۴
 حال دلم ز خال تو هست بر آتش وطن
 چشمم از آن دو چشم تو خسته شده‌ست و ناتوان^۵
 باز نشان حرارت ز آب دو دیده و ببین
 نبض مرا که می‌دهد هیچ ز زندگی نشان^۶
 آن که مدام شیشه‌ام از پی عیش داده است
 شیشه‌ام از چه می‌برد پیش طبیب هر زمان^۷

حافظ از آب زندگی شعر تو داد شربتم

ترك طبیب كن بیا نسخه شربتم بخوان^۸

۳۹۶ * ر ۳۵۲ و ن ۳۹۳ ، ۸

۱. ر : کشته‌یی ، ن : مرده‌یی
 ۲. ر : آمد ... می‌رود ، ن : آمدت فاتحه‌یی بخواند و رفت | ر : پیش ، ن : لبش
 ۳. ن : سینه‌ام ، ر : سینه را
 ۴. ن : تب ، ر :
 ۵. ر : ز ... بر ، ن : چو ... در
 ۶. ن : تبم ، ر : تنم
 ۷. ر : کن ، ن : گو
 ۸.



مرغ دلم طایری ست قدسی عرش آشیان از قفس تن ملول سیر شده از جهان^۱
 از در آن خاکدان چون بپرد مرغ ما باز نشیمن کند بر در آن گلستان^۲
 چون بپرد از جهان سدره بود جای او تکیه‌گاه باز ما کنگره عرش دان^۳
 سایه دولت فتد بر سر عالم همی گر بکشد مرغ ما بال و پری در جهان^۴
 عالم علوی بود جلوه‌گاه مرغ ما آبخور او بود گلشن باغ جنان^۵

تا دم وحدت زدی حافظ شوریده حال

خامه توحید کش بر ورق انس و جان^۶



چندان که گفتم غم با طیبیان درمان نکردند مسکین غریبان^۱
 درج محبت بر مهر خود نیست یارب مبادا کام رقیبان^۲
 آن گل که هر دم در دست بادی ست گو شرم بادت از عندلیبان^۳
 ما درد پنهان با یار گفتیم نتوان نهفتن درد از طیبیان^۴
 یارب امان ده تا باز بیند چشم محبان روی حبیبان^۵
 ای منعم آخر برخوان لطف تا چند باشیم از بی نصیبان^۶

حافظ نگشتی شیدای گیتی

گر می شنیدی پند ادیبان^۷

۳۹۸ * ۷، ۳۹۳ آ - ۷، ۳۴۵ ر، ۷، ۶۴۲ ۵۳۱ -

۷، ۴۰۳ ن، ۷، ۶۴۲ ۳۵۱ -

۲. آور، نیست، ن: بین | رون: مبادا، آ: مباد
 ۳. آور: بادی ست، ن:
 ۴. | آون: درد، ر: رنج
 ۵. ر: بیند، آ: بینیم، ن: بینند
 ۶. آ: لطف، رون: وصلت



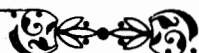
می سوزم از فراق روی از جفا بگردان
 هجران بلای ما شد یارب بلا بگردان^۱
 مه جلوه می نماید بر سبز خنگ گردون
 تا او به سر درآید بر رخس پا بگردان^۲
 یغمای عقل و دین را بیرون خرام یک شب
 بر سر کلاه بشکن در بر قبا بگردان^۳
 مرغول را برافشان یعنی به رگم سنبل
 گرد چمن بخوری همچون صبا بگردان^۴
 ای نور چشم مستان در عین انتظارم
 جنگی حزین و جامی بنواز یا بگردان^۵
 دوران همی نوید بر عارضت خطی خوش
 یارب نوشته بد از یار ما بگردان^۶

حافظ زخوب رویان بخت جزاین قدر نیست

گر نیست رضایی حکم قضا بگردان^۷

۳۹۹ * ۳۹۴ آ و ۳۴۴ و ن ۴۰۷ و ۷

۱. آ و ن : روی ، ر : رو | آ و ن : ما ، ر : جان
۲. آ و ن : درآید ، ر و ن : بگرد
۳. آ و ر : یغمای ، ن : بنمای | آ و ن : یک شب ، ر : یعنی | آ و ن : بر سر ، ر : در سر
۴. آ و ر : برافشان ، ن : بگردان | آ و ن : سنبل ، ر : دشمن | ر : چمن ... صبا ، آ : بخور و عنبر کرد
۵. آ و ن : جنگی ، ر : جنگ
۶. ن : چمن به خواریش همچون قبا
۷. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۸. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۹. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۱۰. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۱۱. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۱۲. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۱۳. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۱۴. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۱۵. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۱۶. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۱۷. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۱۸. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۱۹. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۲۰. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۲۱. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۲۲. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۲۳. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۲۴. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۲۵. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۲۶. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۲۷. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۲۸. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۲۹. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۳۰. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۳۱. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۳۲. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۳۳. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۳۴. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۳۵. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۳۶. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۳۷. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۳۸. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۳۹. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۴۰. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۴۱. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۴۲. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۴۳. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۴۴. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۴۵. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۴۶. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۴۷. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۴۸. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۴۹. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۵۰. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۵۱. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۵۲. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۵۳. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۵۴. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۵۵. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۵۶. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۵۷. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۵۸. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۵۹. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۶۰. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۶۱. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۶۲. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۶۳. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۶۴. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۶۵. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۶۶. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۶۷. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۶۸. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۶۹. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۷۰. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۷۱. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۷۲. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۷۳. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۷۴. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۷۵. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۷۶. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۷۷. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۷۸. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۷۹. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۸۰. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۸۱. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۸۲. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۸۳. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۸۴. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۸۵. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۸۶. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۸۷. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۸۸. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۸۹. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۹۰. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۹۱. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۹۲. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۹۳. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۹۴. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۹۵. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۹۶. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۹۷. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۹۸. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۹۹. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید
۱۰۰. آ و ن : خط خوش ، ن : نوید



یارب آب آن آهوی مشکین به ختن باز رسان وان سہی سرو قدم را به چمن باز رسان^۱
 بخت پژمرده ما را به نسیمی بنواز یعنی آن جان ز تن رفته به تن باز رسان^۲
 ماه و خورشید به منزل چو به امر تو رسند یار مه روی مرا نیز به من باز رسان^۳
 سنگ و گل گشت عقیق از گذر گریه من یارب آن کوکب میمون به یمن باز رسان^۴
 دیدی آن طایر میمون که همای آیین است پیش عنقا سخن زاغ وزغن باز رسان^۵
 سخن این است که ما بی تو نخواهیم نشست بشنو ای پیک خبرگیر و سخن باز رسان^۶

آن که بودی وطنش سینه حافظ یارب

به مرادش ز غریبی به وطن باز رسان^۷

*۴۰۰ آ ۳۸۵ و ن ۴۰۶ - ۷ - ۶، ۳۳۹ ر - ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷

۱. | آ : قدم را ، ر : خرامان ، ن : روان را ۲. آ و ن : بخت پژمرده ، ر : دل آزرده
۳. آ و ن : امر ، ر : بام ، ر و ن : رسند ، آ : رسید ۴. آ و ن : سنگ ... من ، ر :
- دیده‌ها | در طلب لعل یمانی خون شد | آ : کوکب میمون ، ر : کوکب رخشان ، ن : گوهر رخشان
۵. آ : | آن ، ر و ن : ای ، ر و ن : طایر میمون ، آ : میمون ، آ : آیین است ، ر : آزرده ست ،
- ن : | آزرده‌اند ۶. آ : این ... نشست ، ن : آن ... حیات ۷. آ : سینه ،
- رون : دیده



خدا را کم نشین با خرقه پوشان رخ از رندان بی سامان مپوشان^۱
 درین خرقه بسی آلودگی هست که خوش وقت قبای می فروشان^۲
 تو نازک طبعی و طاقت نیاری گرانیهای مثنی دلق پوشان^۳
 بیا و زغبین این سالوسیان بین صراحی خون دل و بربط خروشان^۴
 چو مستم کرده‌ای مستور منشین چو نوشم داده‌ای زهرم منوشان^۵
 درین صوفی و شان دردی ندیدم که صافی باد عیض درد نوشان^۶

ز دل گرمی حافظ بر حذر باش

که دارد سینه‌یی چون دیگ جوشان^۷

۴۰۱ * آ ۷، ۳۸۳ - ۷، ۳۴۲ ر : ۷، ۳۶۲ ی : ۴۷۵۳

ن ۷۴۶۳۵۲۱ : ۷، ۳۹۵

۲. آ و ن : بسی ، ر : هزار | آ : که خوش ، ر و ن : خوشا ؛ آ و ن : می فروشان ، ر : درد نوشان
 ۴. ر و ن : غبن ، آ : عین ۶. آ و ن : درد نوشان ، ر : دردی نوشان



شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان^۱ که به مژگان شکند قلب همه صف شکنان^۱
 مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت^۲ گفت کای چشم و چراغ همه شیرین سخنان^۲
 تاکی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود^۳ بنده من شو و برخور ز همه سیم تنان^۳
 کمتر از ذره نه ای پست شو و مهر بورز^۴ تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان^۴
 برجهان تکیه مکن و ر قدحی می داری^۵ شادی زهره جبینان خور و نازک بدانان^۵
 پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد^۶ گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان^۶
 با صبا درد دل لاله سحر می گفتم^۷ که شهیدان که اند این همه خونین کفنان^۷
 گفت حافظ من و تو محرم این راز نه ایم^۸ از می لعل حکایت کن و شیرین دهنان^۸

دامن دوست به دست آر و ز دشمن بگل

ره یزدان شو و ایمن گذر از اهرمنان^۹

۴۰۲ * ۳۸۶ ت و ۳۴۸ و ن ۴۰۴ ۹

۲. آ و ر : درویش ، ن : مسکین ۳. آ و ن : سیم تنان ، ر : سیم بران
 آ و ن ، نه ای پست شو ، ر : سرمست مشو | آ : خلوتگه ... رسی ، ر و ن ، عشرتگه ... روی
 ۷. آ : درد دل ، ر و ن : در چمن | آ و ن : که اند ، ر : کینند ۸. آ و ن : محرم ، ر :
 واقف | ر و ن : حکایت ، آ : کفایت ۹. آ : ره ، ر و ن : مرد



خوشر از فکر می و جام چه خواهد بودن تا ببینم که سرانجام چه خواهد بودن^۱
 مرغ کم حوصله را گو غم خود خور که براو رحم آن کس که نهد دام چه خواهد بودن^۲
 غم دل چند توان خورد که ایام نماند گو مه دل باش و مه ایام چه خواهد بودن^۳
 باده خور غم مخور و پسند مقلد منیوش اعتبار سخن عام چه خواهد بودن^۴
 دسترنج تو همان به که شود صرف به کام دانی آخر که به ناکام چه خواهد بودن^۵
 پیر میخانه همی خواند معمایی دوش از خط جام که فرجام چه خواهد بودن^۶

بردم از ره سر حافظ به دف و چنگ و غزل

تا جزای من بد نام چه خواهد بودن^۷

۴۰۳ * آ ۳۹۵ ۷ - ر ۳۵۱ و ن ۳۸۹ ۷ ، ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷

۱. | آ و ن : ببینم ، ر : ببینم ۲. آ و ر : را گو ، ن : را ؛ آ و ن : که براو ، ر : و برو
 ۳. | آ و ر : گو مه دل باش و مه ، ن : باده خور خوش غم ۴. آ و ر : منیوش ، ن : مشنو
 ۶. آ و ر : دوش ، ن : خوش | آ و ن : جام که ، ر : خاکی و ۷. آ و ن : سر ، ر :
 - دل ؛ آ ، دف ، ر و ن ، می



دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن در کوی او گدایی برخسروی گزیدن^۱
 از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن از دوستان جانی مشکل توان بریدن^۲
 خواهم شدن به بستان چون غنچه بادل تنگ وانجا به نیک نامی پیراهنی دریدن^۳
 گه چون نسیم با گل راز نهفته گفتن گه سر عشق بازی از بلبلان شنیدن^۴
 بوسیدن لب یار اول ز دست مگذار کاخر ملول گردی از دست و لب گزیدن^۵
 فرصت شمار صحبت کز این دورا هه منزل چون بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن^۶

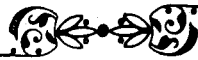
گویى برفت حافظ از یاد شاه منصور

یارب به یادش آور درویش پروریدن^۷

۴۰۴ * آ ۳۹۲ و ر ۳۳۳ و ن ۳۸۷ ، ۷

۱. | آ و ن : گزیدن ، ر ، خریدن ۲. آ و ن ، بود ، ر : توان
 ن ، گفتی که رفت ؛ آ و ن ، منصور ، ر ، یحیی
 گویى برفت ،

۷. آور ،



- ۱ منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن
 ۲ به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
 ۳ به رحمت سر زلف تو وا تقم ورنه کشش چون بود از آن سو چه سود کوشیدن
 ۴ وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری ست رنجیدن
 ۵ به پیر می‌کنده گفتم که چیست راه نجات بخواست جام می و گفت راز پوشیدن
 ۶ مراد دل ز تمنای باغ عالم چیست به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن
 ۷ ز خط یار پیاموز مهر با رخ خوب که گرد عارض خوبان خوش است گردیدن
 ۸ به طوف می‌کنده خواهیم رفت ازین مجلس که وعظ بی‌عملان واجب است نشیندن

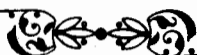
مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ

که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن^۹

۴۰۵* ۳۸۴ آ : ۷ : ۹۸۷۵۴۲۱ - ۳۳۵ ر : ۷ : ۹۳۲۶۵۴۱ -

ن ۳۹۶ ، ۷ ، ۹۳۸۶۷۵۴۲۱

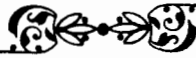
۱. آ | ون : نیالوده‌ام به ، ر : فرو بسته‌ام ز ۲. آ : بر آب زدم ، رون : زدم بر آب
 ۳. | ر : سو ، ن : سر ۴. آ | : طریقت ، رون : شریعت ۵. آ | : راز ،
 رون : عیب ۶. ر : دل ز تمنای ، ن : ما ز تماشای ۷. آ : رخ خوب ، ن :
 ۸. آ : به طوف ... رفت ازین ، ن : عنان به ... تاقت زین



ای روی ماه منظر تو نو بهار حسن	خال و خط تو مرکز لطف و مدار حسن ^۱
در چشم پر خمار تو پنهان فنون سحر	در زلف بیقرار تو پیدا قرار حسن ^۲
ماهی نتافت همچو تو از برج نیکویی	سروی نخاست چون قدت از جویبار حسن ^۳
خرم شد از ملاحی تو عهد دلبران	فرخ شد از لطافت تو روزگار حسن ^۴
از دام زلف و دانه خال تو در جهان	مرغ دلی نماند نگشته شکار حسن ^۵
دایم به لطف طبع فلک از میان جان	می پرورد به ناز تو را در کنار حسن ^۶

گر دلبسته لب بنفشه از آن قازه و تر است

کآب حیات می خورد از چشمه سار حسن^۷



صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن دور فلک درنگ ندارد شتاب کن^۱
 زان پیشتر که عالم فانی شود خراب ما را ز جام باده گلگون خراب کن^۲
 خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد گر برگ عیش می طلبی ترك خواب کن^۳
 روزی که چرخ از گل ما کوزه ها کند زنهار کاسه سر ما پر شراب کن^۴
 ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم با ما به جام پر دل صافی خطاب کن^۵

کار صواب باده پرستی ست حافظا

برخیز و روی عزم به کار صواب کن^۶

۴۰۷ * ۳۹۶ ت و ن ۳۹۲ ، ۶

۲. | آ ، ز جام ، ن : به یاد ۵. | آ : پر دل صافی ، ن : بردل ساقی ۶. | آ :
 - روی ، ن : زود



گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن یعنی که رخ پیوش و جهانی خراب کن^۱
 بگشا به شیوه نرگس پر خواب خویش را وز رشک چشم نرگس رعنا به خواب کن^۲
 ما بخت خویش و خوی تو را آزموده‌ایم با دشمنان قدح کش و با ما عتاب کن^۳
 بفشان عرق ز چهره و اطراف باغ را چون شیشه‌های دیده‌ی ما پر گلاب کن^۴
 ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد ساقی به دور باده‌ی گلگون شتاب کن^۵
 بوی بنفشه بشنو و زلف نگار گیر بنگر به رنگ لاله و عزم شراب کن^۶
 همچون حباب دیده به روی قدح گشای وین خانه را قیاس خراب از حباب کن^۷

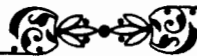
حافظ وصال می‌طلبد از ره دعا

یارب دعای خسته دلان مستجاب کن^۸

۴۰۸ * آ ۳۸۷، ۷: ۷۸۶۵۴۳۲۱ - ۳۴۳ ر ۵، ۱۰۵، ۸۶۲۵۱ -

۸۷۶۵۳۲۴۱: ۸، ۳۹۴ ن

۱. | آ: یعنی ... جهانی، ر: یعنی نقاب درکش و عالم، ن: وان‌که نقاب برکش و عالم ۲
 آ و ر: به ... خویش، ن: ز ... مست | آ: رشک، ر و ن: شیوه * در ترتیب بیت‌های
 ۷ و ۸ از ر و ن پیروی کردیم.



ز در درآی و شبستان ما منور کن
 به چشم و ابروی جانان سپرده‌ام دل و جان
 طمع به نقد وصال تو حدّ من نبود
 ستاره شب هجران نمی‌فشاند نور
 بگو به خازن جنت که خاک این مجلس
 فضول نفس حکایت بسی کند ساقی
 لب پیاله ببوس آن گهی به مستان ده
 و سر فقیه نصیحت کند که عشق مبار
 چو شاه‌دان چمن زیر دست حسن تواند
 ازین مزوجّه و خرقه نیک در تنگم
 هوای مجلس روحانیان معطر کن^۱
 بیا شها و تماشای طاق و منظر کن^۲
 حواله ییم بدان لعل همچو شکر کن^۳
 به بام قصر برآی و چراغ مه بر کن^۴
 به تحفه بر سوی فردوس و عود مجمر کن^۵
 تو کار خود مده از دست و می به ساغر کن^۶
 بدین دقیقه مشام خرد معطر کن^۷
 پیاله‌ی بدش گو دماغ را تر کن^۸
 کرشمه در سمن و جلوه در صنوبر کن^۹
 به یک کرشمه صوفی کشم قلندر کن^{۱۰}

پس از ملازمت عیش و عشق مه رویان

ز کارها که کنی شعر حافظ از بر کن^{۱۱}

۴۰۹ * آ ۳۸۸ ۹ : ۱۰۹۸۶۵۴۲۱ - ۱۱۱۰۹۸۶۵۴۲۱ : ۷، ۳۳۶ ر - ۱۱۱۰۵۳۲۸۱ -

ن ۳۹۹، ۱۰ : ۵۴۱ 'نسخه بدل بیت ۷ متن' ۱۱۱۰۷۶۳۲

۱. آ : درآی ، ر و ن : درآ | آ : هوای مجلس ... معطر ، ر : هوای گلشن ... معطر ، ن : میان بزم حریفان چو شمع سر بر
۲. ر و ن : سپرده‌ام ، آ : سپرده‌ام ؛ آ و ن : دل و جان ، ر : دل را | آ : بیا شها ، ر و ن : بیا بیا
۳. آ و ن : نمی‌فشاند ، ر : همی‌فشاند | آ و ن :
۴. آ و ن : جنت ... این ، ر : میخانه ... آن
۵. آ و ن : جنت ... این ، ر : میخانه ... آن
۶. ن علاوه بر بیت ۷ متن این بیت را نیز دارد ،
۷. از آن شمایل الطاف و خلق خوش که تورا ست
۸. آ : و کر ، ر : اگر | آ و ر : صوفی کشم ، ن : صوفی وشم ؛ ر و ن : قلندر ، آ : مدبر
۹. آ و ر : ملازمت ، ن : مداومت



کرشمه‌یی کن و بازار ساحری بشکن به غمزه رونق بازار سامری بشکن^۱
 به باد ده سرو دستار عالمی یعنی کلاه گوشه به آیین دلبری بشکن^۲
 به زلف گوی که آیین سرکشی بگذار به غمزه گوی که قلب ستمگری بشکن^۳
 برون خرام و ببرگوی خوبی از همه کس سزای حور بده رونق پری بشکن^۴
 به آهوان نظر شیر آفتاب بگیر به ابروان دو تا قوس مشتری بشکن^۵
 چو عطرسای شود زلف سنبل از دم باد تو قیمتش به سر زلف عنبری بشکن^۶

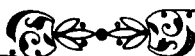
چو عندلیب فصاحت فروشد ای حافظ

تو رونقش به سخن گفتن دری بشکن^۷

۴۱۰ * ۲۴۶ آ، ۷ - ۳۴۶ ر، ۶ : ۵۴۳۲۱ -

ن ۴۰۱ : ۶ : ۷۶۵۳۲۱

۱. | آ، رونق بازار، رون، رونق ناموس ۲. رون، به باد، آ، به باده، آ و ر،
 یعنی، ن. وان‌گه ۳. آ، سرکشی، رون، دلبری ۵. | رون، قوس، آ،
 قوس و ۶. رون، | سنبل، آ، عنبر | آ و ن، سر زلف عنبری، ر، سخن گفتن دری
 ۷. آ، فروشد ای، ن، فروش | شد | آ، رونقش، ن، قدر او



ای نور چشم من سخنی هست و گوش کن
 چون ساغر ت پر است بنوشان و نوش کن^۱
 پیران سخن ز تجربه گویند و گفتمت
 هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن^۲
 بر هوشمند سلسله نهاد دست عشق
 خواهی که زلف یار کنی ترك هوش کن^۳
 تسبیح و خرقة لذت مستی نبخشدت
 همت درین عمل طلب از می فروش کن^۴
 ساقی که جامت از می صافی تهی مباد
 چشم عنایتی به من درد نوش کن^۵
 برگ نوا تبه شد و ساز طرب نماند
 ای چنگ ناله برکش و ای دف خروش کن^۶
 در راه عشق و سوسه^۷ اهرمن بسی ست
 پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن^۸

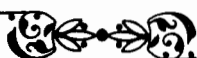
سرمست در قبای زرافشان چو بگذری

يك بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن^۸

۴۱۱ * ۳۸۹ آ، ۷، ۸۷۶۴۳۲۱، ۶، ۳۳۴ ر - ۸۵۴۶۷۱ -

ن ۸، ۴۰۵ ۳۸۵۶۷۴۲۱

۱. آ، هست و، رون، هست ۳. ن: نهاد، آ، بنهاد ۴. آ: درین عمل
 طلب از، رون: درین طلب ز در ۶. آ: برگ، رون، برگ و ۷. آ: پیش
 آی، ر: پیش آ، ن: هشی دار



بالا بلند عشوه گر نقش باز من کوتاه کرد قصه زهد دراز من^۱
 دیدی دلا که آخر پیری وزهد و علم با من چه کرد دیده معشوقه باز من^۲
 گفتم به دل زرق بپوشم نشان عشق غماز بود اشک و عیان کرد راز من^۳
 مست است یار و یاد حریفان نمی کند ذکرش به خیر ساقی مسکین نواز من^۴
 یارب کی آن صبا بوزد کز نسیم او گردد شمامه کرمش کار ساز من^۵
 نقشی بر آب می زنم از گریه حالیا تا کی شود قرین حقیقت مجاز من^۶
 می ترسم از خرابی ایمان که می برد محراب ابروی تو حضور از نماز من^۷
 زاهد چو از نماز تو کاری نمی رود هم مستی شبانه و سوز و نیاز من^۸
 حافظ ز غصه سوخت بگو حالش ای صبا با شاه دوست پرور دشمن گداز من^۹

برخود چو شمع خنده زنان گریه می کنم

تا با تو سنگ دل چه کند سوز و ساز من^{۱۰}

۴۱۲ * آ ۲۴۵ ۱۰۹ ۹۷۶۵۴۳۲۱ - آ ۳۷۹ ۱۰۱ -

ر ۳۳۷ ۸۰۳ ۹۶۵۴۷۳۲۱ - ن ۴۰۸ ۱۰۰ ۱۰۱ 'نسخه بدل بیت ۵ متن'

۹۴۸۷۵۶۳۲

۲. | آ و ن ، با من ... معشوقه باز ، ر ، آخر ... معشوق باز ۳. | آ : اشک ... کرد ، ر ، اشک
 عیان کرد ، ن ، عشق و فرو خواند ۴. | آ و ن : یار ، ر ، یاد | آ و ر : مسکین نواز ، ن ،
 عاشق نواز ۵. | آ و ر : گردد شمامه کرمش ، ن ، آرد شمامه یی ز سوی . ن علاوه بر بیت
 ۵ متن این بیت را نیز دارد :

یاران به ناز و نعمت و ما غرق محنتیم یارب بساز کار من ای کار ساز من
 ۹. | آ و ن ، غصه ، ر : گریه



چون شوم خاک رهش دامن بپشاند ز من ور بگویم دل بگردان رو بگرداند ز من^۱
 روی رنگین را به هر کس می نماید همچو گل ور بگویم باز پوشان باز پوشاند ز من^۲
 چشم خود را گفتم آخر يك نظر سیرش ببین گفتم می خواهی مگر تا جوی خون راند ز من^۳
 جان فدایی وار خواهم بر سر زلفش فشاند کام بستانم ازو یا داد بستاند ز من^۴
 گر چو شمعش پیش میرم بر غم خندد چو صبح ور برنجم خاطر نازك برنجانند ز من^۵
 گر چو فرهادم به تلخی جان بر آید حیف نیست بس حکایت های شیرین باز می ماند ز من^۶

ختم کن حافظ که گر زین دست باشد درس شوق

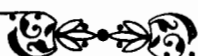
عشق در هر گوشه ای افسانه ای خواند ز من^۷

* ۴۱۳ آ ۳۸۰، ۷ - ۳۴۱، ۷ : ۵۴۳۲۱ 'نسخه بدل بیت ۶ متن ۷ -

ن ۳۹۷، ۶ : ۴۳۲۱ 'نسخه بدل بیت ۶ متن ۷

۱. آ و ر : رهش، ن : درش | آ : رو، رو ن : رخ ۲. | آ و ر : ور، ن : اگر ۳. آ و ن :
 يك نظر، ر : يك نظرش ۴. آ : جان ... فشاند، رو ن : او به خونم تشنه و من بر لبش تا
 چون شود ۵. آ : شمعش، ر : شمع | ر : ور، آ : و ۶. رو ن : به جای بیت ۶ متن این
 بیت را دارند :

دوستان جان داده ام بهر دهانش بنگرید کاو به چیزی مختصر چون باز می ماند ز من
 ر : جان داده ام، ن : جان دادم از ۷. رو ن : ختم کن، ر : صبر کن، آ : شوق، ر :
 غم، ن : عشق



نکته‌ی دلکش بگویم خال آن مه‌رو ببین

عقل و جان را بسته زنجیر آن گیسو ببین^۱

عیب دل‌کردم که وحشی وضع و صحرایی مباش

گفت چشم مست و روی و غنچ آن آهو ببین^۲

حلقه زلفش تماشاخانه باد صباست

جان صاحب دل در آنجا بسته هر مو ببین^۳

عابدان آفتاب از دلبر ما غافلند

ای ملامتگر خدا را رو مبین و رو ببین^۴

زلف دل‌دوزش صبا را بند در گردن برد

با هوا خواهان ره رو حیلت هندو ببین^۵

ای که من در جست وجوی او زخود بیرون شدم

کس ندیده‌ست و نبیند مثلش از هر سو ببین^۶

حافظ از در گوشه محراب می نالد رواست

ای ملامتگر خدا را آن خم ابرو ببین^۷

از مراد شاه منصور ای فلک سر بر متاب

تیزی شمشیر بنگر قوت بازو ببین^۸

۴۱۴ * آ ۳۹۵ و ر ۳۵۳ - ۸ - ن ۳۹۰ ، ۵ : ۱ ۷۶۵

۱. | آ و ر : عقل ... ببین ، ن : جان صد صاحب دل آنجا بسته هر مو ببین ۲. آ : صحرایی ، ر : شیدایی | آ : مست و روی ، ر : شیر مست ؛ ر : غنچ ، آ : قنچ ۳. | آ : صاحب دل در ، ر : صد صاحب دل ۴. آ و ر : رو مبین و رو ، ن : روی آن مه‌رو ۵. آ و ن : دل دوزش ، ر : دل دزدش ؛ آ : در گردن برد ، ر و ن : برگردن نهاد | آ و ن : با هوا خواهان ، ر : با خواهان ۶. آ : بیرون ، ر و ن : یک سو ۸. آ : سر ، ر : رو



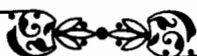
شراب لعل کش و روی مه جبینان بین خلاقی مذهب آنان جمال اینان بین^۱
 به زیر دلق مرقع کمندها دارند دراز دستی این کوته آستینان بین^۲
 به خرمن دو جهان سرفرو نمی آرند دماغ و کبر سگدایان و خوشه چینان بین^۳
 گره ز ابروی مشکین نمی گشاید یار نیاز اهل دل و ناز نازنینان بین^۴
 حدیث اهل محبت ز کس نمی شنوم وفای صحبت یاران و همنشینان بین^۵
 اسیر عشق شدن چاره خلاص من است ضمیر عاقبت اندیش پیش بینان بین^۶

غبار خاطر حافظ ببرد صیقل عشق

صفای نیت پاکان و پاک دینان بین^۷

۴۱۵ * آ ۳۸۲ و ر ۳۴۷ و ن ۴۰۲ و ۷

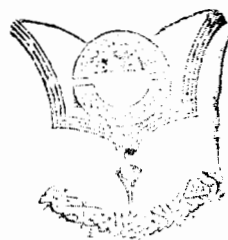
۱. ر و ن : کش ، آ : وش | ر و ن : آنان جمال اینان ، آ : اینان جمال آنان ۳. |
- آ : دماغ و ، ر و ن : دماغ ۴. آ : گره ... یار ، ر : بهای نیم کرشمه هزار جان طلبند
- ن : زره ... یار ۵. آ : حدیث ... نمی شنوم ، ر : حقوق صحبت ما را به باد داد و
- برفت ، ن : حدیث ... نمی شنوند ۶. آ و ر : من است ، ن : هست ۷.
- آ : غبار خاطر ، ر و ن : کدورت از دل ، آ و ن : صیقل عشق ، ر : همت دوست | آ : نیت پاکان و ،
- ر : همت پاکان و ، ن : آینه پاک ؛ ر : پاک دینان ، آ و ن : پاک بینان



می فکن بر صف رندان نظری بهتر ازین بر در میکده می کن گذاری بهتر ازین^۱
 در حق من لبث این لطف که می فرماید سخت خوب است ولیکن قدری بهتر ازین^۲
 آن که سحرش گره از کار جهان بگشاید گو درین نکته بفرما نظری بهتر ازین^۳
 دل بدان رود گرامی چه کنم گر ندهم مادر دهر ندارد پری بهتر ازین^۴
 ناصحم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق برو ای خواجه عاقل هنری بهتر ازین^۵
 من نگویم که قدح گیر و لب ساغر بوس بشنو ای جان که نگوید دگری بهتر ازین^۶

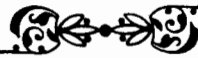
كلك حافظ شكرين ميوه نباتي ست بجو

كه درين باغ نيبني ثمری بهتر ازین^۷



۴۱۶ * آ ۳۸۱ و ن ۳۴۰ - ۷ - ر ۳۴۰ ، ۷ ، ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۷

۲. آ ، این ، ر ، از ، ن ، آن | آ و ر ، سخت ، ن ، نیک و ۳. آ : سحرش ، ر ،
 فکرش ، ن ، فکرش | آ و ن ، گو درین نکته ، ر : که درین کار ۴. آ و ن ، ندارد
 ، ر ، نزاید ۵. آ و ر ، برو ، ن ، بشنو ۶. آ : نکویم ، ر و ن : چه
 کویم ؛ آ : ساغر بوس ، ر : ساقی بوس ، ن : ساغر نوش | آ و ن : ای جان ، ر : از من ۷.
 - آ ، بجو ، ر : بجش ، ن : بچین



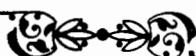
گفتم برون شدی به تماشای ماه نو از ماه ابروان منت شرم باد رو^۱
 عمری ست تا دلت ز اسیران زلف ماست غافل ز حفظ جانب یاران خود مشو^۲
 مفروش عطر عقل به هندوی زلف ما^۳ گانجا هزار نساقت مشکین به نیم جو^۴
 تخم وفا و مهر درین کهنه کشته زار آنگه عیان شود که رسد موسم درو^۵
 ساقی پیار بساده که رمزی بگویمت از سر^۶ اختران کهن سیر و ماه نوه
 شکل هلال هر سر مه می دهد نشان از افسر سیامک و پر^۷ کلاه زو

حافظ جناب پیر مغان مامن وفاست

درس حدیث عشق براو خوان و زو شنو^۸

۴۱۷ * ۴۰۴ آ و ر ۳۷۴ و ن ۴۱۸ ، ۷

۱. آ : گفتم ، ر و ن ، گفتا
۲. ر : دلت ز اسیران زلف ماست ، آ : دلت زبیران
۳. آ و ن : عطر
۴. آ و ن : رسد ، ر : بود
۵. آ و ر : سر ... سیر ، ن :
۶. آ و ن : هر سر مه می دهد ، ر : در سر هر مه دهد | آ و ر : پر^۷ ،
۷. ر و ن ، براو ، آ : بدو
۸. ن : فر^۸



مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو^۱
 تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عیار تخت کاووس بسرد و کمر کیخسرو^۲
 گفتم ای بخت بخشیدی و خورشید دمید گفت با این همه از سابقه نومید مشو^۳
 آن چنان رو شب رحلت چو مسیحا به فلک کز چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو^۴
 آسمان گو مفروش این عظمت کاندل عشق خرمن مه به جوی خوشه پروین به دو جو^۵
 گوشوار از زرو لعل ارچه گران دارد گوش دور خوبان گذران است نصیحت بشنو^۶
 چشم بد دور ز خال تو که در عرصه حسن بیدقی راند که برد از مه و خورشید گرو^۷

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت

حافظ این خرقه بشمینه بینداز و پرو^۸

۴۱۸ * آ ۴۰۳ - ۸، ۳۷۷ ر - ۸، ۵۷۶ ۲۴۳ ۱ -

ن ۴۱۶ - ۸، ۴۱۶ ۵۴۲۳ ۱ -

۲. آ، شبگرد، رون؛ شب دزد | آون؛ تخت، ر، تاج ۳. آون؛ بخشیدی ...
 دمید، ر؛ بخشیدی و در خواب شدی ۴. آون؛ آن چنان ... رحلت، ر؛ گر روی
 پاک و مجرد | آور، چراغ، ن؛ فروغ ۵. آ، گوشوار از، رون؛ گوشوار | آ،
 - خوبان، رون؛ خوبی ۸. آور، زهد و، ن؛ زهد



به جان پیر خرابات و حق^۱ نعمت او که نیست در سر ما جز هوای خدمت او
 بهشت اگر چه نه جای گناهکاران است بیار باده که مستظهرم به همت او^۲
 چراغ صاعقه آن سحاب روشن باد که زد به خرمن من آتش محبت او^۳
 بیار باده که دوشم سروش عالم غیب نوید داد که عام است فیض رحمت او^۴
 بر آستانه میخانه گر سری بینی مزن به پای که معلوم نیست نیت او^۵
 مکن به چشم حقارت نگاه در من مست که نیست معصیت و زهد بی مشیت او^۶
 مدام خرقه حافظ به باده در گرو است مگر ز خاک خرابات بود فطرت او^۷

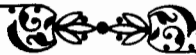
نمی‌کند دل ما میل زهد و توبه ولی

به نام خواجه بکوشیم و فر^۸ دولت او^۸

* ۴۱۹ آ ۲۴۸ : ۷ ، ۲۴۸ آ ۷۶۵۴۳۲۱ - ۸ ، ۳۹۷ آ ۸ ، ۳۶۸ ر ۸ ، ۳۶۸ ر

۳۲۱ 'یک مصراع' ۷۶۴۵ - ۷ ، ۴۱۱ ن ۷۶۴۵۳۲۱ ، ۷ ، ۴۱۱ ن

۱. آ و آم و ن : نعمت ، ر : صحبت
 ۲. آ و آم : من : رون ، ما : ر بعد از بیت ۳ این مصراع را دارد : به
 ۳. آ و آم : چراغ ... باد ، رون : صد آفرین
 ۴. آ و آم و ن : فطرت ، ر : طینت
 ۵. آ و آم و ن : فطرت ، ر : طینت
 ۶. آ و آم و ن : فطرت ، ر : طینت
 ۷. آ و آم و ن : فطرت ، ر : طینت
 ۸. آ و آم و ن : فطرت ، ر : طینت



ای آفتاب آینه دار جمال تو مشک سیاه مجمره گردان خال تو^۱
 صحن سرای دیده بشستم ولی چه سود کاین گوشه نیست در خور خیل خیال تو^۲
 در اوج ناز و نعمتی ای آفتاب حسن یارب مباد تا به قیامت زوال تو^۳
 در چین زلفش ای دل غمگین چگونه ای کاشفته گفت باد صبا شرح حال تو^۴
 برخاست بوی گل ز در آشتی در آی ای نوبهار ما رخ فرخنده فال تو^۵
 مطبوعتر ز نقش تو صورت نبست باز طغرا نویس ابروی مشکین مثال تو^۶
 در پیش خواجه عرض کدامین جفا کنم شرح نیازمندی خود یا ملال تو^۷

حافظ درین کمند سر سرکشان بسی ست

سودای کج میز که نباشد مجال تو^۸

* ۴۲۰ آ ۳۹۹ ون ۴۱۴ ، ۸ - ر ۳۷۰ ، ۸ : ۷۸۵۴۶۳۲۱

۲. آ ون : دیده ، ر : چشم
 آ ون : غمگین ، ر : مشکین
 ۳. آ ، آفتاب ، ر ون : پادشاه
 ۴. آ ، در پیش ، ر : بر عدل ، ن : در صدر : آ ون
 ۵. آ ون : جفا ، ر : خطا
 ۶. آ ون : بسی ست ، ر : ببین
 ۷. آ ، در پیش ، ر : بر عدل ، ن : در صدر : آ ون
 ۸. آ ون : جفا ، ر : خطا



ای خونبهای نافه چین خاک راه تو خورشید سایه پرور طرف کلاه تو^۱
 نرگس کرشمه می برد از حد برون خرام ای جان فدای شیوه چشم سیاه تو^۲
 خونم بخور که هیچ ملک با چنان جمال از دل نیایدش که نویسد گناه تو^۳
 آرام و خواب خلق جهان را سبب توئی زان شد کنار دیده و دل تکیه گاه تو^۴
 با هر ستاره یی سر و کاری ست هر شبم از حسرت فروغ رخ همچو ماه تو^۵
 یاران همنشین همه از هم جدا شدند مائیم و آستانه عالم پناه تو^۶

حافظ طمع مبر ز عنایت که عاقبت

آتش زند به خرمن غم دود آه تو^۷

۴۲۱* آ ۴۰۱، ۶: ۷۵۴۳۲۱ - ر ۳۷۳ و ن ۴۱۵، ۷

۱. آ: سایه پرور، رون: در حمایت
۲. آ: جان، رون: من
۳. آ: با چنان، ر: را چنین، ن: با چنین | آ و ن: نیایدش، ر: نیامدش
۴. آ:
۵. آ: سر و کاری
۶. ر: هم، ن: ما | ر: عالم، ن: دولت
۷. آ: طمع مبر، رون: مبر طمع | آ و ن: غم، ر: ما



ای قباى پادشاهی راست بر بالای تو تاج شاهی را فروغ از گوهر والای تو^۱
 آفتاب فتح را هر دم طلوعی می دهد از کلاه خسروی رخسار مه سیمای تو^۲
 گرچه خورشید فلک چشم و چراغ عالم است روشنائی بخش چشم اوست خاک پای تو^۳
 آنچه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار جرعه‌یی بود از زلال جام جان افزای تو^۴
 جلوه‌گاه طایر اقبال گردد هر کجا سایه اندازد همای چتر گردون سای تو^۵
 در رسوم شرع و حکمت با هزاران اختلاف نکته‌یی هرگز نشد فوت از دل دانای تو^۶
 آب حیوانش ز منقار ملاحی می چکد طوطی خوش لهجه یعنی کلک شکرخای تو^۷
 عرض حاجت در حریم حضرت محتاج نیست راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو^۸

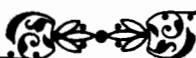
حافظ اندر حضرت لاف غلامی می زند

بر امید عفو جان بخش جهان بخشای تو^۹

* ۴۲۲ آ ۳۹۸، ۷، ۱، ۳۲۱، ۵۸۶ - ۳۶۷، ۹، ۱، ۵۲۱، ۶۵۷، ۳۸۴ -

ن ۴۱۳، ۶، ۵۲۱، ۵۸۶

۱. | آ و ن : تاج ... فروغ ، ر : زینت تاج و نکین ؛ ر و ن : گوهر والای ، آ : لؤلؤ لالای . ۲
- آ و ن : فتح ، ر : صبح | آ ، از ، ر : در ، ن : این ؛ آ و ر : رخسار ، ن : مقدار
۳. | آ : چشم ، ر : آب . ۵. آ و ن : اقبال گردد ، ر : چرخ آشیان شد . ۶
- آ و ن : در رسوم ، ر : از رسوم . ۸. | آ : با فروغ رای ، ر : بر فروغ رای ، ن :
۹. آ و ن : حافظ ... می زند ، ر : خسروا پیرانه سر حافظ جوانی می کند
۱۰. | آ و ن : جهان بخشای ، ر : گنه بخشای



تاب بنفشه می دهد طرّه مشک سای تو پرده غنچه می درد خنده دلگشای تو^۱
 ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز کز سر صدق می کند شب همه شب دعای تو^۲
 من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان قال و مقال عالمی می کشم از برای تو^۳
 مهر رخت سرشت من خاک درت بهشت من عشق تو سر نبشت من راحت من رضای تو^۴
 دلق گدای عشق را گنج بود در آستین زود به سلطنت رسد هر که بود گدای تو^۵
 شاه نشین چشم من تکیه گه خیال توست جای دعاست شاه من بی تو مباد جای تو^۶
 شور شراب و سوز عشق آن نفسم رود ز سر کاین سر پرهوس شود خاک در سرای تو^۷

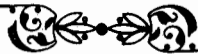
خوش چمنی ست عارضت خاصه که در بهار حسن

حافظ خوش کلام شد مرغ سخن سرای تو^۸

۴۲۳ * آ ۴۰۰، ۸ - ۳۶۵ ر ۵ : ۲۱ 'نسخه بدل بیت ۴' ۸۷ -

ن ۴۱۲، ۷ : ۸۶۵۴۳۲۱

۱. آ و ن : می دهد ، ر : می برد
 ۲. | آ و ر : شب همه شب ، ن : هر سحری
 - ۳.
 ۴. آ : مهر رخت سرشت ، ن : عشق تو سر نوشت |
 ۵. آ : عشق تو سر نبشت ، ن : مهر رخت سرشت . ر به جای بیت ۴ این بیت را دارد ،
 ۶. خرقة زهد و جام می گرچه نه درخور من است
 ۷. آ : شراب ... ز سر ، ر : و شراب ... زیاد
 ۸. آ : خوش ... حسن ، ر : کام بران
- و نام جو خاصه که اندرین زمن



مرا چشمیست خون افشان ز دست آن کمان ابرو
 جهان پرفتنه خواهد شد ازین چشم و از آن ابرو^۱
 غلام چشم آن ترکم که در خواب خوش مستی
 نگارین گلشنش روی است و مشکین سایه بان ابرو^۲
 هلالی شد تنم زین غم که با طغرای مشکینش
 که باشد مه که بنماید ز طاق آسمان ابرو^۳
 رفیقان غافل و ما را از آن چشم و جبین هر دم
 هزاران گونه پیغام است و حاجب در میان ابرو^۴
 تو کافر دل نمی بندی نقاب حسن و می ترسم
 که محرابم بگرداند خم آن دلستان ابرو^۵
 روان گوشه گیران را جبینش طرفه گلزاریست
 که برطرف چمن سارش همی گردد چمن ابرو^۶
 دگر حور و پری را کس نگوید با چنان حسنی
 که این را این چنین حسن است و آن را آن چنان ابرو^۷
 اگرچه مرغ زیرک بود حافظ در هوا داری
 به تیر غمزه صیدش کرد چشم آن کمان ابرو^۸

۴۲۴ * آ ۲۴۹ : ۷ - ۸۷۶۴۳۲۱ - ۶ : ۳۷۱۲ - ۸۵۴۳۲۱ -

ن ۴۱۷ : ۶ - ۸۶۴۳۲۱ -

۱. آ و ن : پرفتنه خواهد شد ازین ، ر : بس فتنه خواهد دید ازان
۲. آ و ر :
۳. ر و ن ، تنم ، آ : منم
۴. آ : رفیقان ، ر و ن
۵. خ : می ترسم ، ر : ما هر دم
۶. آ : روان ... جبینش ، ن : رواق ... ز حسنش



خط عذار یار که بگرفت ماه ازو خوش حلقه‌یی ست لیک به‌در نیست راه ازو^۱
 ابروی دوست گوشه محراب دولت است آنجا بمال چهره و حاجت بخواه ازو^۲
 ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاک دار کآینه‌یی ست جام جهان بین که آه ازو^۳
 سلطان غم هر آنچه تواند بگو بکن من برده‌ام به باده‌فروشان پناه ازو^۴
 صوفی مرا به میکده برد از طریق عشق این دوده بین که نامه من شد سیاه ازو^۵
 ساقی چراغ می به‌ره آفتاب دار گو برفروز مشعل صبحگاه ازو^۶
 آبی به روزنامه اعمال ما فشان بتوان مگر سترد حروف گناه ازو^۷
 حافظ که ساز مجلس عشاق راست کرد خالی مباد عرصه این بزمگاه ازو^۸
 آیا درین خیال که دارد گدای شهر
 روزی بود که یسار کند پادشاه ازو^۹

۴۲۵ * ۲۴۷ و ن ۴۰۹ - ۳۷۵ ر ۹ : ۱ : ۲۲ ۵۳ ۴۵ ۶۴ ۸۷ ۹

۱. | آون : به در ، ر : برون ۲. | رون ، بمال ، آ : بما ۵.
- آون : صوفی ... عشق ، ر : کردار اهل صومعه‌ام کرد می‌پرست | ن : دوده ، آور : دود ؛ آون ، من
۶. آون : می ، ر : من ؛ رون : به ره ، آ : به بر ۷. | آور : مگر سترد ، ن :
۸. آون : مجلس ... راست ، ر : مطرب ... ساز



گلبن عیش می‌دهد ساقی گل‌گذار کو باد بهار می‌وزد باده خوشگوار کو^۱
هر گل نو ز گل رخی یاد همی کند ولی گوش سخن شنو کجا دیده اعتبار کو^۲
مجلس بزم عیش را غالیه از هوای توست ای دم خوش نفس صبا نافت زلف یار کو^۳
حسن فروشی گلم نیست دجمل ای صبا دست زدم به خون خود بهر خدا نگار کو^۴
خیز که شمع صبحدم لاف ز عارض تو زد خصم زبان دراز شد خنجر آبدار کو^۵
گفت مگر ز لعل من بوسه نداری آرزو مردم ازین هوس ولی قدرت و اختیار کو^۶

حافظ اگر چه در سخن خازن گنج حکمت است

از غم روزگار دون طبع سخن گزار کو^۷

* ۴۲۶ آ. ۴۰۲، ۷ - ۳۷۶، ۶، ۳۲۱، ۷۵۴ -

ن. ۴۱۰، ۶، ۳۲۱، ۷۵۳

۱. آ و ن، می‌دهد، ر، می‌دهد ۳. آ، عیش ... از هوای توست، ر و ن، عشق ...
- مراد نیست | آ، خوش نفس صبا، ر و ن، صبح خوش نفس ۴. | ر، نگار، آ، شکار
۵. آ، خیز که شمع صبحدم، ر، شمع سحرگهی اگر، ن، شمع سحر ز خیرگی ۶.
- آ، من، ن، او | آ، قدرت و، ن، قدرت ۷. | آ، سخن گزار، ر و ن، سخن‌گذار



ای پیک راستان خبر سرو ما بگو احوال گل به بلبل دستان سرا بگو^۱
 بر این فقیر قصه آن محتشم بخوان با این گدا حکایت آن پادشا بگو^۲
 ما محرمان صوت الستیم غم مخور با یار آشنا سخن آشنا بگو^۳
 برهم جو می زد آن سر زلفین مشکبار با ما سر چه داشت ز بهر خدا بگو^۴
 هر کس که گفت خاک ره او نه تو تیاست گو این سخن معاینه در چشم ما بگو^۵
 هان بر در است قصه ارباب معرفت رمزی برو بپرس و حدیثی بیا بگو^۶
 مرغ چمن به مویه من دوش می گریست آخر نه واقفی که چه رفت ای صبا بگو^۷
 گر دیگر ت بر آن در دولت گذر بود بعد از ادای خدمت و عرض دعا بگو^۸
 در راه عشق فرق غنی و فقیر نیست ای پادشاه حسن سخن با گدا بگو^۹
 آن کس که منع ما ز خرابات می کند گو در حضور پیر من این ماجرا بگو^{۱۰}
 آن می که درسبو دل صوفی به عشوه برد کی در قدح کرشمه کند ساقیا بگو^{۱۱}

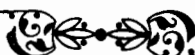
حافظ گرت به مجلس او راه می دهند

می نوش و ترک زرق ز بهر خدا بگو^{۱۲}

۴۲۷ * آ ۴۰۵ : ۹۰۳۲۱۸۷۵۳۲۱ - ۱۲۱۱۹۸۷۲۲ - ۱۰

۱۰۸۶۵۴۳۱ 'نسخه بدل بیت ۹' ۱۲۲

۱. آ : سرو ، ر : یار ۲. آ : بر این فقیر قصه ، ر : این فقر نامه را بر ۳
 آ : صوت الستیم ، ر : خلوت انسیم ۵. آ : ره او نه ، ر : در دوست ۹
 ر به جای بیت ۹ این بیت را دارد ؛
 هر چند ما بدیم تو ما را بدان مکیں شاها تو ماجرای گناه گدا بگو
 ۱۲. آ : می نوش ، ر : می کوش



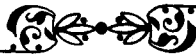
خنك نسیم معنبر شمامه دلخواه که در هوای تو برخاست بامداد پگاه^۱
 دلیل راه شو ای طالب خجسته لقا که دیده آب شد از شوق خاك این درگاه^۲
 به یاد شخص نزارم که غرق خون دل است هلال را به کنار شفق کنند نگاه^۳
 منم که بی تو نفس می زنم زهی خجلت مگر تو عفو کنی ورنه نیست عذر گناه^۴
 ز دوستان تو آموخت در طریقت مهر سپیده دم که هوا چاك زد شعار سیاه^۵
 به عشق روی تو روزی که از جهان بروم ز تربتم بدمد سرخ گل به جای گیاه^۶

مده به خاطر نازك ملالت از من زود

که حافظ تو خود این لحظه گفت بسم الله^۷

۴۲۸ * ۴۱۳ و ر ۳۵۴ و ن ۴۲۳ و ۷

۱. | رون : پگاه ، آ : کاه ۲. آ : طالب ، ر : طایر ، ن : طالع | آ : این ، رون : آن
 ۳. آ و ن : به یاد ، ر : نگر به | آ : به کنار ، رون : ز کنار ۴.
 ۵. آ : طریقت ، رون : آ و ن : می زنم ، ر : می کشم | آ : نیست ، رون : چیست
 ۶. آ و ن : به عشق ، ر : به پیش ۷. آ و ن : من زود ، ر : می ورود | آ و ر : خود
- این ، ن : همین



عیشم مدام است از لعل دلخواه کارم به کام است الحمد لله^۱
 ای بخت سرکش تنگش به برکش گه جام می کش گه لعل دلخواه^۲
 ما را به تشنیه افسانه کردند پیران جاهل شیخان گمراه^۳
 از دست زاهد کردیم توبه وز فعل عابد استغفر الله^۴
 جانا چه گویم شرح فراق چشمی و صد غم جانی و صد آه^۵
 کافر مبیناد این غم که دیده ست از قامت سرو از عارضت ماه^۶

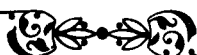
شوق لب برد از یاد حافظ

ورد شبانه درس سحرگاه^۷

۴۲۹* آ ۴۱۱: ۵، ۷۵۳۲۱ -

۶، ۳۶۱: ۶۵۴۳۲۱ - ن ۴۲۲، ۷.

۱. آ و ن: مدام، ر: به کام ۲. آ و ن: تنگش، ر: تنگم | ر: می کش، آ: می کشت
 ن: زرکش، آ و ن: لعل دلخواه، ر: کام دلخواه ۴. | ر: فعل، ن: قول ۷.
 آ: شوق، ن: ذوق | آ: ورد ... درس، ن: درس ... ورد

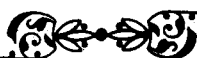


گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکم لله^۱
 آیین تقوی من نیز دانم لیکن چه چاره با بخت گمراه^۲
 من رند و عاشق وانگاه توبه استغفر الله استغفر الله^۳
 ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم یا جام باده یا قصه کوتاه^۴
 الصبرُ مرٌ والعمرُ فانٍ یا لیتَ شعری حَتّامَ آلقاه^۵
 مهر تو عکسی بر ما نیفکند
 آینه رویا آه از دلت آه^۶

۴۳۰ * آ ۴۱۲، ۶- ر ۳۵۵ و ن ۴۲۱، ۷.

۵۶۴۳۲۱ 'بیت ۷ غزل پیشین'

۱. رون، گر، آ، کز ۲. آ، من نیز دانم، ر، من نیک دانم، ن، ما نیز دانیم
۵. رون، فان، آ، فانی، رون، بعد از بیت ۵ این بیت را که در غزل ۴۲۹ گذشت دارند؛
 ورد رخش برد از یاد حافظ درس شبانه ورد سحرگاه
۶. آ و ر، مهر ... نیفکند، ن، عکسی ز مهرت بر ما نیفتاد
 ر، ورد رخش، ن، شوق لب



وصال او ز عمر جاودان به خداوند مرا آن ده که آن به^۱
 به شمشیرم زد و با کس نگفتم که راز دوست از دشمن نهان به^۲
 شبی می گفت چشم کس ندیده ست ز مروارید گوشم در جهان به^۳
 دلا دایم گدای کوی او باش به حکم آن که دولت جاودان به^۴
 به خلدم دعوت ای زاهد مفرمای که این سیب زنج زان بوستان به^۵
 به داغ بندگی مردن درین در به جان او که از ملک جهان به^۶
 گلی کان پای مال سرو ما شد بود خاکش ز خون ارغوان به^۷
 خدا را از طبیب ما پرسید که آخر کی شود این ناتوان به^۸
 جوانا سرمتاب از پند پیران که رای پیر از بخت جوان به^۹

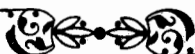
سخن اندر دهان دوست گوهر

ولیکن گفته حافظ از آن به^{۱۰}

۴۳۱* ۱۰، ۴۰۶ آ - ۷، ۳۶۴ ر - ۱، ۷، ۸، ۵، ۹، ۴ -

ن ۴۲۰، ۹، ۲۱، ۶، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰

۵. آ و ن : مفرمای ، ر ، مفرما
 ۶. آ ، درین ، ن ، براین
 ۷. ر و ن
 ۸. آ و ن ، ما ، ر ، من | آ و ن ، این ،
 ۹. آ و ن : جوانا ، ر ، چو حافظ | آ و ن ، رای ، ر ، پند ؛ آ و ر ، از ، ن ، با
 ر ، آن



ناگهان پرده بر انداخته ای یعنی چه مست از خانه برون تاخته ای یعنی چه^۱
 زلف در دست صبا گوش به فرمان رقیب این چنین با همه در ساخته ای یعنی چه^۲
 شاه خوبانی و منظور گدایان شده ای قدر این مرتبه نشناخته ای یعنی چه^۳
 جو سر زلف خود اول تو به دستم دادی بازم از پای در انداخته ای یعنی چه^۴
 سخت رمز دهان گفت و کمر سرّ میان وز میان تیغ به ما آخته ای یعنی چه^۵
 هر کس از مهره مهر تو به نقشی مشغول عاقبت با همه کج باخته ای یعنی چه^۶

حافظا در دل تنگ تو فرود آمد یار

خانه از غیر نپرداخته ای یعنی چه^۷

۴۳۲ * آ ۴۱۰ و ر ۳۶۲ و ن ۴۲۴ ۷

۱. آ و ر : مست ... برون ، ن : مرکب ... به در ۴. آ : چو ، ر و ن : نه ۵.
 آ : گفت و کمر ، ر : و کمر ، ن : گفت و دهان | ر و ن : وز ، آ : در ۶. ر : مهره
 آ و ن : چهره ، آ و ن : به نقشی ، ر : به نوعی ۷. آ : تنگ تو ، ر و ن : تنگت چو



در سرای مغان رفته بود و آب زده نشسته پیر و صلابی به شیخ و شاب زده^۱
 سبو کشان همه در بندگیش بسته کمر ولی ز تترك کله چتر بر سحاب زده^۲
 شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده عذار مغبچگان راه آفتاب زده^۳
 عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز شکسته کسمه و بر برگ گل گلاب زده^۴
 ز شور و عربده شاهدان شیرین کار شکر شکسته سمن ریخته رباب زده^۵
 سلام کردم و با من به روی خندان گفت که ای خمار کش مفلس شراب زده^۶
 که این کند که تو کردی به ضعف همت و رای ز گنج خانه شده خیمه بر خراب زده^۷
 وصال دولت بیدار ترسنت ندهند چه خفته ای تو در آغوش بخت خواب زده^۸
 فلك جنبه کش شاه نصرة الدين است بیا ببین ملکش دست در رکاب زده^۹
 خرد که ملهم غیب است بهر کسب شرف ز بام عرش صدش بوسه بر رکاب زده^{۱۰}

بیا به میکنده حافظ که بر تو عرضه کنم

هزار صف ز دعا‌های مستجاب زده^{۱۱}

۴۳۳ * ۱۱، ۴۰۷ آ - ۹، ۳۶۶ ر : ۱۱۸۷۶۵۴۳۲۱ -

ن ۱۱۸۷۶۵۳۴۲۱ : ۹، ۴۲۵

۳. آ و ر : شعاع ... پوشیده ، ن : فروغ جام و قدح چتر ماه پوشیده ۴. آ و ر : کسمه
 ، ن : وسمه ۵. آ و ر : ز شور ... شاهدان ، ن : ز ناز ... ساقیان | آ و ر : سمن ...
 رباب ، وگل ... گلاب ۶. آ و ر : سلام ... خندان ، ن : مرا به جرعه خود شاد کرد و
 آن که ۷. آ و ن : این کند ، ر : کرد این ؛ آ و ر : ضعف ، ن : عقل و | آ و ن : بر
 ، ر : در ۸. ر : وصال ... ندهند ، آ : مرا به جرعه خود شاد کرد و آن که گفت ، ن :
 وصال دولت جاوید ترسنت ندهند | آ : چه ، ر و ن : که ۱۱. آ : عرضه کنم ، ر و ن :
 - عرض کنم



دوش رفتم به در میسکده خواب آلوده خرقه تر دامن و سجاده شراب آلوده^۱
 آمد افسوس کنان مغیبه باده پرست گفت بیدار شو ای ره رو خواب آلوده^۲
 شست و شویی کن و آن گه به خرابات خرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده^۳
 در هوای لب شیرین پسران چند کنی جوهر روح به یاقوت مذاب آلوده^۴
 به طهارت گذران منزل پیری و مکن خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده^۵
 آشنایان ره عشق درین بحر عمیق غرقه گردند و نگردند به آب آلوده^۶
 پاک و صافی و خوش از جاه طبیعت به در آی که صفایی ندهد آب تراب آلوده^۷
 گفتم ای جان و جهان دفتر گل عیبی نیست که شود فصل بهار از می ناب آلوده^۸

گفت حافظ لغز و نکته به یاران مفروش

آه ازین لطف به انواع عتاب آلوده^۹

* ۴۳۴ آ ۴۰۸ و ن ۴۲۸ - ۹ - ۸۰۳۵۸ ر - ۱۰۸۷۵۴۳۲۱

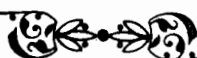
۲. آ : باده پرست ، ر و ن : باده فروش | آ و ر : ره رو ، ن : رهبر
 ، ر و ن : به هوای ۵. | آ و ن : خلعت ، ر : خلعت : آ : چو ، ر و ن : به
 آ : ره ، ن : غم | آ : گردند و نکردند ، ن : گشتند و نگشتند ۷. آ و ر : و خوش ، ن
 : شود ۸. آ و ر : عیبی ، ن : باکی ۹. آ و ن : لغز ، ر : برو



ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده روشن ز چشم مستت چشم جهان ندیده^۱
 همچون تو نازنینی سر تا به پا لطافت گیتی نشان نداده ایزد نیافریده^۲
 بر قصد خون عشاق ابرو و چشم شوخش گاه این کمین گشاده گاه آن کمان کشیده^۳
 تا کی کبوتر دل باشد چو مرغ بسمل از زخم تیر جزعت در خاک و خون طپیده^۴
 از سوز سینه هر دم دودم به سر برآید چون عود چند باشم در آتش آرمیده^۵

گر دست من نگیری با خواجه باز گویم

کز عاشقان مسکین دل برده و دودیده^۶



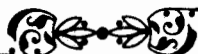
دامن‌کشان همی رفت در شرب زر کشیده صد ماه رو ز رشکش جیب قصب دریده^۱
 از تاب آتش می برگرد عارضش خوی چون قطره‌های شبنم بر برگ گل چکیده^۲
 یاقوت جان فزایش از آب لطف زاده شمشاد خوش خرامش در ناز پروریده^۳
 لفظی فصیح شیرین قدی بلند چابک رویی لطیف دلکش چشمی خوش کشیده^۴
 آن لعل دلکش بین وان خنده دل آشوب وان رفتن خوشش بین وان گام آرمیده^۵
 آن آهوی سیه چشم از دام ما برون شد یاران چه چاره سازیم با این دل رمیده^۶
 زنه‌ار تا توانی اهل نظر میازار دینی وفا ندارد ای یار برگزیده^۷
 تا کی کشم عتابت زان چشم دلفریب روزی کرشمه‌یی کن ای نور هر دو دیده^۸
 گر خاطر شریف رنجیده شد ز حافظ باز آ که توبه کردیم از گفته و شنیده^۹

بس شکر باز گویم در بندگی خواجه
 گر اوفتد به دستم آن میوه رسیده^۱

۴۳۶ * آ ۲۵۰ ، ۹ ، ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ - ۳۶۳ ، ۹ ، ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ -

۱۰ ، ۴۲۶ ن ۱۰ ، ۹ ، ۸ ، ۷ ، ۶ ، ۵ ، ۴ ، ۳ ، ۲ ، ۱ ، ۰

۱. آ و ن : همی رفت ، ر : همی شد | آ : ماه رو ز رشکش ، ر : ماه روش در پی ، ن : ماه رو
۲. ر و ن : فصیح ، آ : فصیح ، آ و ن : قدی ، ر : قد | آ و ن : دلکش
۳. آ و ن : لعل ... خنده دل آشوب ، ر : حسن ... خنده‌های
۴. ر و ن : فصیح ، آ : فصیح ، آ و ن : قدی ، ر : قد | آ و ن : دلکش
۵. آ و ن : لعل ... خنده دل آشوب ، ر : حسن ... خنده‌های
۶. آ و ر : وان رفتن ، ن : آن رفتن
۷. آ و ن : این دل ، ر : آهوی
۸. آ : زان ، ر : از ، ن : وز
۹. آ : توبه کردیم ، ر : بازگشتیم ، ن : توبه کردم



از خون دل نبشتم نزدیک یار نامه
 هر چند گآزمودم از وی نبود سودم
 پرسیدم از چه بینی انکار دوست گفتا
 درم من از فراق بر دیده صد علامت
 لیست دُموع عینی هذا لنا العلامة^۴
 گفتم ملامت آید گر گرد کوت کردم
 حافظ چو طالبی تو جامی به جان شیرین
 حتی قدوق منه کاساً من الکرامه^۶
 باد صبا ز ماهم ناگه نقاب برداشت
 کالشمس فی ضحای تَطْلُع من الغمامه^۷

۴۳۷ * آ ۴۱۴ - ۶، ۳۵۵ ر - ۶، ۳۲۴ ۱ - ۶۵۳

ن ۴۳۲ - ۷، ۴۳۲ ۱ - ۷۶۵

۱. آ : نبشتم ... یار ، ر و ن : نوشتم ... دوست | آ و ن : من ، ر : قی . ۳. آ : چه
 بینی انکار : ر : طیبی از حال ، ن : طیبی احوال | آ : عذاب من ، ر : عذاب فی ، ن : عتاب فی ؛
 ه : السلامه ، آ و ن : ندامه ، ر : سلامه . ۴. آ : فراق تو ، ر و ن : فراقی در |
 ر و ن : هذا ، آ : مدلا . ۶. آ : طالبی تو ، ر : طالبی به ، ن : طالب آمد | آ : تذوق
 ، ر : بذوق ، ن : یدوق



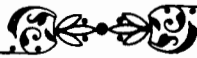
چراغ روی تو را شمع گشت پروانه
 خرد که قید سجانین عشق می فرمود
 به بوی حلقه زلف تو گشت دیوانه^۲
 به مژده جان به صبا داد شمع در نفسی
 ز شمع روی تو اش چون رساند پروانه^۳
 به بوی زلف تو گر جان به باد رفت چه شد
 هزار جان گرامی فدای جانانه^۴
 بر آتش رخ زیبای تو برای سپند
 به غیر خال سیاهش که دید به دانه^۵
 من رمیده ز غیرت ز پا فتادم دوش
 نثار خویش چو دیدم به دست بیگانه^۶
 چه نقشها که برانگیختیم و سود نداشت
 فسون او بر ما گشته است افسانه^۷
 مرا به دور لب دوست هست پیمانی
 که بر زبان نبرم جز حدیث پیمانه^۸

حدیث مدرسه و خانقه مگوی که باز

فتاد در سر حافظ هوای میخانه^۹

۴۳۸ * آ ۴۱۶ و ن ۴۳۱ - ۹، ۳۵۶ ر، ۶، ۸۷۶۴۱، ۹

۱. آ و ن : گشت ، ر ، روز
 ۲. آ و ن : ما ، بر او
 ۳. آ و ن : پیمانه ، ن : جانانه
 ۴. آ و ن : میخانه ، ر : جانانه
 ۵. آ ، تو برای ، ن ، او به جای
 ۶. آ و ر ، به دور لب دوست ، ن ، بر آن دو لب و دست
 ۷. آ و ن ، مگوی ، ر ، بگوی | آ و ر ، فتاد ، ن :
 ۸. آ و ر ، به دور لب دوست ، ن ، بر آن دو لب و دست
 ۹. آ و ن ، مگوی ، ر ، بگوی | آ و ر ، فتاد ، ن :



سحرگاهان که مخمور شبانه گرفتم باده با چنگ و چغانه^۱
 نهادم عقل را ره توشه از می ز ملک هستی‌اش کردم روانه^۲
 نگار می‌فروشم عشوہ‌یی داد که ایمن گشتم از مکر زمانه^۳
 ز ساقی^۴ کمان ابرو شنیدم که ای تیر ملامت را نشانه^۵
 نبندی زان میان طرفی کمروار اگر خود را ببینی در میانه^۶
 برو این دام بر مرغی دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه^۷
 که بندد طرف وصل از حسن شاهی که با خود عشق ورزد جاودانه^۸
 ندیم و ساقی و مطرب همه اوست خیال آب و گل در ره بهانه^۹
 بده کشتی^{۱۰} می تا خوش برآیم ازین دریای ناپیدا کرانه^{۱۱}
 سرا خالی ست از بیگانه می نوش که جز تو نیست ای مرد یگانه^{۱۲}

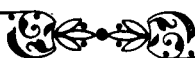
وجود ما معمایی ست حافظ

که تحقیقش فسون است و فانه^{۱۳}

*۴۳۹ آ ۴۱۵، ۹، ۱۱۹۸۶۵۴۳۲۱، ۱۰، ۳۶۰، ۱۱۹۸۷۶۵۴۳۲۱ -

ن ۴۲۷، ۱۰، ۱۱۶۸۵۴۱۰۹۳۲۱

۱. آون : سحرگاهان که ، ر : سحرگاهی چو | آور : گرفتم ، ن : نهادم
 ۲. آ | آ ، ملک ، رون : شهر
 ۳. آ : نبندی زان ، ر : نبندی زان ، ن : نبندی زین | آ : ببینی
 ۴. آون : ساقی ، ۵. آور : مرغی ، ن : صیدی
 ۶. آون : ساقی و ساقی ، ۷. آون : دگر ، ر : وی
 ۸. آون : ساقی ، ۹. آ : برآیم ، ر : برانیم ، ن : برانیم
 ۱۰. آون : ساقی ، ۱۱. آون : ساقی ، ۱۲. آون : ساقی ، ۱۳. آون : ساقی



به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی می علاج کسی کنمت آخر الدواء الکی^۱
 ذخیره‌یی بنه از رنگ و بوی فصل بهار که در پی‌اند دگر ره زنان بهمن و دی^۲
 چو گل نقاب برافکند و مرغ زد هو هو منه ز دست پیاله چه می‌کنی هی هی^۳
 خزینه داری میراث خوارگان کفر است به قول مطرب و ساقی و فتوی دق و نی^۴
 چو هست آب حیانت به دست تشنه ممیر نگفتمت و من الماء کل شیء حی^۵
 زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند مجو ز سفله مروت که شیئه لاشی^۶
 نوشته‌اند در ایوان جنة المأوی که هر که عشوة دینی خرید وای به وی^۷
 سخا نماند سخن طی کنم بیا ساقی بده به شادی روح و روان حاتم طی^۸

بخیل بوی خدا نشنود بیا حافظ

پیاله گیر و کرم ورز والضمان علی^۹

۴۴۰* آ ۴۶۴ در ۴۲۸ و ن ۴۷۴ ، ۹

۲. | آ : در پی‌اند دگر ، رون : می‌رسند ز پی
 ۴. | آ : و فتوی ، رون : به فتوی
 ۵. | آ : نگفتمت ، رون : فلا تمت
 ۶. | آ و ن : شیئه ، ر : شبهه
 ۷. | آ : در ، رون : بر | آ و ن : دینی ، ر : دنیا
 ۸. | آ : بیا ساقی ، رون : شراب کجاست
 ۹. | آ و ن : بیا ، ر : برو



ساقی بیا که شد قدح لاله پر ز می	طامات تا به چند و خرافات تا به کی ^۱
بگذر ز کبر و ناز که دیده ست روزگار	چین قبای قیصر و طرف کلاه کی ^۲
هشیار شو که مرغ چمن مست گشت هان	بیدار شو که خواب عدم در پی است هی ^۳
خوش نازکانه می چمی ای شاخ نوبهار	کاشفتگی مبادت از آشوب ماه دی ^۴
بر مهر چرخ و شیوه او اعتماد نیست	ای وای بر کسی که شد ایمن ز مکر وی ^۵
فردا شراب کوثر و حور از برای ماست	و امروز نیز ساقی مهرو و جام می ^۶
باد صبا ز عهد صبی یاد می کند	جان دارویی که غم ببرد درده ای صبی ^۷
حشمت مبین و سلطنت گل که بسپرد	فرّاش باد هر ورقش را به زیر پی ^۸
درده پیاد حاتم طی جام يك منی	تا نامه سیاه بخیلان کنیم طی ^۹
آن می که داد حسن و لطافت به ارغوان	بیرون فکند لطف مزاج از رخش به خوی ^{۱۰}
مسند به باغ برکه به خدمت چو بندگان	استاده است سرو کمر بسته همچو نی ^{۱۱}

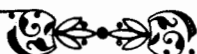
حافظ حدیث سحر فریب خوشتر رسید

تا حدّ مصر و چین و به اطراف روم و ری^{۱۲}

۴۴۱* ر ۳۸۹، ۱۱: ۱۱، ۳۲۱، ۵۴۳، ۶۵۷، ۸۷۹، ۱۱۲ -

ن ۴۹۶، ۱۱: ۱۱، ۳۲۱، ۵۴۳، ۶۵۷، ۸۷۹، ۱۲۱۰

۲. ن: بگذر ز، ر: بگذر به؛ ر: کبر و ناز، ن: ناز و کبر | ن: چین، ر: حسن ۳.
 ر: چمن، ن: سحر ۴. ر: شاخ، ن: باد ۵. ر: ماست، ن: توسر
 | ر: مهرو، ن: مهروی ۶. ر: صبی، ن: صبا | ر: درده ای، ن: دردا ۷.
 خ: بسپرد، ر: چون ببرد، ن: بستر | ر: باد، ن: باغ؛ ن: هرورقش، ر: بردرخش ۸.
 ن: يك منی، ر: ارغوان | ن: تا نامه... طی، ر: بیرون فکند لطف مزاج از رخش به خوی ۹.



لبش می بوسم و در می کشم می به آب زندگانی برده‌ام پی^۱
 نه رازش می توانم گفت با کس نه کس را می توانم دید با وی^۲
 لبش می بوسد و خون می خورد جام رخس می بیند و گل می کند خوی^۳
 بده جام جم و از جم مکن یاد که می داند که جم کی بود و کی کی^۴
 بز در چنگ چنگ ای ماه مطرب دلش بخراش تا بخروشم از وی^۵

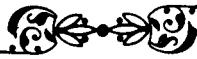
زبان درکش تو ای حافظ زمانی

حدیث بی زبانان بشنو از نی^۶

*۴۴۲ ر ۴۳۸ و ن ۴۳۸ ، ۶

۶. ر : زبان درکش تو ، ن : زبانت درکش

۵. | ر : دلش ، ن : درکش



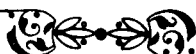
ای که با سلسله زلف دراز آمده‌ای فرصت باد که دیوانه نواز آمده‌ای^۱
 ساعتی ناز مفرمای و بگردان عادت چون پیرسیدن ارباب نیاز آمده‌ای^۲
 پیش بالای تو نازم چه به صلح و چه به جنگ که به هر حال برآزنده ناز آمده‌ای^۳
 آب و آتش به هم آمیخته‌ای از لب لعل چشم بد دور که خوش شعبده باز آمده‌ای^۴
 آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب کشته غمزه خود را به نماز آمده‌ای^۵
 زهد من با تو چه سنجد که به یغمای دلم مست و آشفته به خلوت‌گه راز آمده‌ای^۶

گفت حافظ دگر تخرقه شراب آلوده ست

مگر از مذهب این طایفه باز آمده‌ای^۷

۴۴۳ * آ ۴۱۷ در ۳۵۷ و ن ۴۲۹ ۷

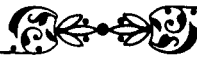
۲. آ: مفرمای، ر و ن، مفرما | آ و ن، چون، ر: چو
 ۳. آ و ن، که ...
 ۴. آ و ر: لب، ن: می
 برآزنده، ر: چو ... برآزنده



از من جدا مشو که توام نور دیده‌ای محبوب جان و مونس قلب رمیده‌ای^۱
 از دامن تو دست ندارند عاشقان پیراهن صبوری ایشان دریده‌ای^۲
 از چشم بخت خویش مبادت‌گزند از آنک در دلبری به غایت خوبی رسیده‌ای^۳
 منعم کنی ز عشق وی ای مفتی زمان معذور دارم که تو او را ندیده‌ای^۴
 آن سرزنش که کرد تو را دوست حافظا
 بیش از گلیم خویش مگر پا کشیده‌ای^۵

۴۴۴* آ ۴۰۹ و ر ۳۵۹ - ۵، ۴۳۰، ۵، ۴۲۳، ۱، ۵

۱. | آ و ن : محبوب ، ر : آرام
 چشم خوب خویش
 آن : ن : از ؛ آ : دوست ، ر و ن : دوش
۳. ر : چشم بخت خویش ، آ : چشمها بدکه ، ن :
 ۴. آ و ن : وی ، ر : و می
 ۵. آ و ر :



مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی پر کن قدح که بی می مجلس ندارد آبی^۱
 عشق رخ چوماهش در پرده راست ناید مطرب بزن نوایی ساقی بده شرابی^۲
 شد حلقه قامت من تا بعد ازین رقیب هر دم ز در نراند ما را به هیچ بابی^۳
 در انتظار رویت ما و امید روزی در عشوه وصال ما و خیال خوابی^۴
 مخمور آن دو چشم آخر کجاست جامی بیمار آن دو لعلم آخر کم از جوابی^۵

حافظ چو می نهی تو دل در خیال خوبان

کی تشنه سیر گردد از لعل سرابی^۶

۴۴۵ * آ ۴۴۱، ۴، ۵۴۲۱ - ر ۴۴۱ و ن ۴۷۱، ۶

۱. | آ و ر : پر کن ، ن : در ده ؛ آ و ر : مجلس ، ن : مطرب ۲. آ : عشق ، ر :
- عیش ، ن : حسن ؛ آ و ر : ماهش ، ن : ماهت ؛ آ و ن : پرده راست ناید ، ر : دیده راست آمد
۳. آ : امید روزی ، ر و ن : امیدواری | ر و ن ، وصال ، آ : و خیال ۴. آ :
- آخر ، ر و ن : آیا ۵. ر : در خیال ، ن : بر وصال ۶.



ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی لطف کردی سایه‌یی بر آفتاب انداختی^۱
 ناچه خواهد کرد بر ما تاب و رنگ عارضت حالیا نیرنگ نقش خود بر آب انداختی^۲
 گوی خوبی بردی از خوبان خلیج شاد باش جام کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی^۳
 هر کسی با شمع رخسارت به وجهی عشق باخت زان میان پروانه را در اضطراب انداختی^۴
 طاعت من گرچه از مستی خرابم رد مکن کاندین شغلم به امید ثواب انداختی^۵
 گنج عشق خود نهادی در دل ویران ما سایه دولت براین گنج خراب انداختی^۶
 از فروغ نرگس مخمور و لعل می پرست حافظ خلوت نشین را در شراب انداختی^۷
 از برای صید دل در گردنم زنجیر زلف چون کمند خسرو مالک رقاب انداختی^۸

زینهار از آب شمشیرت که شیران را از آن

تشنه لب کشتی و گردن در خلاب انداختی^۹

۴۴۶ * آ ۴۳۱، ۶، ۷۵۴۳۲۱ - ۹، ۴۱۹۲ -

ن ۷۵۴۳۲۱، ۶، ۴۹۱

۲. آ: تاب و رنگ، ر: آب و رنگ، ن: تاب و رنگ و | آ و ر: نقش، ن: عشق
 - ر: خلیج، آ: خلیج، ن: خلیج ۷. آ و ن: فروغ، ر: فریب



با مدّعی مگویند اسرار عشق و مستی
 با ضعف و ناتوانی همچون نسیم خوش باش
 دوش آن صنم چه خوش گفت در مجلس مغانم
 سلطان من خدا را زلفت شکست ما را
 تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینی
 در آستان جانان از آسمان میندیش
 عاشق شو ارنه روزی کار جهان سر آید
 در مذهب طریقت خامی نشان کفر است
 در گوشه سلامت مستور چون توان بود
 عشقت به دست طوفان خواهد سپردن ای جان
 آن روز دیده بودم آن فتنه‌ها که برخاست
 خار ارچه جان بکاهد گل عذر آن بخواهد
 از راه دیده حافظ تا دید زلف پستت

تا بی خبر بمیرد در درد خود پرستی^۱
 بیماری اندرین ره خوشتر ز تندرستی^۲
 با کافری چه کارت چون بت نمی پرستی^۳
 تا کی کند سیاهی چندین دراز دستی^۴
 يك نکته‌ات بگویم خود را مبین و رستی^۵
 کز اوج سربلندی افتی به خاک پستی^۶
 ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی^۷
 آری طریق دولت چالاکي است و چستی^۸
 تا نرگس تو با ما گوید رموز مستی^۹
 چون برق ازين کشاکش پنداشتی که جستی^{۱۰}
 کز سرکشی زمانی با ما نمی نشستی^{۱۱}
 سهل است تلخی می در جنب ذوق مستی^{۱۲}
 با جمله سربلندی شد پایمال پستی^{۱۳}

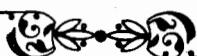
صوفی پیاله پیمای عابد قرا به پرهیز

ای کوتاه آستینان تا کی دراز دستی^{۱۴}

*۴۴۷ آ ۴۳۷ ۱۱: ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۲ ۱

۶۵۱۲۴۱۱۱۰۹۳۲۸۱: ۱۱، ۴۶۵ ن - ۶۹۴۳۷۱: ۶، ۴۰۹ ر

۱. آ و ن : اسرار ، ر : احوال
۲. آ : ضعف و ، ن : ذوق
۳. ر :
۴. دوش ... مغانم ، ن : در حلقه مغانم دیشب به طعن گفتند | ر : کافری ، ن : کافران
- ۵.
۶. آ : در آستان ... میندیش ، ر و ن : حافظ
۷. آ : روزی ، ر : آخر
۸. آفتد
۹. آ و ر : گوشه سلامت ، ن : شیوه ملامت | آ و ن : با ما گوید ، ر : گوید ، ر : گوید با ما
۱۱. آ : آن فتنه‌ها ، ن : این فتنه‌ها



آن غایب خط سحر بر ما نامه نوشتی گردون ورق هستی ما در نوشتی^۱
هر چند که هجران ثمر وصل بر آورد دهقان جهان کاج که این تخم نکستی^۲
آمرزش نقد است کسی را که درینجا یاری ست چو حوری و سرایی چو بهشتی^۳
تنها نه منم کعبه دل بتکده کرده در هر قدمی صومعه‌یی هست و کنشتی^۴
در مصطفی عشق تنعم نتوان کرد چون بالش زر نیست بسازیم به خشتی^۵
مفروش به باغ ارم و نخوت شداد یک شیشه می و نوش لبی و لب کشتی^۶
تا کی غم دنیی دنی ای دل دانا حیف است ز خوبی که شود عاشق زشتی^۷
آلودگی خرقه خرابی جهان است کو راه روی اهل دلی پاک سرشتی^۸

از دست چرا هشت سر زلف تو حافظ

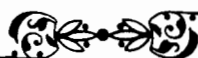
تقدیر چنین بود چه کردی که نهشتی^۹

۴۴۸ * آ ۴۴۴ و ر ۳۲۶ - ن ۴۷۳ ، ۱ : ۲ ۵ ۶ ۴ ۳ ۲ ۱ ۸ ۷ ۹

۱. آ : بر ، رون : سوی ۲. آ : بر آورد ، رون : بر آرد | آ ون : کاج ... تخم ،

رون : کاش ... دانه ۷. آ ون : دنیی ، ر : دنیا : آ ون : دانا ، ر : نادان ۸.

| آ و ر : اهل دلی ، ن : پاک دلی



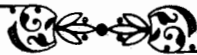
ای قصه بهشت ز کویت حکایتی شرح جمال حور ز رویت روایتی^۱
 انفس عیسی از لب لعل لطیفه‌یی و آب خضر ز نوش دهانت کنایتی^۲
 هرپاره از دل من و از غصه قصه‌یی هرشطری از خصال تو و ز رحمت آبتی^۳
 کی عطرسای مجلس روحانیان شدی گل را اگر نه بوی تو کردی رعایتی^۴
 در آتش از خیال رخس دست می‌دهد ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی^۵
 بوی دل کباب من آفاق را گرفت این ریش اندرون بکند هم سرایتی^۶
 در آرزوی خاک در یار سوختیم یاد آور ای صبا که نکردی حمایتی^۷
 ای دل به هرزه‌دانش و عمرت زدست رفت صد مایه داشتی و نکردی کفایتی^۸

دانی مراد حافظ ازین درس غصه چیست

از تو کرشمه یی و ز خسرو عنایتی^۹

۴۴۹ * آ ۴۴۳ و ر ۳۹۳ : ۷ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ - ن ۴۵۶

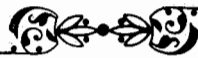
۱. آ و ر : قصه : ن : روضه | آ و ر : حور : ن : خور ۲. آ و ن : عیسی : ر : حور
۳. آ و ن : و آب : ر : آب ۳. آ و ن : غصه قصه‌یی : ر : قصه غصه‌یی | آ : شطری ،
۷. آ و ن : در : ر : ره : آ و ر : سوختیم : ن : سوختم | آ و ن : یاد ر و ن : سطری
۸. آ : عمرت ... رفت : ر : جهدت ... رفت : ن : دینت ... شد آ و ر : ر : یاد آو
۹. آ و ن : درس : ر : درد و



نور خدا نمایندت آینه مجرّدی از در ما درآ اگر طالب عشق سرمدی^۱
 باده بده که دوزخ از بارگناه ما برد آب زند بر آتشش معجزه محمدی^۲
 جان و دل تو حافظا بسته دام آرزوست
 ای متعلّق خجل دم مزّن از مجرّدی^۳

*۴۵۰ ر ۳۸۱ و ن ۴۷۹ ، ۳

۲. ر : بار ، ن : نام | ن : آتشش ، ر : آتش ۳. | ن : خجل ، ر : مجید ؛ ر : از ، ن : ار



سَبَتَ سَلَمَى بِصُدْغِيهَا فَوَّادِي و روحی کلّ یومِ لَی یُنَادِ^۱
 که غمت دل بواتن خورد ناچار و غرنه او بنی آنجت نشادی^۲
 خدارا بر من بیدل ببخشای و واصلنی علی رَغِمِ الْإِعَادِی^۳
 آمَنُ أَفْكَرَکَنی عَن عِشْقِ لَیْلِی تَنَزَّ أَوَّلَ رَوِی نِکَوِّ لَوِی یَوَادِی^۴
 آغر چون مُتْ بَبُوتِنِ دَل وَاِیْرَهْ غریق العشق فی بَحْرِ الْوَدَادِ^۵
 نگارا در غم سودای رویت تَوَكَّلْنَا عَلَی رَبِّ الْعِبَادِ^۶
 دل حافظ شد اندر چین زلفت بِلَیْلِ مُظْلِمٍ وَاللّهُ هَادِی^۷

وَيَّيْ مَا جَانْ غَرَامَتْ بِسَپرِیْمَن

غَرَّتْ يَكْ وِی رُوشْتِی آز آمَادِی^۸

۴۵۱ * آ ۴۶۸۱ : ۷ ، ۸۷۶۵۴۳۱ - ر ۳۹۵ ، ۷ ، ۵۴۷۶۳۲۱ -

ن ۴۸۵ ، ۸ ، ۷۶۲۸۵۴۳۱

۲. ن : که غمت دل بواتن ، ر : غمت دل برد و تن را | ن : او بنی آنجت ، ر : اوجت ۳
- آ و ن : خدا را ، ر : نگارا | آ و ن : واصلنی ، ر : اوصلنی ۴. آ و ن : امن ، ر : وان ؛ آ و ن : لیلی ، ن : سلمی | آ : روی ... بوادی ، ر : روی نیکو تو بدادی ، ن : ری نیکوی بوادی ۵. آ : آغر چون ، ر و ن : که همچون ؛ آ و ن : بیوتن دل دایره ، ر : سوی دل وای ره | ر : الوداد ، آ و ن : الودادی ۶. آ : رویت ، ر و ن : عشقت ۷
- آ و ن : دل ... چین ، ر : دلم گم گشت در چین دو ؛ آ و ر : زلفت ، ن : زلفش ۸. آ : و یی ما جان ، ن : ولی ما جان



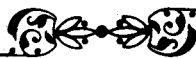
دیدم به خواب دوش که ماهی برآمدی کز عکس روی او شب هجران سرآمدی^۱
 تعبیر چیست یار سفرکرده می‌رسد ای کاج هرچه زودتر از در درآمدی^۲
 ذکرش به خیر ساقی فرخنده فال من کز در مدام با قدح و ساغر آمدی^۳
 خوش بودی ار به خواب بدیدی دیارخویش تا یاد صحبتش سوی ما رهبر آمدی^۴
 فیض ازل به زور و زر ار آمدی به دست آب خضر نصیبه اسکندر آمدی^۵
 آن عهد یاد باد که از بام و در مرا هر دم پیام یار و خط دلبر آمدی^۶
 کی یافتی رقیب تو چندین مجال ظلم مظلومی ار شبی به در داور آمدی^۷
 خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق دریادلی بجوی دلیری سرآمدی^۸
 آن کاو تو را به سنگ دلی گشت رهنمون ای کاشکی که پاش به سنگی برآمدی^۹

گر دیگری به شیوه حافظ رقم زدی

مقبول طبع شاه هنر پرور آمدی^{۱۰}

۴۵۲ * ۴۳۹ ر - ۱۰، ۴۹۳ ن - ۱۰، ۸، ۴۳۲ ر - ۱۰، ۵۹۴ ر

۶. | ر، هر دم، ن: دایم ۸. | خ: بجوی، ر: بحون تو ۹. ر: ر
 گشت، ن: کرد | ر: کاشکی، ن: کاجکی ۱۰. ر: گر، ن: در

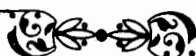


سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی
 خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی^۱
 دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است
 بدین راه و روش می‌رو که در دلداری پیوندی^۲
 قلم را آن زبان نبود که سرّ عشق گوید باز
 و رای حدیث تقریر است شرح آرزومندی^۳
 دل اندر زلف لیلی بند و کار از عقل مجنون کن
 که عاشق را زیان دارد مقالات خردمندی^۴
 الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مشغول
 پدر را باز پرس آخر کجا شد مهر فرزندی^۵
 به سحر غمزۀ فتان دوا بخشی و درد انگیز
 به چین زلف مشک افشان دلارامی و دل‌بندی^۶
 جهان پیر رعنا را ترخم در جبلت نیست
 ز عشق او چه می‌جویی در او همت چه می‌بندی^۷
 همایی چون تو عالی‌قدر و حرص استخوان حیف است
 دروغ آن سایه همت که بر ناهل افکندی^۸
 درین بازار اگر سودی ست با درویش خرسند است
 خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی^۹
 به خوبان دل مده حافظ ببین آن بی‌وفاییها
 که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی^{۱۰}

۴۵۳ * آ ۲۵۲ : ۸ - ۱۰۹۸۷۵۳۲۱ - ۹۰۴۳۵ ر - ۱۰۹۷۸۶۵۴۳۱ -

ن ۴۹۰ : ۸ - ۱۰۹۸۷۵۳۲۱

۱. | آ و ن : خطاب ... به ، ر : به و صلّم مژدگانی داد و
 ۲. | ر : تقریر ، آ : تقرر ، ن : و تقریر
 ۳. | آ و ن : آ و ن : سرّ ، ن : راز
 ۴. | آ و ن : الا ، ر : بیا ، آ و ر : مشغول ، ن
 ۵. | آ و ن : عشق ، ر : مهر ، آ و ر : می‌جویی ، ن : می‌خواهی
 ۶. | آ و ر : همایی ... عالی قدر ، ن : همای سدرۀ عرشی ز ، ر : و حرص ، آ و ن : حرص ، آ : حیف
 ۷. | آ و ن : خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی
 ۸. | آ و ن : خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی
 ۹. | آ و ن : خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی
 ۱۰. | آ و ن : خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی



به جان او که گرم دسترس به جان بودی کمینه پیشکش بندگانش آن بودی^۱
 اگر دلم نشدی پای بند طرّه او کی ام قرار درین تیره خاکدان بودی^۲
 به رخ چو مهر فلک بی نظیر آفاق است به دل دریغ که يك ذره مهربان بودی^۳
 بگفتمی که بها چیست خاک پایش را اگر حیات گران مایه جاودان بودی^۴
 درآمدی ز درم کاجکی چو لمعه نور که بر دو دیده ما حکم او روان بودی^۵
 به بندگی قدش سرو معترف گشتی اگر چو سوسن آزاده اش زبان بودی^۶

ز پرده ناله حافظ برون کی افتادی

اگر نه همدم مرغان صبح خوان بودی^۷



است ، ر و ن : تاکی | آ : همت که بر نا اهل ، ر : دولت که بر نا اهلی
 ۹. آ و ن : سودی ست ، ر : سود است ۱۰. آ : به خوبان ... بی وفا ییها ، ر : به شعر
 حافظ شیراز می رقصند و می خندند ، ن : به شعر حافظ شیراز می رقصند و می غلطند | آ : که ... کردند
 ، ر و ن : سیه چشمان کشمیری و

۴۵۴ * ۴۳۲ آ و ن ۴۵۸ ، ۷ - ۴۳۳ ر ، ۵ ، ۷۵۳ ۲ ۱

۲. | آ و ن ، کی ام ، ر : کی اش ؛ آ و ر : تیره ، ن : دیر ۴. آ : بگفتمی ، ن : تو
 گفته ای | آ ، اگر حیات ، ن : گرم حباب ۵. آ و ن : کاجکی ، ر : کاشکی | ر و ن
 ۶. | آ ، آزاده اش ، ن : آزاده ده دیدن ، آ : دیده



چه بودی ار دل آن ماه مهربان بودی که حال ما نه چنین بودی ار چنان بودی^۱
 گرم زمانه سرافراز داشتی و عزیز سریر عزتم آن خاک آستان بودی^۲
 به خواب نیز نمی بینمش چه جای وصال چو این نبود و ندیدیم باری آن بودی^۳
 بگفتمی که چه ارزد نسیم طرّه دوست گرم به هر سر موئی هزار جان بودی^۴
 برای خوش دلی ما چه کم شدی یارب گرش تفقد این زار ناتوان بودی^۵
 ز پرده کاج برون آمدی چو قطره اشک که بر دو دیده ما حکم او روان بودی^۶

اگر نه دایره عشق راه بر بستی

چو نقطه حافظ مسکین نه در میان بودی^۷

۴۵۵ * آ ۴۳۳ ، ۶ ، ۲۱ ۳۶۴ - ۷ ، ۱۴۱ 'بیت زاید' ۵۲۵ - ۷

ن ۴۷۸ ، ۶ ، ۲۱ 'بیت زاید' ۵۶۵

۱. | آ و ن ، حال ، ر ؛ کار ۲. ن بعد از بیت ۲ و ر بعد از بیت ۴ بیت زیر را که
در غزل ۴۵۴ گذشت با تغییر « بگفتمی » به « عیان شدی » علاوه دارند ،
عیان شدی که بها چیست خاک پایش را اگر حیات گران مایه جاودان بودی
۳. ر ؛ اگر ، ن ؛ گرش ۴. آ ؛ بگفتمی که چه ارزد ، ر ؛ به نکستی که چو آرد ۵.
ر ؛ برای ، ن ؛ برات | ر ؛ تفقد ... ناتوان ، ن ؛ نشان امان از بد زمان ۶. آ و ن
کاج ، ر ؛ کاش مصراع دوم این بیت در غزل ۴۵۴ نیز گذشت .
۷. آ ؛ برستی ،
ر و ن ؛ برگشتی | آ ، مسکین نه در ، ر ؛ بیدل نه در ، ن ؛ بیدل در آن

کاین خاک بهتر از عمل کیمیاگری^۹

۲. ر و ن : عشق ، آ : عشقت ؛ شوکت شاهان ، ر : شوکت و شاهی ، ن : دولت و شاهی ۳.
 ۴. آ : اوفتاد و ، ر و ن : اوفتاد | آ : دنیا ، ن : دینی ۶. آ : گنج و
 ۸. آ : نیل ، ر : سر ، ن : میر ؛ آ و ن :
 ۹. آ و ر : رخ ، ن : دل | آ و ر : کاین ، ن : این ؛ آ و ن :
 بهتر از عمل ، ر : باشم به از



طفیل هستی عشقند آدمی و پری
 چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی
 بکوش خواجه و از عشق بی نصیب نباش
 می صبح و شکر خواب بامدادی چند
 بیا و سلطنت از ما بخر به مایه حسن
 طریق عشق طریق عجب خطرناک است
 دعای گوشه نشینان بلا بگرداند
 ز هجر و وصل تو در حیرتم چه چاره کنم
 هزار جان مقدس بسوخت از غیرت
 کلاه سروریت کج مباد بر سر حسن
 چو خبر خبر که شنیدم دری به حیرت داشت
 بیا که وضع جهان را چنان که من دیدم
 ارادت می بنما تا سعادت بیبری^۱
 که جام جم نکند سود وقت بی بصری^۲
 که بنده را نخرد کس به عیب بی هنری^۳
 به عذر نیم شبی کوش و گریه سحری^۴
 وزین معامله غافل مشو که حیف خوری^۵
 نعوذ بالله اگر ره به مقصدی نبیری^۶
 چرا به گوشه چشمی به ما نمی نگری^۷
 نه در برابر چشمی نه غایب از نظری^۸
 که هر صبح و مسامع مجلس دگری^۹
 که زیب بخت و سزاوار تخت و تاج سری^{۱۰}
 ازین سپس من و مستی و وضع بی خبری^{۱۱}
 گر امتحان بکنی می خوری و غم نخوری^{۱۲}

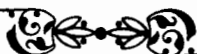
به یمن همت حافظ امید هست که باز

آری اسامیر لیلای لیلۃ القمر^{۱۳}

۴۵۷ * آ ۴۳۰ ۱۱، ۱، ۲۱، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳ - ۲، ۴۲۲، ۸،

۱۳۶۵۷۴۲۳۱ - ۵، ۴۷۲، ۱۱، ۱، ۲۱، ۳۴۲، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳

۱. آ و ن : هستی ، ر : مستی و
 رهنمایی داد ، ن ، می صبح و شکر خواب صبح تا به چه حد | آ و ن ، به عذر ... کوش ، ر : نیاز
 نیم شبی بود ۵. | آ و ر : وزین ، ن : درین ۸. آ : کم ، ن : برم ۹.
 آ ، از ، ن ، زین | آ : و مسا ، ن : دگر ۱۳. آ و ن : به یمن ... باز ، ر : منال حافظ
 و می نوش کاندین دوسه روز | آ و ن ، اری ، ر : اذا



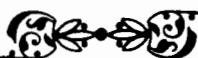
چو سرو اگر بخرامی دمی به گلزاری خورد ز غیرت روی تو هر گلی خاری^۱
 ز کفر زلف تو هر حلقه‌یی و آشوبی ز سحر چشم تو هر گوشه‌یی و بیماری^۲
 مرو چو بخت من ای چشم مست یار به خواب که در پی است زهرسوی آه بیداری^۳
 نثار خاک رهش نقد جان من هر چند که نیست نقد روان را بر تو مقداری^۴
 دلا همیشه مزن رای زلف دل‌بندان چو تیسره رای شدی کی گشایدت کاری^۵
 سرم برفت و زمانی به سر نرفت این کار دلم برفت و نبودت دلی گرفتاری^۶

چو نقطه گفتمش اندر میان دایره آی

به خنده گفت به حافظ که این چه پرگاری^۷

۴۵۸ * ۴۶۲ و ر ۳۸۶ و ن ۴۳۴ ۷

۲. آون : توهر ، ن : توام ۳. | رون : پی است ، آ : بیست ، آ : زهرسوی ،
 رون : زهرسویت ۴. آ : رهش ، رون : رهت ، آون : هرچند ، ر : هر دم |
 آور : نقد ، ن : گنج ۵. رون : رای ، آ : راه ، آون : شدی ، ر : شوی ۶.
 آون : زمانی به سر نرفت ، ر : زمانه به سر نبرد | آون : برفت ، ر : گرفت ، آ : دلی ، رون
 دل ، ۷. | آ : به حافظ که ، رون : که ای حافظ



شهریست پر ظریفان وز هر طرف نگاری یاران صلاى عشق است از می‌کنید کاری^۱
 چشم جهان نبیند زین تازه‌تر جوانی در دست کس نیفتد زین خوبتر نگاری^۲
 جسمی که دیده باشد کز روحش آفریدند زین خاکیان مبادا بر دامنش غباری^۳
 چون من شکسته‌یی را از پیش خود چه رانی کم غایت توقع بوسیست یا کناری^۴
 می‌بیفش است بشتاب وقتی خوش است دریاب سال دیگر که دارد امید نوبهاری^۵
 در بوستان حریفان مانند لاله و گل هر يك گرفته جامی بر یاد روی یاری^۶
 چون این گره گشایم وین ریش چون نمایم دردی و صعب دردی کاری و سخت کاری^۷

هر تاره موی حافظ در دست زلف شوخیست

مشکل توان نشستن در این دیار باری^۸

۴۵۹ * آ ۴۳۴ و ر ۳۸۰ و ن ۴۸۱ ، ۸

۱. آ و ن ، وز ، ر ، در | آ و ر : عشق ، ن ، عیش ؛ آ ، ار ، رون ؛ گر . ۲. آ و ن
 - ، نبیند ، ر ، ندیده‌ست | آ و ن : نیفتد ، ر : نباشد . ۳. آ و ن ، خاکیان ، ر ، خاکدان
 - ؛ آ و ر ، دامنش ، ن ، خاطرش . ۵. آ و ر ، بشتاب ، ن ، دریاب ؛ آ و ن ، وقتی ، ر
 - ، وقت ؛ آ و ر ، دریاب ، ن ، بشتاب | آ و ن : سال ، ر : سالی . ۶. آ و ن ، يك ، ر ، کس
 ۷. آ و ن ، ریش ، ر ، راز ؛ آ و ن ، چون نمایم ، ر ، وا نمایم | آ : صعب ، رون ، سخت ؛ آ و ر ،
 - سخت ، ن ، صعب . ۸. آ و ر ، در ... شوخیست ، ن ، بردست یار شوخی | آ و ن ،
- دیار باری ، ر : چنین دیاری



تو را که هر چه مراد است در جهان داری چه غم ز حال ضعیفان ناتوان داری^۱
 بخواه جان و دل از بنده و روان بستان که حکم بر سر آزادگان روان داری^۲
 میان نداری و دارم عجب که هر ساعت میان مجمع خوبان کنی میان داری^۳
 بیاض روی تو را نیست نقش درخور از آنک سوادى از خط مشکین بر ارغوان داری^۴
 بنوش می که سبک روحی و لطیف اندام علی الخصوص در آن دم که سرگران داری^۵
 مکن عتاب ازین بیش و جور بر دل من بکن هر آنچه توانی که جای آن داری^۶
 بکش جفای حسودان بسی و جور رقیب که سهل باشد اگر یار مهربان داری^۷
 به اختیارت اگر صد هزار تیر جفاست به قصد جان من خسته در کمان داری^۸
 به وصل دوست گرت دست می دهد یک دم برو که هر چه مراد است در جهان داری^۹
 چو گل به دامن ازین باغ می برد حافظ چه غم ز ناله و فریاد باغبان داری^{۱۰}

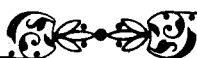
چو ذکر لعل لبش می کنی چه می شنوی

حدیث یا شکر است آن که در دهان داری^{۱۱}

* ۴۶۰ ر ۳۸۵ ، ۱۰ ، ۱ : ۲۱ ۳۲ ۴۳ ۵۴ ۶۵ ۸۶ ۹۸ ۱۰۹ ۱۱۱ -

ن ۴۸۴ ، ۹ : ۱ ۲۱ ۴۲ ۵۴ ۷۶ ۸۷ ۹۸ ۱۰۹

۲. ر ، روان ، ن ، روا ۴. ن : از آنک ، ر : رنگ | ن : سوادى ، ر : سواد ؛ ن :
 بر ارغوان ، ر : ارغوان ۵. ر : و لطیف اندام ، ن : ای ظریف مدام | ر : در آن ،
 ن : درین ۷. ر : بردل من ، ن : با دل ما ۸. ر : جفاست ، ن : بلاست
 ۹. ر : به وصل ، ن : وصال ۱۰. ر : می برد ، ن : می بری



صبا تو نکبت آن زلف مشک بو داری	به یادگار بهمانی که بوی او داری ^۱
دلهم که گوهر اسرار حسن و عشق در اوست	توان به دست تو دادن گرش نکو داری ^۲
در آن شمایل مطبوع هیچ نتوان گفت	جز این قدر که رقیبان تندخو داری ^۳
قبای حسن فروشی تو را برآزد و بس	که همچو گل همه آیین و رنگ و بو داری ^۴
دم از ممالک خوبی چو آفتاب زدن	تو را رسد که غلامان ماه رو داری ^۵
نواى بلبلیت ای گل کجا پسند افتد	چو گوش هوش به مرغان هرزه گو داری ^۶
به جرعه تو سرم مست گشت نوشت بباد	خود از کدام خم است این که در سبو داری ^۷
زمانه گر همه مشک ختن دهد بر باد	فدای تو که خط و خال مشک بو داری ^۸
به سرکشی خود ای سرو جویبار مناز	که گر به او رسی از شرم سر فرود آری ^۹

ز کنج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق

قدم برون نه اگر میل جست و جو داری^۱

۴۶۱ * آ ۴۲۶ : ۷ ، ۴۲۷ ر - ۱۰ ۹۷۶ ۳ ۲ ۱

ن ۴۴۷ : ۱۰ ، ۹۶۵ ۴ ۳ ۸ ۷ ۲ ۱

۲. | آ و ن : تو دادن گرش ، ر : تواش دادگر
 ۳. | آ و ن : کل ، ر : دل | آ : چو ، ر : چه ، ن : که
 ۴. | آ و ن : سرم سبز گشت نوشت بباد ، ن : خراب می شوم ای نور دیده رندان | آ و ر : خم ، ن : می
 ۵. | آ و ن : به او ، ر : بدو : ر و ن : فرود آری ، آ : فرو آری
 ۶. | آ و ر : ۱۰
 ۷. | آ : به جرعه ... باد ، ر : به
 ۸. | آ و ن : به راه نه از عشق
 ۹. | آ و ن : به راه نه از عشق

ای که در کوی خرابات مقامی داری جم وقت خودی از دست به جامی داری^۱
 ای که با زلف و رخ یارگذاری شب و روز فرصت باد که خوش صبحی و شامی داری^۲
 ای صبا سوختگان بر سر ره منتظرند گر از آن یار سفر کرده پیامی داری^۳
 خال سر سبز تو چون دانه عیش است ولی برکنار چمنش وه که چه دامی داری^۴
 هر به عمری صنی رسم جفایی بنهد تویی ای جان که درین شیوه دوامی داری^۵
 بوی جان از لب خندان قدح می‌شنوم بشنو ای خواجه اگر زان که مشامی داری^۶
 نام نیک از طلبد از تو غریبی چه شود تویی امروز درین شهر که نامی داری^۷

بس دعای سحر ت مونس جان خواهد بود

تو که چون حافظ شب خیز غلامی داری^۸

*۴۶۳ آ ۴۲۸ : ۵ - ۸۶۳۲۱ - ۷ ، ۴۰۱ ر - ۸۷۶۴۳۲۱

ن ۴۵۲ : ۸ ، ۴۵۲ ر - ۸۷۶۵۳۲۱

۱. آ و ن ، جم ... به جامی ، ر : تویی امروز جم وقت که
۲. آ ، ای ، رون ، وی
۳. ر : چون ، ن : خوش | ر : چمنش ، ن : چمن
۴. آ و ر : خندان ، ن : جان بخش
۵. ر : نام نیک از طلبد ، ن : نامی از می‌طلبد
۶. آ : سحر ت مونس ، ر : سحر
۷. ر : نام نیک از طلبد ، ن : نامی از می‌طلبد
۸. آ : سحر ت مونس ، ر : سحر

حارس ؛ ن : سحری حامی



ای که مهجوری عشاق روا می‌داری بندگان را ز بر خویش جدا می‌داری^۱
 تشنه باده را هم به زلالی دریاب به امیدی که درین ره به خدا می‌داری^۲
 دل ربودی و به حل‌کردمت ای جان لیکن به ازین دار نگاهش که مرا می‌داری^۳
 ساغر ما که حریفان دگر می‌نوشتند ما تحمل نکنیم ار تو روا می‌داری^۴
 ای مگس حضرت سیمرغ نه‌جولانگه توست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری^۵
 تو به تقصیر خود افتادی ازین در محروم از که می‌نالی و فریاد چرا می‌داری^۶

حافظ از پادشهان پایه به خدمت طلبند

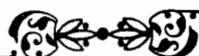
کار ناکرده چه امید عطا می‌داری^۷

*۴۶۴ آ ۴۲۷، ۷، ۶۵۴۳۲۱-۷۶۵۴۳۲۱ ر ۶۵۴۳۲۱ 'نسخه بدل بیت ۷ متن' -

ن ۴۷۵، ۷، ۶۵۴۳۲۱

۱. | آ : بندگان را ز بر ، عاشقان را ز در ، ن : عاشقان را ز بر ۳. آ و ن :
 ربودی ، ر ، ببردی ۴. | آ و ر : نکنیم ، ن ، نکنیم ۵. آ و ن ، نه
 ، ر ، تو ۶. | آ و ر : می‌نالی ، ن : می‌بینی ۷. ر به جای بیت ۷ متن
 این بیت را دارد :

حافظا عادت خوبان همه جور است و جفا پس چرا این همه ناله ز جفا می‌داری



روزگاری ست که ما را نگران می داری مخلصان را نه به وضع دگران می داری^۱
 گوشه چشم رضایی به منت باز نشد این چنین عزت صاحب نظران می داری^۲
 تا صبا بر گل و بلبل ورق حسن تو خواند همه را جامه دران نعره زنان می داری^۳
 ساعد آن به که بپوشی تو چو از بهر نگار دست در خون دل پرهبران می داری^۴
 پدر تجربه ای دل توئی از بهر چه روی طمع مهر و وفا زین پسران می داری^۵
 گرچه رندی و خرابی گنه ماست همه عاشقی گفت که تو بنده بر آن می داری^۶
 نرگس باغ نظر چون توئی ای چشم و چراغ سر چرا بر من دل خسته گران می داری^۷
 ای که در دلق ملمع طلبی ذوق حضور چشم سرّی عجب از بیخبران می داری^۸
 گوهر جام جم از کان جهانی دگر است تو تمنّا ز گل کوزه گران می داری^۹

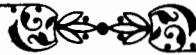
مگذران روز سلامت به ملامت حافظ

چه توقع ز جهان گذران می داری^{۱۰}

۴۶۵ * آ ۴۲۵، ۱۰ - ۳۷۹، ۷، ۱۰۹۷۸۴۲۱ -

ن ۴۶۳، ۱۰ : ۱۰۵۹۸۶۴۳۷۲۱

۳. آ : تا ... خواند، ن : نه گل از داغ غمت دست نه بلبل در باغ | آ : جامه دران نعره زنان، ن :
 نعره زنان جامه دران
 ۴. آ و ن : بپوشی ... از، ر : نبوشی تو
 ۵.
 آ : ای ... بهر، ن : آخر توئی ای دل ز
 ۷. آ و ن : نرگس ... ای، ر : چون توئی
 ۹. آ و ن : گوهر، ر : جوهر | آ و ن : تمنّا ز، ن : تمنای
 نرگس باغ نظر و



ای که دایم به خویش مغروری گر تو را عشق نیست معذوری^۱
 گرد دیوانگان عشق مگرد که به عقل عقیله مشهوری^۲
 مستی عشق نیست در سر تو رو که تو مست آب انگوری^۳
 روی زرد است و آه درد آلود عاشقان را دواى رنجوری^۴

بگذر از نام و ننگ خود حافظ

ساغر می طلب که مخموری^۵

۴۶۶ * آ ۴۳۶ و ر ۴۵۱ و ن ۴۳۳ ۵

۲. آون : مگرد ، ر : بگرد | آون : به عقل ، ر : به عقل و ۳. آون : مستی ،
 ر : مستی و | آور : آب ، ن : از آب ۴. آون : درد آلود ، ر : اشك آلود ۵.
 آون : نام و ننگ ، ر : ننگ و نام | آ : ساغر ، رون : ساغری

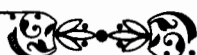


ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی
 ازین باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی^۱
 چو گل گر خرده بی داری خدا را صرف عشرت کن
 که قارون را غلطها داد سودای زر اندوزی^۲
 سخن در پرده می گویم ز خود چون غنچه بیرون آی
 می دارم چو جان صافی و صوفی می کند عیبش^۳
 خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی^۴
 طریق کام بخشی چیست ترك کام خود کردن
 کلاه سروری این دان کزین دو ترك بردوزی^۵
 ندانم نوحه قمری به طرف جویبار از چیست
 مگر او نیز همچون من غمی دارد شبان روزی^۶
 جدا شد یار شیرینم کنون تنها نشین ای شمع
 که حکم آسمان این است اگر سازی و گرسوزی^۷
 به عجب علم نتوان شد از اسباب طرب محروم
 بیا ساقی که جاهل را هنی تر می رسد روزی^۸
 به بستان شو که از بلبل رموز عشق گیری یاد
 به مجلس آی کز حافظ غزل گفتن بیاموزی^۹

۴۶۷ * آ ۴۳۵ : ۸ - ۹۷۶۵۴۳۲۱ - ۷۰۴۲۹۲ - ۹۷۶۳۵۲۱ -

ن ۹۶۴۳۸۷۵۲۱ : ۹۰۴۶۸

۱. | آ و ر : خواهی ، ن ، جویی ۳. آ و ن : ز خود چون ، ر ، چو گل از
 ۲. | آ ، این ... بردوزی ، ر : این است گر ترکی بر آن دوزی ، ن ، آن است کز آن ترك بر دوزی
 ۳. | آ و ر ، او ، ن ، کو ۷. آ ، شیرینم ، ر و ن ، شیرینت | آ و ن : و گر ، ر ، اگر
 ۴. | آ : به بستان شو ، ر : به مجلس رو ، ن : به بستان رو ، آ و ن : بلبل ، ر ، حافظ | آ و ن :
 ۵. | به مجلس ... حافظ ، ر : به بستان ... بلبل : آ و ر : غزل گفتن بیاموزی ، ن : چراغ دل بر
 افروزی



عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی ای پسر جام می‌ام ده که به پیری برسی^۱
 چه شکرهاست درین شهر که قانع شده‌اند شاهبازان طریقت به مقام مگی^۲
 با دل خون شده چون نافه خوشش باید بود هر که مشهور جهان گشت به مشکین نفسی^۳
 بال بگشای و صفیر از شجر طوبی زن حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی^۴
 تا چو مجمر نفسی دامن جانان گیرم جهان نهادیم بر آتش ز پی خوش نفسی^۵
 کاروان رفت و تو در راه کمینگاه به خواب وه که بس بیخبر از این همه بانگ جرسی^۶
 لَمَعَ الْبَرْقُ مِنَ الطُّورِ وَ آتَتْ بِهِ فَلَعَلِّي لَكَ آتٍ بِشِهَابٍ قَبَسٍ^۷

چند پوید به هوای تو ز هر سو حافظ

يَرَا اللهُ طَرِيقاً بِكَ يَا مُلْتَمِسِي^۸

۴۶۸ * ۴۴۶، ۷، ۸۷۶۴۳۲۱ - ۴۰۶۲، ۷، ۸۵۴۶۷۲۱ -

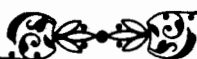
ن ۴۴۲، ۷، ۸۶۴۳۲۷۱

۱. آ : بوالهوسی ، رون : بلهوسی ۲. آ و ن : شاهبازان طریقت ، ر : پادشاهان ملاحظ

۴. آ و ن : بگشای ، ر : بگشا ۶. آ : از این همه ، ر : ازین همه ، ن : از غلغل و

۷. | ر : آت ، آ و ن : آتی ، ن : قبس ، آ و ر : قبسی ۸. آ : به هوای تو ز ، ر :

— ز هوای تو به ، ن : به هوای تو به



نوبهار است در آن کوش که خوش دل باشی که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی^۱
 چنگ در پرده همین می دهدت پند ولی وعظت آنگاه کند سود که قابل باشی^۲
 من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی^۳
 در چمن هر ورقی دفتر حالی دگر است حیف باشد که ز حال همه غافل باشی^۴
 گرچه راهی ست پر از بیم ز ما تا بر دوست رفتن آسان بود از واقف منزل باشی^۵
 نقد عمرت ببرد غصه دینی به گزاف گر شب و روز درین قصه مشکل باشی^۶

حافظا گر مدد از بخت بلنیت باشد

صید آن شاهد مطبوع شمایل باشی^۷

۴۶۹* آ ۴۴۹-۷، ۴۰۲۲-۷، ۴۴۲۳۱: ۷۵۶۴۲۳۱-

ن ۷۶۵۴۲۳۱: ۷، ۴۴۳

۴. آ، حال، رون، کار ۵. آ، بر، رون، در ۶. آون، دینی
 ر، دنیا | آون، گر، ر، که



هزار جهد بکردم که یار من باشی	مراد بخش دل بیقرار من باشی ^۱
چراغ دیده شب زنده دار من گردی	انیس خاطر امیدوار من باشی ^۲
جو خسروان ملاحه به بندگان نازند	تو در میانه خداوندگار من باشی ^۳
در آن چمن که بتان دست عاشقان گیرند	گرت ز دست برآید نگار من باشی ^۴
از آن عقیق که خونین دلم ز عشو او	اگر کنم گلویی راز دار من باشی ^۵
شود غزاله خورشید صید لاغر من	گر آهویی چو تو يك دم شکار من باشی ^۶
سه بوسه کز دو لب ت کرده ای وظیفه من	اگر ادا نکنی قرض دار من باشی ^۷
من این مراد نبینم به خود که نیم شبی	به جای اشک روان در کنار من باشی ^۸

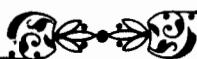
من ار چه حافظ شهرم جویی نمی‌ارزم

مگر تو از کرم خویش یار من باشی^۹

۴۷۰ * آ ۴۵۰ ن ۴۴۵ : ۸ ، ۹۷۶۵۴۳۲۱ -

۹۸۷۶۴۵۳۲۱ : ۹ ، ۴۱۴ ر

۵. | آ و ن ، راز دار ، ر : غمگسار | ۷. | آ و ن : قرض دار ، ر : وام دار



ای دل آن دم که خراب می گنگون باشی بی زر و گنج به صد حشمت قارون باشی^۱
 در مقامی که صدارت به فقیران بخشند چشم دارم که به جاه از همه افزون باشی^۲
 در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن شرط اوّل قدم آن است که مجنون باشی^۳
 نقطه عشق نمودم به تو هان سهو مکن ورنه چون بنگری از دایره بیرون باشی^۴
 کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش کی روی ره ز که پرسی چه کنی چون باشی^۵
 تاج شاهی طلبی گوهر ذاتی بنمای و ر خود از گوهر جمشید و فریدون باشی^۶
 ساگری نوش کن و جرعه بر افلاک فشان چند و چند از غم ایام جگر خون باشی^۷

حافظ از فقر مکن ناله که گر شعر این است

هیچ خوش دل نپسند که تو محزون باشی^۸

۴۷۱ * آ ۴۴۸ و ر ۳۹۰ - ۸ ، ۴۶۹ ن - ۸ ، ۴۶۷ ۵ ۳ ۲ ۴ ۱

۱. آ و ر : می ، ن : از می | آ و ر : به صد حشمت ، ن : و درم بیش چو ۳. آ و ر
- : خطرهاست ، ن : عجبهاست | آ و ر : قدم ، ن : روش ۴. آ و ن : نقطه ، ر : منظر
۵. آ و ر : خواب ... پیش ، ن : خوابی و تنها آخر | آ و ر : ره ... کنی ، ن : چون پرسی من
- چه کنم ۷. آ ، ساگری . ر : جرعه‌یی ، ن : قدحی ؛ ر و ن : کن و ، آ : کن ؛ آ و ن :
۸. آ و ر : فقر ، ن : غصه | آ و ر : خوش دل ، ن : عاقل جرعه ، ر : درد



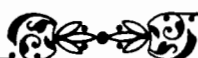
این خوش رقم که بر گل رخسار می‌کشی	خط بر صحیفه گل و گلنار می‌کشی ^۱
اشک حرم نشین نهانخانه مرا	زان سوی هفت پرده به بازار می‌کشی ^۲
کاهل روی چو باد صبا را به بوی زلف	شیرین به قید و سلسله در کار می‌کشی ^۳
هردم به یاد آن لب میگون و چشم مست	از خلوت‌م به خانه خمار می‌کشی ^۴
گفتی سر تو بسته فتراک ما شود	سهل است اگر تو زحمت این بار می‌کشی ^۵
با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم	وہ زین کمان که بر من بیمار می‌کشی ^۶
باز آ که چشم بد ز رخت دفع می‌کنم	ای تازه گل که دامن ازین خار می‌کشی ^۷

حافظ دگر چه می‌طلبی از نعیم دهر

می می‌چشی و طرّه دلدار می‌کشی^۸

۴۷۲ * آ ۴۴۵ و ر ۴۲۵ ، ۸ - ن ۴۷۰ ، ۷ : ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

- | | |
|---|-----------------------------|
| ۱. آ و ر : این ، ن ، زین آ : گلنار ، ر و ن : گلزار | ۳. آ و ر : صبا را ، ن : صبا |
| دان آ : شیرین به قید و ، ر و ن : هر دم به قید | ۶. آ و ر : من ، ن : دل |
| آ و ن : می‌کنم ، ر : می‌کند آ و ر : ازین ، ن : این | ۸. آ و ر : دگر ، ن : بگو |
| آ : می‌چشی ، ر و ن : می‌کشی آ و ر : دلدار ، ن : دستار | |



سَلِمِي مِنْذُ حَلْتُ بِالْعِرَاقِ الْأَقَى مِنْ نَوَاهَا مَا الْأَقَى^۱
 الا ای ساربان محمل دوست إِلَي رُكْبَانِكُمْ طَالَ اشْتِيَاقِي^۲
 بیا ای مطرب خوش قول خوش گوی به شعر فارسی صوت عراقی^۳
 خرد در زنده رود انداز و می نوش به گلبانگ جوانان عراقی^۴
 بیا ساقی بسده رطل گرانم سَقَاكَ اللَّهُ مِنْ كَأْسٍ دِهَاقٍ^۵
 جوانی باز می آرد به یادم سماع چنگ و دست افشان ساقی^۶
 می باقی بده تا مست و مدهوش به یاران بر فشانم عمر باقی^۷
 درونم خون شد از نادیدن دوست أَلَا تَعَسَا لِإِيَّامِ الْفِرَاقِ^۸
 ربیع العمر فی مرعی حماکم حَمَاكَ اللَّهُ يَا عَهْدَ التَّلَاقِ^۹
 عروس بس خوشی ای دختر رز ولی گه گه سزاوار طلاقِ^{۱۰}
 نهادی الشیب من وصل العذارا سَوَى تَقْبِيلِ وَجْهِهِ وَاعْتِنَاقِ^{۱۱}
 دمی بانیك خواهان خوش به سر بر غنیمت دان امور اتفَاقِ^{۱۲}
 مَضَتْ فَرَصُ الْوَصَالِ وَ مَا شَعَرْنَا بگو حافظ غزلهای فراقِ^{۱۳}

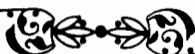
دُموعی بعدکم لا تحقروها

فَکَمْ بَحْرٍ جَمَعَنَ مِنَ السَّوَاقِ^{۱۴}

۴۷۳* آ ۴۵۴، ۱۱، ۲۱، ۴۵۴، ۵۶، ۶۵، ۷۶، ۸۷، ۹۸، ۱۲، ۱۳، ۱۴ - ر ۴۳۶، ۱۳،

۱۳۱۲۹۸۷۶۵۴۲۱، ۱۰، ۴۵۵ - ن ۱۴۱۳۱۱۱۰۹۸۷۶۵۴۳۲۱

۱. آ و ر : منذ حلت ، ن : من دحلت | آ : نواها ، ر و ن : هواها ۲. آ و ر : محمل
۳. ن : منزل | آ و ر : رُکبانکم ، ن : کیانکم ۴. ر و ن : زنده رود ، آ : زند رود ۵.
۶. آ و ن : دِهَاق ، ر : الوفاق ۷. آ و ن : آید ۸. آ و ن : تعسا ، ر : اسا ۹.
۱۰. آ و ن : خوش دل | آ و ر : به یاران ، ن : به ساقی ۱۱. آ و ن : حماکم ، ر : غماکم | آ و ن : حماک ، ر : کمال ، آ : یا عهد ، ر : نا عهد ، ن : بالعهد
۱۲. ک : نهانی الشیب ، ر : نهادرالستب | ج : اعتناق ، ر : اعتنَاق ۱۳. آ و ن : خوش به
۱۴. آ و ن : متفق باش ۱۵. آ و ن : فرص ، ر : فرض | آ و ن : فراقی ، ر : عراقی
۱۶. آ : السواقی ، ر : البواقی



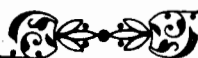
كَتَبْتُ قِصَّةَ شَوْقِي وَ مَدْمَعِي بِكَ^۱ بیا که بی تو به جان آمدم ز غمناکی^۱
 بیا که گفته‌ام از شوق با دودیده خویش ای منازل سلمی فاین سلماک^۲
 عجیب واقعی و غریب حادثه‌یی است آنجا اضطرت قتیلاً و قاتلی شاک^۳
 که را رسد که کند عیب دامن پاکت که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی^۴
 ز خاک پای تو داد آب روی لاله و گل چو کلك صنع رقم زد بر آبی و خاکی^۵
 صبا عبیر فشان گشت ساقیا برخیز و هات شمسه کرم مطیب زاک^۶
 دَعِ التَّمَّاسِلَ تَغْنَمْ فَقَدْ جَرَى مَثَلُ^۷ که زاد راه روان چستی است و چالاک^۷
 اثر نماند ز من بی شمایت آری آری مآثر محیای من محیاک^۸

ز وصف حسن تو حافظ چگونه نطق زند

که چون صفات الهی و رای ادراکی^۹

۴۷۴* آ ۴۵۵ و ر ۴۳۴ و ن ۴۸۸ ، ۹

۱. ر : ن ؛ شوقی ، آ ؛ شوق ، خ ؛ باک ؛ آ و ر ؛ باکی ، ن ؛ الباکی | ر : ن ؛ غمناکی ، آ ؛ غمناک
 ۲. | ر : ن ؛ منازل ، آ ؛ منا ؛ آ و ر ؛ فاین ، ن ؛ واین ؛ ق ؛ سلماک ، آ و ر : ن ؛ سلماک^۳ .
 - آ و ن ؛ حادثه‌یی است ، ر ؛ حادثه‌یی | ق ؛ انا ، آ ؛ ان ، ر : ن ؛ آن ؛ آ و ن ؛ اضطرت ، ر ؛
 - اضطرت ؛ ج ؛ شاک ، آ و ر : ن ؛ شاک^۴ . آ و ن ؛ بر ، ر ؛ از ، ۵ .
 - آ و ن ؛ داد آب روی ، ر ؛ دادند آب ۶. آ و ن ؛ گشت ، ر ؛ است | آ و ن ؛ کرم ،
 - ر ؛ راج ؛ آ و ر ؛ زاک ، ن ؛ زاک^۸ . ر : ن ؛ نماند ز من ، آ ؛ نماندن من | آ و ن
 - ؛ اری ، ر ؛ فری ؛ ق ؛ محیاک ، آ و ر : ن ؛ محیاکی ۹. آ و ر ؛ ز وصف حسن ، ن
- : به وصف روی



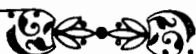
رفتم به باغ صبحدمی تا چمن گلی آمد به گوش ناگهم آواز بلبل^۱
 مسکین چو من به عشق گلی گشته مبتلا و اندر چمن فکنده ز فریاد غلغلی^۲
 می گشتم اندر آن چمن و باغ دمیدم می کردم اندر آن گل و بلبل تأملی^۳
 گل یار حسن گشته و بلبل قرین عشق این را تغییری نه و آن را تبدلی^۴
 چون کرد در دلم اثر آواز عندلیب گشتم چنان که هیچ نماندم تحملی^۵
 بس گل شکفته می شود این باغ را ولی کس بی بلای خار نچیده ست خود گلی^۶

حافظ مدار امید فرح زین مدار کون

دارد هزار عیب و ندارد تفضلی^۷

۴۷۵ * ر ۳۸۳ و ن ۴۹۲ ، ۷

۱. ن : تا چمن ، ر : یافتم
 ۲. ن : چنانچه
 ۳. ر : چمن و ، ن : چمن
 ۴. ر : خود ، ن : ازو
 ۵. ر : چنان که
 ۶. ر : ندارد ، ر : ندارم
 ۷. ر : زین مدار کون ، ن : کاین مدار دون | ن : ندارد ، ر : ندارم



بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی
 خوش باش از آن که نبود این حسن را زوالی^۱
 در وهم می نگنجد گاندر تصور عقل
 آید به هیچ معنی زین خوبتر مثالی^۲
 شد حظّ عمر حاصل گر زان که با تو ما را
 هرگز به عمر روزی روزی شود و صالی^۳
 آن دم که با تو باشم يك سال هست روزی
 و آن دم که بی تو باشم يك لحظه هست سالی^۴
 چون من خیال رویت جانا به خواب بینم
 کز خواب می نبیند چشم بجز خیالی^۵
 رحم آر بر دل من کز مهر روی خوبت
 شد شخص ناتوانم باریک چون هلالی^۶

حافظ مکن شکایت گر وصل دوست خواهی

زین بیشتر بیايد بر هجرت احتمالی^۷

۴۷۶ * آ ۴۵۸ و ر ۴۴۳ و ن ۴۳۷ ، ۷

۱. | آ و ن : حسن ، ر : عشق ؛ ر و ن : را زوالی ، آ : لی
 ۲. | آ و ن : معنی ، ر
 ۳. آ و ن : حظّ عمر حاصل ، ر : عمر حاصل من
 ۷.

آ و ن : بر ، ر : با

وَعَلَّمَ اللَّهُ حَسْبِيَ مِنْ سُوَالِي ۱۳

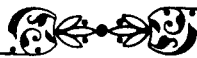
۱. | آ و ن : المثالی ، ر : اللیالی
۲. | آ و ر : باللوی ، ن : بالهوی ، آ : فوق الرمال
۳. | ر : ادعو ، آ و ن : ادعوا
۴. | ر : فرق الدمالی ، ن : فوق الرمالی
۵. | آ : زلفت ، ر و ن : زلفشی
۶. | آ و ر :
۷. | آ : به فضل ، ر : به حفظ
۸. | ق : حال ، آ و ر و ن
۹. | آ : صبا
۱۰. | آ : شوق و ، ر : شور و ، ن : شور
۱۱. | آ : برآن ،
۱۲. | آ و ر : بدنام ، ن : بدروز
۱۳. | آ و ر : واقف ،
۱۴. | آ و ن : من ، ر : فی



يَا مَبْسَمًا يُحَاكِي دُرْجًا مِّنَ اللَّالَى
 یارب چه درخور آمد گرد خطت هلالی^۱
 حالی خیال وصلت خوش صورتی ست لیکن
 تا خود چه نقش بسازد این صورت خیالی^۲
 دلفرفت و دیده خون شد تن خست و جان برون شد
 فِي الْعَشَقِ مُعْجِبَاتٌ يَأْتِينَ بِالتَّوَالِي^۳
 می ده که گرچه گشتم نامه سیاه عالم
 نو میسد کی توان بود از لطف لایزالی^۴
 الْعَيْنُ مَا تَنَامَتْ فِي شَوْقِ أَرْضِ نَجْدٍ
 و القلبُ ذاتُ وَجَدٍ فِي ذَاتِ انفصالِ^۵
 ساقی بیمار جامی وز خلوتم برون کن
 تا در به در بگردم قلاش و لا ابالی^۶
 از چار چیز مگذر گر عاقلی و زیرک
 امن و شراب بیغش معشوق و جای خالی^۷
 دلبهر به عشق بازی خونم حلال دانست
 فتوى قصه چون است ای زمرة موالی^۸
 خوی تو گر بگردد هرگز دگر نگرده
 عاشق درین جوانب عارف درین حوالی^۹
 چون نیست نقش دوران در هیچ حال ثابت
 حافظ مکن شکایت تا می خوریم حالی^{۱۰}
 صافی ست جام خاطر در دور آصف عهد
 قُمْ فَاسْقِنِي رَحِيقًا أَصْفَى مِنَ الزُّلُولِ^{۱۱}
 مسند فروز دوات کان شکوه و شوکت
 بِرَهَانَ مَلِكٍ وَ مِلَّتِ بِوَنَصْرٍ بَوَالْمَعَالِي^{۱۲}
 الْمَلِكُ قَدْ قَبَّاهِي مِنْ جَدِّهِ وَ جَدِّهِ
 یارب که جاودان باد این قدر و این معالی^{۱۳}

۴۷۸ * ۸، ۴۵۶ ۱، ۶ ۴ ۳ ۲ ۱، ۱۲ ۱۱ ۱۰ - ۳۹۴ ۲، ۴ ۳ ۲ ۱، ۵ ۶ ۷ ۸ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ -
 ن ۱۱، ۴۵۰ ۱، ۴ ۳ ۲ ۱، ۶ ۷ ۸ ۱۲ ۱۱ ۹ ۱۰

۱. آ و ر: یحاکی، ن: بحالی | آ: گرد خطت، ر و ن: گردت خط
 ... لیکن، ر: چون می دهد فرییم، ن: خوش می دهد فرییم | ر و ن: باز، آ: سازد
 ۲. آ: خوش
 ۳.



این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی وین دفتر بی معنی غرق می‌ناب اولی^۱
 چون عمر تبه کردم چندان که نگه کردم در کنج خراباتی افتاده خراب اولی^۲
 چون مصلحت اندیشی دور است ز درویشی هم سینه پر آتش به هم دیده پر آب اولی^۳
 من حال دل زاهد با خلق نخواهم گفت کاین قصه اگر گویم با چنگ و رباب اولی^۴
 تابی سر و پا باشد احوال فلک زین سان در سینه غم ساقی در دست شراب اولی^۵
 از همچو تو دلداری دل بر نکنم آری چون تاب کشم باری زان زلف بتاب اولی^۶

چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون آی

رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی^۷

→
 ر : خست ، آ : جست ؛ آ : جان ، ر : دل . آ و ر : دل ... شد ، ن : خوش دل شدم ز چشمش و زیاد
 چشم مستش ۴ . آ و ن : گرچه ، ر : گرچه نا | آ و ن : بود ، ر : یافت ۵ .
 ر : ماتنامت (؟) | ر : فی ذات انفصال (؟) ۶ . آ و ن : بیرون کن ، ر : بیرون آر ۸ .
 | ر : قصه ، ن : شرع ۱۰ . ر و ن : چون ، آ : چو ؛ آ و ر : نقش ، ن : حال | آ و ن
 : حالی ، ر : مالی ۱۱ . آ و ن : فاسقنی ، ر : واسقنی ۱۲ . آ و ن :
 کان ، ر : جان | آ : بوالمعالی ، ر : و بوالمعالی ، ن : ابوالمعالی ۱۳ . | خ : معالی
 ر : معانی

۴۷۹ * آ ۴۵۳ و ر ۴۰۷ و ن ۴۵۴ ، ۷

۲ . آ و ر : تبه کردم ، ن : تلف کردم | آ و ر : کنج ، ن : کوی ۳ . آ و ر : دور است ز
 ، ن : در زمره ۴ . آ : کاین ، ر : کان ، ن : این ۵ . ر و ن : باشد ،
 آ : شد ؛ آ : احوال ، ر و ن : اوضاع ؛ آ : زین سان ، ر و ن : زین دست | آ : سینه غم ، ر و ن :
 سر هوس ۶ . ر و ن : آری ، آ : باری | آ و ر : چون ، ن : گر ۷ . |
 ر و ن : هوسناکی ، آ : هوسی ناکی



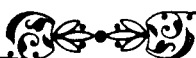
ز دلبرم که رساند نوازش قلمی کجاست پیک صبا گر همی کند گرمی^۱
 قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق چو شبنمی ست که بر بحر می کشد رقمی^۲
 بیا که خرقه من گرچه وقف میکده هاست ز مال وقف نبینی به نام من درمی^۳
 چرا به يك نی قندش نمی خورند آن کس که کرد صد شکرافشانی از نی قلمی^۴
 دلم گرفت ز سالوس و طبل زیر گلیم به آن که بر در میخانه برکنم علمی^۵
 بیا که وقت شناسان دو کون نقر و شنند به يك پیاله می صاف و صحبت صنمی^۶
 دوام عیش و تنعم نه شیوه عشق است اگر معاشر مائی بنوش نیش غمی^۷
 طیب راه نشین سرّ عشق شناسد برو به دست کن ای مرده دل مسیح دمی^۸
 نمی کنم گله لیکن ز ابر رحمت دوست به کشتزار جگر تشنگان نداد نمی^۹
 حدیث چون و چرا در دسر دهد ای دل پیاله گیر و بیاسا ز عمر خویش دمی^{۱۰}

سزای قدر تو شاهها به دست حافظ نیست

جز از نماز شبی و دعای صبحدمی^{۱۱}

۴۸۰ * ۴۵۹ آ - ۴۳۰ ر : ۹ : ۴۳۲ ۱ - ۱۱۹ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ - ۱۱۰ ۴ ۳ ۶ ن

۱. آون : پیک ، ر ، باد ۲. | رون : شبنمی ، آ : شبنم ۳. آور
 : وقف ، ن : رهن ۴. آور : نمی خورند ، ن : نمی خرد ۵. | آون
 : برکنم ، ر : برکنم ۷. آون : عیش ، ر : عشق ۹. آ : گله ،
 رون : گله بی ، آ : ز ابر ، رون : ابر | آ : به کشتزار جگر تشنگان ، رون : به کشته زار جگر
 خستگان ۱۰. آ : ای دل ، ن : زاهد ۱۱. آ : نیست ، رون :
 چیست | آون : نماز ، ر : نیاز



سینه مالا مال درد است ای دروغا محرمی دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی^۱
 چشم آسایش که دارد از سپهر تیز رو ساقیا جامی بیاور تا بیاسایم دمی^۲
 خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی نهیم کز نسیمش بوی خوی حوریان آید همی^۳
 زیر کی را گفتم این احوال بین خندید و گفت صعب روزی بوالعجب کاری پریشان عالمی^۴
 سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل شاه ترکان غافل است از حال ما کو رستمی^۵
 در طریق عشق بازی امن و آسایش بلاست ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی^۶
 اهل کام و ناز را در کوی رندان راه نیست ره روی باید جهان سوزی نه خامی بی غمی^۷
 آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست عالمی از نو بساید ساخت و ز نو آدمی^۸

توبه حافظ چه سجد پیش استغفار او

کاندرین طوفان نماید هفت دریا شبنمی^۹

۴۸۱* ۴۶۷ آ : ۸ ، ۹۷۶ ۵۴۳۲۱ - ۳۸۴ ر : ۸ ، ۹۸۷۶۵۴۲۱

۱. آ : خدا را ، ر : خدایا ۲. آ : بیاور ، ر : به من ده ۳. آ :
 ۴. آ : خوش ۵. آ : رستمی ، ر : دشمنی ۶. آ : ناز ... رندان ،
 ۷. آ : توبه ... استغفار او ، ر : گریه ... استغناى عشق
 ۸. آ : از را در کوی رندی



آتَتْ رَوَائِحُ رَحْدَ الْحِمَى فَرَادَ غَرَامِي فدای جان تو بادا هزار جان گرامی^۱
 پیام دوست شنیدن سلامت است و سعادت مَنِ الْمُبْلَغُ عَنِّي إِلَيَّ سَعَادَ سَلَامِي^۲
 بیا به شام غریبان و آب دیده ما بین بسان باده صافی در آبگینه شامی^۳
 إِذَا تَغَرَّبَ عَنْ ذِي الْأَرَاكِ طَائِرُ خَيْرٍ فَلَا تَفْرَدَ عَنْ رَوْضِهَا أَنْيُنُ حَمَامِي^۴
 وَاِنْ رَغِبْتُ بِخُلْدٍ وَصَرْتُ نَاقِضَ عَهْدٍ فَمَا تَطَيَّبَ نَوْمِي وَمَا اسْتَطَابَ مَنَامِي^۵
 خوشا دمی که در آبی و گویمت به سلامت قَدِمْتَ خَيْرَ قُدُومٍ نَزَلْتَ خَيْرَ مَقَامٍ^۶
 بسی نماند که روز فراق ما به سر آید رَأَيْتُ مِنْ هَضْبَاتِ الْحِمَى قِبَابَ خِيَامٍ^۷
 امید هست که رویت به بخت نیک ببینم تُو شاد گشته به فرماندهی و من به غلامی^۸
 نَعِبْتُ مِنْكَ وَقَدْ صِرْتُ رَأُئِنَا كَهَالِلٍ اِغْرِجْهُ رُوي چو ماهت ندیده‌ام به تمامی^۹

چو سلك در خوشاب است نظم خوب تو حافظ

که گسار لطف سبق می برد ز نظم نظامی^۱

۴۸۲* ر ۴۱۵، ۷، ۱۰، ۸، ۶، ۳، ۲، ۱ - ن ۹، ۴، ۹۴، ۱ : ۶۵۴۲۱

'نسخه بدل بیت ۸' ۱۰۹۷

۱. ر : فراد ، ن : وردا | ر : جان ... هزار ، ن : خاک در دوست باد
 ۲. ر : سلامت
 ۳. ر : سعادت ، ن : سعادت است و سلامت
 ۴. ر : عن ذی ، ن : عنی | ر : فلا تفرد ،
 ۵. ن : فلا تفرد
 ۶. | خ : مقام ، ر و ن : مقامی
 ۷. | ق : رأیت ...
 ۸. ر : رویت ، ن : زودت ؛ ر : نیک ،
 ۹. ن : خویش . ن علاوه بر بیت متن این بیت را نیز دارد :
- من ار چه هیچ ندارم سزای صحبت شاهان تو از برای ثوابم قبول کن به غلامی
۹. ر : چو... تو ، ن : به سلك در خوشاب وز نظم پاك | ن : می برد ، ر : می بری ؛ ر : نظم ، ن : شعر

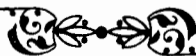
زان می عشق کزو پخته شود هر خامی
روزها رفت که دست من مسکین نگرفت
روزه هر چند که مهمان عزیز است ای دل
مرغ زیرک به ره خائنه اکنون نبرد
گله از زاهد بد خو نکنم رسم این است
یار من چون بخرامد به تماشای چمن
گو حریفی که شب و روز می صاف کند
گرچه ماه رمضان است بیاور جامی^۱
زلف شمشاد قدی ساعد سیم اندامی^۲
صحبتش موهبتی دان و شدن انعامی^۳
که نهاده ست به هر مجلس وعظی دامی^۴
که چو صبحی بدمد در پی اش افتد شامی^۵
برسانش ز من ای پیک صبا پیغامی^۶
بود آیا که کند یاد ز درد آشامی^۷

حافظا گر ندهد داد دلت آصف عهد

کام دشوار به دست آوری از خود کامی^۸

1954321:V.F350-1954321:V.391J *F82

۲. | ر : زلف ، ن : ساق ۳. ر : صحبتش ، ن : رفتنش ۴. ر : ره ، ن :
در | ر : به هر مجلس وعظی ، ن : ز بهر طلبش هر ۵. ر : چون ، ن : گر ۶. ر :
خ : بود ... درد آشامی ، ر : کام دشوار به دست آورد از خود کامی ۷. ر : دشوار
ن : دشخوار ، ن : آوری ، ر : آورد ۸. | ر : دشوار

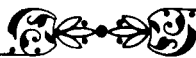


که بسرد به بزم شاهان زمن گدا پیامی
 که به کوی باده نوشان دو هزار جم به جامی^۱
 اگر آن شراب خام است و گر این حریف پخته
 به هزار باره بهتر ز هزار پخته خامی^۲
 ز رهم میفکن ای پیر به دانه های تسبیح
 که چو مرغ زیرك افتد نفتد به هیچ دامی^۳
 بروید پارسایان که برفت پارسایی
 می ناب درکشیدیم و نماند ننگ و نامی^۴
 شده ام خراب و بد نام و هنوز امیدوارم
 که به همت عزیزان برسم به نیک نامی^۵
 تو که کیمیا فروشی نظری به قلب ما کن
 که بضاعتی نداریم و فکنده ایم دامی^۶
 به کجا برم شکایت به که گویم این حکایت
 که لبث حیات ما بود و نداشتی دوامی^۷
 عجب از وفای جانان که تفقدی نقرمود
 نه به نامه یی سلامی نه به خامه یی پیامی^۸
 سر خدمت تو دارم بخرم به لطف و مفروش
 که چو بنده کمتر افتد به مبارکی غلامی^۹
 بگشای تیر مژگان و بریز خون حافظ
 که چنین کشنده یی را نکند کس انتقامی^{۱۰}

۴۸۴* آ ۴۶۶ : ۹ : ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۳ ۲ ۱ - ۷ ، ۴۰۸ ر

۱۰ ، ۴۵۳ ن - ۱۰ ۷ ۹ ۸ ۶ ۵ ۱

۱. آ و ر : بزم ، ن : نزد | آ : باده نوشان ، ر و ن : می فروشان
 این | ن ، باره ، آ : پاره
 ۲. آ : آن ، ن :
 ۳. | ن : که ... دامی ، آ : می ناب درکشیدیم و نماند ننگ
 و نامی
 ۴. | آ : ننگ و نامی ، ن : نیک نامی
 ۵. | آ : به همت ... به
 ۶. آ و ر : حال ،
 ر : مگر خلاص یابم به دعای ، ن : که ز بد خلاص یابم به دعای



نوش کن جام شراب يك منی تا بدان بیخ غم از دل برکنی^۱
 دل گشاده دار چون جام شراب سر گرفته چند چون خمّ دنی^۲
 چون ز جام بیخودی جامی کشی کم زنی بر خوشتن لاف منی^۳
 سنگ سان سر در قدم نه همچو آب جمله رنگ آمیزی و تردامنی^۴
 دل به می در بند تا مردانه وار گردن سالوس و تقوی بشکنی^۵

خیز و جهدی کن چو حافظ تا مگر

خوشتن در پای معشوق افکنی^۶

۸. آون : تفقدی ، ر :

۹. آون : مفروش ، ر :

۷. آور : بود ، ن : داشت

عنايتی | آون : سلامی ... پیامی ، ر : پیامی ... سلامی

۱۰. آ : چنین ، رون : چنان

→
ن : قلب

- نفروش



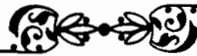
أَحْمَدُ اللَّهِ عَلَى مَعْدِلَةِ السُّلْطَانِ احمد شيخ اويس حسن ايلخانی^۱
 خان بن خان و شهنشاه شهنشاه نژاد آن که می زید اگر جان جهانش خوانی^۲
 دیده نادیده به اقبال تو ایمان آورد مرحبا ای به چنین لطف خدا ارزانی^۳
 ماه اگر بی تو بر آید به دو نیمش بزنند دولت احمدی و معجزه سبحانی^۴
 جلوه بخت تو دل می برد از شاه و گدا چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی^۵
 برشکن کاکل ترکانه که در طالع توست بخشش و کوشش خاقانی و چنگزخانی^۶
 گرچه دوریم به یاد تو قدح می گیریم بعد منزل نبود در سفر روحانی^۷
 از گل پارسیم غنچه عیشی نشکفت جفا دجله بغداد و می ریحانی^۸
 سر عاشق که نه خاک در معشوق شود کی خلاصش بود از محنت سرگردانی^۹

ای نسیم سحری خاک در یار پیار

که کند حافظ ازو دیده دل نورانی^۱

۴۸۶* ر ۳۷۸، ۱۰ - ن ۴۹۷، ۹ : ۱۰۹۵۳۴۶۷۲۱

۱. ق : السلطان ، ر و ن : السلطانی ۳. | ر : چنین ، ن : دو صد ۹.
 ر : شود ، ن : بود ۱۰. ر : که ، ن : تا



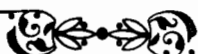
گفتند خلاق که توئی یوسف ثانی چون نیک بدیدم به حقیقت به از آنی^۱
 شیرین تر از آنی به شکرخنده چه گویم ای خسرو خوبان که تو شیرین زمانی^۲
 تشبیه دهانت نتوان کرد به غنچه هرگز نبود غنچه بدین تنگ دهانی^۳
 صد بار بگفتی که دهم ز آن دهنّت کام چون سوسن آزاده چرا جمله زبانی^۴
 گوئی بدهم کامت و جانت بستانم ترسم ندهی کامم و جانم بستانی^۵
 چشم تو خدنگ از سر جان می‌گذراند بیمار که دیده ست بدین سخت کمانی^۶

چون اشک بیندازیش از دیده مردم

آن را که دمی از نظر خویش برانی^۷

۴۸۷* ۶۶۱۱: ۶ - ۷۶۵۴۲۱ - ۷۶۵۴۳۲۱: ۷، ۴۹۵ ن - ۷۶۵۴۳۲۱: ۷، ۴۹۵ ن - ۷۶۵۴۳۲۱: ۷، ۴۹۵ ن

۲. آ: شیرین تر از آنی، ن: شیرین تری از نی
 ۵. آ: گوئی، ن: گفתי
 ۷. ن: مردم، آ: مجروح
 ۶. آ: سر جان می‌گذراند، ن: سپر جان گذراند



وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی	حاصل حیات ای دل يك دم است نادانی ^۱
کام بخشی گردون عسر در عوض دارد	جهد کن که از دولت داد عیش بستانی ^۲
بند عاشقان بشنو وز در طرب باز آی	کاین همه نمی ارزد شغل عالم فانی ^۳
پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت	با طبیب نامحرم حال درد پنهانی ^۴
باغبان چو من ز آنجا بگذرم حرمت باد	گر نه برگلم سروی همچو دوست بنشانی ^۵
زاهد پشیمان را شوق داده خواهد کشت	عاقلا مکن کاری کآورد پشیمانی ^۶
بادعای شب خیزان ای شکر دهان مستیز	در پناه يك اسم است خاتم سلیمانی ^۷
یوسف عزیزم رفت ای برادران رحمی	کز غمش عجب دیدم حال پیر کنعانی ^۸
خم شکن نمی داند این قدر که صوفی را	جنس خانگی باشد همچو لعل رمّانی ^۹
می روی و مژگانان خون خلق می ریزند	تیز می روی جاننا ترسمت فرو مانی ^{۱۰}
دل ز ناوڪ چشمت گوش داشتم لیکن	ابروی کماندارت می برد به پیشانی ^{۱۱}

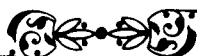
جمع کن به احسانی حافظ پریشان را

ای شکنج گیسویت مجمع پریشانی^{۱۲}

*۴۸۸ آ ۴۵۱ : ۱۱ : ۲۱ ۳۴ ۵۷ ۸۹ ۱۰۱ ۱۱۲ - ۲۰۴۵ : ۱۱

۱۲۲۱۰۹۸۷۳۵۴۱ : ۱۰ : ۴۸ ن - ۱۲۱۱۱۰۴۸۷۹۶۵۲۱

۱. | آ و ر : حیات ، ن : از حیات ؛ آ : دل يك ، ر : دل این ، ن : جان این . ۲
- | آ : دولت داد عیش ، ر : دولت کام عیش ، ن : عشرت داد خویش . ۳ | آ : نمی
- ارزد ، ن : نمی ماند . ۵. آ : ز آنجا ، ر و ن : زینجا | آ و ر : گر نه ... همچو ، ن : گر
- به جای من سروی غیر . ۹. آ و ن : خم شکن ، ر : محتسب | آ و ر : خانگی ، ن :
- خوانگی . ۱۰. آ و ن : و ، ر : ز ؛ آ : می ریزند ، ر و ن : می ریزد . ۱۱
- آ : چشمت ، ر : مژگان



- هواخواه توام جانبا و می دانم که می دانی
 که هم نادیده می بینی و هم ننوشته می خوانی^۱
 ملامت گو چه دریابد میان عاشق و معشوق
 نبیند چشم نابینا خصوص اسرار پنهانی^۲
 بیفشان زلف و صوفی را به پای بازی و رقص آور
 که از هر رقعۀ دلش هزاران بت بیفشانی^۳
 ملك در سجده آدم زمین بوس تو نیت کرد
 که در حسن تو چیزی یافت بیش از طور انسانی^۴
 چراغ افروز چشم ما نسیم زلف خوبان است
 مباد این جمع را یارب غم از باد پریشانی^۵
 امید از بخت می دارم که بگشایم کمر بندش
 خدا را ای فلك با من گره بگشا ز پریشانی^۶
 دریغا عیش شب گیری که در خواب سحر بگذشت
 بدانی قدر وصل ای دل در آن وقتی که درمانی^۷
 ملول از هم رهان بودن طریق کاروانی نیست
 بکش دشواری منزل به یاد عهد آسانی^۸
 خیال چنبر زلفش فریبت می دهد حافظ
 نگر تا چنبر اقبال ناممکن نجبانی^۹

۴۸۹* آ ۴۲۱ و ن ۴۸۷، ۸، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹ - ر ۴۲۴، ۹

۲. آ و ن : ملامت گو ، ر : ملامتگر ؛ آ : میان ، ر : ز راه ، ن : ز راز . ۳. آ ، به : پای بازی و رقص آور ، ر : سر اندازی و رقص آموز ، ن : به بازی و به رقص آور | ر : دلش ، آ و ن : زلفش . ۴. آ و ن : چیزی ، ر : لطفی . ۵. آ و ن : خوبان ، ر : جانان . ۶. آ و ن : ای فلك با من ، ن : يك زمان بنشین . ۷. آ و ن : بدانی قدر وصل ، ر : ندانی قدر وقت ؛ آ : در آن وقتی که درمانی ، ر : مگر وقتی که درمانی ، ن : در هجران فرومانی . ۸. آ و ن : ملول ... بودن ، ر : به بوی ... ماندن . ۹. آ و ر : چنبر زلفش ، ن : چین زلفش را | آ : چنبر ، ر و ن : حلقه



نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی گذر به کوی فلان کن در آن زمان که تو دانی^۱
 تو پیک صورت رازی و دیده بر سرراحت به مردمی نه به فرمان چنان بران که تو دانی^۲
 بگو که جان عزیزم ز دست رفت خدا را ز لعل روح فزایش ببخش از آن که تو دانی^۳
 من این دو حرف نبشتم چنان که غیر ندانست تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی^۴
 خیال تیغ تو با ما حدیث تشنه و آب است اسیر خویش گرفتی بکش چنان که تو دانی^۵
 امید در کمر ز رکشت چگونه نبندم دقیقه‌یی ست نگارادر آن میان که تو دانی^۶

یکی ست ترکی و تسازی درین معامله حافظ

حدیث عشق بیسان کن به آن زبان که تو دانی^۲

۴۹۰ * آ ۴۴۷ : ۶ - ۷۶۴۳۲۱ - ۷۰۳۹۷ ر - ۷۰۴۸۶ ن - ۷۲۶۳۵۴۱

۱. آ و ر : بدان ، ن ، به آن ۲. آ و ن : صورت ، ر : خلوت ؛ ر و ن : رازی ، آ (در بالا) ، راهی ، (در پایین) ؛ رازی ؛ آ و ن : راهت ، ر : راه است | آ ، چنان بران ، ر : بران چنان ، ن : بری چنان ۳. آ و ر : عزیزم ، ن : ضعیفم | آ : روح فزایش ، ر و ن : روح فزایت ؛ آ و ن : ازان ، ر : آن ۴. آ : دو حرف نبشتم ، ر : حروف نوشتم ، ن : دو حرف نوشتم ۵. ن : بکش چنان ، ر : چنان بکش ۶. آ : نبندم ، ر و ن : بندم | آ و ن : در آن ، ر : درین ۷. آ : به آن ، ر و ن : بدان



ای که در کشتن ما هیچ مدارا نکنی	سود و سرمایه بسوزی و محابا نکنی ^۱
دردمندان بلا زهر هلاهل دارند	قصد این قوم خطر باشد هان تا نکنی ^۲
رنج ما را که توان برد به يك گوشه چشم	شرط انصاف نباشد که مداوا نکنی ^۳
دیده ما که به امید تو دریاست چرا	به تفرج گذری بر لب دریا نکنی ^۴
نقل هرجور که از خلق کریمت کردند	قول صاحب غرضان است تو آنها نکنی ^۵
بر تو از جلوه کند شاهد ما ای زاهد	از خدا جز می و معشوق تمنا نکنی ^۶

حافظاً سجده ابروی چو محرابش کن

که دعایی ز سر صدق جز آنجا نکنی^۷



بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی^۱
 آخرالامر گل کوزه گران خواهی شد حالیا فکر سبو کن که پر از بادیه کنی^۲
 گر از آن آدمیانی که بهشت هوس است عیش با آدمیی چند پری زاده کنی^۳
 تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی^۴
 اجرها باشدت ای خسرو شیرین دهنان گر نگاهی سوی فرهاد دل افتاده کنی^۵
 خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیئات مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی^۶
 کار خود گر به کرم باز گذاری حافظ ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی^۷

ای صبا بندگی خواجه جلال الدین کن

که جهان پر سمن و سوسن آزاده کنی^۸

۴۹۲ * آ ۴۳۸ ، ۸ ، ۴۲۳ ، ۷ ، ۱ ، ۲۳۲ ، ۵۴۶ -

ن ۵۷۴ ، ۸ ، ۱ ، ۲۳۴ ، ۶۷

۱. آ و ر : نکته ، ن : قصه ۲. آ و ر : خواهی شد ، ن : خواهی بود ۳.
 آ و ر : گر ... است ، ن ، جهد آن کن که در ایام گل و فصل بهار ۵. | ر و ن : نگاهی
 آ : نهادی ۸. | آ : که ، ن : تا



ای دل به کوی عشق گذاری نمی‌کنی اسباب جمع داری و کاری نمی‌کنی^۱
 میدانی این چنین خوش و گویی نمی‌زنی بازی چنین به دست و شکاری نمی‌کنی^۲
 ساغر لطیف و پر می و می افکنی به خاک و اندیشه از بالای خماری نمی‌کنی^۳
 در آستین کام تو صد نافه مُدرَج است و آن را فدای طرّه یاری نمی‌کنی^۴
 این خون که موج می‌زند اندر جگر تو را در کار رنگ روی نگاری نمی‌کنی^۵
 مشکین از آن نشد دم خلقت که چون صبا برخاک کوی دوست گذاری نمی‌کنی^۶
 ترسم کزین چمن نبیری آستین گل کز گلشنش تحمّل خاری نمی‌کنی^۷

حافظ برو که بندگی بارگاه دوست

گر جمله می‌کنند تو باری نمی‌کنی^۸

۴۹۳* آ ۴۴۰، ۸ - ر ۴۱۳، ۷، ۵۲۱، ۷۵۲، ۸۳۴ -

ن ۴۴۱، ۷، ۵۲۱، ۷۵۲، ۸۳۷

۲. آ: میدانی ... خوش، ر: چوگان حکم در کف، ن: چوگان کام در لف | آ: بازی چنین،
 ر و ن: باز ظفر ۳. آ و ن: پر می، ر: دلکش ۴. آ: کام، ر: جان
 ۵. آ و ر: تو را، ن: چرا



دو یار زیرک و از بادۀ کهن دو منی	فراغتی و کتابی و گوشۀ چمنی ^۱
من این مقام به دنیی و آخرت ندهم	اگرچه در پی ام افتند هر دم انجمنی ^۲
که هر که کنج فراغت به گنج دنیی داد	فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی ^۳
بیا که فحش این کارخانه کم نشود	به زهد همچو تویی یا به فسق همچو منی ^۴
بخواه آینه جام و سرّ دور ببین	که کس به یاد ندارد چنین عجب زمنی ^۵
ز تندباد حوادث نمی توان دیدن	درین چمن که گلی بوده است یاسمنی ^۶
ازین سموم که برطرف بوستان بگذشت	عجب که رنگ گلی هست و بوی یاسمنی ^۷
به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند	چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی ^۸

مزاج دهر تبه شد درین بلا حافظ

کجاست رای حکیمی و فکر برهمنی^۹

۴۹۴* آ ۴۶۵ و ن ۴۴۴، ۹ - ر ۴۰۴، ۹ : ۴۳۲ ۱ 'نسخه بدل بیت ۵ متن' ۸۷۶ ۹

۲. آ و ن، دنیی، ر : دنیا | آ و ن : هر دم، ر : خلق
 ۳. آ و ن، فراغت به گنج
 ۴. آ و ر : فحش، ن : قسمت
 ۵. ر به
 ۶. آ و ر : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۷. آ : رای ... فکر، ر و ن : فکر ... و رای
 ۸. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۹. آ : رای ... فکر، ر و ن : فکر ... و رای
 ۱۰. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۱۱. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۱۲. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۱۳. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۱۴. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۱۵. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۱۶. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۱۷. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۱۸. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۱۹. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۲۰. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۲۱. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۲۲. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۲۳. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۲۴. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۲۵. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۲۶. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۲۷. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۲۸. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۲۹. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۳۰. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۳۱. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۳۲. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۳۳. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۳۴. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۳۵. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۳۶. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۳۷. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۳۸. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۳۹. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۴۰. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۴۱. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۴۲. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۴۳. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۴۴. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۴۵. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۴۶. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۴۷. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۴۸. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۴۹. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۵۰. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۵۱. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۵۲. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۵۳. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۵۴. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۵۵. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۵۶. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۵۷. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۵۸. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۵۹. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۶۰. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۶۱. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۶۲. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۶۳. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۶۴. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۶۵. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۶۶. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۶۷. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۶۸. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۶۹. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۷۰. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۷۱. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۷۲. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۷۳. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۷۴. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۷۵. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۷۶. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۷۷. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۷۸. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۷۹. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۸۰. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۸۱. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۸۲. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۸۳. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۸۴. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۸۵. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۸۶. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۸۷. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۸۸. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۸۹. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۹۰. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۹۱. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۹۲. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۹۳. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۹۴. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۹۵. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۹۶. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۹۷. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۹۸. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۹۹. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی
 ۱۰۰. آ و ن : یاسمنی، ن : نسترنی



تو مگر سر لب آبی به هوس بنشینی
 ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی^۱
 به خدایی که توئی بنده بگزیده او
 که براین چاکر دیرینه کسی نگزینی^۲
 ادب و شرم تو را خسرو مه رویان کرد
 آفرین بر تو که شایسته صد چندینی^۳
 صبر بر جور رقیبت چه کنم گر نکنم
 عاشقان را نبود چاره بجز مسکینی^۴
 عجب از لطف تو ای گل که نشستی با خار
 ظاهرا مصلحت وقت در آن می بینی^۵
 گر امانت به سلامت ببرم باکی نیست
 بی دلی سهل اگر از پی نبود بی دینی^۶
 سخن بی غرض از بنده مخلص بشنو
 ای که منظور بزرگان حقیقت بینی^۷
 حیفم آید که خرامی به تماشای چمن
 که تو خوشتر ز گل و تازه تر از نسرینی^۸
 شیشه بازی سرشکم نگری از چپ و راست
 گر براین منظر بینش نفسی بنشینی^۹
 پارسایی چو تو پساکیزه دل پاک نهاد
 بهتر آن است که با مردم بد نشینی^{۱۰}
 سبل این اشک روان صبر دل حافظ برد
 بَلِّغِ الطَّاقَةَ يَا مُقَلَّةَ عَيْنِي بِئْسَ^{۱۱}

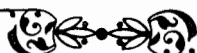
تو بدین نازکی و دلکشی ای شمع چگل

لایق بزمگه خواجه جلال الدینی^{۱۲}

۴۹۵ * آ ۴۲۰ ۱۲ - ر ۴۱۱ ۸ : ۱۲ ۱۱ ۸ ۵ ۳ ۶ ۲ ۱ - ن ۴۶۶ ۱۲ :

۱۲ ۱۱ ۹ ۳ ۵ ۱۰ ۷ ۶ ۸ ۴ ۲ ۱

۵. آ : نشستی ، رون : نشینی | آ و ر : ظاهرا . ن : غالبا . ۶. آ : اگر از پی ، ر : بودگر ، ن : گر از پی . ۷. آ : سخن ، ن : سخنی | ن : ای که ، آ : که . ۸. آ : حیفم ... چمن ، ر : باد صبحی به هوایت ز گلستان برخاست ، ن : باد صبحی به هوای تو ز بستان بر خاست | آ و ر : خوشتر ز گل ، ن : خوش بوی تر . ۹. آ : پارسایی ، ن : نازنینی . ۱۰. آ و ن : این ، ر : آن : آ و ن : برد ، ر : بود | آ و ن : مقلة ، ر : نقد . ۱۱. آ و ر : نازکی ... چگل ، ن : دل خوشی و سرکشی ای هایه ناز | آ : بزمگه ، رون : بندگی . ۱۲.



همی گفت این معما با قرینی ^۱	سحرگه ره روی در سرزمینی
که در شیشه برآرد اربعینی ^۲	که ای صوفی شراب آنکه شود صاف
چه خاصیت دهد نقش نگینی ^۳	گر انگشت سلیمانی نباشد
مال خویش را از پیش بینی ^۴	در میخانه بنما تا بیرسم
چه باشد گر بسازد با غمینی ^۵	اگرچه رسم خوبان تندخوییست
که صد بت باشدش در آستینی ^۶	خدا زان خرقه بیزار است صد بار
نیازی عرضه کن بر نازنینی ^۷	مروت گرچه نامی بی نشان است
اگر رحمی کنی بر خوشه چینی ^۸	ثوابت باشد ای دارای خرمن
چراغی بر کند خلوت نشینی ^۹	درونها تیره شد باشد که از غیب
نه درمان دلی نه درد دینی ^{۱۰}	نه همت را امید سر بلندی

نه حافظ را حضور درس خلوت

نه دانشمند را علم الیقینی^{۱۱}

*۴۹۶ ۴۵۲۲، ۹، ۳۲۱، ۸۷۶، ۱۰۹، ۱۱۱۰ - ۳۹۲۲، ۱۱:

۴۱۱۱۰۸۷۹۶۳۲۱، ۱۰، ۴۵۹ - ۱۱۵۴۳۹۱۰۸۷۶۲۱

۳. آون : نباشد ، ر : باشد | آون ، نقش ، ر : مهر
 ۴. ر : در ، ن : ره ؛ ر :
 ۵. ر : بیستم | ر : خویش را ، ن : کار خود
 ۶. آون : باشدش در ، ر : دارد
 ۷. آون : نامی ... است ، ر : نام بی نشانی ست
 ۸. آون :
 ۹. آون : سر بلندی ، ر : نمی بینم نشاط عشق در کس ، ن :
 ۱۰. آون : درس ، ر : سر
 ۱۱. آون : عیش در کس ، نمی بینم نشاط



بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی می خواند دوش درس مقامات معنوی^۱
 یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکتة توحید بشنوی^۲
 مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گوی تا خواجه می خورد به غزلهای پهلوی^۳
 چشمت به غمزه خانه مردم سیاه کرد مخموریت مباد که خوش مست می روی^۴
 دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی^۵
 این قصه عجب شنو از بخت و از گون ما را بکشت یار به انفاس عیسی^۶
 جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد ز نهار دل میند در اسباب دنیوی^۷
 خوش وقت بوریای گدایی و خواب امن کاین عیش نیست روزی اورنگ خسروی^۸

ساقی مگر وظیفه حافظ زیاده داد

کاشفته گشت طرّة دستار مولوی^۹

۴۹۷ * ۴۴۲ آ - ۹، ۴۱۷ ر - ۳۲۱، ۹، ۴۱۷ ر - نسخه بدل بیت ۸ متن '۹۵۴۶۷ -

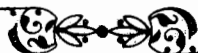
ن ۹، ۴۴۷ ر - ۳۲۱، ۹، ۴۴۷ ر - ۹۸۵۴۶۷۳۲۱

۳. آ و ر : پهلوی ، ن : مثنوی ۴. آ و ر : به غمزه ، ن : به عشوه ۵.

ر و ن : نور چشم من ، آ : نور چشم ۶. آ و ن : از ، ر ، ای ۷. |

آ و ر : در ، ن : بر ۸. ر به جای بیت متن این بیت را دارد :

می خور که در قیاس فراغ و حساب امن يك بوریای فقر و صد اورنگ خسروی



ساقیا سایه ابر است و بهار و لب جوی من نگویم چه کن از اهل دلی خود تو بگوی^۱
 بوی یک رنگی ازین نقش نمی آید خیز دل آلوده صوفی به می ناب بشوی^۲
 سفله طبع است جهان بر گزمش تکیه مکن ای جهان دیده ثبات قدم از سفله مجوی^۳
 گوش بگشای که بلبل به فغان می گوید خواجه تقصیر مفرما گل توفیق ببوی^۴
 روی جانان طلبی آینه را قابل ساز زان که هرگز گل و نسرین ندمد ز آهن و روی^۵
 دو نصیحت گنمت بشنو و صد گنج ببر از درعیش در آی و به ره عیب مپوی^۶

گفتی از حافظ ما بوی ریا می آید

آفرین بر نفست باد که خوش بردی بوی^۷

۴۹۸ * آ ۴۶۳ - ۷ ، ۴۰۳ - ۶ ، ۷۵۶۳۲۱ - ۷ ، ۴۴۹ - ۸ ، ۶۵۴۳۲۱

۱. 'نسخه بدل بیت ۴ متن' ۷

۴. ن : علاوه بر بیت ۴ متن این بیت را نیز دارد ،

۷. شکر آن را که دگر باره رسیدی به بهار بیخ نیکی بنشان و گل تحقیق ببوی

۵. آ و ن : روی ، ر : رخ | آ و ن : زان که ، ر : ورنه ۶. | ر و ن : از ... مپوی ،

آ : بیخ نیکی بنشان و گل توفیق ببوی



ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی	تا راه رو نباشی کی راهبر شوی ^۱
در مکتب حقایق پیش ادیب عشق	هان ای پسر بکوش که روزی پندرشوی ^۲
دست از مس وجود چو مردان ره بشوی	تا کیمیای عشق بیابانی و زر شوی ^۳
خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد	آنگه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی ^۴
گر نور عشق حق به دل و جان افتد	بانه کز آفتاب فلک خوبتر شوی ^۵
یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر	کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی ^۶
از پای تا سرت همه نور خدا شود	در راه ذوالجلال چو بی پای و سر شوی ^۷
وجه خدا اگر شودت منظر نظر	زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی ^۸
بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود	در دل مدد از هیچ که دیگر زبر شوی ^۹

گر در سرت هوای وصال است حافظا

باید که خاک در گه اهل هنر شوی^۱

۴۹۹ * ۴۳۹ آ ۹، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹ - ۴۴۲ ر و ۴۸۳ و ۱۰

۱. | آ و ر، راه رو، ن، راه بین، رون، کی، آ، که
۲. | آ و ن، پیش، ر، نفس
۳. | آ و ن، عشق، آ و ن، خویش، ر، عشق
۴. | آ و ن، عشق، آ و ن، خویش، ر، عشق
۵. | آ و ن، خوبتر، ر، دورتر
۶. | آ و ن، زیر و زبر، ر، صاحب هنر
۷. | آ و ن، اهل هنر
۸. | آ و ن، اهل هنر
۹. | آ و ن، اهل هنر



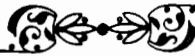
سحرم هاتف میخانه به دولت خواهی گفت باز آی که دیرینه این درگاهی^۱
 همچو جم جرعه ما کش که ز سر دوجهان پرتو جام جهان بین دهدت آگاهی^۲
 بر در میکده رندان قلندر باشند که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی^۳
 خشت در زیر سر و بر سر هفت اختر پای دست مسند نگر و منصب صاحب جاهی^۴
 سر ما و در میخانه که طرف بامش به فلك بر شده دیوار بدین کوتاهی^۵
 اگر ت سلطنت فقر ببخشند ای دل کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی^۶
 گذرت بر ظلمات است بجو خضر رهی که درین مرحله بسیار بود گمراهی^۷

حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بداد

عملت چیست که مزدش دوجهان می خواهی^۸

۵۰۰ * ر ۴۱۶، ۸ - ن ۴۶۰، ۸ : ۶۵۴۳۲۱ 'نسخه بدل بیت ۷ متن' ۸

۲. ر : دوجهان ، ن : ملکوت ۴. ر : در ... سر ، ن : زیر سر و بر تارک | ر : مسند
 نگر و منصب ، ن : قدرت نگر و مسند ۷. ن به جای بیت متن این بیت را دارد ،
 قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی



ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی	دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی ^۱
مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد	کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی ^۲
ای درد توام درمان در بستر ناکامی	وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی ^۳
در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم	لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی ^۴
فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست	کفر است درین مذهب خود بینی و خود رایی ^۵
یارب به که شاید گفت این نکته که در عالم	رخساره به کس ننمود آن شاهد هر جایی ^۶
دایم گل این بستان سیراب نمی ماند	دریاب ضعیفان را در وقت توانایی ^۷
ساقی چمن گل را بی روی تو رنگی نیست	شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی ^۸
زین دایره مینا خونین جگرم می ده	تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی ^۹
دیشب گله زلفت با باد همی گفتم	گفتا غلطی بگذر زین فکرت سودایی ^{۱۰}
صد باد صبا آنجا با سلسله می رقصند	این است حریف ای دل تا باد نیممایی ^{۱۱}

حافظ شب هجران شد بوی خوش یار آمد

شادیت مبارك باد ای عاشق شیدایی^{۱۲}

۵۰۱ * ر ۴۸۲، ۱۲ - ن ۴۶۱، ۱۰ : ۱۰۷۱ ۱۱ ۸ ۹ ۳ ۶ ۲ ۱۲

۲. | ر : پایاب ، ن : نایاب ۳. ن : در بستر ناکامی ، ر : مستیز به ناکامی | ن : وی
 ... تنهایی ، ر : چون عشق تو فخر ماست ما را ز چه بد نامی ۷. ر : سیراب ، ن :
 شاداب | ر : وقت ، ن : روز ۱۰. ر : همی گفتم ، ن : همی کردم ۱۱.
 ر : آنجا ، ن : اینجا ۱۲. | ن : شیدایی ، ر : هر جایی



به چشم کرده‌ام ابروی ماه سیمایی خیال سبز خطی نقش بسته‌ام جایی^۱
 ز مام دل به کسی داده‌ام من درویش که نیستش به کس از تاج و تخت پروایی^۲
 سرم زدست بشد چشم از انتظار بسوخت در آرزوی سر و چشم مجلس آرایی^۳
 زهی خیال که منشور عشق بازی من از آن کمانچه ابرو رسد به طفرایی^۴
 مکن در است دل آتش به خرقه خواهم زد بیابین که کرا می‌کند تماشایی^۵
 به روز واقعه تابوت من ز سرو کنید که می‌رویم به داغ بلند بالایی^۶
 در آن مقام که خوبان ز غمزه تیغ کشند عجب مدار سری اوفتاده در پایی^۷
 فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب که حیف باشد ازو غیر ازو تمنای^۸

دُر ز شوق بر آرند ماهیان به نثار

اگر سفینه حافظ بری به دریایی^۹

۵۰۲ * آ ۴۱۸، ۹ - ر ۴۲۱، ۹ : ۷۶۵۳۴۱ 'نسخه بدل بیت ۲ متن' ۹۸ -

ن ۴۶۲، ۶ : ۹۷۶۳۴۱

۱. | آ و ر : سبز خطی ، ن : سرو قدی ۲. ر به جای بیت ۲ متن این بیت را دارد :
- مرا که از رخ او ماه در شبستان است کجا بود به فروغ ستاره پروایی
۳. آ و ن : بشد ، ر : شد و ؛ آ و ر : از انتظار بسوخت ، ن : اختیار بدوخت | آ و ر : در ... چشم ،
- ن : در انتظار سرو قد ۴. آ ، زهی خیال ، ر و ن : امید هست | آ و ن : کمانچه ، ر
۵. آ و ن : کمان مه ۶. آ و ن : من ، ر ، ما | آ و ر : که ... بالایی ، ن : که مرده‌ایم به امید
- سرو بالایی ۷. آ : تیغ کشند ، ر : تیر زنند ، ن : تیغ زنند ۹. |
- آ و ر : بری ، ن : رسد



در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی
 خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی^۱
 دل که آینه شاهی ست غباری دارد
 از خدا می طلبم صحبت روشن رایی^۲
 کرده ام توبه به دست صنم باده فروش
 که دگر می نخورم بی رخ بزم آرای^۳
 جویها بسته ام از دیده به دامن که مگر
 بر کنارم بنشانند سهی بالای^۴
 کشتی باده بیاور که مرا بی رخ دوست
 گشت هر گوشه چشم از غم دل دریایی^۵
 سر این نکته مگر شمع بر آرد به زبان
 ورنه پروانه ندارد به سخن پروایی^۶
 نرگس از لاف زد از شیوه چشم تو مرنج
 نروند اهل نظر از پی نابینایی^۷
 این حدیثم چه خوش آمد که سحر که می گفت
 بر در میکرده پی باد ف و نی ترسایی^۸

گر مسلمانی ازین است که حافظ دارد

آه اگر از پی امروز بود فردایی^۹

۵۰۳ * ۹، ۴۱۹ آ - ۹، ۴۱۰ ر - ۹، ۴۲۱ : ۹۸۶۷۳۴۵۲۱ -

ن ۱۰، ۴۴۰ : ۳۵۴۲۱ 'نسخه بدل بیت ۶ متن' ۹۸۷۶

۲. | آ و ن : می طلبم ، ر : می طلبم ۵. | آ و ن : بر کنارم ، ر : در کنارم ۶.
 ن علاوه بر بیت ۶ متن این بیت را نیز دارد :
 سخن غیر مگو بسا من معشوقه پرست کن وی و جام می ام نیست به کس پروایی
 خ : دی ، ن : می ۷. آ و ن : سر این نکته ، ر : شرح این قصه ۸.
 | آ و ن : نروند ، د : نرود ۹. | آ و ر : آه ، ن : وای



سلامی چو بوی خوش آشنایی	بر آن مردم دیده روشنایی ^۱
درودی چو نور دل پارسایان	بدان شمع خلوتگه پارسایی ^۲
نمی بینم از همدمان هیچ بر جای	دل خون شد از غصه ساقی کجایی ^۳
ز کوی مغان رخ مگردان که اینجا	فروشد مفتاح مشکل گشایی ^۴
می صوفی افکن کجا می فروشد	که در تابم از دست زهد ریایی ^۵
رفیقان چنان عهد صحبت شکستند	که گویی نبوده ست خود آشنایی ^۶
عروس جهان گرچه در حد حسن است	ز حد می برد شیوه بی وفایی ^۷
دل خسته من گرش همتی هست	نخواهد ز سنگین دلان مومیایی ^۸
مرا گر تو بگذاری ای نفس طامع	بی پادشاهی کنم در گدایی ^۹
بیموزمت کیمیای سعادت	ز هم صحبت بد جدایی جدایی ^{۱۰}

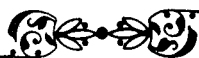
سکن حافظ از جور دوران شکایت

چه دانی تو ای بنده کار خدایی^{۱۱}

۵۰۴ * ۱۱، ۴۲۳ آ - ۹، ۴۳۲ ر : ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۴ ۳ ۲ ۱ -

ن ۴۷۶ ۹، ۴۷۶ ن : ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۴ ۳ ۲ ۱ -

۱. رون، بوی، آ؛ باد | آ؛ بر آن، رون، بدان ۴. آون، رخ، ر، رو؛
آ؛ اینجا، رون، آنجا ۱۱. آور، جور، ن، دهر | آون، تو ای، ر، تو ای تو



ای دل گر از آن چاه زخندان به درآیی هر جا که روی زود پشیمان به درآیی^۱
 هش دار که گر وسوسه نفس کنی گوش آدم صفت از روضه رضوان به درآیی^۲
 جان می‌دهم از حسرت دیدار تو چون صبح باشد که چو خورشید درخشان به درآیی^۳
 شاید که به آبی فلکت دست نگیرد کت تشنه لب از چشمه حیوان به درآیی^۴
 تا کی چو صبا بر تو گمارم دم همت کز غنچه چو گل خرم و خندان به درآیی^۵
 در تیره شب هجر تو جانم به لب آمد وقت است که همچون مه تابان به درآیی^۶
 برخاک درت بسته‌ام از دیده دو صد جوی تا بوکه تو چون سرو خرامان به درآیی^۷

حافظ مکن اندیشه که آن خسرو خوبان

باز آید و از کلبه احزان به درآیی^۸

*۵۰۵ آ ۲۵۱ : ۷ ، ۸۷۶۵۴۲۱ - ۷ ، ۴۲۰۲ - ۸۷۶۵۳۲۱

ن ۴۵۱ : ۷ ، ۸۷۵۳۴۲۱

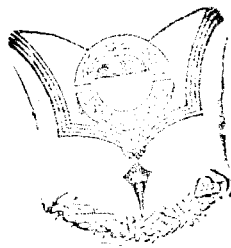
۱. | آ و ن : زود ، ر : باز ۳. ر : حسرت ، ن : دولت ۴. | آ ، کت ،
 ن : گر ۵. آ و ن : تاکی ، ر : چندان ؛ ر و ن : دم ، آ ، دم و | ر و ن : غنچه چو ،
 آ : غنچه ۷. آ و ن : خاک درت ، ر : رهگذرت ؛ ر و ن : بسته‌ام ، آ ، بستم ؛ آ و ن
 : جوی ، ر : جو ۸. آ : خسرو خوبان ، ر : یوسف مه رو ، ن : یوسف مه روی



به فراغ دل زمانی نظری به ماه رویی به از آن که چترشاهی همه عمر و های وهویی^۱
 به خدا که رشکم آید به رخت ز چشم خویشم که نظر دریغ باشد به چنان لطیف رویی^۲
 دل من شد و ندانم چه شد آن عزیز ما را که گذشت عمر و نامد خبری ز هیچ سویی^۳
 نسیم به آخر آمد نظرم ندید سیرش بجز این نماند ما را هوسی و آرزویی^۴

مکن ای صبا مشوش سر زلف دلبران را

که هزار جان حافظ به فدای تار مویی^۵



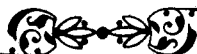


می خواه و گل افشان کن از دهر چه می جویی
 این گفت سحرگه گل بلبل تو چه می گویی^۱
 زان به چه که در بستان معشوقه و ساقی را
 لب گیری و رخ بوسی می نوشی و گل بویی^۲
 شمشاد خرامان کن و آهنگ گلستان کن
 تا سرو پیامورد از قد تو دلجویی^۳
 تا غنچه خدانت دولت به که خواهد داد
 ای شاخ گل رعنا از بهر که می روی^۴
 چون شمع نکورویی بر رهگذر باد است
 طرف هنری بر بند از شمع نکورویی^۵
 امروز که بازارت پر جوش خریدار است
 دریاب و بنه گنجی از مایه نیکویی^۶
 آن طره که هر جعدش صد نافه چین دارد
 خوش بودی اگر بودی بوییش ز خوش خوئی^۷
 هر مرغ به دستانی در مجلس شاه آید
 بلبل به نوا سازی حافظ به دعا گوئی^۸

۵۰۷* ۸۴۲۲ آ - ۴۷۷ ن، ۷، ۱۲۱ ۴۳۶ ۸۷

۲. آ : زان ... ساقی را ، ن : مسند به گلستان بر تا ساقی مستان را ۵. | خ : شمع نکو
 روی ، آ : مایه نیکویی ۷. آ : دارد ، ن : ارزد | ن : خوش خوئی ، آ : خوش بویی
 ۸. آ : مجلس ، ن : گلشن | آ : به نوا سازی ، ن : به غزل خوانی

قصاید



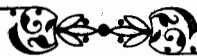
فی مدح سلطان شیخ ابو اسحق

سپیده دم که هوا بوی زلف جان گیرد	چمن ز لطف هوا نکته برجنان گیرد ^۱
هوا ز نکست گل در چمن تنق بندد	افق ز عکس شفق رنگ گلستان گیرد ^۲
نوا ی چنگ بدان سان زند صلا ی صبح	که پیر صومعه راه در مغان گیرد ^۳
زغال شب که کند قدح در سیاهی مشک	در او شرار چراغ سحر گهان گیرد ^۴
شه سپهر چو زرین سپر کشد در روی	به تیغ صبح و عمود افق جهان گیرد ^۵
به رغم زاغ سیه شاهباز زرین بال	درین مقرنس زنگاری آشیان گیرد ^۶
چو شهسوار فلک بنگرد به جام صبح	که چون به شعشعه نور ملک جان گیرد ^۷
به خیط شمس کشد سوی خویش در خوشاب	که تا به قبضه شمشیر زرفشان گیرد ^۸
به بزمگاه چمن رو که خوش تماشایی ست	چو لاله کاسه نسرین و ارغوان گیرد ^۹
صبا نگر که دمامد چو روند شاهد باز	گهی لب گل و گه زلف ضیمران گیرد ^{۱۰}

*۱ ر ۱۱۴، ۹، ۱۰، ۲۱، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲ - ن ۴۹۸، ۴۱

ن : فی ... ابو اسحق ، ر : وله

۱. ر : بوی زلف ، ن : بوی | ن : چنان ، ر : جهان
 عکس ، ر : رنگ ۳. ر : بدان سان زند ، ن : بدان می زند ؛ ن : صلا ی ، ر : صلاح |
 ر : صومعه ، ن : صومعه را ۴. تق : زغال ، ن : زحال ۵. ر : صبح و ، ن :
 صبح ۷. ر : که چون به ... ملک ، ن : که همچو ... کحل ۸. ر : به خیط ...
 در خوشاب ، ن : به خط ... روحانی ۱۰. ق : لب گل ، ن : لب



- ز اتحاد هیولی و اختلاف صور
من اندر آن که دم کیست این مبارک دم
چه حالتی ست که گل در سحر نماید رخ
چه پرتوی ست که نور چراغ صبح دهد
بیا که حال دل خود به غیر ننماییم
جو شمع هر که به افشای راز شد مشغول
کجاست ساقی مه روی من که از سر ناز
به یاد مجلس خسرو چو برکشد مطرب
فرشته‌یی به حقیقت سروش عالم غیب
سکندری که مقیم حریم او چون خضر
جمال چهره تأیید شیخ ابواسحق
شهنشهی که چو خورشید حصن گردون را
گاهی که بر فلک سروری عروج کند
چراغ دیده محمود شه که دشمن را
به اوج ماه رسد موج خون چو تیغ کشد
عروس خاوری از شرم رای انور او
ایا عظیم وقاری که هر که بنده توست
خرد ز هر گل نو نقش صد بیان گیرد^{۱۱}
که وقت صبح درین تیره خاکدان گیرد^{۱۲}
چه آتشی ست که در مرغ صبح خوان گیرد^{۱۳}
چه شعله‌یی ست که در شمع آسمان گیرد^{۱۴}
که روزگار غیور است و ناگهان گیرد^{۱۵}
بش زبانه مقراض در زبان گیرد^{۱۶}
چو چشم خویشتنم ساغری گران گیرد^{۱۷}
گاهی عراق زند گاه اصفهان گیرد^{۱۸}
که روضه کرمش نکته بر چنان گیرد^{۱۹}
ز فیض خاک درش عمر جاودان گیرد^{۲۰}
که ملک در قدمش زیب بوستان گیرد^{۲۱}
به عکس آتش تیغ فلک رخان گیرد^{۲۲}
نخست پایا خود فرق فرقدان گیرد^{۲۳}
ز برق تیغ وی آتش به دودمان گیرد^{۲۴}
به تیر چرخ برد حمله چون کمان گیرد^{۲۵}
به جای خود بود از راه قیروان گیرد^{۲۶}
ز رفع قدر کمر بند توأمان گیرد^{۲۷}

۱۱. ر : ز اتحاد ، ن : در اتحاد ؛ ن : صور ، ر : هنوز | ر : خود ... بیان گیرد ، ن (جای مصراع

سفید مانده است) ۲۲. | قق : فلک رخان ، ن : ملک رجان ۲۳. ق : گهی ،

ن : کسی | ق : فرق ، ن : فوق ۲۶. | ق : خود ، ن : خود چه



رسد ز چرخ عطارد هزار تهنیت	جو فکرت صفت امر کن فکان گیرد ^{۲۸}
فلک چو جلوه کنان بنگرد سمند تو را	کمینه پایگهش اوج کهکشان گیرد ^{۲۹}
ملالتی که کشیدی سعادت دهدت	که مشتری نسق کار خود ازان گیرد ^{۳۰}
از امتحان تو ایام را غرض این است	که از صفای ریاضت دلت نشان گیرد ^{۳۱}
مذاق جانش ز تلخی غم شود ایمن	هر آن که شکر شکر تو در دهان گیرد ^{۳۲}
دلیر برخورد آن کس بود که بر همه حال	نخست آن ننگرد پس طریق آن گیرد ^{۳۳}
چو جای جنگ نبیند به جام یازد دست	جو وقت کار بود تیغ جان ستان گیرد ^{۳۴}
ز لطف غیب به سختی رخ از امید متاب	که مغز نغز مقام اندر استخوان گیرد ^{۳۵}
شکر کمال حلاوت پس از ریاضت یافت	نخست در شکن تنگ از آن مکان گیرد ^{۳۶}
در آن مقام که سیل حوادث از چپ و راست	چنان رسد که امان از میان کران گیرد ^{۳۷}
مباد درد و غم آن بذر کوه ثابت را	که حمله های چنان قلزم گران گیرد ^{۳۸}
اگر چه خصم تو گستاخ می رود حالی	تو شاد باد که گستاخیش چنان گیرد ^{۳۹}
که هر چه در حق این خاندان دولت کرد	جز اش درزن و فرزند و خان و مان گیرد ^{۴۰}

زمان عمر تو پاینده باد کاین نعمت

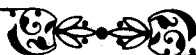
عطیه بیست که در کار انس و جان گیرد^{۴۱}

۳۶. | ق ،

۳۲. ق ، جانس ز ، ن ، جان به

۳۰. | ق ، مشتری ، ن ، مبتدی

شکن ... مکان ، ن ، شکر ... دهان



فی مدح شاه منصور

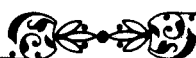
جوزا سحر نهاد حمایل برابرم	یعنی غلام شاهم و سوگند می خورم ^۱
ساقی بیا که از مدد بخت کار ساز	کامی که خواستم ز خدا شد میسر ^۲
جامی بده که باز به شادی روی شاه	پیرانه سر هوای جوانی ست بر سرم ^۳
راهی بزن به وصف زلال خضر که من	از جام شاه جرعه کش آب کوثرم ^۴
شاهها من ار به عرش رسانم سریر فضل	مملوک این جنابم و مسکین این درم ^۵
من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال	کی ترک آبخور کند این طبع خوگرم ^۶
ور باورت نمی شود از بنده این حدیث	از گفته کمال دلیلی بیاورم ^۷
گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر	آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم ^۸
منصور بن محمد غازی ست حرز من	وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم ^۹
عهد الست من همه با عشق شاه بود	وز شاهراه عمر بدین عهد بگذرم ^{۱۰}
گردون چو کرد نظم ثریا به نام شاه	من نظم مدر چرا نکنم از که کمتر ^{۱۱}

* ۲. آ ۴۶۹، ۲۵: فقط بیت ۱۱ را ندارد. ر ۳۱۹، ۲۵: فقط بیت ۱۸ را ندارد.

ن ۴۹۹، ۲۴: دو بیت ۲۳ و ۲۴ را ندارد و جای دو بیت ۲۱ و ۲۲ برعکس متن است

ن: فی مدح شاه منصور، آ، ایضاً له، ر، وله

۲. | آ و ن: کامی، ر: کارمی ۳. | آ: بر سرم، ر و ن: در سرم ۴. آ: راهی بزن، ر و ن: راهم مزن | آ و ن: آب، ر: جام ۵. آ و ن: من ار، ر: اگر؛ آ و ر: سریر فضل، ن: ز فضل سر | آ: این ... این، ر: آن ... آن، ن: آن ... این ۶. | آ: آبخور کند این، ر: آبخورده کند، ن: آبخورد کند ۷. آ و ن: نمی شود، ر: نمی کند ۹. آ و ن: محمد، ر: مظفر ۱۰. آ و ن: عشق، ر: عهد | آ: عهد، ر: راه، ن: حسب

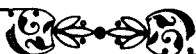


شاهین صفت چو طعمه چشیدم زدست شاه	کی باشد التفات به صید کبوترم ^{۱۲}
ای شاه شهرگیر چه گردد اگر شود	در سایه تو ملک فراغت مقرر ^{۱۳}
بال و پری ندارم و این طرفه تر که نیست	غیر از هوای منزل سیمرغ در سرم ^{۱۴}
شعرم ز یمن مدح تو صد ملک دل گشاد	گویی که تیغ گشت زبان سخنور ^{۱۵}
برگشنی اگر بگذشتم چو باد صبح	نه عشق سرو بود و نه شوق صنوبر ^{۱۶}
بوی تو می شنیدم و بر یاد روی تو	دادند ساقیان طرب يك دو ساغر ^{۱۷}
مستی به آب يك دو عنب وضع بنده نیست	من سالخورده رند خرابات پرور ^{۱۸}
باسیر اختر و فلکم داوری بسی ست	انصاف شاه باد درین قصه داور ^{۱۹}
شکر خدا که باز درین اوج بارگاه	طاووس عرش می شنود صوت شهر ^{۲۰}
نامم ز کارنامه عشاق محو باد	گر جز محبت تو بود شغل دیگر ^{۲۱}
شیل الاسد به صید دلم حمله کرد و من	گر لاغر ^{۲۲} و گر نه شکار غضنفر ^{۲۳}
ای عاشقان روی تو از ذره بیشتر	من کی رسم به وصل تو کز ذره کمتر ^{۲۴}
بنما به من که منکر حسن رخ تو کیست	تا دیده اش به گزلك غیرت بر آور ^{۲۵}
بر من فتاده سایه خورشید سلطنت	واکنون فراغت است ز خورشید خاور ^{۲۶}

مقصود ازین معامله بازار تیزی است

نه جلوه می فروشم و نه عشو^{۲۶} می خرم^{۲۶}

۱۳. آ : شهرگیر ... اگر ، ر و ن : شیرگیر چه کم گردد ار | آ : فراغت مقرر ، ر : فاعت میسر ،
ن : فراغت میسر
۱۵. آ و ن : ز یمن ، ر : به یمن | آ : گشت ، ر و ن : توست
۱۶. | ر و ن : بود و ، آ : بود ۱۹. آ : داورم ، ر و ن : یاورم ۲۰. آ |
و ن : صوت ، ر : صیت ۲۲. آ و ر : شیل ، ن : قلب ۱۸. آ : به آب يك
دو عنب ، ن : به يك دو آب عنب ، ن : وضع ، آ : مرد | آ : رند ، ن : پیر ۲۵. آ ،
فتاده ، ر و ن : فتاد ، آ و ر : واکنون ، ن : اکنون ، آ و ن : فراغت است ، ر : فراغتست
۲۶. آ و ن : تیزی است ، ر : تیز نیست



۳

ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی در فکرت تو پنهان صد حکمت الهی^۱
 کلك تو بـارك الله بر ملك و دین گشاده صد چشمه آب حیوان از قطره سیاهی^۲
 بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم ملك آن توست و خاتم فرمای هرچه خواهی^۳
 در حشمت سلیمان هرکس که شك نماید بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی^۴
 باز از چه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی مرغان قاف دانند آیین پادشاهی^۵
 تیغی که آسمانش از فیض خود دهد آب تنها جهان بگیرد بی منت سیاهی^۶
 کلك تو خوش نویسد در شأن یار و اغیار تعویذ جان فزایی و افسون عمر گاهی^۷
 ای عنصر تو مخلوق از کبریای عزت وی دولت تو ایمن از صدمه تباهی^۸
 جور از فلك نیاید تا تو فلك سریری ظلم از جهان برون شد تا تو جهان پناهی^۹
 گر پرتوی ز تیغ بر کان و معدن افتد یاقوت سرخ رو را بخشند رنگ گاهی^{۱۰}
 عمری ست پادشاهان کز می تهی ست جامم اینک ز بنده دعوی وز محتسب گواهی^{۱۱}
 دانم دلت ببخشد بر عجز شب نشینان گر حال من پرسی از باد صبحگاهی^{۱۲}
 ساقی بیاور آبی از چشمه خرابات تا خرقه‌ها بشویم از عجب خانقاهی^{۱۳}
 جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زبید دعوی بیگناهی^{۱۴}

حافظ جو پادشاهت گه‌گاه می برد نام

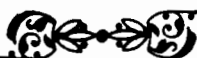
رنجش ز بخت منما باز آ به عذر خواهی^{۱۵}

* ۳. آ ۴۷۰، ۱۳، ۸ تا ۱۰ تا ۱۴ - ر ۴۳۷، ۱۲، ۸ تا ۱

۱۵، ۴۸۹ ن - ۱۴ ۱۲ ۱۱ ۱۰

۱. | آ و ر : فکرت، ن، پیکر ۲. ر، ملك و، آ و ن، ملك ۶. | آ و ن، بی منت،
 ر، بی وصمت ۷. | ر، و افسون، آ و ن، افسون ۹. تق، فلك سریری، ن،
 ملك سریری ۱۰. آ و ن، برکان و، ر، در کان | آ و ن، بخشند، ر، بخشید
 ۱۲. | آ : من پرسی، ر، بنده پرسی، ن، ما پرسی ۱۳. آ، بیاور، ن، بیاور

مثنویات



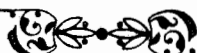
۱

الا ای آهوی وحشی کجایی	مرا با توست بسیار آشنایی ^۱
دو تنها و دو سرگردان دو بیکس	دو دامت در کمین از پیش و از پس ^۲
بیا تا حال یکدیگر بدانیم	مراد هم بجوئیم از توانیم ^۳
که می بینم که این دشت مشوش	چراگاهی ندارد خرّم و خوش ^۴
که خواهد شد بگوئید ای حبیبان	رفیق بیکان یار غریبان ^۵
مگر خضر مبارک پی در آید	ز یمن همتش این ره سر آید ^۶
مگر وقت عطا پروردن آمد	که فالَم لَاقْدَرْنی فرداً آمد ^۷
که روزی ره روی در سرزمینی	به لطفش گفت رندی ره نشینی ^۸
که ای سالک چه در انبانه داری	بیا دامی بنه سر دانه داری ^۹
جوابش داد و گفتا دام دارم	ولی سیمرغ می باید شکارم ^{۱۰}
بگفتا چون به دست آری نشانش	که از ما بی نشان است آشیانش ^{۱۱}
چو آن سرو سهی شد کاروانی	ز تَک سرو می کن دیده بانی ^{۱۲}
برفت و طبع خوش باشم حزین کرد	برادر با برادر کی چنین کرد ^{۱۳}
مده جام می و پای گل از دست	ولی غافل مباش از دهر بدست ^{۱۴}

* ۱. T ۴۷۱، ۱۰۲۶، ۱۸۳۱ تا ۲۹ تا ۲۱، ۴۵۹ ر. ۱۸، ۱۰ تا ۵

۶۷ ۹۸ ۱۴ ۱۵ ۱۷ تا ۲۰ ۲۲ ۲۱ و ۲۳ ۲۵ ۲۶ ۲۸ ۲۹

۶. | T، این ره سر آید، ر. کاری گشاید ۷. T، عطا پروردن، ر. وفا پروردن | T،
فرداً، ر. گفتن ۱۲. | ن، ز تَک سرو (۹) ۱۳. | T، بدست، ر. سرمست



نثار من چه وزن آرد بدین ساز	که خورشید غنی شد کیسه پرداز ^{۱۵}
لب سرچشمه‌یی و طرف جویی	غم اشکی و با خود گفت و گویی ^{۱۶}
به یاد رفتگان و دوستان	موافق گشته با ابر بهاران ^{۱۷}
چنان بی‌رحم زد زخم جدایی	که گویی خود نبوده‌ست آشنایی ^{۱۸}
چو نالان آمدت آب روان پیش	مدد بخشش ز آب دیده خویش ^{۱۹}
نکرد آن همدم دیرین مدارا	مسلمانان مسلمانان خدا را ^{۲۰}
مگر خضر مبارک پی تواند	که این تنها بدان تنها رساند ^{۲۱}
تو گوهر بین و از خر مهره بگذر	به طرزی کان نگردد شهره بگذر ^{۲۲}
چو من ماهی کلک آرم به تحریر	تو از نون و القلم می پرس تفسیر ^{۲۳}
رفیقان قدر یکدیگر بدانید	چو معلوم است شرح از بر بخوانید ^{۲۴}
مقالات نصیحت گو همین است	که حکم انداز هجران در کمین است ^{۲۵}
روان را بسا سخن درهم سرشتیم	وز او تخمی که حاصل گشت کشتیم ^{۲۶}
فرح بخشی در این ترکیب پیدا است	که مغز شعر و مغز جان اجزا است ^{۲۷}
بیاور نکبت این طیب امید	مشام جان معطر ساز جاوید ^{۲۸}

که این نافه ز چین جیب حور است

نه زان آهو که از مردم نفور است^{۲۹}

۱۵. آ: نثار، ر: نیاز | خ: خورشید غنی، آ: خورشید غمی، ر: خورشیدی به من، آ: کیسه

پرداز، ر: کینه پرداز ۱۷. آ: دوستان، ر: دوستان | آ: گشته، ر: گرد

۲۱. آ: تواند، ر: درآید ۲۳. آ: تحریر، ر: تقریر ۲۵. آ: نصیحت-

گو، ر: نصیحتگر ۲۶. آ: با سخن ... سرشتیم، ر: در سخن ... سرشتیم | آ: کشتیم،

ر: کشتیم ۲۷. آ: شعر و، ر: شعر ۲۹. آ: که این ... نفور است، ر: نه

نه آن آهو که از مردم نفور است که این نافه یقین می‌دان که حور است



بیا ساقی آن می که حال آورد	کرامت فزاید کمال آورد ^۱
به من ده که من بیدل افتاده‌ام	وز این هر دو بی‌حاصل افتاده‌ام ^۲
بیا ساقی آن می که عکسش ز جام	به کیخسرو و جم فرستد پیام ^۳
بیا ساقی آن می کزان جام جم	زند لاف بینایی اندر عدم ^۴
بیا ساقی آن کیمیای فتوح	که با گنج قارون دهد عمر نوح ^۵
بده تا به رویت گشایند باز	در کامرانی و عمر دراز ^۶
بده تا بگویم به آواز نی	که جمشید کی بود و کاووس کی ^۷
دم از سیر این دیر دیرینه زن	صلایی به شاهان پیشینه زن ^۸
همان مرحله‌ست این بیابان دور	که گم شد دراو لشکر سلم و تور ^۹
همان منزل است این جهان خراب	که دیده‌ست ایوان افراسیاب ^{۱۰}
کجا رای پیران لشکر کش	کجا شیده و ترک خنجر کش ^{۱۱}
نه تنها شد ایوان قصرش به باد	که کس دخمه‌اش هم ندارد به یاد ^{۱۲}
چه خوش‌گفت جمشید با تاج و گنج	که يك جو نیرزد سرای سپنج ^{۱۳}
بیا ساقی آن آتش تابناک	که زردشت می جویدش زیر خاک ^{۱۴}

* ۲. ۴۷۲، ۱۵: ۸ تا ۴۲، ۱۰ تا ۱۳، ۱۹ - ۴۵۶، ۵۱: ۱ تا ۵۱ و

۴۵۸، ۷: 'تکرار بیت ۴۰' ۵۲ تا ۵۷ - ۵۱۲، ۲: ۵۶ تا ۵۷

۲. ر، بیدل، آ، بس دل
 ۴. آ: کزان، ر، کزو | ر، بینایی، آ: نابینایی
 ۸. آ: این، ر: آن
 ۱۴. آ: می‌جویدش، ر: می‌خواندش



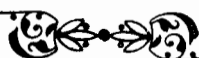
به من ده که در کیش رندان مست	چه آتش پرست و چه دنیی پرست ۱۵
بیا ساقی آن بکر مستور مست	که اندر خرابات دارد نشست ۱۶
به من ده که بدنام خواهم شدن	مرید می و جام خواهم شدن ۱۷
بیا ساقی آن آب اندیشه سوز	که گر شیر نوشد شود بیشه سوز ۱۸
بده تا روم بر فلك شیرگیر	به هم برزنم دام این گرگ پیر ۱۹
بیا ساقی آن می که حور بهشت	عبیر ملایك بدان می سرشت ۲۰
بده تا بخوری در آتش کنم	شام خرد تا ابد خوش کنم ۲۱
بیا ساقی آن می که شاهی دهد	به پاکي او دل گواهی دهد ۲۲
به من ده که سلطان دل بوده ام	کنون دورم از وی که آلوده ام ۲۳
می ام ده مگر گردم از عیب پاک	برآرم به عثرت سری زین مغاك ۲۴
چو شد باغ روحانیان مسکنم	در اینجا چرا تخته بند تنم ۲۵
شرابم ده و روی دولت ببین	خرابم کن و گنج حکمت ببین ۲۶
من آنم که چون جام گیرم به دست	ببینم در آن آینه هرچه هست ۲۷
به مستی دم پارسایی زنم	دم خسروی در گدایی زنم ۲۸
که حافظ چو هشیار سازد سرود	ز چرخش دهد زود زهره درود ۲۹
مغنی کجایی به گلبانگ رود	به یاد آر آن خسرویه سرود ۳۰
که تا وجد را کارسازی کنم	به رقص آیم و خرقه بازی کنم ۳۱
به مستی توان در اسرار سفت	که در بیخودی راز نتوان نهفت ۳۲
به اقبال دارای دیهیم و تخت	میسر شود خسروانی درخت ۳۳



خدیو زمین پادشاه زمان	مه برج دولت شه کامران ^{۳۴}
که تمکین اورنگ شاهی ازوست	تن آسانی مرغ و ماهی ازوست ^{۳۵}
فروغ دل و دیده مقبلان	ولی نعمت و جان صاحب دلان ^{۳۶}
الا ای همای همایون نظر	خجسته سروش و مبارک خبر ^{۳۷}
فلک را گهر در صدف چون تو نیست	فریدون و جم را خلف چون تو نیست ^{۳۸}
به جای سکندر بمان سالها	تو را باد کشف چنین حالها ^{۳۹}
سر فتنه دارد دگر روزگار	من و مستی و فتنه و چشم یار ^{۴۰}
یکی تیغ داند زدن روزگار	یکی را قلم زن کند روزگار ^{۴۱}
مغنی بزن آن نوآیین سرود	بگو با حریفان به آواز رود ^{۴۲}
مرا بر عدو عاقبت فرصت است	که از آسمان مژده نصرت است ^{۴۳}
مغنی نوای طرب ساز کن	به قول غزل قصه آغاز کن ^{۴۴}
که بار غم بر زمین دوخت پای	به ضرب اصولم بر آور ز جای ^{۴۵}
مغنی نوایی به گلبانگ رود	بگوی و بزن خسروانی سرود ^{۴۶}
روان بزرگان ز خود شاد کن	ز پرویز و از باربد یاد کن ^{۴۷}
مغنی از آن پرده نقشی بیار	بین تا چه گفته ست آن شهریار ^{۴۸}
چنان برکش آهنگ آن داوری	که ناهید چنگی به رقص آوری ^{۴۹}
رهی زن که صوفی به حالت رود	به مستی وصلش حوالت رود ^{۵۰}
مغنی دف و چنگ را ساز ده	به آیین خوش نغمه آواز ده ^{۵۱}
درین خون فشان عرصه رستخیز	تو خون صراحی و ساغر بریز ^{۵۲}
همی بینم از دور گردون شگفت	ندانم که را خاک خواهد گرفت ^{۵۳}

۴۲. خ : نوآیین ، ر : نوای

۴۳. خ : باربد ، ر : بارید



دگر زند چون آتشی می زند	ندانم چراغ که بر می کند ^{۵۴}
فریب جهان قصه روشن است	بین تا چه زاید شب آستن است ^{۵۵}
مغنی ملولم دو تایی بزن	به یکتایی او که تایی بزن ^{۵۶}
به مستان نوید سرودی فرست	به یاران رفته درودی فرست ^{۵۷}

۳

چرا با بخت خود چندین ستیزم	چرا از طالع خود می گریزم ^۱
مرا بگذشت آب فرقت از سر	بدین حالمدارا نیست در خور ^۲
هم اکنون راه شهر دوست گیرم	که گر میرم هم اندر راه میرم ^۳
غریبانی که حالم را ببینند	زمانی بر سرم آرام گیرند ^۴
غریبان را غریبان یاد دارند	که ایشان یکدگر را یادگارند ^۵
خدایا چاره بیچارگانی	مرا و جز مرا چاره تو دانی ^۶
چنان کز شب بر آری روز روشن	ازین انده بر آور شادی من ^۷
ز هجرانت بسی دارم شکایت	نمی گنجد در اینجا این حکایت ^۸

۴

درین وادی به بانگ سیل بشنو	که صدمن خون مظلومان به يك جو ^۱
پر جبریل در آنجا بسوزند	بدان تا کودکان آتش فروزند ^۲
سخن گفتن که را یاراست آنجا	تعالی الله چه استغناست آنجا ^۳

تو کیب بند



ساقی اگر ت هوای ما هی جز باده میار پیش ما شی^۱
 سجاده و خرقه در خرابات بفروش و بیار جرعه‌یی می^۲
 گر زنده دلی شنو ز مستان در گلشن جان ندای یا حی^۳
 با درد درآ به بوی درمان اکنون بنگر ز عشق لاشی^۴
 اسرار دل است در ره عشق آواز سماع و ناله نی^۵
 يك مفلس پاك باز در عشق بهتر ز هزار حاتم طی^۶
 سلطان صفت آن بت پری وش می‌آمد و خلق شهر در پی^۷
 مردم نگران به روی خوبش وز شرم فکنده عارضش خوی^۸
 حافظ ز غم تو چند نالد آخر من دل شکسته تا کی^۹

بنشینم و با غم تو سازم

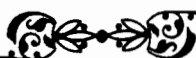
جان در سرو کار عشق بازم^{۱۰}

*۱ آ ۴۶۰، ۱۰۹۸۷۵۱: ۶ - ۱۰۹۸۷۵۳۲۱: ۸، ۳۸۷ ر - ۱۰۹۸۷۵۳۲۱: ۱۰

ن ۴۳۹

۱. | آ: شی، رون، هی | ۳. | ن: یا حی، ر، مامی | ۵. | ن: آواز...
 نی، آ، بهتر ز هزار حاتم طی | ۷. | آ: پری وش، رون، پری روی
 ۸. | آ: فکنده، رون، گرفته | ۱۰. | آ: سرو کار، رون، سرکار

مقطعات



۱

تو نيك و بد خود هم از خود بپرس چرا دیگری بایدت محتسب^۱ بود
و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ^۲

۲

سرای مدرسه و بحث علم و طاق و رواق چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست^۱
سرای قاضی یزد ار چه منبع علم است خلاف نیست که علم نظر در آنجا نیست^۲

۳

قوة شاعرة من سحر از فرط ملال متنفر شده از بنده گریزان می رفت^۱
چون همی گفتمش ای مونس دیرینه مرو سخت می گفت و دل آزرده و گریان می رفت^۲
نقش خوارزم و خیال لب جیحون می بست با هزاران گله از ملك سلیمان می رفت^۳
می شد آن کس که چو او چاره من کس نشناخت من همی دیدم و از کالبدم جان می رفت^۴

* ۱ آ ۴۷۹ در ۴۵۳ و ن ۵۱۰ ۲

۱. آ و ن : بپرس ، ر ، بین ۲. ر و ن : له ، آ ، له مخرجا

* ۳ آ ۴۸۲ ۲

* ۳ آ ۲۷۷ ، ۷ ، ۱ ، ۲۳ ، ۴۵۴ - ن ۵۱۶ ۷

۱. ن : قوة ... می رفت ، آ ، می رفت ۴. آ : چاره من ، ن : جان سخن



گفتم اکنون سخن خوش که بگوید با من کان شکر لهجه خوش گوی سخن دان می رفت^۵
 لایه بسیار نمودم که مرو سود نداشت زان که کار از نظر رحمت سلطان می رفت^۶
 پادشاهها ز سر لطف و کرم بازش خوان چه کند سوخته از غایت حرمان می رفت^۷

۴

روح القدس آن سروش فرخ از قبه طارم زبرجد^۱
 می گفت سحرگهی که یارب در دولت و حشمت مخلص^۲
 برمسند خسروی بماناد منصور مظفر محمد^۳

۵

دل منه ای مرد بخرد برسخای عمرو و زید کس نمی داند که کارش از کجا خواهد گشاد^۱
 رو توکل کن نمی دانی که نوک کلاک من نقش هر صورت که زد نقشی دگر بیرون فتاد^۲
 شاه هرموزم ندید و بی سخن صد لطف کرد شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد^۳
 کار شاهان این چنین باشد تو ای حافظ مرنج داور روزی رسان توفیق و نصرتشان دهاد^۴

۵. | آ : سخن دان ، ن : خوش الحان ۶. | آ : از نظر ، ن : نظر از

*۴ ر ۴۷۴ و ن ۵۰۴ ، ۳

*۵ آ ۴۸۶ و ۴۸۷ و - ر ۴۶۰ و ن ۵۰۲ ، ۴

۱. آ و ر : منه ، ن : میند ؛ آ و ر : برسخای ، ن : دروفای ؛ ن : عمرو ، آ و ر : عمر
۲. ر و ن : توکل کن ، آ : توکل | آ : نقشی ، ر و ن : رنگ ؛ آ و ن : بیرون فتاد ، ر : بنیان نهاد
۴. آ و ن : توفیق و ، ر : توفیق



۶

خسرو گوی فلک در خم چوگان تو باد ساحت کون و مکان عرصه میدان تو باد^۱
 زلف خاتون ظفر شیفته پرچم توست دیده فتح ابد عاشق جولان تو باد^۲
 ای که انشای عطارد صفت شوکت توست عقل کل چاکر طغراکش دیوان تو باد^۳
 طیره جلوه طوبی قد چون سرو تو شد غیرت خلد برین ساحت ایوان تو باد^۴
 نه به تنها حیوانات و جمادات و نبات هر چه در عالم امر است به فرمان تو باد^۵

۷

بلبلنی خون جگر خورد و گلی حاصل کرد باد غیرت به ضدش خار پریشان دل کرد^۱
 طوطی را به خیال شکری دل خوش بود ناگهش سنگ اجل نقش امل باطل کرد^۲

۸

به سمع خواجه رسان ای حریف وقت شناس به خلوتی که در آن اجنبی صبا باشد^۱

*۶ ۴۸۴ ت و ن ۵۰۳ ۵

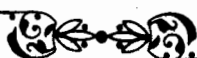
۲. ن: دیده فتح، آ: دیده، ۴. آ: طیره، ن: طره، ۵. آ: جمادات و نبات، ن: نبات است و جمادات، ن: در عالم، آ: در

*۷ ۴۹۷ ت و ن ۵۳۵ ۲

۲. آ: طوطی را، ن: طوطی، آ: سنگ اجل، ن: سیل بلا

* این دو بیت در غزل شماره ۱۳۹ نیز آمده است.

*۸ ۴۸۸ ت و ن ۳۰



لطیفه‌یی به میان آر و خوش بخندانش به نکته‌یی که دلش را بدان رضا باشد^۲
 پس آنگهش ز کرم این قدر به لطف بپرس که گر وظیفه تقاضا کنم روا باشد^۳

۹

شمه‌یی از داستان عشق شور انگیز ماست آن حکایتها که از فرهاد و شیرین کرده‌اند^۱
 هیچ مژگان دراز و غمزه جادو نکرد آنچه آن زلف سیاه و موی مشکین کرده‌اند^۲
 ساقیا می ده که با حکم ازل تدبیر نیست قابل تغییر نبود آنچه تعیین کرده‌اند^۳
 در سفالین کاسه رندان به خواری منگرید کاین حریفان خدمت جام جهان بین کرده‌اند^۴
 نکته‌تی جان بخش دارد خاک کوی دلبران عارفان زانجا مشام عقل مشکین کرده‌اند^۵
 شهر زاغ و زغن زیبای صید و قید نیست کاین کرامت همره شهباز و شاهین کرده‌اند^۶
 ساقیا دیوانه‌یی چون من کی اندر بر کشد دختر رز را که نقد عقل کاوین کرده‌اند^۷
 خاکیان بی بهره‌اند از جرعه کاس الکرام این تطاول بین که با عشاق مسکین کرده‌اند^۸

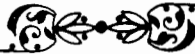
۱۰

بلبل اندر ناله و گل خنده خوش می زند چون نسوزد دل که دلبر رو بر آتش می زند^۱
 ناخوشیها دیده‌ام از زاهد پشمینه پوش من غلام مطربم کابریشمی خوش می زند^۲
 ظاهرا از تیر مژگانش حذر کردن چه سود زخم پنهانم به ابروی کمانکش می زند^۳

* ۹. ت ۴۸۰، ۸ - ن ۵۱۷، ۵، ۳۱، ۸۷، ۶

۳. آ، تدبیر، ن، تقدیر ۶. آ، کاین، ن، این ۷. آ، کاوین، ن، کاین

* ۱۰. ت ۴۸۱، ۳



۱۱

حسود خواجه ما را بگو که بد میسند	و گر نه دور جهان جز بدت جزا ندهد ^۱
مکن ستیزه که هرگز به فکر عقل فضول	فلک زمام تصرف به دست ما ندهد ^۲
به آن که در نظرم حاجبان بیارایند	به ترك جوهر جام جهان نما ندهد ^۳
نعوذ بالله اگر سر بر آسمان ساید	که بار در حرم کبریای ما ندهد ^۴
به حق صحبت خواجه قوام دین که قدر	ز بهر مصلحت ما به این رضا ندهد ^۵

۱۲

آن کیست تا به حضرت سلطان ادا کند	کز جور دور گشت شترگر به ها پدید ^۱
رندی نشسته بر سر سجاده قضا	حیزی دگر به مرتبه سروری رسید ^۲
آن رند گفت چشم و چراغ انس منم	وین حیز گفت نطفه داوودم و فرید ^۳
ای آصف زمانه ز بهر خدا بگو	با آن شهی که دولت او باد بر مزید ^۴
شاهها روا مدار که مفعول من آزاد	گردد به روزگار تو فعال مایرید ^۵

* ۹۹ ر ۴۴۸ ، ۵

۱. | ك : دور ، ر : از دو ۳. ر : به آن که ... جهان نما ندهد (؟) ۴. ك : ساید ، ر : خواهد ۵. ك : قوام دین ، ر : قوام الدین

* ۱۲ ر ۴۶۹ ، ۴ ، ۵۳۲۱ - ن ۵۱۱ ، ۵

۱. | ن : جور دور ، ر : دور جور ۳. ر : انس ، ن : انس و جان | ر : داوودم ، ن : دارایم ۵. ر : آزاد ، ن : یراد



تنم ز رنج فراوان همی نیاساید دلم ز انده بیحد همی بفرساید^۱
 بخار حسرت چون بر شود ز دل به سرم ز دیدگان باران غم فرو آید^۲
 ز بس غمان که بدیدم چنان شدم که مرا نسیم صبح به يك دم ز جای بر باید^۳
 دو چشم من رخ من زرد دید و نتوانست از آن به خون دل آن را همی بیند آید^۴
 که گر بیند بدخواه روی من روزی به چشم او رخ من زرد رنگ نماید^۵
 زمانه بد هر جا که فتنه‌یی باشد چو نو عروس در چشم من بیاراید^۶
 لقب نهادم ازین روز فضل را محنت مگر که فضل من از من زمانه بر باید^۷
 فلك چو شادی من دید مرا نشمرد کنون که می دهم غم همی نیماید^۸
 چو من به مهر دل خوشتن در او بندم حجاب دور کند فتنه‌یی پدید آید^۹
 فلك ربود ز من هر چه بود مرا به غیر محنت کان نزد من همی پاید^{۱۰}
 چرا نگرید چشم و چرا ننالد گوش چگونه کم نشود صبر و غم نیفزاید^{۱۱}
 چو دوستدار من از من گرفت بیزاری مگر که دشمن بر من همی ببخاشد^{۱۲}
 اگر نالم گویند نیست حاجتمند و گر بنالم گویند ژاژ می‌خاید^{۱۳}
 غمی نباشم از آن که خدای عز و جل دری نبندد تا دیگری بنگشاید^{۱۴}

۱۳ * ۴۹۰ آ : ۱۲ تا ۱۵۷ ۹۸۷ تا ۱۴ - ن ۵۰۹ ، ۸ ، ۵ ، ۶ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۱۴

۲. ج : بر ، آ : پر ۳. ج : نسیم ... بر باید ، آ : ازین بس آنچه غمی پیش جسم دل آید (؟)
 ۵. ج : که گر ، آ : و گر ، ن : اگر | ج : ننماید ، آ و ن : بنماید ۶. ج : زمانه بد ،
 ن : زمانه ۷. آ : ازین ، ن : از آن | آ : از من ، ن : مرا هم ۸. آ :
 فلك ... نشمرد ، ن : نمی‌شمرد فلك هر چه شادیم می‌داد | ج : غم همی نیماید ، آ : دم که غم همی آید ،
 ن : غم نیماید ۱۰. ج : ز من پاك ، ن : ز من | ج : کان نزد من همی پاید ، ن : زوکان
 نزد من همی آید ۱۳. آ : ژاژ ، ن : که ژاژ ۱۴. ن : نباشم ، آ : نباشد ؛
 آ : که خدای عز و جل ، ن : رو که می‌جاویدان | آ : بنگشاید ، ن : نگشاید



۱۴

دل منه بر دینی و اسباب او زن که از وی کس وفاداری ندید^۱
 کس عمل بی نیش ازین دکان نخورد کس رطب بی خار ازین بستان نجید^۲
 هر به ایامی چراغی بر فروخت چون تمام افروخت بادش در دمید^۳
 بی تکلف هر که دل در وی نهاد چون بدیدی خصم خود می پرورید^۴
 شاه غازی خسرو گیتی ستان آن که از شمشیر او خون می چکید^۵
 گه به يك حمله سپاهی می شکست گه به هویی قلبگاهی می درید^۶
 سروران را بی سبب می کرد حبس گردنان را بی سخن سر می برید^۷
 از نهیبش پنجه می افکند شیر در بیابان نام او چون می شنید^۸
 عاقبت شیراز و تبریز و عراق چون مسخر کرد وقتش در رسید^۹
 آن که روشن بد جهان بینش بدو میل در چشم جهان بینش کشید^{۱۰}

۱۵

بر سر بازار جان بازان منادی می زنند بشنوید ای ساکنان کوی رندی بشنوید^۱
 دختر رز چند روزی هست کز ما گم شده ست رفت تاغیرد سرخود هان و هان حاضر شوید^۲

۱۴ * ۴۸۵ آ و ن ۵۰۶ ، ۱۰

۲. ن : بی نیش ، آ : بی نوش ۴. آ : بدیدی ، ن : بدیدم ۶. آ : قلبگاهی ،
 ن : قلب کوهی ۹. آ : کرد ، ن : کرد و

۱۵ * ۴۱۶ آ و ۴۷۴ و ن ۱۶۰ و ن ۲۰۲ ، ۵

۲. آ و ر : هست کز ، آم : کز ، ن : شد کز



جامه‌یی دارد ز لعل و نیم تاجی از حساب
عقل و دانش برد و شد تا ایمن از وی نغنوید^۳
هر که این تلخم دهد حلوا بها جانش دهم^۴
ور بود پوشیده و پنهان به دوزخ در روید^۴
دختری شب‌گرد تیز و تلخ و گل رنگ است و مست
گر بیابیدش به سوی خانه حافظ برید^۵

۱۶

بسا کسا که مه و مهر باشدش با این
به عاقبت ز گل و خشت گرددش بستر^۱
چه فایده ز زره با گشاد تیر قضا
چه منفعت ز سپر با نفاذ تیر قدر^۲
اگر ز آهن و پولاد سور و حصن کنی
حواله چون برسد زود اجل بکوبد در^۳
دری که بر تو گشایند در هوا مگشا
رهی که بر تو نمایند ره هوا مسپر^۴
دم تو دوست نخواهد کشید سخت بدم
بر تو دشمن خواهد درود رنج مبر^۵
سپهر گشت دایه گریز ازین دایه
زمانه گشتت مادر بجه ازین مادر^۶
به راحت اندر چاه است سر نهاده به سر
به جامت اندر زهر است ناچشیده مخور^۷
غبار چرخ ببین و نهاد دهر نگر
بساط دور نورد و لباس آرز بدر^۸

۳. آ و آم و ن : برد و شد ، ر : می‌برد ؛ آم و ر : تا ایمن از وی ، آ : ایمن از وی ، ن : ایمن
از او تا
۴. آ و آم و ر : این ، ن : آن ؛ آ و آم و ن : دهد ، ر : دهم | آ و آم و ن :
ور ، ر : گر ؛ آ و آم و ر : در روید ، ن : در شوید
۵. آ : دختری ... مست ، آم :
دختری شب‌گرد تیز تلخ گل رنگ است مست ، ر : دختر ... مست ، دختر زگر چه تلخ تند و گل رنگ
است و مست | آ و آم و ر : گر ، ن : چون



۱۷

بر تو خوانم ز دفتر اخلاق آیتی در وفا و در بخشش^۱
هر که بخراشدت جگر به جفا همچو کان کریم زر بخشش^۲
کم مباش از درخت سایه فکن هر که سنگت زند ثمر بخشش^۳
از صدف یادگیر نکته حلم هر که بُرد سرت گهر بخشش^۴

۱۸

صبح جمعه سادس ربیع اوّل بود که از دلم غم آن ماه روی شد زایل^۱
به سال هفتصد و شست و چار از هجرت چو آب گشت به من حل حکایت مشکل^۲
دریغ و درد و تأسف کجا دهد سودی کنون که عمر به بازیچه رفت و بی حاصل^۳

۱۹

حسن این نظم از بیان مستغنی است بر فروغ خور کسی گوید دلیل^۱

۱۷ * آ ۴۷۶ و ر ۴۷۱ و ن ۴۰۵۰۰

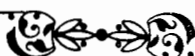
۲. آ و ر، به جفا، ن، ز جفا ۳. آ و ر، هر که، ن، آن که

۱۸ * آ ۴۹۱ و ر ۴۶۵ و ن ۳۰۵۲۴

۱. آ، اول، ن، الاول ۲. آ، شست، ر و ن، شصت

۱۹ * آ ۴۸۹ و ر ۴۶۱ و ن ۵۰۵۰۷

۱. آ و ر، خور، ن، خود



آفرین بر کلك نقّاشی که داد بکر معنی را چنین حسنی جمیل^۲
 عقل در حسنش نمی یابد بدل طبع در لطفش نمی بیند بدیل^۳
 معجز است این نظم یا سحر حلال هاتق آورد این سخن یا جبریل^۴
 کس نداند گفت رمزی زین نمط کس نیارد سفت دُرّی زین سیل^۵

۲۰

ای معرّا اصل عالی جوهرت از جور و حرص
 وی مبرّا ذات میمون اخترت از زرق و ریو^۱
 در بزرگی کی روا باشد که تشریفات را
 از فرشته بازگیری آنکھی بخشی به دیو^۲

۲۱

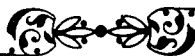
به گوش جان رهی منهی ندا در داد ز حضرت احد لاله لا اله الا الله^۱
 که ای عزیز کسی را که خواری است نصیب حقیقت آن که نیابد مراد و منصب و جاه^۲
 به آب زمزم و کوثر سپید نتوان کرد گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه^۳

۲. | ن ، بکر معنی ، آ ؛ يك معین ، ر ؛ بمل معنی ؛ آ و ر ؛ چنین ، ن ؛ چنان ؛ آ و ن ؛ حسنی ،
 ر ؛ حسن ۴. | آ و ن ؛ جبریل ، ر ؛ جبریل ۵. آ و ر ؛ نیارد سفت ،
 ن ، نیاورده ست ؛ آ و ن ؛ سیل ، ر ؛ قبیل

* ۲۰ آ ۴۷۷ و ن ۵۱۳ ، ۲

۱. آ ؛ جور و حرص ، ن ؛ ظلم و جور ۲. آ ؛ آنکھی ، ن ؛ دانکھی

* ۲۱ ن ۵۱۴ ، ۳



۲۲

ساقیا پیمانه پر کن زان که صاحب مجلس است آرزو می بخشد و اسرار می دارد نگاه^۱
 جنت نقد است اینجا عیش و عشرت کن به ذوق زان که در جنت خدا بر بنده ننویسد گناه^۲
 دوستداران دوستکامند و حریفان با ادب پیشکاران نیک نام و صف نشینان نیک خواه^۳
 سازچنگ آهنگ عشرت صحن مجلس جای رقص خال جانان دانند دل زلف ساقی دام راه^۴
 دور ازین بهتر نگردهد ساقیا عشرت گزین جای ازین خوشتر نباشد حافظا ساغر بخواه^۵

۲۳

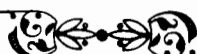
زمانه گر گهر پاک داشتی در اصل بر آب نقطه شرمش مدار بایستی^۱
 ور آفتاب بکردی فسوس جام زری در او نمی ز می خوشگوار بایستی^۲
 اگر سرای جهان را سر خرابی نیست اساس او به ازین استوار بایستی^۳
 زمانه گر سره قلب داشتی کارش به دست آصف صاحب عیار بایستی^۴
 چو روزگار حسود این کرم یقین که نداشت به عمر مهلت او روزگار بایستی^۵

*۲۲ آ ۴۸۳ و ن ۵۰۸ ، ۵

۲. آ : اینجا ، ن : آنجا ۳. آ : دوستداران ، ن : دوست کاران ۵. آ : دور ،
 ن : روز

*۲۳ ر ۴۴۷ ، ۵

۱. خ : مدار ، ر : جدار ۴. خ : صاحب عیار ، ر : عهد استوار



۲۴

خسروا دادگرا بحرکفا شیر دلا ای جلال تو به انواع هنر ارزانی^۱
 همه آفاق گرفت و همه اطراف گشاد صیت مسعودی و آوازه شه سلطانی^۲
 گفته باشد مگرت ملهم غیب احوالم وان که شد روز منیرم چو شب ظلمانی^۳
 در سه سال آنچه بیندو ختم از جاه وزیر همه بر بود به يك دم فلك چو گانی^۴
 دوش در خواب چنان دید خیالم که سحر گذر افتاد بر اصطبل شهم پنهانی^۵
 بسته بر آخور وی استرمن جو می خورد تیره افشاند به من گفت مرا می دانی^۶
 هیچ تعبیر نمی دامنش این خواب که چیست تو بفرمای که در عهد نداری ثانی^۷

۲۵

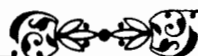
دریغا خلعت روز جوانی گرش بودی طراز جاودانی^۱
 دریغا حسرتا دردا کزین جوی بخواهد رفت آب زندگانی^۲
 همی باید برید از خویش و پیوند چنین رفته ست حکم آسمانی^۳
 وَ كُلُّ آخٍ مَفَارِقُهُ أَخُوهُ لَعَمْرُ آبِیْكَ إِلَّا الْفَرَقْدَانِ^۴

* ۲۴ آ ۴۷۵ و ن ۵۰۷، ۷

۱. آ : بحر کفا شیر دلا ، ن : شیر دلا بحر کفا | آ : جلال ، ن : جمال ۲. ن : اطراف ،
 آ : اوقات ۳. ن : در ، آ : از ۴. آ : وی ، ن : او ۵. ن :
 چیست ، آ : هست | آ : عهد ، ن : فهم

* ۲۵ آ ۴۷۸ - ۴ - ن ۵۰۵ : ۳۲۱

۱. آ : روز ، ن : حسن و ۲. ج : مفارقه ، آ : مفارقه | ج : لمر ، آ : بمر



۲۶

ساقیا باده که اکسیر حیات است بیار تا تن خاکی ما عین بقا گردانی^۱
چشم بر دور قدح دارم و جان بر کف دست به سر خواجه که تا آن ندهی نستانی^۲
همچو گل در چمن از یار میفشان دامن زان که در پای تو دارم سر جان افشانی^۳

۲۷

پادشاهها لشکر توفیق همراه تواند خیز اگر بر عزم تسخیر جهان ره می‌کنی^۱
با چنین اوج جلال از پیشگاه مسکنت آگهی و خدمت دلهای آگه می‌کنی^۲
با فریب رنگ این نیلی خم زنگار فام کار بر وفق مراد صبغة الله می‌کنی^۳
آن که ده با هفت و نیم آورد بس سودی نکرد فرصت بادا که هفت و نیم باده می‌کنی^۴

۲۸

شاهها مبشری ز بهشتم رسیده است رضوان سریر و حوروش و سلسبیل خوی^۱
خوش لفظ و پاک معنی و موزون و دلپذیر صاحب جمال و نازک و بکر و لطیفه‌گوی^۲
گفتم درین سرای ز بهر چه آمدی گفتا ز بهر مجلس شاه غریب جوی^۳
اکنون ز صحبت من مفلس به جان رسید نزدیک خویش خوانش و کام دلش بجوی^۴

*۲۶ ن ۵۱۵، ۳

*۲۷ ر ۴۶۲، ۴

۱. | خ: خین... تسخیر جهان، ر: خین... نخجین جنان

*۲۸ ر ۴۶۹، ۴



۲۹

ایام بهار است و گل و لاله و نرین از خاک برآیند تو در خاک چرایی^۱
چون ابر بهاران بروم زار بگیریم برخاک تو چندان که تو از خاک برآیی^۲

۳۰

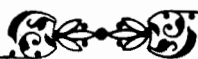
به من پیام فرستاد دوستی امروز که ای نتیجه کلکت سواد بینایی^۱
وکیل قاضی ام اندر گذر کمین کرده ست به کف قبالة شرعی چو مار شیدایی^۲
که گر برون نهم از آستان خواجه قدم معاملم سوی زندان برد به رسوایی^۳
جناب خواجه حصار من است اگر آنجا کسی نفس زند از حجت تقاضایی^۴
به عون قوت بازوی بندگان وزیر به سیلی اش بشکافم دماغ سودایی^۵

۲۰، ۴۷۲ ر * ۳۹

۵، ۴۴۶ ر * ۳۰

۲. خ. گذر کمین، ر. کمین گذر | ۴. خ. حجت، ر. محنت

تاریخ اموات



۱

وله بمرثیة الصاحب السعيد خواجه توران شاه

آصف عهد و زمان جان و جهان توران شاه که درین مزرعه جز دانه خیرات نکشت^۱
 ناف هفته مبد و از ماه صفر کاف و الف که به گلشن شد و این گلخن پردود بهشت^۲
 آن که میلش سوی حق بینی و حق گوئی بود سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت^۳

۲

بهاء الحق و الدین طاب مشواه امام سنت و شیخ جماعت^۱
 چو می رفت از جهان این بیت می خواند بر اهل فضل و ارباب براعت^۲
 به طاعت قرب ایزد می توان یافت قدم در نه گرت هست استطاعت^۳
 به این دستور تاریخ وفاتش برون آر از حروف قرب و طاعت^۴

* ۱ آ ۴۹۴ و ر ۴۶۶ و ن ۵۲۰ ، ۳

ن : وله ... توران شاه ، آ : ایضاً له ، ر : وله

۱. آ : و زمان جان و ، ر و ن : زمان جان ۲. آ و ن : پر دود ، ر : چون دود

۳. آ و ن : حق بینی و حق گوئی ، ر : حق گوئی و حق بینی | آ و ن : طلب ، ر : نکر

* ۲ ر ۴۶۳ و ن ۵۲۲ ، ۴

۲. ه : براعت ، ر و ن : بلاغت ۴. ر : به این ، ن : بدین



۳

در مرثیه سلطان شاه شجاع

رحمن لایموت چو این پادشاه را دید آنچنان کز و عمل خیر لایفوت^۱
جانش قرین رحمت خود کرد تا بود تاریخ این معامله رحمن لایموت^۲

۴

وله فی مرثیه خواجه قوام الدین صاحب عیار

اعظم قوام دولت و دین آن که بر درش از بهر خاک بوس نمودی فلك سجود^۱
با آن وجود و آن عظمت زیر خاک رفت در نصف ماه ذی قعد از عرصه وجود^۲
تا کس امید جود ندارد دگر ز کس آمد حروف سال وفاتش امید جود^۳

۵

برادر خواجه عادل طاب مثواه پس از پنجاه و نه سال از حیاتش^۱

* ۳ آ ۴۹۳ و ر ۴۶۷ و ن ۵۱۸ ، ۲

ن : در ... شجاع ، آ : ایضاً له ، ر : وله

ق : جانش ، آ : نامش ، ر و ن : موتش ؛ آ و ن : قرین ، ر : به قدر

* ۴ ر ۴۶۴ و ن ۵۲۳ ، ۳

ن : وله ... صاحب عیار ، ر : وله

ر ، آن ... آن ، ن ، این ... این

* ۵ آ ۴۹۵ و ر ۴۵۴ و ن ۵۲۵ ، ۳



به سوی روضه رضوان سفر کرد خدا راضی ز افعال و صفاتش^۱
خلیل عادل پیوسته برخوان وزانجا فهم کن سال وفاتش^۲

۶

وله فی مرثیة مولانا اعظم علیه الرحمة

مجد دین سرور و سلطان قضات اسمعیل که زدی کلك زبان آورش از شرع نطق^۱
ناف هفته مبد و از ماه رجب ی ح روز که برون رفت ازین عالم بی وضع و نسق^۲
کنف رحمت حق منزل او دان وانگه سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق^۳

۷

وله فی مرثیة امیر شیخ ابو اسحق

بلبل و سرو و سمن یاسمن و لاله و گل هست تاریخ وفات شه سنبل کاکل^۱
خسرو روی زمین غوث زمان بواسحق که بدان طلعت او نازد و خندد گل و مل^۲
جمعه بیست و دوم ماه ربیع الاول در پسین بود که پیوسته شد از جزو به کل^۳

۳. آ و ن : خلیل عادل ، ر : دلیل عادل | آ و ن : وز ، ر : در

*۶ آ ۴۹۹ و ن ۵۲۱ ، ۳

ن ، وله ... الرحمة (تق : علیه ، ن : علیهما) ، ر : وله

۱. آ : دین ... قضات ، ن : الدین سرور سلطان قضا
عالم ، ن : خانه ۳. آ : او ، ن : وی
۲. آ : ی ح ، ن : رفته به | آ :

*۷ ن ۵۱۹ ، ۳

۱. ق : دسمن ، ن : چمن



۸

وله بمرثیة خواجه حاجی قوام غفرالله له

سرور اهل عمایم شمع جمع انجمن	صاحب صاحب قران حاجی قوام الدین حسن ^۱
هفصد و پنجاه و چار از هجرت خیرالبشر	مهر را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن ^۲
سادس ماه ربیع الآخر اندر نیم روز	روز آدینه به حکم کردگار ذوالمنن ^۳
مرغ روحش کاو همای آشیان قدس بود	شد سوی باغ بهشت آزاد ازین دار محن ^۴

۹

دلادانی که این فرزانه فرزند	چه دید اندر خم این طاق رنگین ^۱
به جای لوح سیمین برکنارش	فلک بر سر نهادش لوح سنگین ^۲

۱۰

آن میوه بهشتی گآمد به دست ای جان	در دل چرا نکشتی از کف چرا بهشتی ^۱
تاریخ این حکایت گر از تو باز پرسند	سر جمله اش فرو خوان از میوه بهشتی ^۲

* ۸ آ ۴۹۲ ون ۵۲۶ ، ۴ - ۳ ، ۴۶۸ ر ۳۲۱

ن ، وله ... غفرالله له (تق : له ، ن : لهما) ، آ : ایضاً فی تاریخ الاموات ، ر : ایضاً له

۱. آ : جمع ، ر ون : بزم | آ : خواجه ، ر ون : حاجی
۲. آ ور : هفصد ، ن : هفتصد
۴. آ : آزاد ، ن : آرام

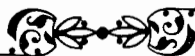
* ۹ آ ۴۹۶ ور ۴۴۵ ون ۵۲۷ ، ۲

۱. آ ور : دانی ، ن : دیدی
۲. آ ون : بر ، ر : در

* ۱۰ آ ۴۹۸ ور ۴۴۴ ون ۵۲۸ ، ۲

۱. آ ور : به دست ، ن : به دست | آ ون : در ... نکشتی ، ر : از کف چرا بهشتی ؛ آ : از ... بهشتی ، ر : در دل چرا نکشتی ، ن : از دست چرا بهشتی
۲. آ ور : گن ، ن : چون

رباعیات



۱

جز نقش تو در نظر نیامد ما را جز کوی تو در گذر نیامد ما را^۱
 خواب ارچه خوش آمد همه را در عهدت حقاً که به چشم در نیامد ما را^۲

۲

گفتم که لبث گفت لبم آب حیات گفتم دهنت گفت زهی حبّ نبات^۱
 گفتم سخن تو گفت حافظ گفتا شادی همه لطیفه گویان صلوات^۲

۳

من با کمر تو در میان کردم دست پنداشتمش که در میان چیزی هست^۱
 پیدااست کزین میان چه بر بست کمر تا من زکمر چه طرف برخواهم بست^۲

۴

ماهی که قدش به سرو می ماند راست آئینه به دست و روی خود می آراست^۱
 دستارچه‌یی پیشکش کردم گفت وصلم طلبی زهی خیالی که تورا است^۲

* ۱ ن ۵۴۳ ، ۲

* ۲ ن ۵۵۳ ، ۲

۲. ه : لطیفه گویان ، ن ، لطیف گویان

* ۳ ن ۵۴۵ ، ۲

* ۴ ن ۵۳۱ ، ۲



۵

هر روز دلم به زیر باری دگر است در دیده من ز هجر خاری دگر است^۱
 من جهد همی کنم قضا می گوید بیرون ز کفایت تو کاری دگر است^۲

۶

باز آی که جانم به جمالت نگران است باز آی که دل در غم هجرت به فغان است^۱
 باز آی که بی روی تو ای نور دو دیده سیلاب ز چشم من سرگشته روان است^۲

۷

تو بدری و شمس مر تو را بنده شده ست تا بنده تو شده ست تا بنده شده ست^۱
 زان روی که از شعاع نور رخ تو خورشید منیر و شمع تا بنده شده ست^۲

۸

امشب ز غمت میان خون خواهم خفت وز بستر عافیت برون خواهم خفت^۱
 بساور نکنی خیال خود را بفرست تا درنگرد که بی تو چون خواهم خفت^۲

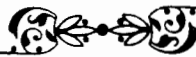
*۵ آ ۵۰۶ ، ۲

*۶ ن ۵۴۲ ، ۲

*۷ ن ۵۳۰ ، ۲

۲. خ : نور رخ ، ن : رخ

*۸ ن ۵۵۱ ، ۲



۹

ماه‌م که رخس روشنی خور بگرفت گرد خط او دامن کوثر بگرفت^۱
دلها همه در چاه زنخدان انداخت وانگاه سرچاه به عنبر بگرفت^۲

۱۰

نه قصه آن شمع چگل بتوان گفت نه حال من سوخته دل بتوان گفت^۱
غم بر دل تنگ من از آن است که نیست يك دوست که با او غم دل بتوان گفت^۲

۱۱

اول به وفا می وصالم در داد چون مست شدم جام جفا با سر داد^۱
پر آب دو دیده و پر از آتش دل خاك ره او شدم به بادم بر داد^۲

۱۲

شیرین دهنان عهد به پایان نبرند صاحب نظران ز عاشقی جان نبرند^۱
معشوقه چو بر مراد رای تو بود نام تو میان عشق بازان نبرند^۲

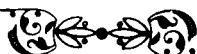
*۹ ن ۵۴۷، ۲

*۱۰ ن ۵۵۲، ۲

*۱۱ آ ۵۰۲، ۲

۱. | خ: سر، آ: بس

*۱۲ آ ۵۰۵، ۲



۱۳

چون غنچه گل قرابه پرداز شود نرگس به هوای می قدح ساز شود^۱
 فارغ دل آن کسی که مانند حباب هم در سر می خانه برانداز شود^۲

۱۴

ایام شباب است شراب اولیتر هر غم زده را مست و خراب اولیتر^۱
 عالم همه سر به سر خراب است و بیاب در جای خراب هم خراب اولیتر^۲

۱۵

خوبان جهان صید توان کرد به زر خوشخوش برایشان بتوان خورد به زر^۱
 نرگس که کله دار جهان است ببین کاو نیز چگونه سر در آورد به زر^۲

۱۶

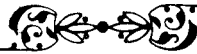
عشق رخ یار بر من زار مگیر برخسته دلان خرده به یکبار مگیر^۱
 صوفی تو چورسم ره روان می دانی بر مردم رند نکته بسیار مگیر^۲

۱۳ * ۵۰۳ آ و ر ۴۷۰ و ن ۵۴۶ ۲،

۱۴ * ن ۵۴۰ ۲،

۱۵ * ۵۳۶ آ ۲،

۱۶ * ۵۰۴ آ و ن ۵۳۸ ۲،



۱۷

در سنبش آویختم از روی نیاز گفتم من سودا زده را چاره بساز^۱
گفتا که لبم بگیر و زلفم بگذار در عیش خوش آویز نه در عمر دراز^۲

۱۸

مردی زکننده در خیبر پرس اسرار کرم ز خواجه قنبر پرس^۱
ار تشنه فیض حق به صدقی حافظ سرچشمه آن ز ساقی کوثر پرس^۲

۱۹

چون جامه ز تن برکند آن مشکین خال آن بت که نظیر خود ندارد به جمال^۱
در سینه دلش به نازکی بتوان دید مانده سنگ خاره در آب زلال^۲

۲۰

مقبول دل خواص و مشهور عوام خوش لهجه موزون حرکت بدر تمام^۱
در خطه شیراز به نام است و نشان روداوری حافظ حساجی محمد نام^۲

۱۷ * ۵۰۱ آ و ن ۵۳۷ ۲

۱. آ : گفتم ... چاره . ن : می گفتمش از وصل خودم کار

۱۸ * ۵۳۳ ن ۲

۱۹ * ۵۴۸ ن ۲

۲۰ * ۵۳۲ ن ۲



۲۱

من حاصل عمر خود ندارم جز غم در عشق تو یار خود ندارم جز غم^۱
 يك همدم دمساز ندارم نفسی يك مونس همنشین ندارم جز غم^۲

۲۲

چون باده ز غم چه بایدت جوشیدن با لشکر غم نمی توان کوشیدن^۱
 سبز است لبث ساغر ازو دور مدار می بر لب سبزه خوش بود نوشیدن^۲

۲۳

ای سایه سنبلیت سمن پرورده یاقوت تو زاده عدن پرورده^۱
 همچون لب خود مدام جان می پرور زان راح که روحی ست به دن پرورده^۲

۲۴

گفتی که شوم تو را مدار اندیشه دل خوش کن و بر صبر گمار اندیشه^۱
 کو صبر و چه دل کاچه دلش می گویی يك قطره خون است و هزار اندیشه^۲

۲۱ * ن ۵۵۰ ، ۲

۱ و ۲. قوافی (۴)

۲۲ * ن ۵۴۱ ، ۲

۲۳ * ن ۵۴۴ ، ۲

۲۴ * ن ۵۴۹ ، ۲



۲۵

با شاهد شوخ و شنگ و با بربط و نی کنجی و فراغتی و يك شیشه می^۱
چون گرم شود ز باده ما را رگ و پی منت نبرم به يك جو از حاتم طی^۲

۲۶

قسام بهشت و دوزخ آن عقده گشای ما را نغذارد که در آیینم ز پای^۱
تا کی رود این گرگ زمانی بنمای سر پنجه دشمن افکن ای شیر خدای^۲

۲۷

گر همچو من افتاده این دام شوی ای بس که خراب باده و جام شوی^۱
ما عاشق و مست و رند و عالم سوزیم با ما منشین و گرنه بد نام شوی^۲

۲۵ * ر ۴۷۳ ، ۲

۲۶ * ن ۵۳۴ ، ۲

۲۷ * آ ۵۰۰ و ن ۵۳۹ ، ۲

۱. آ ، این ، ن ، آن ۲. آ : عاشق و مست ، ن : مست خراب

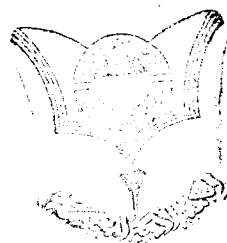
فردیات

و

معمیات

و

هجا





فردیات

۱

فراغت زان طرف چندان که خواهی وزین جانب محبت می‌فزاید^۱

۲

علم الله که خیالی ز تنم بیش نماند بل کز آن نیز خیالی ست که می‌پندارم^۱

۳

هنوز قصه هجران و داستان فراق به سر نرفت و به پایان رسید طومارم^۱

معنیات

۱

نام بت من که مه ز رویش خجل است دو حرف ز نظم حافظ مرتجل است^۱
اول ششم هجی و قلبش روشن لیکن عجب آن که آخرش خون دل است^۲

۲

بردار دل از مادر دهر ای فرزند با نصف اخیر شوهرش در پیوند^۱

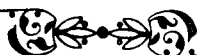
۱ * ۵۰۹ آ

۲ * ۵۰۷ آ

۳ * ۵۰۸ آ

۱ * ۵۱۲ آ

۲ * ۵۱۰ آ



بی قلب ندانی این چنین نقادی چون حافظ اگرشوی به رویش خرسند^۲

۳

ای مطرب مجلس بساز آن ساز خوش آواز را
بیتی دو وصف الحال ما از گفته سعدی بخوان^۱
ور نام خواهی آن که را حافظ به رویش ناظر است
در صف نگه کن بعد از آن ما بعد من بعدی بخوان^۲

هجا

۱

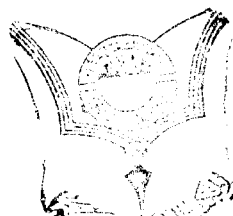
دوش با آن هزار دیناری شدم از صد طریق لعب انگیز^۱
شد فتاده جو عرصه شطرنج وان سیه روی می نمود ستیز^۲
گفتمش قسایم است و رخ بنهاد گفت ازین پس بجنب و زود بریز^۳
قایم را به گه بداد از حرص گفتم ای گنده باز شد برخیز^۴

برده بر کرده های من مدران

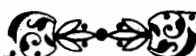
هرچه گفتم به فضل درگذران^۵

۲۰۵۱۱ آ *۳

۵۰۵۱۳ آ *۱



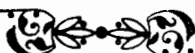
فہرستہا



فهرستها

۱. نام کسان

امین الدین حسن ۳۴۲	آدم ۸، ۶۰، ۱۵۷، ۲۰۶، ۲۷۴،
ایاز ۴۸، ۲۴۸، ۳۴۶	۳۳۰، ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۷۶،
	۴۸۹، ۵۰۵، ۵۱۶
باربد ۵۲۳	آذر ۱۶۷
برهان الدین (ابونصر فتح الله بن خواجه	آصف ۲۳، ۴۷، ۵۷، ۱۷۸، ۲۱۱،
کمال الدین ابوالمعالی) ۳۷۴،	۲۸۲، ۲۹۳، ۳۲۹، ۳۶۶،
۴۷۸	۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۵،
بولهب ۱۶۶	۴۷۸، ۴۸۳، ۵۳۵، ۵۴۱،
بونصر بوالمعالی، نک. برهان الدین	۵۴۷
بوالوفا، کمال الدین - ۱۳۵	
بهاء الحق والدین ۵۴۷	ابوالقوارس (شاه شجاع) ۱۷۴
بهرام (- گور) ۲۸۷	اتابک ۳۹۵
	احمد شیخ اویس حسن ایلخانی، سلطان
پرویز ۳۹، ۵۰، ۵۲۳	اویس ۱۶۷، ۲۸۶
پشنگ ۳۹۵	اسکندر، سکندر ۵، ۱۵۴، ۲۵۵،
پیران ۵۲۱	۲۷۸، ۲۸۱، ۲۹۹، ۳۷۱،
	۴۲۲، ۴۵۲، ۵۱۲، ۵۲۳
تور ۵۲۱	اسمعیل (مولانای اعظم) ۵۴۹
توران شاه، خواجه - ۳۷۲، ۵۴۷	افراسیاب ۴۴۶، ۵۲۱



تہمتن ۳۶۱

دارا ۵ ، ۲۷۸

داوود ۲۱۱ ، ۲۶۰ ، ۴۸۶ ، ۵۳۵

تمود ۲۱۱

رستم ۲۸۱

رضوان ۴۷

روح الامین ۳۶۴ ، ۳۷۸

روح القدس ۱۴۸ ، ۵۳۲

زلیخا ۳ ، ۵۲۱

زردشت ۵۲۱

زو ۴۱۷

سامری ۱۳۴ ، ۲۲۴ ، ۴۱۰

سعاد ۴۸۲

سکندر ، نک . اسکندر

سلطان اویس . نک . احمد ...

سلم ۵۲۱

سلمان ۲۶۵

سلمی ۱۹۷ ، ۲۷۵ ، ۲۸۹ ، ۳۱۵

۳۶۰ ، ۴۵۱ ، ۴۷۴

سلیمی ۴۷۳

سلیمان ۶۰ ، ۹۴ ، ۱۰۳ ، ۱۲۶ ،

۱۵۰ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۸ ،

۱۸۱ ، ۲۱۰ ، ۲۸۷ ، ۳۳۲ ،

۵۱۶

سیامک ۴۱۷

سیاووش ۱۰۸

شافعی ۳۲۰

جبریل ، جبریل ۵۲۴ ، ۵۴۰

جلال الدین ، خواجہ - ۳۶۶ ، ۴۹۲ ،

۴۹۴

جم ۱۳ ، ۲۳ ، ۵۶ ، ۸۶ ، ۸۷ ،

۹۵ ، ۱۰۴ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ،

۱۴۸ ، ۱۷۸ ، ۱۸۷ ، ۲۸۳ ،

۳۶۳ ، ۳۷۴ ، ۳۸۴ ، ۳۹۵ ،

۴۴۲ ، ۴۵۷ ، ۴۶۳ ، ۴۶۵ ،

۳۸۴ ، ۵۰۰ ، ۵۲۱ ، ۵۲۳

جمشید ۱۰۴ ، ۱۲۳ ، ۱۲۶ ، ۱۸۷ ،

۲۳۷ ، ۲۵۶ ، ۲۸۲ ، ۳۰۱ ،

۳۰۵ ، ۴۷۱ ، ۴۹۷ ، ۵۲۱

حاتم طی ۴۴۰ ، ۴۴۱ ، ۵۲۷ ، ۵۵۸

حاجی قوام ۱۴ ، ۳۲۳ ، ۵۵۰

حاجی محمد ۵۵۷

حلاج (حسین منصور) ۳۲۰

حوا ۳۵۸

خضر ۳۷ ، ۹۵ ، ۱۲۲ ، ۱۲۸ ،

۱۳۳ ، ۱۷۴ ، ۲۰۲ ، ۲۸۱ ،

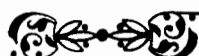
۲۸۸ ، ۲۹۹ ، ۳۱۷ ، ۳۲۶ ،

۴۴۹ ، ۴۵۲ ، ۵۱۰ ، ۵۱۲ ،

۵۱۴ ، ۵۱۹ ، ۵۲۰

خلیل (حضرت ابراهیم) ۳۱۹

خواجو ۲۶۵ ح



- شاه شجاع ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۳۰۵ - ۵۴۸ ، ۳۰۶
 شاه منصور ۴۰۴ - ۴۴۱ - ۵۱۴
 شاه نصره‌الدین ۴۳۳
 شحنة النجف ۳۰۸
 شداد ۴۴۸
 شعیب ۱۹۵
 شیخ صنعان ۸۵
 شیده ۵۲۱
 شیخ ابواسحق ، امیر - ۵۱۲ - ۵۴۹ ، ۵۹۱
 شیرین ۱۰۴ - ۱۱۵ - ۳۲۹ ، ۵۳۴
 صاحب دیوان ۳۳۲
 صمد (از نامه‌ای خدا) ۱۲۱ - ۲۰۵
 صهیب ۱۹۵
 ظهیر ۲۶۵ ح
 عاد ۲۱۱
 عادل ، خواجه - ۵۴۸
 عبدالصمد ، فخرالدین ۱۹۸
 عراقی ۱۴۳
 عیسی ۶۰ - ۷۶ - ۹۱ - ۹۵ - ۱۹۳ ، ۴۴۹ - ۲۱۱
 غضنفر - سلطان - ۵۱۵
 غیاث‌الدین ، سلطان - ۲۳۳
 فرخ ۱۰۲
 فرهاد ۵۲ ، ۱۰۴ - ۱۱۵ - ۱۴۳ ، ۱۹۷ ، ۳۲۹ - ۳۶۷ - ۴۱۳ ، ۴۷۱ ، ۵۲۳ - ۵۳۴
 فریدون ۴۷۱ ، ۵۲۳
 فلاطون ۲۷۰
 فارون ۵ - ۴۷ ، ۵۲ - ۱۲۴ - ۲۹۹ ، ۳۶۰ - ۴۶۷ - ۴۷۱ - ۵۲۱
 قباد ۱۰۴
 قنبر ۵۵۷
 قوام‌الدین ، خواجه - ۱۱۵ - ۵۳۵
 قوام‌الدین ، خواجه - صاحب‌عیار ۵۴۸
 قیصر ۴۴۱
 کاوس ۱۰۴ - ۳۶۳ - ۴۱۸ - ۵۲۱
 کسری ۳۹
 کمال (اسماعیل) ۵۱۴
 کی ۱۰۴ - ۳۶۳ - ۴۴۱ - ۴۴۲
 کیخسرو ۱۲۳ ، ۱۲۶ - ۱۷۴ - ۴۱۸ ، ۴۴۶ - ۵۲۱
 گلچهر ۳۵۶
 لیلی ۳۸ - ۵۲ - ۱۳۱ - ۱۴۶ - ۳۶۰ ، ۴۵۱ - ۴۵۴ - ۴۵۷ - ۴۷۱
 مانی ۳۶۶
 مجنون ۳۸ - ۵۲ - ۶۱ - ۱۳۰

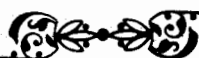


مهدی ۲۵۲	۴۷۱، ۴۵۳، ۲۶۵، ۱۴۶
نظامی ۴۸۲	محمود شاه (شرف الدین) ۵۱۲
نمرود ۲۱۱	محمود، عماد الدین - ۲۱۱
نوح ۹، ۲۲، ۲۳، ۲۴۵، ۲۶۴، ۵۲۱، ۳۲۰	محمود (غزنوی) ۲۶۸، ۳۸
هاروت ۹۸	مریم ۶۰
یحیی مظفر، نصرت الدین - ۳۱۴	مسیح ۴۸۰
یعقوب ۱۶۲	مسیحا ۴۸۱، ۳۵۰، ۱۴۸، ۶
یوسف ۳، ۴۶، ۲۰۳، ۲۱۱، ۴۸۶، ۴۵۳، ۲۹۰، ۲۶۴	مصر ۲۴۱، ۲۰۵، ۱۶۲، ۹
۴۹۴، ۴۸۸	منصور (حلاج) ۲۰۱
	منصور، شجاع الدین - ۱۵۸
	منصور بن محمد غازی ۵۱۴
	منصور مظفر محمد ۵۳۲
	موسی ۲۹۷، ۳۸۵، ۲۵۰



۲. نام جایها

تبریز ۳۹، ۵۳۷	اردس (رود) ۲۷۵
جعفرآباد ۲۸۸	ارم ۷۱، ۸۷، ۴۴۸
جیحون ۵۲، ۳۶۰، ۵۳۱	اصفهان ۵۱۲
چگل ۴۸، ۳۴۲، ۴۸۱، ۴۹۵	الله اکبر (تنگ) ۳۷
۵۵۵	ایذج ۴۹۵
چین ۴۸، ۱۷۰، ۱۸۸، ۳۶۶	باغ کلان ۱۰۶
۳۶۹، ۳۸۲، ۴۴۱، ۵۰۷	بخارا ۳
حجاز ۲۶۷، ۲۶۹	بغداد ۳۹، ۱۷۹، ۲۶۰، ۴۸۶
ختن ۱۹۹، ۲۷۳، ۳۴۲، ۳۴۶	بنگاله ۲۳۳
۴۶۹، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۰۰	بیت الحرام ۲۷۰
	پارس ۲۶۰، ۱۴۵



عراق ۳۹ ، ۱۳۸ ، ۲۶۹ ، ۴۷۳ ،

۵۱۲ ، ۵۳۷

فارس ۳۹ ، نیز نك . پارس

قاف ۵۱۶

کریلا ۱۰

کعبه ۱۲ ، ۳۸ ، ۵۰ ، ۵۴ ، ۶۸ ،

۸۸ ، ۲۱۷ ، ۲۶۴ ، ۲۶۷ ،

۲۹۰ ، ۴۴۸

کنعان ۹۴ ، ۱۶۲ ، ۲۶۴

لوی ، ال- ۴۷۷

مصلا ، مصلی ۳ ، ۱۰۴ ، ۲۸۸

ملك سليمان (= فارس) ۳۷۱ ، ۳۷۵ ،

۵۳۱

نجد ۴۷۸

وادی الاراك ۴۸۱

وادی ایمن ۳۶۱ ، ۳۸۵

هرموز ۵۳۲

هند ۲۳۳ ، ۳۱۹ ، ۵۳۲

یزد ۵۳۲

یمن ۳۹۵ - ۴۰۰

۴۶۱

خجند ۱۸۴

خلیج ۴۴۶

خوارزم ۱۸۴ ، ۵۳۱

دارالسلام ، روضه - ۷ ، ۳۲۳

دجله بغداد ۲۶۰ ، ۴۸۶

ذی الاراك ۴۸۱

ذی سلم ۳۱۵ ، ۳۲۲

رکناباد (آب) ۳ ، ۱۰۴ ، ۲۸۸

رکنی (آب) ۳۷

روم ۴۴۱

ری ۴۴۱

زندان سکندر (= یزد) ۳۷۱

زنده رود ۱۰۶ ، ۴۷۳

سبا ۹۷ ، ۱۵۰ ، ۱۸۱

سمرقند ۳

شیراز ۳۷ ، ۱۵۲ ، ۱۹۷ ، ۲۶۹ ،

۲۷۶ ، ۲۸۸ ، ۳۴۶ ، ۳۴۹ ،

۳۸۶ ، ۵۳۷ ، ۵۵۷

طور (کوه) ۳۶۱ ، ۳۶۸

عدن ۵۵۸



۳. نام کتابها

کشف کشاف ۴۲ ، ۴۳

قرآن ۹۹ ، ۱۵۹ ، ۲۰۰ ، ۲۶۴ ،

۲۸۰ ، ۳۳۲ ، ۴۶۲

